





بازرسی شد  
۹۹ - ۱۳۸

بلا اگر اه و چهار در حق  
احتمال بر به در در حق  
نیز نفوس خیر را  
در خوار ۱۳۲۲

Page number 088

صحنه کتب  
صحنه کتب

کتاب از برای جوانان هیله و خرد  
معانی جسته و ریزه کتب  
نویسنده اهل قاصد بود

۱۱۶

۱۳۰

ایستادن شد

بازدید شد  
۱۳۸۹

کتابخانه مجلس شورای  
ایستادن شد

شماره ۴۵۴۴

۲۱۳۵

۲۳۲۱۹

۲۱۳۵

۱۳۸۹

۱۳۸۹

کتابخانه مجلس شورای  
۲۱۳۵



یازدهم شد  
۱۳۳ - ۱۳۴

بلا اکره و چهار دروازه  
احمدیه به فرزند رستم  
رضی عنهم تحریر شده  
در سال ۱۳۳۲

صاحب کتاب  
محمد باقر

کتاب از پیرایه‌های خرد  
و معانی آسمانی و زمینی  
که با نوری آفاق و موعود  
نویس

۱۱۶

۱۳۴ - ۱۳۵  
۸۸۸۸۸۸۸۸ ۰۸۸

اسکن شد

بازدید شد  
۱۳۸۶

کتابخانه مجلس شورای  
ایران

۱۱۶

۴۴۴۴

۲۳۱۸۵  
۲۱۳۵

۲۳۱۸۵  
۲۱۳۵

۱۳۸۶  
۱۳۸۶

۲۱۲۵



این کتاب از شیخ محمد باقر  
 در شهر تبریز در سال ۱۲۲۸  
 در روز پنجشنبه ۱۲ محرم  
 در منزلت خود کاتب شده است

جامع الاحکام به معنی شرح  
 در طهران خریداری شد  
 محمد الدیوب الطاهر  
 در احوالی به این شهر آمد

۱۲۲۸-۱۲۲۹



جامع الاحکام بهیچي <sup>۱</sup> مشتمل بر دو فصل فصل اول در زینت <sup>۲</sup> آنکه  
مولود از کدام نوع است شناختن صفت مولود و شناختن آنکه این  
نکر است یا مؤنث شناختن عدد آنچه حاصل آید است در وقت  
ولادت <sup>۳</sup> فصل دوم در احکام مدت مکث جنین در قرار مکین <sup>۴</sup> آنکه  
در جنین در شناختن آنکه مولود از پدر است یا نه فصل سیم آنکه مولود  
تمام خلقت است یا ناقص دلایل وجوه و اشکال و الوان مولود و  
ازین باب فارغ شدیم دلایل کواکب و بروج و اختلاف اشکال بنا  
کرده آید فصل فی دلایل الترمیم و جودهها و زوایاها و این فصل منتهی  
بر چهار قسم قسم اول در کودکی که در دنیا بقا نیابد قسم دوم در دلایل  
کودکی که بر زمین آید و برید اما تربیت نیابد قسم سوم مولودی که  
برید و تربیت یابد اما دراز عمر نبود قسم چهارم در آنکه برید و تربیت  
یابد و عمر از حق تعالی ارزانی شده فصل چهارم از کتاب در احکام  
پیدلج و کدخدائی و قانون عمر استخراج پیدلج مذنب جمود استخراج  
قانون عمر بطریق ابن فرخان الطبری استخراج قانون عمر از طریق هشوار  
اقاویل هند قول خبیه هندی در عمر دلایل ولادت و رجحان کودک

ه

فصل پنجم در احکام دلایل بدوی دلایل سبکی و تیزی دلایل حلم و بزرگواری  
دلایل وفاحت دلایل حیا دلایل خلق نیکو دلایل دروغ گفتن دلایل  
راست گفتن دلایل دین حق داشتن دلایل ریا و نفاق دلایل رشع  
و صلاح دلایل ارباب بدعت و ضلالت دلایل علم دلایل فهم و حدس  
دلایل حفظ و محال قوت حافظه دلایل چهل و بلاهت دلایل سحره  
و طناز دلایل امانت و قصور دلایل اهل خیانت دلایل دزدان  
و راه زنان دلایل زنا می مردان که او را اوجیکه و شایخی خویشند دلایل  
غیر زانی زنان دلایل لواط و میل بغلمان امر و دلایل زنا می سحر و جادو  
تجذیب و تمانیت و مهاجران دلایل پارس سر و خورشید و آری دلایل سخا  
و جود و در دلایل بخل و امساک دلایل حسد و حقد دلایل کبر و نخوت  
دلایل کشاده روه و دلایل ترش روه و دلایل ثط و دلایل کاهلی  
بسیار خوردن دلایل قیاسی و کفانی بد دلایل پاکیزگی و دلایل آلودگی  
دلایل شتاب زدگی و دلایل کندی که عمر ایشان از صد تربیت بگذرد و دلایل  
عفت و دلایل عفت فرج و دلایل خست الفج شناختن آنکه مولود بکدام  
صناعت حاذق تر است در استخراج نام طالع مولود اما شناختن حروف  
از کفنا ربطیموس دلایل موالید پیچان و دلایل کیمیا کردن و دلایل کیمیا  
در حال طفولیت حال عجیب ایشان حاصل آید باشد احکام از ثوابت



فصل آقا اسباب قطع

161

دلائل برترانہ  
از جنس بودم

در احوال برادران  
و خواهران

باب



تلف کنند دلایل علی مادر و پدر در مدت عمر مادر و پدر در بون فرزند  
 مثل پدر و پسر مرک مادر و پدر و دلایل مادر و پدر و خواهران و برادران  
 و یک شناختن آنکه مادر مولود پیش میرد یا مادر و دلایل شفا مادر و پدر و دلایل  
 بیمار فرزند و دلایل عقیده و آنکه فرزند در معرفت اعداد و اوقات در وقت  
 فرزند در بخور و در یافتن فرزند از در پنج رسیدن مولود در مرک فرزند  
 احوال خانه و ششم سخن در بنده گان یا بنده باشد یا نه سخن در چهار وقت  
 جسد در فصل ششم دلایل یک چشم دلایل نقطه چشم در خوش و ناخوش  
 بوی دهان و دلایل عیوب و امراض بر انگشت در فصل زبان و آواز و دلایل کرمی  
 در حرب و دلایل خفام و دلایل برص و دلایل جنون و دلایل مغف و دلایل مضطرب  
 و ریح آن و دلایل امراض جگر و اوجاع طحال در دریه در غلت شکم در عیوب  
 دلایل اوجاع مذکوره در اقطاع از جماع و غنت و دلایل خصر و دلایل خانی در  
 عاقر و عقیم در عضو غلت و مرض شناختن دلایل کانی که اعضائی ایشان  
 بشکند یا ببرند در شناختن آنکه زمانت در کدام جانب بود و دلایل آن  
 و شناختن زمانت و دلایل کانی که ایشان کوتاه بالا باشند و دلایل مرکب دلایل  
 شوق و دلایل علی مقعد در وجع امعاء و دلایل علی سیر و دلایل اصلع و دلایل آنکه  
 قدر و افزون و دلایل منخفت بدن و دلایل اوجاع زحل و مفاصل و دلایل کج  
 و آنکه موی روی و دلایل زنا و نشانه اربعین حکام خانه و جفت و دلایل زنج

در اوله

در موالید یک کانی از اوج او غافل و در ایز باشند در شناختن آنکه زنی  
 شوهر کند و از کدام صنف مردم بود و دلایل کانی که زن ایشان پارس  
 و دلایل کانی که با زن از طریق نامعهود معاشرت کند و دلایل کانی که از ایشان  
 که با مردان یا زن استخاش باشند در شناختن آنکه زوجه مرد و زن در کدام وقت  
 افتد در شناختن سال زوجه که در جوانی افتد یا در سپهر و دلایل شناختن  
 آنکه زن از پیش میرد یا مرد و دلایل شناختن آنکه میانه زن و شوهر غایت  
 باشد یا نه و دلایل زنان و شوهران که خدمت کنند یا صلح کنند یا نه در شناختن  
 در زوجه زنان شایسته در زوجه سپه زنان و زنان نرشت و نازائین و دلایل  
 در آنکه زن شوهر را یا شوهر زن را یا پدر فرزند را یا فرزند پدر را دوست  
 دارد یا نه و دلایل میلاد کسر که با محارم خویش محبت کند در موالید کانی که  
 کفاح پنهان در سعادت و شادی از قبل ایشان و در بدبختی مولود  
 بزنان در مولود و مرک بزنان و دلایل خانه و ششم و دلایل کانی که مرک ایشان  
 بسبب بیمار بود در آنکه مرک ایشان بود و دلایل کانی که در آن  
 غرق شوند و دلایل کانی که با تش بسوزند و دلایل کانی که از بالا بپشتند  
 و دلایل کانی که از آبله بمیرند و دلایل کانی که ایشان را زهر دهند و دلایل کانی  
 که ایشان را سیاه خورند و دلایل کانی که از بسیار خوردن خمر بمیرند  
 و دلایل آنکه او را بر دار کنند و یا کردن زنند و دلایل کانی که بدست خویش



خود را بکشند دلایل قتل با سبب زنان دلایل ک نی که مرگ ایشان  
بود دلایل ک نی که در وطن خجشتن میرند دلایل ک نی که در غربت  
در اوقات مرگ حکم خانه نم دلایل ک نی که سفر کنند و باز خانه رسد دلایل ک  
که سفر ایشان از زبان دارد دلایل ک نی که بگوید دلیل اعتقاد بد دلایل ک نی که از فکر  
بگذرند انتقال کنند دلایل ک نی که خوابت کو بپزند و خواب بهر شناختن دلیل  
ک نی که از علم منفعت و غره یا بند احکام خانه و در شناختن مدت  
فصل صنایع و حرف آن برج عاشر دلایل ک نی که در آن و در آن  
و خواران دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
تر باشند دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
دلیل قضایان دلیل قضایان دلیل قضایان دلیل قضایان  
در آب کینه سفال فروشن و بخاران دلیل ک نی که آواز  
ماهر در مرغ فروشان در بخاران دلایل ک نی که آواز  
و پوست فروشان دلیل قزاقان و صحافان در خیطان و در فروشان  
در یکم و صوف و پلاس و نه فروشان در بززان در دهقانان و بززان  
در ریجان فروشن در تره فروشن دلایل ک نی که آواز  
دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
و رسن بازان دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز

دلایل

دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
در و در آن دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
از کدام صنف بودند دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
و دشمن که اول بود دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
که میان ایشان دوست بود دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
با دوستان چگونه زندگانی کنند در ف و دو معون مودت دلایل ک نی که آواز  
دوستان رنج بپزند حکم خانه و در از دهم دلایل ک نی که آواز  
دوست که شود دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
مولود از کدام صنف باشند دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
چون آب و استر و خ فضیلت ششم از کتاب در احکام بودن  
در پوست و حدود و احکام حدود از گفتار حجاز در ساعات ایام از  
از گفتار حجاز از اندر ثوابت از گفتار حجاز دلایل ک نی که آواز  
از گفتار فاطم دشناختن مشتر در طالع دشناختن مشتر در طالع  
در طالع دلیل نهیره در طالع دلیل عطارد در طالع دلیل قمر در طالع در حدود  
بر مذهبه و میان و کلا انیان دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
گفتار ثمن دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز  
که دلایل ک نی که آواز دلایل ک نی که آواز



در خانه و دلائل مقرر در منازل بودن کواکب در وجوه منکوش فصل اگر  
 زحل شرف یا بدر شرف بود و فصل اگر زحل در مبطوط بود یا بر وجه  
 مبطوط بود فصل بودن کواکب در دایال خویش فصل ششم در احکام سهام  
 طالع فصل سیم المال فصل در احکام سهام دیگر فصل ششم در احکام  
 اثنا عشریات و آثار بروج و احکام نظر کواکب بیکدیگر در وقت ولادت  
 و احکام راس و ذنب اثنا عشریه فصل ششم در قرانات کواکب طالع  
 موالیه تملیک<sup>۱۳</sup> کواکب در ترتیب کواکب زحل در مقابل کواکب<sup>۱۴</sup> شتر در  
 مقابل کواکب<sup>۱۵</sup> مریخ مقابل کواکب قمران کواکب<sup>۱۶</sup> در طالع فصل نهم در  
 احکام تحویل و انتهای صاحب طالع و دلائل دیگر احکام بودن کواکب  
 در آثار بوقت تحویل احکام بودن کواکب بوقت تحویل احکام کواکب  
 در خانه های یکدیگر بودن تحویل و انتهای آن خانه های اصلی و کواکب در دی  
 حکم بودن طالع تحویل و بروج انتهای و بیوت اصل و آیات حکم اتصالات<sup>۱۷</sup>  
 قمر در تحویل فصل در نظر کواکب بموضع فصل در اتصالات و غرائب کواکب  
 که در تحویل ملک حکم خواهد کرد فصل اولات سال خدای که نیک حال باشند  
 یا بد حال منفرد و بر نظر ستارگان و دلیل بودن در خانه های دیگر جدا اول<sup>۱۸</sup>  
 احکام دانستن شرف و دایال و مبطوط واقع از قول هندوان فصل اگر  
 تحویل یا بروج انتقاء بیکان راس امدت پیر طالع فصل طالع ماه چهره استخراج

باز

بشر قرار طالع یا مقدم کن احکام در گردش ستارگان دوازده برج  
 فصل ششم در طالع چهره ستاره باشد طالع فصل در احکام مریخ فصل در احکام  
 الشمس در طالع فصل در بودن زهره در طالع فصل در احکام عطارد در طالع  
 فصل در احکام قمر در طالع در معرفت که انتهای در تحویل بود و فصل در ولادت  
 کواکب که در اصل و انتهای و تحویل فصل در اتصالات ادلاء و انصراف  
 از دلائل اصل و تحویل و انتهای فصل رسیدن کواکب بموضع اصل و  
 دیگر کواکب فصل ششم در طالع سال و اصل برج انتهای یک برج بود و  
 فصل ستاره بر اصل انتهای بود فصل دهم اندر احکام سالهای عالم بر سبیل<sup>۱۹</sup>  
 و احکام قرانات و اختیارات طالع کلی و جزو و سبیل بدین موجب که یاد  
 کرده آید و با مد الفوسیق فصل اول سخن در منازل فصل اگر خواهد که حوادث<sup>۲۰</sup>  
 بدانند المثلثه الهوائه المثلثه<sup>۲۱</sup> المایه اقا الفکیه فصل بدانکه از یک طالع  
 چند کس تواند گفتن حکم کردن فصل ستاره بیرون آوردن فصل دانستن نیکی  
 و بد و رو داشتن حاجت فصل در وقت رو داشتن حاجت فصل در احکام  
 کسوف و احکام احترافات کواکب در بروج و کسوف قمر در ماه رومیان



الحمد لله رب العالمين والصلاة ثم تقطر غرائب الرسالة واعلم مغناكب  
الهداية من الصلوة وآله الاخيار واصحابه الاثار بحسن كونه  
مجاهد محترم حجة الدين فريد خورشيد بن الحسين بن الامام ابي القاسم  
بن الامام اميرك محمد بن الحاكم الامام ابي علي الحسين الامام ابي سليمان  
بن ايوب بن الحسين وهو وزير الحسن الساكن بسوى من ذوات العرب والامام  
اجل العالم ابو الحسن مصنف الكتاب مقيم شاوور وياقوتة فاجها ووزير  
الامام ابي الحسن الامام ابي القاسم البهقي ونبه ابو الحسن على ابن ابي القاسم  
زيد بن اميرك محمد بن علي الحسين بن ابي سليمان فندق بن ايوب بن  
الحسين احمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الحرير بن عثمان بن  
ايوب بن خزيمة بن ثابت ذي الشهادتين صاحب رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم كد در بر نوى از انواع علوم غرر عرف كرد بمقدار  
استعداد و توانش خویش در هر فن تصنیف بخت و صرف ادب شایع  
و مینة العصر و نفاخ روضه العصر خست یارات اشعار اهل عصر که بعد از  
تصنیف مینة العصر که خواجہ علی بن الحسن الباقری زحمه اند کرده بودند  
یک مجلد ختم و در رسائل و در الشهاب و حدایق الوسائل الی طریق التزیل  
و این هر دو یک مجلد است و کتاب العروض و الزمائل الختم

بیانیہ ۲

ساعت عصر  
مجلس اول  
در آء 4

پہلے

یک مجتهد و قوام علم الطب یک مجتهد اقله التفریک مجتهد الویسعی  
التفریک مجتهد و غیر الحکم یک مجتهد کفریج در اصول یک مجتهد عاقل التفریک  
و اضاف العلوم یک مجتهد متابع الذریجات فی شرح کتاب النجاة مجتهد  
متنبیه العلماء علی مویبه المتشیبهین بالحکماء یک مجتهد جامع الأمثال جمیع  
شرح مقامات حریر یک مجتهد آرا یمیز الزمان الرابع و شرح احوال السیاسة  
فی الحیوة و التفریک یک مجتهد آینه الاعمال الخیریت یک مجتهد و ایزان  
القرآن یک مجتهد کتاب آرزو راجح الانشا یک مجتهد کتاب ربیع القلوب  
یک مجتهد آداب التفریک و معرفه الکفر و ذرات الملق و الانسط لایست  
کتاب سبائین الاشراف بر اربعین التفریک مجتهد کتاب المشتهر فی نقص  
المعتبر یک مجتهد تحریر الذبیکر یک مجتهد شارح التجارب فی المورنج  
و مجتهد شرح کتاب تنج الباقع یک مجتهد کتاب منه نواب الحکمة  
یک مجتهد کتاب ذریع الشواح یک مجتهد رسائل و مختصرات دیکر سبای  
دوستان از هنر الفاسک و مذکر الکریم معرفت الکحام بحجم در میان خلق  
مشهور است و ملوک سلاطین را بدان توفیق است و فکر نهادن  
خویش را بر محکم آن میزند اما از دور بر میان مقبل نیست و معرفت  
آن لطیف نیست و هر که درین باب سخن گفته است از طریق نقل گفته  
و شرح این را ننکر که من آنی کاچنا و منجنا قصده باقال فقد کفر

ت

[illegible]



با تزلزل علی بن محمد و حکام ثابت ثروت کرده اند و درین باب در کتاب  
 و بخانه برتر شریف احکام نجوم برایین تقدیر کرده و این قدر را باید دانست  
 خاص کرده در تحسین میزان این نوع و در کتاب دیگر که در این کتاب  
 و ابطال احکام نجوم بخمار و دست و برایین آورده باین همه  
 منکر آنچه معتقد است از افاده ایل احکام میان اگر و مجله در دست  
 اگر که متاثر در آن مضطر گردد یا اگر از آنجا که و دنیا سازد و عالمی  
 غیر از اینست و حرف دیگر که در کتاب و حرف برین رجحان دارد  
 بوجه اولی تر بود و در این جماعت را که از این این اتمس کرده  
 کفتم این اتمس باین معتقد است باز منخواه و چون شما را  
 ضعف و کوری و رکالت کلام احکام میان و بعضی بود و این  
 از برایین معلوم است درین تصنیف نه این است از کسر که در تحسین  
 تصنیفها کرده باشد خطا بود و گفتند ما مضطریم بحدیث بلکه  
 و سلاطین از این جنس پرسند و خواهند و ما را در کلام  
 که کتاب بسیار متاثر کنیم مساعدت کنند بر طریق دفع آفتی از این  
 ما تصنیف بیاید کرد پس ایشانرا اجابت کردم و چون این کتاب  
 برای ملوک نوشته بیاورم جمع کردم تا اگر از آنجا فصلی که در آن زمانی  
 روز میان احکام میان و سلاطین و ملوک نهند بر جانی و معتقد است

بنفقه

بنفقه و این کتاب را بجامع احکام نجوم نام کردم انشاء الله تعالی  
 که کتاب مطابق و کلام مفهومی کتاب بود و این کتاب را از دو  
 و بخانه و هفت مجلد از کتاب احکام جمع کردم از کتاب معتقدان  
 و متاخران این صناعت و هر چه کتاب این دوست و بخانه و  
 مجلد بود و درین جای یاد کردم باینکه اگر و بقصد از سر چیز که درین کتاب  
 بکار آید در یک ششم الا که آدم از سه و نقصان و تصور و نمایان  
 غایت و احتیاط بیشتر بکرت زرا داشت و ما شاء الله و الله اعلم  
 و الحمد لله و این تصنیف و غلام و فضل و توفیق بود و در وقت  
 کردم و اما استغفر الله و ائوب الیه بر جمیع ما یقع اسم الکذب علیه  
 و وصیت من درین باب آفت که در مستقبل بر طریق امکان گویند هر چه  
 از این احکام گویند و دعوی درین سبب تفصیل کنند چه در ممکن است  
 مستقبل صدق و کذب متعین شود و مثلاً گویند که ممکن است که فلان  
 چنین بود و ممکن فلان تیسیر فلان طلوع را کمتر رسد و امثال این و بدین  
 آن وقت ممکن که زیادت از یک دلیل و اما چند و خرم آن بود که تا پیش  
 او را حاصل شود و بهم برین ممکن در مستقبل حکم نباید کرد و با مکان قریب و کار  
 باشد که از این استعداد حاجت افند مثلاً حکم فرزندان وقت ممکن بود که در  
 جوانی در دست بود و متاثر و حکم برنج در تجارت و معامت آن وقت



که در بعضی تجارت و استعداد آن دارد پس در اشغال این احکام از  
استعداد او تا در غافل نیاید و در وقت که احکام کند نگاه دارد و بجز آن  
وقت خطا و منحوس نبود و در طالع او تا در آن وقت نبوده و در  
ترتیب نبود که اگر چنین بود غافل خطا افتاد و چند دقیقه دیگر است که در  
باب نگاه باید داشت موضع خویش هر یک باید که آید افتاد و آنکه  
و بنابر این کتاب نهاده اند بر دو فصل از این فصل آنچه مطلوب است  
بادست آید **فصل اول** در دانستن آنچه معلوم از کدام نوع است از  
حیوانات انسانیت یا غیر او از انواع آن که در تحت حیوان باشد  
**فصل دوم** در مستطاب نطفه و احکام ماهیان آن **فصل سوم** در آنکه معلوم  
تمام حقیقت است یا ناقص حقیقت و در دلایل تربیت که در **فصل چهارم**  
در تمییز و کد خدا در مرقع و غیره **فصل پنجم** در احکام دوازده خانه طالع  
**فصل ششم** در احکام بودن کوکب در بیوت و حدود و وجود و شرف  
**فصل هفتم** در احکام سهام طالع و دلایل **فصل هشتم** در احکام اشراق  
و آبر بروج و احکام نظر کوکب یکدیگر در وقت ولادت و احکام راس  
و ذنب **فصل نهم** در احکام های تجلی و انشعاب و صاحب طالع **فصل دهم**  
در احکام های سالها عالم بر طریق عدد و در خست باریات کلی و جزئی  
که در این فصل بعضی معنی شد بر ارکان و بر کلمات پیدا شود و غیره  
در احکام سالها و در طالع و در باریات کلی و جزئی

منزل

مندرج است و تحت هر فصلی چنانکه بران اطلاع افتاد است و الله تعالی و در  
کتاب لغزش آنچه باطل تعلق دارد و هیچ رفته است زیرا که در کتاب خلاصه  
الوجیات از تصنیف مذکور کتاب آیه الایمان الخیمیه آنچه شرط را  
مربود بدان باب تقدیم افتاده بود و عرض در تصنیف این کتاب محض  
بود و آنچه مرا مستند تر بود ازین قریب افتاد خلاصه است و بگویم **فصل اول**  
در دانستن آنچه معلوم از کدام نوع است از انواع حیوانات آن آدمی است  
یا از انواع دیگر این فصل بر ارکان است و آن پنج چیز که در این باب میم  
اینکه از این امیر گرفته آورد از طالع آن وقت که گرفته و چنین بجز صورت  
و از آن گرفته امیر را بر سر آن است و این از طالع وقت ولادت است  
و آن پنج بچات هر یک در آن طرف که در آنجا دلت از اعمال و احکام در آن  
طالع بجای آورد و آن شش کشت پس ازین مغلغل باید بود و آن طالع  
وقت که چنین چیز را از تو پرسند و بر تو عرض دهند و سهم مگر خود طالع  
وقت سوال یا زشت ختن و سهم اخیر هر دو ام باطل ولادت برده و در  
شبهات و آن کوکب بران شناخت و بودن اکثر ایشان در بروج که برین  
ولادت کند علی الخصوص که در او تا بود حادثه ارباب شرف طالع نیز برین  
استقامت و جز آنکه ام و اگر این دلایل یا بیشتر ازین ساقط بود و در بروج شجاع  
و دواب بود و در بروج انسی دلیل بود که این معلوم از آدمی بود **فصل دوم** چون











هر که بارد یا در ماه متولد شده از پیش از این جهان حکم بود و اگر در روز جمعه  
 اتصال اول فرزند از شبانه روز دلیل اول فرزند بود و اتصال ثانی دلیل دیگر  
 بود اگر چه در یک برج و درجه باشند و اگر در یک شهر یا در یک میان احوال باشد  
 معادتی باشد مثلاً فرزند یک چنین فرزند دیگر بود و در روزی که در یک شهر  
 و منزل یکی عین مکان و منزل دیگر و آنکه میان کسیت جسم و ماه و هر یکی  
 از این غیر جسم و ماه و دیگر است و روح و نفس هر یکی همچنان پس در این  
 جدول درجه طالع و کواکب دیگر باشند و هر چند نفس منسوب و کشف الزمان  
 در در آن نفس هر بیشتر باشد یا کمتر دلیل اول از طریق مزاج و از طریق احوال  
 دیگر بود و بیان آنکه دلیل هر یکی نیست که در این آنجا که معاش باشد و ادب که  
 یکی پس بود یکی در ضرر دلیل و کورتب و عادت زمان غیره و دلیل از شدت است  
 و اگر کسی که در مستطط نقطه تفاوتی باشد هر چه در وقت و عادت نباشد  
 این شخص جسم محکم بود و امکانی در اندک حکم این نیکو کشی باید باشد  
 این مقدار در معرفت نوع و صنف و عدد بود و یاد کرده اند و بعد از این یاد کرده اند  
 آنکه نام نه ماه و دلایل کواکب و آنچه هر ماه از اتفاقات کواکب باشد که در  
 معرفت منقول چنانکه در معرفت این با صلی دیگر رجوع نباید کرد  
 در احکام فارت کشش چنین در قرار یکین دلیل ماه اول بود اگر در وقت  
 کوثر نقطه در قرار کسین در خانه و حد خورشید بود و از امر این اوجاع است

در این جدول کواکب از این است که از این است

و باز او میل به نیت و شش دارد از شکم و خوابهای نیکو پس اگر زحل در حد  
 مشتری بود و مادرش بود و در این حمل و پس نیکو دارد و بخداست این  
 و تن درست بوده اگر زحل در حد و میخ بود و پنج و چهار پسند و در حد  
 که در حدت حمل خون پسند و مادر جانب راست بود از شکم و اگر زحل در  
 زهره بود و مادرش و خوشش دل بود و نقطه بافت عابد و مادر را درین  
 ماه قوت و نشاط بود و اگر در حد و خطا رد بود این حمل خفیف بود و مادر  
 اوقات و از زمان کوشش بفرزند میسر آید و این کودک بسیار جود در  
 هم این حکم دارد که در حد و اگر زحل راجع بود با بط و خط و در خانه و حد  
 خورشید بود و مادر را در اینها بود و در سینه و پشت اگر که پیش از نبود در  
 حمل و بر خیزد و خوابهای پسند و اگر در خانه و حد مشتری بود و از مادر  
 و حرارت برخی رسد اما عاقبت سلامت و وقت بود و اگر در خانه  
 یا حد میخ بود اوجاع بود و مادر را با نشاط بود و او را اقباط و حرکت و اگر  
 در حد و حیوت زهره بود و مادر بر این حمل پسند نبود اما عاقبت بخیر بود  
 اگر در حد و خطا رد بود و زحل با زنب بود و هر اسب یا آرد و دو که نقطه  
 نشا شود و اگر در خانه یکی بود و اسکا در خانه مشتری بود و در حد میخ و درین  
 حکم ترکیب کند از هر دو **مشت** در چن آفتاب بنیان در حد و دقیقه رسد  
 و وقت زحل بود باشد در برج دیگر ماه ویم در آید مثلاً اگر در وقت حمل

این حکم ترکیب



آفتاب در اول بود **طالع** چون بخت آید **طالع** ماه دوم آید و این ماه  
 بیشتر خست است مستقیم و مساعد بود و دلیل بود که مولود با عقل و فهم  
 و با زیرک و ذکاوت تمام اگر در خانه و حد خویش بود یا در سفر و بیرون  
 مولود عالم بود یا موردین دار و مردم را با دین حق خواند و فاضلترین  
 بود که در قوس بود مولود صاحب کرامات و اهل الطهر بود و برادر کرد  
 و حد زحل بود و در عیار باطل کند و صاحب مکر و خدیه و غیره بود و جمیع  
 الفرد اگر در خانه و حد مرغ بود میان خلق تباها کند و ایشان را قاتل  
 و محاربه و خصومت دارد و اگر در بخت و حد و زهره بود او را ایند  
 نیکو بود و خوشی آن از خلق را باطل کند و محاربه و خصومت کند و اگر در  
 و حد و عطارد بود خلق را غلبه کند بخیریت و عدل و قوت خلق و بر  
 و اگر مشتری راجع بود بر گری مولود و طالع فهم او را انفراد است چیزی  
 الا بعد از این بسیار اگر در هر دو فلک در اوج و حد بر صم باطل بود  
 هیچ اعتبار نبود **طالع** دلیل ماه سیم مرغ است چنانکه گفتیم اگر مرغ مستقیم  
 و مساعد بود خداوند طالع تیز چشم و دلیر و عیذ الرضا باشد و سبک روح  
 و شتاب زده و از مراد خویش هیچ باز نکند و اگر در هر دو فلک مساعد  
 قاتل بود خاصه که در مغرب بود و طالع مسقط شر بود و صاحب حر و شتاب  
 و کس کردن نهد و اگر طالع روزی محسوب بود و مکتبه و اندک رحمت و اگر در

بخت

بخت و حد زحل بود غفور و رحیم بود اما بیشتر خست است از خویش  
 دور دارد و شمشیر نشان کند اگر در خانه و حد مشتری بود دلیل کند که دلیر و شجاع  
 خویش بقتل کار نماید و از قتل و ظلم و غدر خویش میانهت کند و اگر در  
 زهره بود غیور بود و با جیت در کار زمان و بدین سبب خویش در عیال  
 اگر در خطوط عطارد بود دلیر و اوتاد و ادب و مراعت و سلیح دارد  
 و تیر انداختن و سواری و زور و ظفر او بر اعدا با غنیز از مراد باشد  
 باطل بود و در فلک اوج بود و ضعیف دل و جیت بود و اگر در فلک زهره  
 بختن بود و غنیش طبع بود او را بر دل و بران دارد که پیوسته ذل و انجاف  
 کشد اگر در خطوط خویش بود با ذنب بهم بود و منقعه بوده و انبو و در باز  
 میرود و مردمان او را آفتاب نهند و رنجند و از ناله و شک اندازند و دشنام  
 دهد **طالع** دلیل ماه چهارم از مسقط طالع آفتاب است اگر درین ماه مساعد  
 در فلک اوج و قوی بود و جلد و کارهای بزرگ کند و کز ابتهاج و قوت  
 خویش غلبه و بخت معروف باشد اگر در خطوط مرغ است مولود قوی و رای  
 و شجاع و با مقدار باشد و در و کر و نخوت بود و دشمنان را قهر کند  
 اگر در خطوط عطارد بود و جلد و با شتاب بود و کار کند که بوقار و رفیع میکند  
 علی الخصوص که آفتاب در جوزا بود و در آفتاب در جوزا بود درین ماه  
 نیکو خلق و نیکو خلق و تمام قامت بود اگر در بخت و حد و زهره بود





وجود آید بتقدیر قدرت الهی و سبب آنکه طالع باید که طالع هر ماهی که کفایت  
 پیران آید و مواضع کوکب منقسم گردانند که دلیل آن ماه بود تقویم سال حرکت  
 و نقاط او در ملک اوج و مدبره حال او در رجوع و استقامت باشد  
 تا بر آن بنای احکام برانند کردن و اندک هم **فی ايام الله** و سبب آنکه  
 سقوط در رجوع و مدبره آنکه اندک تا بقدر اولاد است از قریب آن  
 مولود درین عالم آید چنانکه سال تدبیر قرار بود و این ماسن اول که میندوان  
 طالع بآب نیست دارد پس در سال عطارد را در این نیز سال میندوان  
 و وسطه تدبیر آفتاب را باشد بعد از چهل و یک سال تا ماسن ماضی و مستقبل  
 سال متوجه را در این غایت نهایت جوانی بود و از آنجا که بعد از آن  
 پس بعد از آنجا که در سال تدبیر ماضی را در آنجا که در سال  
 رسد پس ماضی را در آنجا که در سال تدبیر ماضی را در آنجا که در سال  
 در تدبیر ماضی را در آنجا که در سال تدبیر ماضی را در آنجا که در سال  
 بعد از آنکه در آنجا که در سال تدبیر ماضی را در آنجا که در سال  
 پیر و با و کوکب شود و **نشان خن** و سبب آنکه  
 اگر سبب السعادة یا طالع اصل و یا طالع بود یا خداوند طالع و خداوند سبب  
 او را قبول کند مولود در دست نسب بود و اگر بر خلاف این بود که از آن  
 باشد **در این** که اگر ماه آفتاب بهم باشد نزدیک یکسوف بحرم ذنب بود این  
**نشان خن** و سبب آنکه

نفس باشد و نطفه او پاک نبود علی الخصوص که در او افزای روح افتد **در این**  
 اگر خداوند چهارم از برج چهارم و خداوند خانه آفتاب و خداوند  
 سبب الالب ساقط باشد پیر مولود و پیرند **در این** اگر آفتاب  
 بر سبب طالع بود یا خداوند طالع بر سبب آفتاب باشد اگر کوکب  
 نعل آنکه میند میان آفتاب و خداوند طالع مولود حلال زاده بود اگر  
 بر خلاف این باشد ولد الزنا بود **در این** اگر قمر بخداوند خانه پنج  
 میزد و یا هر دو بخداوند طالع میزد مولود حلال زاده باشد اگر  
 تدبیر باشد خواهر زاده باشد و الله اعلم اگر سبب و از صاحب سهم  
 الشرف ساقط بود و در دو از دهم و سبب بود مولود حرام زاده بود  
 و اگر بر خلاف این بود حلال زاده باشد و الله اعلم بهتو این احکام  
**در این** آنکه مولود تمام خلقت است یا ناقص و در دلائل تربیت  
 و این ناهت چهار سال باشد و در دست و صورت مولود **در این**  
 نقصان خلقت و امراض در احکام خانه ششم گفته اند اما اینجا باید که  
 رود **در این** چون قمر از نحس منفرد بود مولود بیمار زبون بود **در این**  
 از وجه ثانی از محکم سبب برین دلیل بود چون طالع دران وجه افتد  
**در این** وجه اول از نور دلیل قروح و برقان و حصاد بود و همچنین  
 وجه دوم و سبب از نور و همچنین وجه دوم از جزایر سرخ ماه اورا باشد



پس چون سال و نیم بگذرد و در شداید افتد و هفت در هفت سال چون  
طالع در وجه سوم بود از حوزا از شش تا بیست و نیم چار بود  
و بر سر چار سالگی چار گشت و چار طالع و ولادت در وجه اول  
سلطان بود چون سال و نیم از عمر او بر آید چار گشت و چار و نیم  
و نیم باید از حرارت او را ببرد چون شش ساله شود چار گشت و نیم  
از سلطان در هفت چار گشت و بر وجه اول از استیلا چار گشت پس از  
شش ماه و وجه دوم تا هفت سال چار بود در وجه دوم از میزان او را  
و کس شیر و پدر نه نامی او را چار و ز غاف بود و چون سال و نیم  
بگذرد همچنان و چون ده سال و شش ماه و هفت روز بگذرد همچنان  
اول از عقرب پس از پنج سال چار شود و هر که بود اول از میزان او  
بعد از هفت و پنج روز چار شود و در سال نهم و ده همچنان از آن بگذرد  
یا در وجه ثانی از قوس بود از چهار ماه چار شود و بعد از ده سال  
اگر از آن بر هر عمر باشد در وجه سوم چار شود و او را از قوس  
برورد و پدر را در او مالک شود و هر که در وجه اول از میزان او چار شود  
و ده ماه چار شود در وجه دوم از او بر پدر شوم بود چار شود پس از  
شش ماه و در وجه سوم تا هفت سال چار بود و در لون و هفت نمود  
و مزاج و بلا کوش باید داشت تا که سرنگی و جبر زاید را ببرد و در او

تشریح

تشبیه بکند و نه در هر اصف نخل **در** در برج طالع نکرد اگر در وی  
خداوند خانه یا خداوند شرف یا خداوند شمشیر را بپندم و در ایران  
کوکب در هفت نسبت و در اگر طالع کوکب بسیار بود حکم آنرا  
کنند که در وجه در وجه طالع بود طالع نزدیک تر بود و آنرا با خداوند  
صورت در وجه طالع جمع کند و بر آن حکم کند اگر طالع کوکب  
بود همچنان کند که یاد کرده اند جمال مشترک را بود و بها افتاب را  
و قدر او شتر بر دام و زحل را و ظرافت زهره را و شیر خنجر را  
آمیخته با هر یکی از این که یاد کرده اند **نکته** اگر در وجه طالع در در جات  
نیزه مضیقه باشد مملو و سپید باشد و بنایت سپیدی بود اگر  
زهره و مشترک و قمر نظر دارد بدین اگر در وجه طالع ذات النخل بود بود  
کنند مکنون باشد اگر در جات مظلّم باشد مملو و سیاه بود اگر افتاب  
و مریخ در وجه مضیقه نکرند مریخ و سپید باشد و اگر زحل در وجه مظلّم نکرد  
بنایت سیاه بود اگر قمر و مشترک و زهره و در جات مظلّم نکرند مملو و  
کنند مکنون باشد **نکته** اگر در مریخ تحقیق طلب کند مستول بر طالع جو  
موضع صاحب طالع و بر موضع اجتماع و استقبال نیزین مقدم بود که  
و بر موضع سهم السعادة بگذرد و نیزین و آن نیز موضع است که بهر  
ازین مواضع طلب کند این هر پنج موضع نکرد تا که نام قوی تر است

برین جمله که ام کوکب است و شریک این کوکب است که مستند از محل بود  
و شرقی بود سیاه چرده بود سیاه موی و پسته نه او بر بود و کوروی  
و سیاه چشم چنانکه بانه زنده اگر غریب بود مولود کناه بود و غار موی  
کون که با سر غریب طبع او سر و خشک باشد و بر جلد چوین و بل زحل و موی  
دارد و بر سر و روی اگر مستند از مشرق بود و مشرق شرقی بود مولود سیاه  
بزرگ چشم و طبع او حرارت و رطوبت مایل بود اگر غریب بود سیاه رنگ  
نه خالص اندک موی چشمهای او میان طبیعت او بر طوبت مایل بود اگر غریب بود  
رنگ بود خالص اندک موی چشمهای او میان طبیعت او بر طوبت مایل بود  
و مشرق و دلیل کرد در باشد بزرگ چشم و در او را اگر دلیل مرغ بود و مرغ  
شرقی بود و سرخ سپید و در او بود بزرگ ریش مزاج او کرم و خشکی مایل بود اگر  
غریب بود سرخ بود در بر غریب چشم افضل اندک موی و سرخ موی و مشرق  
و مزاج او مایل بر بخت باشد و بر جلد مرغ و دلیل سرخ رنگ و سرخ موی  
و دلیل تا چشم که از بسیار چرخ و لکه و دلیل آفتاب بود بزرگ چشم  
و کشاده روی و سرخ رنگ و بزرگ پشانی و اصل و سبک موی و اگر دلیل  
زیره بود اگر شرقی بود حکم او حکم مشرق باشد اما بسیار موی بود در او  
بسیار و خوشنور و اگر غریب بود زیادت آن دلالت کند که در شرقی یا کورده اند  
اگر غبار و دلیل بود شرقی بود مولود اسود و غریب چشم نیکو قطع مزاج او بل  
کوارت

بجارت اگر غریب بود زرار بود و رنگ او مایل بخرت کند موی کوفی باشد  
مایل بخرت مزاج مایل بود کرم و خشکی غالب تر بود و اندک موی بود  
باشد اگر دلیل غریب بود سفید رنگ بود چشم بزرگ بود و زود بخوابد  
اگر غریب راجع بود و مقیم رجوع بود مولود جلد و رنگ شخص و قوت و  
بود و اگر در اقامت استقامت بود مولود ضعیف بود و بسیار عقل  
در میان رجوع بود میان حال بود و نه اگر در تحت اشعاع بود و دلیل  
اعتدال باشد **شماره** از شش روزی است و چهار ساعت است  
از ساعت موعده و مستوره و مستوره در شش روز است اما در روز اول  
روز یکم و دوم و سوم و چهارم ساعت شب باشد و در روز  
روز چهارم ساعت یکم روز باشد و یکم شب اگر ولادت بود  
از اول روز بود تا چهار ساعت گذشته از ساعات موعده دلالت کند  
بر آنکه مولود شخصی باشد که روز کار با موی شویانی که از او علی الخصوص که  
زیره درین طالع خطی دارد یا خداوند روز یا خداوند زهره نیکو  
و با بها و جمال بود اگر ولادت در یکم و نیم بود و آن ساعت نیم  
و ششم بود و موعده ششم باشد مولود دلیل مزاج بر لون و نیست  
غالب بود علی الخصوص که مزاج درین اوقات و ساعات خطی دارد  
و در ساعت نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم است او بر لون

در رنگ موی



و شکل او مثل دایره بود و در هر این چهار قسمت کند هر قسمت سه ساعت  
قسمت اول زهره بود و دوم مریخ و سوم جیوه و چهارم قمر بود  
و در ساعت باز همین از نو ز دایره قمر بود و مولود بزرگ شخص بود و قمر  
و ساعات مستطیل قطعه هم این حکم دارد و ساعات مستطیل قطعه دیگر  
باب حکم قمری تر بود بدان است با باید کرد **نسخه** چنان که چون دایره  
مولود و قمر باشد اگر آفتاب در محل و قمر و جویز باشد مولود تمام قمر  
روی و لون بود و مزاج او عاقل و رطب باشد و نیز فهم بود و اگر آفتاب  
در سرطان و اسد و سنبله باشد بالای میان بود و رنگ او آفتاب و قمر  
او گرم و خشک باشد و اگر آفتاب در میزان و عقرب و قوس باشد  
مولود استخوان و لاغر بود و سرد و دل و قمر و جویز و میکو چشم بود و مزاج او  
سرد و خشک غالب بود و اگر آفتاب در جد و دلو و حوت بود مولود  
حیات بالا باشد قمر و جویز و کران زبان و نرم پوست بود و مزاج او سرد  
و تر باشد **نسخه** صورت مولود از موضع زهره نگردد و ماه و نجم از مستطیل  
نقطه چنانکه یاد کرده اند چه آفرینش صورت درین ماه باشد **نسخه**  
اگر قمر پس از ولادت بکوبد و بگوید که در هر جویز که مولود باشد تر باشد و قمر  
که خداوند مزاج پدید آورد یا بهر راجع شود و اگر بکوبد و بگوید که در هر جویز که  
دیده خداوند هم مولود با مادر مانده اگر بکوبد و بگوید در هر جویز که بگوید

و مادر

چون مانده و اگر بکوبد و بگوید در هر جویز که بگوید مادر مانده **نسخه**  
**نسخه** اگر مادر مانده و بگوید در هر جویز که بگوید مادر مانده  
و مزاج پشانی و آفتاب و اندک کشت و نیکو ساق بود و اما بر ساق و کشت  
نباشد و بر دست جب و زیر بغل جب او علامت بود بسیار و در ساق و  
بر مزاج و بسیار سخن بود و در دوم محل سیاه چشم و در قمر و سنبله بود  
و نیکو در پیشه و طعم بسیار خورده و مزاج چشم بود و در چشم کبود خواهد  
باشد و نیکو کند و حوت و خاشاک بسیار در چشم بود و جیوه و مریخ نیکو بود  
و پس روی و بزرگ سین و آفتاب و نیکو شکل شد و در جویز و در سنبله  
کند و اگر آفتاب در جد و حوت بود و در جویز و حوت مولود کشت روی و در کشت  
**نسخه** میان بالا باشد و بعد از آنکه کشت سخن و بزرگ چشم و بزرگ  
لب و بزرگ دندان باشد و بزرگ کمر او چنان بود و بزرگ جب و بزرگ  
و چنان و بسیار دوست و خداوند گفت بود و زود چشم کبود و خوش شود  
در جویز دوم کرد روی و پس سین و شیرین چشم و مزاج کوشش بود و بزرگ  
دانش و میسر باشد و کشتی او را بر آنجا که بنده از آن نیده و زیر کوه و نیکو  
و کران زبان بود و اندامهای او مختلف شد و مزاج دهن و زود و نیکو  
و جیوه و مریخ چشم و نرم سخن و اندک موی و دراز کردن و نیکو در شد  
و چشم جب و کشتی بود و بر قدم و بزرگ کانی کند و بزرگ زبان و کشت

و مادر مانده  
نسخه  
نسخه

کمتر کند و اگر آفرای در جبهه دین خندان و غایت بود **در جبهه اول**  
 یک چشم و بیا روی و بر سر دست و نشانی باشد و نیز نظر بود و چشم  
 کبر و بزرگ سینه و باریک بینی و خرد قدم بود و در دوم و در بزرگ و کرم  
 و در شیب فعل او ظاهر و سیاه و شیرین سخن اندک کوی و با ملک اقل  
 نماید و از حق چشم و کم و کمی و بیک بدن باشد و جسم و دراز و زنی و زنی  
 موی و باریک روی و خرد چشم و فاش الکلام باشد و اگر آفرای زانو پذیر  
 بر چشم می افتد که جان چشم و رتبه شود **در جبهه اول** یک شخص  
 و یک روی و هر سته ابرو و دراز و چتر پس و درش بود و در زیر بینی اندک  
 باشد و یکی در زیر ساعد راست او بود و پاکیزه نفس و بزرگ و کافی و سیاه  
 حلیت و رفیع کردن و در چشم زدی بود و در دوم و یک رنگ و در  
 نشان سرخ بود و سیاه بود و بر خراشید و موی سیاه و در چشم او که با  
 و نشانی سیاه بر چشم او بود و بر دهن مردم محبوب باشد و در جسم بزرگ  
 ابرو و پس سینه بود و باوقات از در دل رنجور باشد و کردی و کوی  
 بسیار بر روی باشد و خندان و بزرگ سینه بود **در جبهه اول**  
 اندک سخن و بزرگ شکم باشد و بر راه رفتن سر در پیش افکند و اندک نرم و سیاه  
 موی و در رنگ زدن و آما نیکو روی بود و اشک و نیز آونیکو و پس  
 و باریک بینی و در قدم جراحتر بود و بر خندان و نیز نظر باشد و در قدم

نیکو

نیکو شخص و پس سینه و باریک بینی و دران و اصمب و بزرگ و در پیش  
 و بزرگ قدم و جسمم از اسد یا میانه بالا یا دراز قدم و شدید الطبع  
 بود و سفید روی که رنگ او با نیکو یا سرخ زدن و عالم و ادیب و مایل  
 و در خندان بسیار او را باشد **در جبهه اول** دراز بالا و شجاع و نیکو  
 و نیکو چشم و دراز و بر ساعد او و در پیش و مزاج کند و بیا روی  
 و در زمان غیبت کمتر کند و اندک می و از حق چشم بود و یا اشک و سرخ  
 و در دوم و میانه و شیرین سخن و ضعیف دل و در جبهه سیاه چشم و نیکو  
 شکم و بسیار گوشت و او را صورتی زیبا بود و صاحب مروت و در کبر  
 و یکم و ادیب و نیز نظر و پاکیزه نفس بود و از بسیار جزای خاف کند  
 و در جسمم نیکو شکل و نیکو چشم و خرد چشم و جو افرد و کندم کون و فربه  
 و سرخ موی و شیرین سخن بود **در جبهه اول** بر روی او گوشت شد  
 و سرخ و رنگ و پاکیزه نفس و بر سر او نخی بود و بر پشانی نشانی باشد و از  
 میان خیزش و اقوام پر رون و در از علم و مال منفعت یا در جسمم بود  
 او را باشد و در جبهه دوم نیکو روی و سیاه موی و بر پشت و اندک  
 نشانی باشد و کندم کون و اشک و فراخ دهن و ستر مز بود و در جبهه  
 و دراز کردن و خرد چشم و ستر قدم و نیکو شکم باشد و او را در چشم غلیظ  
 بود و نخی و خضوع عادت باشد **در جبهه اول** نیکو شخص و نیکو روی و مایل





و خود انکشت و در او دو که می شش چشم بود **علا** در کلام کوفی بود که اندک سبز  
 زنده میانه بالا و تنگ باشد و سبک کوش و نیکو چهره فراخ دهن و خود  
 و تنگ موه و طبع و آهسته روده و عاقل و قاضی بود و سفید رنگ و کردار  
 و نیکو نظر و نیکو موی و روی بوده لون او صاف باشد و تن درشت و کامل  
 خلق بود **ح** بسیار موه و موی جعد و دراز روی و بزرگ چشم و خود کوش و دراز  
 کردن بود **ز** فراخ پشانی و دراز چهره و سر فراخ بینی فراخ و چشم بزرگ  
 با خلق سبک کردن سیاه موی و سفید خلق و نیکو رفتار **ج** زنا مستعد  
 فراخ سینه و نیکو مینت و امیر و کاتب و محاسب و ادیب بود **ر**  
 سیاه چهره و غلیظ الاعضا و اسفل الاعلا او او سبزه دندان و بزرگ چشم  
 و واسع المنکین باشد **س** اخشب و اندر قی بود و او از اعلا  
 غلیظ تر و فراخ سینه و غضوب و رقیق التامیز و کریم القضا باشد  
**س** نیکو قامت و معتدل خلق و کامل التیث و عاقل و قاضی بود  
**ز** نیکو صورت و معتدل القیم و الثابت و الثبت باشد **ج** با نیک  
 و سیاه موه و خود چشم و اندر چشم و خود روی و دراز ساق و چشم  
 بزرگ و غام و خیره بود **س** اشهب اللون و دراز ران و سبک ساق  
 و دراز روی و چون در قضا او نیکو نیکو تر از ان نماید که در مواجبه و موی  
 تنگ و سواری دوست و خداوند سستور بود **م** و قوی التامین و

اسفل روی او باریک تر از بالا روی او با جوی سبزه و بیشتر چنان باشد  
 روی او باریک سر بیان کرده مانده و طرف ریش او باریک و بسیار موی  
**و** بالای او میانه و حسود و حسود و یک ساق او سبک تر بود و از ساق دیگر  
 او با جوی و ظاهر القیم و اللون باشد **ح** فراخ سینه و خود سر و غلیظ  
 و بسیار خواب و سفید رنگ بود و در خلق او نقصانی بود و چشم او گرد  
 باشد اینست او صاف و اشکال و ظریفی باشد **ج** الله اعلم بهر اب **ه**  
**اسفل الاعلا** **ز** چهره و نیکو مینت و امیر و کاتب و محاسب و ادیب بود **ر**  
 قسم ششم اول مولودی بود که از مادر مرده زاید و در دنیا بقا نبوده و  
 مرده و حکم دارد و پدر نتوان کرد با یک دوازده ساعت بزید تا از جهان  
 او حکم پدر و از دهم او حکم مادر توان کرد و غرض در این باشد که بهر حال  
 چون وقت ولادت افتاد و شش برج فوق الارض بود دوازده ساعت  
 سرجه باید تا شش برج بگذرد اگر بروج بعضی فوق الارض بود و بعضی را  
 طریح و غروب نرود و اگر در چهار ساعت باشد و قسم دوم مولود بود که بزاید  
 از دوازده ساعت و تربیت نباید و قسم سوم مولودی که بزاید و تربیت  
 باید تا دوازده ساعت و قسم چهارم شش و دلیل بود اول طالع دوم  
 طالع سیوم سهم السعاده چهارم مستول بر سهم السعاده پنجم آفتاب ششم  
 هفتم غرض اجتماع یا استقبال معلوم ولادت هشتم مستول بر غرض اجتماع یا استقبال

قسم چهارم مولود بزید و تربیت  
 باید و غرض از آنست



و چنان باشد از اعتبار شش است هر یکی از ایشان **قسم اول** که در کمال  
 کدورت **نیاید** اگر این شش وین و ارباب شش است این است که  
 و زایل بود و نحو سبط طالع مستطاب بود که در کمال بقایا **درین** اگر  
 در وقت مغرب بود و هیچ سید روی نظر ندارد و در وقت و نحو سبط طالع  
 ساعتی بقایا **درین** اگر در وقت طلوع بود یا در وقت غروب  
 و در ساعت و نحو سبط طالع در وقت طلوع بود و در وقت غروب  
 مولود در الزحیه هیچ نصیب نبود **درین** اگر جزو اجتماع یا استقبال مقدم  
 بر ولادت باشد شش محسوس بود و خداوند عز و جل نیزین محسوس بود و طالع  
 و ارباب شش است نیز زحیه و خداوند عز و جل نیزین محسوس بود و در وقت  
 آید **درین** اگر ارباب شش است نیز زحیه و موضع شش است و مسلم است  
 در تحت الشیخ باشد و نحو سبط این نظر و اتصال با مقبول دارد و در وقت  
 نحو سبط بقایا **درین** و ترنج نیزین باشد مولود طالع حیات **نیاید**  
 اگر کواکب در سادس طالع یا در ثانی عشر و صاحب طالع کواکب نظر ندارد  
 مولود نیز **درین** اگر قریب پنج در وسط السماء بود مولود مرده از دست کافر  
 بیرون آید **درین** اگر پنج و قمر طالع بود و زحل در مغرب و سید با شش  
 مقبول ندارد مولود مرده بیرون آید **درین** اگر قمر و پنج در مغرب بود  
 در طالع و سید مقبول نظر ندارد مولود شش روز پیش از مرگ **درین** اگر بر جبهه

در روی قمر بود و نحو سبط کفر انجوس دارد و سهم السعاده هر سه در برج میزان  
 باشند چون حمل و ثور و جدی و اسد اگر بیلاج قمر نبود در روز  
 بیدار اگر بیلاج و کدورت قمر باشد با کاف و اشغال این جزو **درین** شش  
**درین** روز به مقیم موضع قمر نگردد و بمشقه دوم طالع و روز حمل  
 بموضع قمر و مشقه سیوم طالع و بخداوند عز و جل قسم نکرد روز  
 سیوم اگر سعد بود دیگر بود علی الخصوص که موضع وی قمر بود و اگر شش  
 بود و موضع مقبول نبود بکاف و تربیت زیادت **نیاید**  
 اگر قمر با قسطنطنیه بود و محصور میان دو شخص و سید و نظر ندارد تربیت  
**نیاید** اگر هر دو شخص و هر دو نیزین در وقت طلوع باشد مولود مرده  
 بزمین آید و اگر سعدی نیزین مقبول بود بمقدار قمر سنی که اتصال  
 مستطاب بخبر رسد **درین** **قسم دوم** که در کمال بقایا **درین**  
**درین** اگر تربیت **نیاید** **درین** اگر چون نیزین طالع نظر ندارد  
 مولود اندک زندگانی بود **درین** اگر قمر در نطق فلک تدویر بالا  
 پنج گذرد و در فلک تدویر بالای آفتاب در فلک اوج ازرا که  
 قمر در فلک اوج نیست و آفتاب در فلک التدویر مولود اندک زندگانی  
 بود **درین** اگر قمر در سیوم درجه مغرب بود و طالع سید در باره اول  
 قمر بود مولود تربیت **نیاید** اگر محصور بود میان دو شخص و پنج

سعدی و غریب از مولود اندک زنگانی بود **دلیل** اگر زحل و مریخ در طالع  
 بود و سعدی از وسط طالع بود و از برج و درجه اجتماع و نحس بود  
 اجتماع یا استقبال تا طالع بود مولود اندک زنگانی کند **دلیل** اگر زحل و مریخ  
 بود بمقابل مریخ شود و سعدی در نظر ندارد مولود و ضعیف اثر تربیت اندک  
 عمر بود **دلیل** اگر خداوند طالع و خداوند خانه آفتاب و قمر و خداوند  
 سهم السعاده و تحت الشعاع آفتاب باشد مولود اندک حیوة بود  
**دلیل** اگر خداوند طالع و خداوند خانه آفتاب و قمر و خداوند سهم السعاده  
 تحت الشعاع آفتاب باشد مولود اندک حیوة بود **دلیل** اگر راس  
 و زحل و مریخ در برج رابع بود از طالع مولود اندک حیوة بود **دلیل**  
 اگر زحل و مریخ از مقابل یکدیگر نکرده یکی در طالع بود یکی در مغرب  
 و قمر در وسط السعاده یا در مغرب یا در وسط الارض مولود تربیت نیابد  
**دلیل** اگر قمر در حوز زحل یا در حوز مریخ بود و مریخ در حوز زحل یا در حوز مریخ  
 بود نظر ندارد مولود تربیت نیابد **دلیل** اگر زحل و مریخ با و سب  
 طالع بود و قمر و شمس بوی ناظر باشد مولود تربیت و حیوة نیابد  
**دلیل** اگر زحل در طالع بود و مریخ در مغرب مولود اندک حیوة نکند  
 بود و همچنین اگر زحل در مشرق بود و زهره در مغرب **دلیل** اگر زحل  
 شعاع بود در طالع دارد مولود تربیت نیابد **دلیل** اگر زحل و مریخ

اما ساقط بود و دیگر اکب از طالع تا دوازده سال که دور بگذرد و غیر  
 مولود حکم نتوان کرد و الله تعالی اعلم **قسم سیم مولود کی بود و کی بود**  
**دلیل** اگر زحل و مریخ در طالع بود یا نظر کند بر او  
 تثبیت و تدبیر مولود تربیت نیگوید و اگر مشتری در طالع بود  
 یا در بطن او و همین حکم دارد علی الخصوص که زهره ناظر بود و هر دو از  
 رجوع و احتراق مفعول باشند **دلیل** اگر زحل در طالع بود یا در بطن  
 طالع مولود و غیره یا تا دوازده سال **دلیل** اگر عطارد در طالع بود مشتری  
 در وسط تحت الارض مولود و غیره یا بدنه در از **دلیل** اگر قمر سیم بود  
 از انصال نحس و غریب نبود و اصحاب مثلث طالع در  
 اما کن خویش قوی حال باشند و راجع و محترق باشند علی الخصوص  
 که در خانه و شرف خویش باشند داخل تران بود که قمر متصل بود بسعد  
 در ضو مشتری و مریخ منحوس بود که مریخ تربیت نباه کند خاصه در  
 مولود روزی که خاصه مریخ فوق الارض بود **دلیل** اگر زحل و مریخ  
 در طالع باشند قوی حال و از شعاع آفتاب دور باشند مولود  
 غریبه و از **دلیل** اگر اکب نهاری بروز در رجوع نهاری باشند  
 و لیلی شب در رجوع بروج لیلی این علامت نیگوید تربیت **دلیل**  
 اگر زهره از نیمه برج در گذشته باشد و این برج طالع بود یا وسط



این دلیل نیکو بود در بقا و تربیت **دلیل ۳** آن بود که اگر فضا شایع  
 در وسط السماء یا در برج یا زوایای که بر سطح مساوی است با برج می باشد  
 و این قوی ترین دلائل بود **دلیل ۴** چهارم در آنکه زمین و فضا  
 یا هر دو در سطحی است **دلیل ۵** آنکه اگر فضا شایع بود که فضا شایع  
 باشد و کواکب تغییر بر دهند و در راجع به باطن و محرق نبود مولود  
 عمر دراز یا بد **دلیل ۶** اگر آفتاب و ماه در زوایای و چرخ می باشد و یا زوایای  
 باشند مولود دراز عمر باشد و مستطیل است خورشید شود **دلیل ۷** اگر فضا  
 در وسط السماء بود در نظر سود و نخوس اندکی ساقط بود مولود دراز  
 بود **دلیل ۸** اگر صعود در برج راجع بود از طالع مولود به هر چه رسید  
 و عمر او دراز بود **دلیل ۹** اگر مشتری در حد وسط خورشید بود مولود چنانچه  
 زید که خورشید خورشید را می بیند **دلیل ۱۰** اگر آفتاب در حد وسط و در حد وسط بود و دلیل  
 دراز عمر بود **دلیل ۱۱** اگر آفتاب در حد وسط بود و چرخش بر نظر ندارد  
 دراز عمر بود و مستطیل است خورشید بود **دلیل ۱۲** اگر آفتاب در وسط السماء  
 بود و نخوس بود که مقارنه و مقابل به برج نظر ندارد مولود دراز یا بد **دلیل ۱۳**  
 اگر زهره در طالع بود هیچ ویرا نخوس ندارد مشتری روی ظاهر بود مولود  
 دراز عمر و میشت بود **دلیل ۱۴** اگر فضا در طالع بود و نخوس اندکی ساقط  
 مولود دراز عمر بود **دلیل ۱۵** اگر عطارد و زهره بر ظاهر باشند مولود دراز عمر

و مستطیل

و مستطیل المراج باشد **دلیل ۱۶** اگر عطارد و زهره در حد وسط و یا در  
 تحت الارض باشند مولود دراز عمر باشد **دلیل ۱۷** اگر سهم السعادة  
 در طالع بود یا خداوند او مشرقی بود خارج و منفصل از تحت الشعاع  
 هیچ نخوس روی نظر ندارد مولود دراز عمر و نیکو زندگانی باشد **دلیل ۱۸**  
 اگر فضا در سیم از ولادت و روز هفتم و روز چهل از ولادت بگذرد و در سیم  
 و چهل است بگذرد **دلیل ۱۹** اگر فضا در سیم ساقط بود از و تدبیر باشد  
 بر نظر نبوده دلیل تربیت و خاصه نعل در خانه و شرف و حد خورشید باشد  
 مولود دراز و کجا به برج گذارد **دلیل ۲۰** اگر فضا در سیم ساقط بود  
 که در آن زمان در طالع راجع موضع طلب کند از آفتاب و سهم السعادة  
 و چنانچه باقیست قبل مقدم بر طالع و در حد وسط طالع در زوایای  
 است آفتاب کند و اگر شمس بود که کند و اگر طالع اجتناب بود و فضا  
 سهم السعادة مقدم بود نیز یک از الفضا آفتاب در طالع و در وسط  
 و یا زوایای طالع بود اگر برج مذکور بود و اگر ثنوت و مستطیل بر موضع وی  
 نظر دارد اما در برج سابع و رابع و ثامن یا یک برج مذکور بود و نیز یک دیگر  
 یا یک آفتاب در برج مذکور بود و رابع مذکور بود و در حد وسط السماء بود و طالع  
 و از درجه رابع سابع و اگر الفضا که دید که در چهارم و نهم در زوایای سیم  
 و چیم در برج ثنوت میلاد بود و برج سیم برای آنست که خرج قوت است

و اگر فضا در سیم از ولادت و روز هفتم و روز چهل از ولادت بگذرد و در سیم و چهل است بگذرد  
 اگر فضا در سیم ساقط بود از و تدبیر باشد بر نظر نبوده دلیل تربیت و خاصه نعل در خانه و شرف و حد خورشید باشد  
 مولود دراز و کجا به برج گذارد  
 که در آن زمان در طالع راجع موضع طلب کند از آفتاب و سهم السعادة و چنانچه باقیست قبل مقدم بر طالع و در حد وسط طالع در زوایای است آفتاب کند و اگر شمس بود که کند و اگر طالع اجتناب بود و فضا سهم السعادة مقدم بود نیز یک از الفضا آفتاب در طالع و در وسط و یا زوایای طالع بود اگر برج مذکور بود و اگر ثنوت و مستطیل بر موضع وی نظر دارد اما در برج سابع و رابع و ثامن یا یک برج مذکور بود و نیز یک دیگر یا یک آفتاب در برج مذکور بود و رابع مذکور بود و در حد وسط السماء بود و طالع و از درجه رابع سابع و اگر الفضا که دید که در چهارم و نهم در زوایای سیم و چیم در برج ثنوت میلاد بود و برج سیم برای آنست که خرج قوت است

و آفتاب در ساعت هم هجده مرتبه بر شایه علی الخصوص که طالع و ترس و آفتاب  
در سید طالع است و آفتاب در محل و چون که طالع محسوب شود و هجده  
بزان باقی مانده بود و کن خداوند که مستولی را بر مکان هجده طالع  
از خداوند خانه و شرف و حد و مشقه و وجه هر کدام از این ارباب خطه  
که قوی حال تر بود و شرقی بود علی الخصوص که زحل و مریخ و مشتری بود و غیر  
بود که خدای پس اگر که خداوند در طالع بود یا در وسط النهار یا در مغرب  
حال بود و سید از محسوس در خانه بود یا در شرف یا در حد یا در مشقه  
از دقایق لای زکات قوی بود و اگر راجع بود اگر در اول راجع بود  
و خمس در عطیه او نقصان گشته و در میان راجع و آخر راجع و اگر که اک  
در جوط و وبال و غیر تحت الشعاع بود سالهای که چنانچه بود و اگر که  
اندر خمس و عادی و ثامن و ثانی اگر که در خانه و شرف و غیر بود لای  
بزرگ بود و اگر غریب بود سالهای میانه و اگر سید و ششم و نهم و دهم  
بود که کوچک بود و یا همسا و چنانکه هجده از پنج موضع طلب گشته که خدا را  
از پنج موضع طلب گشته خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند حد و خداوند  
مشقه و خداوند صورت و باید که که خداوند هجده خاطر بود از تقیید یا از  
تسبیس یا از ترجیح یا از مقابله یا از متعارف یا در دو برج باشند متفق و  
یا در دو برج باشند متفق در ساعات النهار شمال انظار طالعی است

محسوب شود و در درجات و شرف و سرطان و دوازده و ترس و اشال این چنانکه  
در جدول که این سفر را نموده اند موضع باشد و اتفاق زمانی چون است  
در جبهه عملی است و در جبهه سبب و اشال این هر دو در جبهه ساعات  
از خداوند وقت که آفتاب در آن درجه بود یکی و متعارف انظار طالعی  
گشته اند و هر که گفت اند که طالع هر یک که در لیل فرزند او راجع بود و در  
در دوازده طالع اصل بود که هشتیم بیت الولد است منحوس او فرزند  
تو را بخیر اگر که فرزند را هجده طالع و که خدای تو مراقت باید که دلیل تحویلی  
و جزوی طرا و قطع گفت گفت اند که اگر که طالع و که خدای باشد اگر که  
او را خطی بود در قدر از تفسیر او بقواطع و محسوس باقی نیاید بود و هر بود که  
که خدای او هجده طالع او را آفتاب و قمر بود و در جبهه طالع این بود که تا  
بود و اگر که خدای تحت الشعاع بود هم این حکم دارد و سهلین بر چنین آرد که  
از خداوند خطه هیچ مقدم تر از خداوند حدیت و دیگران خانه و شرف  
بر مقدم دارند و آنچه اتفاق جمهور برین است آنست که که خداوند که خداوند  
در وقت عطیه کبر و بد و در مایه الوت و عطیه و وسطی و در مایه صغری و کبر  
گشته اند که نه و باید که بر سالهای خداوند زیادت کنند اگر در وقت باشند عطیه صغری  
و چند اگر در مایه الوت باشند و در عطیه صغری اگر در مایه لای باشند تحت عطیه  
صغری و کبر هر گشت اند که در و سالهای صغری و بد و در مایه لای شور در مایه لای



در روز نهم ماه

اگر در حال بود و اگر ضعیف بود اول سالهای فصل بزرگ چهار و هشت سال  
میان به چهل و شش ماه و شش ماه و شش ماه و دو بهر سال کوچک است  
ثالث سال کوچک و یک ششتر سال بزرگ و هفتاد و نه سال میان چهل  
و پنج و نیم کو یک و از ده سال بزرگ کو یک شش سال شش کو یک چهار  
سال پنج سال بزرگ شش و شش سال میان چهل سال نیم کو یک  
پانزده سال ششتر کو یک ده سال و شش کو یک پنج سال اقیاب را  
سال بزرگ صد و شش میان سه و نه کو یک و نه و ششتر سال ده و نه  
سال و شش و شش و شش سال و چهار ماه سالهای بزرگ و نه شش  
و ده سال میان چهل و پنج سال کو یک شش و ده بهر سال کوچک پنج سال  
و چهار ماه و شش سالهای کوچک ده سال و شش ماه سالهای بزرگ  
عطارد و هفتاد و شش سال میان چهل و شش سال کو یک است سال  
و شش عطیعه و صفر و سیزده سال و چهار ماه و شش سال و شش ماه  
سالهای بزرگ و صفر و شش سال میان سه و نه سال و نیم کو یک و شش  
سال ده بهر کو یک و نه و شش و شش ماه و شش کو یک شش سال  
و چهار ماه سال که زیادت شود بر عطیعه که خدای بنظر خود شود و زیادت  
کشتن از کواکب ششتر بود و زهره و عطارد چون سجود بود و در آن  
او که خداوند کمتر از ده و نه و در هر یک بود و نیز اقیاب از تثلیث

در روز نهم ماه  
در روز نهم ماه

زیادت کند و زهره و ششتر از مقدار و تثلیث و مقابله و ترجیح زیادت  
کند و در جامع ششتر هر چه این آورده است و اکثر احکام میان از ترجیح و مقابله  
سعدین بهر حکم کنند زیادتی بعضی از احکام میان بر باشد که حکم باید کرد  
زیادتی و اما آنچه نقصان کنند از عطیعه که خدای بقدر و مقابله  
و ترجیح اقیاب و ترجیح بود و زحل و عطارد چون منحوس بود و نه  
چون میان او که خدای کمتر از ده و نه و در هر یک بود و عطارد اگر سجود  
بود از نظر ترجیح و مقابله هیچ زیادت نکند و راس بنزدیک که هر  
سال افزایش و بنزدیک و ترجیح عطیعه که خدای و ذنب و سال  
نقصان کنند و بنزدیک و ترجیح عطیعه که خدای اگر زیادت کنند بنزدیک  
ترجم و مقابله و در او تا دو سالهای صفر و زیادت اگر در مایل الا و تا دو سه  
بعد سالهای صفر اگر ازیل بود ایام بنزدیک و ترجیح و شش عطیعه و صفر  
افزاید چون سجود بود اگر خدای این بخش در گذر شده باشد مقدار نور  
جرم خویش خواهد از مقابله و مقابله و خواه از ترجیح و ترجیح آن بخش از  
عطیعه و زهره یا ایام کمتر کنند و همچنین اگر بخش قبول کند که خدا را و چون  
که خدا را و چون کوا و عطیعه و ده و نه و زیادت کند اول غرر و دیگر  
بود و دیگر هر چه بدرجه که خدای متصل بود و دیگر بود و او را و زیادت  
و او را زیادت کند اول غرر و دیگر که خدای بود و دیگر هر چه بدرجه که خدای متصل





عبد الجلیل در احکام جیلاخ و کدخدای کتابی کرده است و من بخط وی دارم که  
 زهره و مشتری از مقدار و تدیس و تثلیثین و تربیعین و مقابل  
 و سالهای کدخدای زیادت کنند و قمر از تدیس و تثلیثین و عطارد  
 چون مسعود بود از مقدار و تدیس و تثلیثین و قمر که است اقباب  
 از تدیس و تثلیثین زیادت کند و در کس از مقدار و سال و تربیع  
 قمر ربع عطیه کدخدای و منج و عطارد و اقباب چون خوش بود  
 از مقدار و تربیعین و مقابل و زنب از مقدار و سال و زوایا  
 در او تا دوسالهای صفر افزاید چون مایل الا تا دوسال شهور  
 در زایل بود بعد سالهای صفر تا تمام استخراج جیلاخ بر مذنب  
 و بطلیحوس چون مولود اجتماع بود و نه در طالع اقباب و قمر و جیلاخ  
 و سهم السعادة و در جیلاخ مذکور است و انوشته برج عشتار است  
 در دوم جزا اجتماع و سهم السعادة در پنج قمر و جزا اجتماع و سهم السعادة قدیم  
 چون طالع در ششم چون دوم در سهم اقباب و ماه دهم و یازدهم چون  
 طالع و اگر مولود ولادت استقبال و در جیلاخ در طالع اقباب آنکه  
 قمر و سهم السعادة و جزا استقبال و در جیلاخ در ثانی سهم السعادة و جزا  
 در سیم قمر در چهارم قمر و سهم السعادة و جزا استقبال در پنج جیلاخ در ششم  
 طالع ششم چون دوم در سهم اقباب و قمر دهم و یازدهم چون طالع و سال

و من

و چون مولود لیلی اجتماع بر مذنب هر من بطلیحوس قمر اقباب تقدیم  
 و دیگر قرار و استقبال همچنان چون ولادت اجتماع بود و نه در مذنب  
 و در شش در طالع اقباب بود و قمر و جزا طالع و جزا اجتماع و سهم السعادة  
 در دوم قمر و جزا اجتماع و سهم السعادة در پنج قمر در برج موش باید و جزا  
 اجتماع و سهم السعادة بر هفتم اقباب در برج مذکر باید و قمر و جزا اجتماع  
 و سهم السعادة باری نبود و در ششم قمر و جزا اجتماع و سهم السعادة نشاید  
 اقباب در برج مذکر باید و در عاشر اقباب و قمر و جزا اجتماع و سهم  
 بهشتی مذکور است و انوشته و یازدهم اقباب و قمر در برج موش باید  
 و جزا اجتماع و سهم السعادة و چون ولادت استقبال و نه در جیلاخ  
 اقباب بود و قمر و جزا طالع و سهم السعادة آنکه جزا استقبال در ثانی قمر  
 جزا استقبال سهم السعادة در چهارم قمر در برج موش و سهم السعادة  
 و جزا استقبال و هفتم اقباب در برج مذکر و سهم السعادة و جزا استقبال  
 بهشتی مذکور است و انوشته در ششم اقباب در برج مذکر و سهم و جزا  
 استقبال بهشتی مذکور در برج موش و یازدهم اقباب بهشتی مذکور در برج  
 موش آنکه جزا استقبال آنکه سهم السعادة و چون ولادت لیلی بود اجتماع  
 بر مذنب و در شش در طالع قمر عاشر اقباب در برج مذکر و جزا طالع جزا  
 اجتماع و سهم السعادة در دوم قمر بهشتی اقباب در برج مذکر سهم السعادة

در احکام جیلاخ و کدخدای کتابی کرده است و من بخط وی دارم که

و جزا استقبال در پنج قمر در برج موش و سهم السعادة

در کس اقباب آنکه





آنکه کمتر از هفت باشد اگر یکی بود دلیل او آفتاب بود و اگر دو بود دلیل او  
 قمر بود و اگر سه بود دلیل خورشید بود و اگر چهار بود دلیل او عطارد بود و اگر  
 پنج بود دلیل مشتری بود و اگر شش بود دلیل زهره بود و اگر هفت بود  
 زحل و اگر یک عدد باز گذارد تا این هفت صحیح بیرون آید اگر هفت صحیح  
 بیرون نیاید و قسمت تمام نبوده باشد طالعش آن بود که اگر صحیح باشد  
 زحل گیر پس میان این کوکب و درجه طالع بگیرد و تخمین کند تا  
 وقایق شود و از آن وقایق اول که داشت نقصان کند آنچه مانده از آن  
 دلیل حیات تمام کند و باز بگیرد و هفت قسمت کند و همچنان که کوکب  
 نسبت و بد پس ازین کوکب یاد دیگر تا درجه طالع بگیرد و تخمین کند  
 تا وقایق شود و بر دلائل حیات که یاد کرده قسمت کند آنچه صحیح است  
 بیرون آید بچند و آنچه کسور در حیات مانده از دو و از سه و از هفت  
 و بر دلیل حیات که وقایق است قسمت کند آنچه حاصل آید پس از آن  
 شمس آنچه کسور باشد در دو از دو و از سه و آنچه از ضرب حاصل آید  
 ماهها بود و کسور در دو از دو و از سه و آنچه از ضرب حاصل آید  
 ساعات بود و بدین طریق قانون عمر از سالها و ماهها و ایام و  
 ساعات محسوم شود **طریق عجم** اگر کسور بود در درجه طالع وارد  
 اگر چه صاحب حفظ درجه طالع نبود درجه طالع چهار بود و آن عدد

بدین طریق محاسبه  
 لطیفه

کوفه

که خدای پسر طالع بلد درجه طالع از آنکه اگر شخصی طالع رسد آنجا  
 حکم قطع کند **خارج قانون طریق** **مستزاد اول** **طریق**  
 این اقدام الا قیام از اسرار بختم است و برین قسمت کرده اند  
 برست کردن و مستفیدان و طریق اینست که اجزای ساعات  
 درجه طالع بگیرد و در دو از دو و ضرب کند و رفع کند پس  
 قانون بشکرت تا چند است و نسبت او نسبت این مقدار  
 ازین عدد که در ضرب حاصل آید بشد و معلوم شود پیشال این طالع  
 بود **طریق** اجزای ساعات درجه طالع **طریق** دو از دو  
 ضرب کنیم بیا عدد و نود و شش قانون از هشت بگیریم  
 بیا عدد هفت و چهار و هفت و چهار از شصت و ده خمس  
 او بود و خمس عدد و نود و شش بگیریم بیا عدد هفتاد و نه بود  
 تا مشهور و این قانون عمر است و این طریق منسوب به ابوشامه  
 المصنف و جدول اینست

نکته که هفت قسمت کند





**قوله بنی در بیدار** گویند اما که چون آفتاب میوج بود  
 بکار دارند و دوم در پیش بستر کلک چون قرار بود سرو الساج که چند  
 چون طالع را بود بعد میان اولی حمل طالع بکیر و بختیش و قابی کرد  
 و بعد بر دو قسمت عدو قسمت کند آنچه حاصل آید اما بود اگر  
 کسری با نذر و دوازده ضرب کند و بر دویت قسمت کند اما حاصل بود  
 کسری که بختیش کند ساعات بود بعد میان <sup>مستحق</sup> و در پیش او  
 بکیر و بر ستر اگر کمتر از نصف الدور بود نصف الدور نقصان کند اگر  
 بیشتر بود از تمام الدور نقصان کند و باقی سالها که کوکب که باقی است  
 کرد آنچه از بروج حاصل آید شهر و بروج ایام و وقایع ساعات  
 جمله نگاه دارد اگر کوکب از شرف بهیو ظاهر ازین سالها که یاد  
 خواهیم کردن نقصان کند و اگر از بهر طبع شرف مراد و بختیش کوکب  
 در درجه شرف باشد هیچ نیز آید و نگاه آید اما چند جزی است  
 اگر که خدا بخش باشد و در ثانی عشر بود و عمر نذر و اگر نازد بهر طبع  
 عطیه او در سابع ربع در ثامن خمس در سابع سدس و سواد در ثانی  
 عشر نصف اولی باطل شود و در یازدهم ربع و در عاشر سدس سابع  
 ثمن او در سابع نصف سدس او این نزد یک جته هند است  
 هیچ جلیج قمر ترا از آفتاب نیست که عطیه او بیشتر است و هیچ جلیج

نقشه

زحل نیست که عطیه او کمتر است  
**النس القمر الزحل المشتی المزج الزهره الطالع**  
**ساج مدله که عهده کتاب**  
 مد مد مد مد مد  
**مسر کلک ۱ مد لک ک ط**

**در بروج بکیر و ولادت و حمل**

**ادل** اگر مزج در و تدر بود در برج ثور و ولادت روز بود  
 باشد بترج ناکاه فوت را در وقت بکیر قسم باشد در راه اگر در چاق  
 آبی بود یاد کرد یا در آب **ساج** اگر در مزج مذکر باشد مستقیم  
 الطالع در موالید اثبات دلیل نودی ولادت بی ربی بود **دل**  
 اگر قمر مقارن مزج بود یا قمر ناظر و شتر رویشان ناظر و دلیل است  
 ولادت و عافیت و سلامت بود **دل** اگر عطارد در طالع بود  
 و این برج مزج بود دلیل است که می شود بوده **ساج**  
 آفتاب اگر در طالع بود و شش شش پیش بود و سواد از مواضع نیکو بود  
 نظر دارند دلیل خلاص و سرعه ولادت بود **دل** اگر مقارن آفتاب  
 بوده باشد و از وی متصل شده در طالع یا وسط السماء دلیل سلامت و سعاد





**فصل دوم** در بیان چهار وجهی و در بیان و ستوران بر سه شکافه و آنچه باید  
 گزارد و دلیل بود بر این بر سه شکافه نخستین دلیل چهار وجهی دوم  
 دلیل پنجم و پستار و سیوم دلیل ششم خداوند طالع ازین است  
**فصل سوم** در بیان و شکرهای و خصوم و اجداد و اهلان بود زیرا که چهارم  
 خانه پدر است مثلثه نخستین دلیل ازواج و کفاح و قوه شوالی بود  
 و مثلثه دوم دلیل اجداد و خصوم بود و مثلثه سیوم دلیل شرکت  
 و مخالفت **فصل چهارم** در بیان و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت  
 و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت  
 دلیل یک بود دوم دلیل یک بود و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت  
**فصل پنجم** البیت التاسع و یحیی بن العباس و الیوم و الیوم و الیوم  
 و الشرف و فیه منافع انعمیه و یدل علی الزوال و ما یفترق الا طوارف  
 و الاخبار و الکرسی و الایمان و الطوبی و انعمه الزیور و یست  
 مثلثه الاول و علی الشفاره و ما یطلب فیه منافع و الشرف و الشرف  
 یدل علی البیاده و القصور و علی یزید البیاده و علی یزید و الشرف  
 یدل علی العزم و الخفا و حذو **فصل ششم** دلیل اول و دوم و طاعت  
 و طاعت بود و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت  
 ازور دلیل و لایت سلطان بود و مثلثه دوم دلیل علی و شرف و

و مناه

و ضایع و حرفت ششم و سیوم دلیل و دران و نبات و دوام  
 ماه و کارهای سلطان **فصل هفتم** دلیل امید و دوستان و این  
 و مرک دران ششم نخستین دلیل امید کار بود و دوم دلیل  
 دوستان بود و سعادت سیوم دلیل چنان و کرم و انتفاع و طاعت  
**فصل هشتم** خانه دشمنان و غم و اندوه و طاعت و طاعت و طاعت  
 زینت و حسن و زلفان و مثلثه نخستین دلیل دشمنان بود و دوم دلیل  
 بر بخت و عنا و حبس سیوم دلیل آب و استرخ و خرد و موافقت و طاعت  
**فصل نهم** اول و حکم مستولی باید داشت و درین غلط است  
 اما آنچه چهار بران متفق اند است که مزاج کهنه خداوند خانه را باید  
 خداوند شرف را چهار و خداوند قدر را سه مثلثه اول را سه شهادت  
 و دوم را دو و سیوم را یکی خداوند سهم السعاده را یک شهادت خداوند  
 جز اجتماع یا انتخاب مقدم را یک شهادت خداوند خانه بقرا  
 یکی خداوند طاعت که خدا را یکی خداوند برج میلاد با که خدا را یکی خداوند  
 صدق را یکی شب خداوند آفتاب را یکی بروز نظر موافقت را یکی  
 شهادت خداوند سهم الغیب را یک شهادت خداوند خرد را یک  
 یک شهادت خداوند ساعات مغتبه را سه شهادت خداوند خرد  
 خداوند طالع را یک شهادت شبهر را یک شهادت آسمان را یک

و طاعت یکی را که خانه را باید

صاحب شرف آن برج را که صاحب طالع در وی بود و یک شهادت  
 کوکب را در طرف طالع چهار شهادت در تحت الارض یک شهادت  
 نیز ثبوت را یک شهادت چون در خانه بود کوکب یا در شرف  
 در قریب هر یکی را یک شهادت کوکب که او را تشریف موافق بود  
 و آنکه او را تفریب موافق بود چون مشرق بود یا در مغرب شهادت  
 سرک بود بودن کوکب در نطاق رابع که صاحب بود وی بصورت  
 دارد سه شهادت دارد چون باطل بود و در هر یک یک شهادت  
 بود اگر زحل بطالع مستقیم بود یا از شرف طالع یکی زحل بود  
 مولود احمق و جاهل و بددل بود و بخیل و خشن و کذاب و کاهل بود  
 اگر مشتری بود مولود دین دار و عالم و عظیم و صادق و امین و بخیر بود  
 و کشته روی و پارسا و اگر مزج بود مولود شیخ و عظیم و خاین  
 و دیر و عجم و کذاب بود اگر مستقیم آفتاب بود مولود مستقیم و کشته  
 روی بود و قاهر و اگر زهره بود مولود کشته روی و متوجه و سوداگر  
 خلق اگر عطارد بود مولود بلیغ و ادیب و منطبق و صاحب نعم  
 و صاحب ذهن و صاحب رکاب و اگر قمر بود ضعیف و عاجز  
 و تمام شتاب زده بود و هر کدام که کوکب و سر کوکب که مخلوط  
 دارند طالع و لایل ایشان را یکدیگر امتزاج باید داد و ان شاء الله

مسئله

مسئله بر مکان عطارد و قمر و لادت بگیرد و بگوید تا از باب بیوت  
 و شرف و حدود و وجه و شمش و در میان و تیره که خط مشرق  
 دارد از کوکب اگر از زحل بود و قمر حال بود مولود قوی حال بود قوی  
 را و قمر بود و بسبب الفور و اگر زحل نحس بود مولود فقیر و دلی  
 الهت و از مردم گناه گیرد و اگر شریک او مشتری بود و زحل قوی  
 حال بود مولود خیر و مکرّم و محترم و طریف و خال کور و بزرگافتنی  
 و فرزندان خویش را دشمن دارد و اگر شریک زحل مزج بود و زحل  
 قوی حال بود مولود خست کنند و حال گردان بشد و قتل افتاد  
 مراد می او بخت حاصل آید و بخت دلی و بد بخت بود و اگر زحل نحس  
 دانه تن و دزد و خیال باشد و اگر شریک زحل زهره بود و زحل مسود  
 مولود زن را دشمن دارد و انتقام او بخت نیک بود و حدود باشد  
 که با وی کنند نداند و منفرد بود بر خویش و پارسا بود و با محبت  
 و غیرت باشد و اگر زحل نحس بود مولود حریص بود و بر جماعت نکو  
 در پیش کار و با محبت کردن دوست دارد و با مردمان زیاد برآ  
 اگر شریک زحل عطارد بود و زحل قمر حال بود مولود بحث کنند  
 بود از کارهای نکو چید و کارهای نمانی صاحب عجایب و اگر  
 زحل نحس بود مولود خشن و کز و متعصب بود و اقارب خویش را



و در دوزخ بود و خداوند بفرموده او را در آن میخ بود اگر است  
 بر مکان عطاره و فرشته بیشتر مسعود بود مولود و خوار بود  
 و عادل و عقیق و رحیم بود و اگر بیشتر مخوس بود ببال و عجب و غنا  
 بود و اگر شریک شتر میخ بود بیشتر قوی حال بود مولود و غنا و حرب  
 دوست و متکبر و خداوند او امره و قاهر بود و اگر شتر مخوس بود  
 مولود غناش و در شرف خورشید و بهیچ نیز بر اثر ندارد و متعلق  
 و مضطرب الاحوال بود و اگر شریک او زهره بود و شتر مخوس  
 بود مسعود بود مولود و شتر و عجب و لطافت بود و غنا داشت  
 و در خوشی و اختلاف و سبب القاب و شرف و بهیچ ببال بود و غنا  
 و اگر شتر مخوس بود لایزال العیش و طبع زمان و در دوزخ عاشق  
 و اما امین و خیر دار بود و اگر شریک او عطاره بود مولود و در شرف  
 و چند بسیار زکوة و شاعر و نیز خاطر و نیکو سیرت و قورانی و نیکو  
 دیانت و نیکو سیاست بود و اگر شتر مخوس بود او را خطای  
 بسیار افتد و بر خویش اشتباهی باشد و اختلاف را بهر و نیکو  
 او حکیم و عاقل است و بهیچ و عقیق بود و اگر مخوس مستول بود و نیکو  
 عطاره و مخوس مسعود بود مولود و لاج شور و جنگ و خشم و کینه  
 و خویش را در بلا گرفتند و متقلب و قاتل بود و اگر مخوس

در شرف

در شرف و چند و در شرف خورشید و نیکو شرف بهیچ حجت  
 ندارد از در دل و همچون دیوانه بود و اگر شریک او زهره بود و مخوس  
 قور بود مولود نیکو عجب و لذت العیش و زود عاشق شود و محارم بود  
 و اگر شریک بسیار کند و الا که مخوس بود صاحب قیصر و اگر مخوس  
 بود مولود و مختلف الاحوال کثیر التبعاج کتاب و استند کند و مولود  
 و اگر شریک عطاره بود و مخوس قور حال بود مولود و اهر و متعال و  
 بکار و سرخ العظم و فرزند و مخوس و زنا کند و دشمن را نصفت  
 رسد کند بود و دوستان نیز و اگر مخوس بود مولود و لیر بود  
 و زود کار و او را پشیمانی بود و مضطرب و کزاد و در دوزخ و شرف  
 بهیچ بود و اگر مستول بر مکان عطاره و قور زهره و زهره قور حال  
 بود مولود با خیر و شرف و صاحب العکرة و شدیدا بغیر و دشمن را  
 و سرعة الصناعات و یاد کند حضرت پروردگار را و کار را و نیکو  
 شانه و جل شانه و لا اله الا الله بود و با مولود و بیعت مایل بود  
 و اگر زهره مخوس بود مولود و توانی و صاحب عشق و حال بحال زمان  
 نزدیکتر و عامل الذکر بود و اگر شریک او عطاره بود و زهره قور مولود  
 قور و حسن الاحوال و محبت حکما و فضلا و چیزها از تلقی نفس خویش بداند  
 و با ابرار و اخیار پسندید و مایل باشد بفقاه و نفوذ از زمان و اگر زهره

و صاحب

مخمس بود مولود خبیث و کثیر الجمل و غشاش و منافق بود و اگر عطار  
 مستل بود بر مکان خویش مکان قزو عطار و مسود بود مولود حسب  
 عطره حافظ بود و عسوم آسمانی و امرور تانی ششاسد و دانه اگر عطار  
 مخمس بود مولود و ککار و بخت و اتمق و مزج از شغال بود و اگر عطار  
 بسیار افتد و باقی بازان نسبت میرسد **دلیل بود در دین اول**  
 اگر مزج غریب و ساقط و مخمس بنیف بود و طالع مولود نظر دارد  
 و مزج مزج نظر دارد یا بطالع مولود ضعیف دل بود و بختیوان **دلیل بود**  
 اگر زهره در برج بود و جسدین و بر صورت مردم مولود ضعیف دل بود  
**دلیل بود** اگر سهم بکرات تحت الشعاع آفتاب بود ساقط از دانه عطار  
 سهم باز جل بود مولود ضعیف دل و عاجز و سست طلب و اگر در عطار  
 هیچ دار نباشد هیچ حیل بخوید **دلیل بود** اگر عطار  
 در طالع بود مولود طیش و سفید بود و غنوب باشد **دلیل بود** اگر  
 عطار در رابع بود ظاهر از تحت الشعاع و زحل و مزج در رابع بود  
 سفید و غنوب **دلیل بود** اگر مزج در مزج هفتم بود در برج غریب  
 مولود غنوب و سفید بود و منافق و طعنه بود **دلیل بود** اگر عطار  
 در خانه خویش باشد علی الخصوص در جزو طالع سبب یا جزو بود  
 مولود غنوب و منافق و سفید بود **دلیل بود** اگر قزو عطار مزج بود

دلیل بود اگر مزج در رابع بود مولود ضعیف دل بود

مولود و مزج البیتر قیفت دل بود علی الخصوص که قزو عطاران بود **دلیل بود**  
 اگر قزو مزج بودند و ماه در صورت بادت میشود و مزج ناقص شود  
 مولود بطیش و عارب و غنوب و کج بود **دلیل بود** اگر سهم الساء  
 یا خداندان سهم البیتر یا خداندان و قزو عطاران مولود باث مولود  
 غنوب و سفید و بخت از ضا باشد **دلیل بود** اگر مزج در رابع بود  
 اگر عطار تحت الشعاع باشد در حوت و غریب و سرطان و میزان  
 بر ناطر بود مولود حلیم و آهسته بود **دلیل بود** اگر زحل و مزج و افتا  
 بقدر مکرر از وسط السماء مولود و قزو عطاران **دلیل بود** اگر سهم الساء  
 در وسط السماء بود در یا زهره یا مزج و آفتاب یا قزو ناطر بود مولود  
 حلیم بود علی الخصوص آفتاب در طالع روز ناطر بود و ماه در طالع  
 شمس و سهم در حد صد بود این خطا کند **دلیل بود** اگر از کواکب  
 بیابانی کوکب در عظم اول بر مزاج بیشتر و زحل بر برج طالع یا در  
 وسط السماء بود مولود حلیم بود و نیکو معاشرت **دلیل بود** و ما حوت  
**دلیل بود** اگر مزج از برج سابع بوطار نظر دارد مولود و مزج و مزج  
 بود **دلیل بود** اگر مزج بقدر ناطر بود از سابع همین حکم دارد **دلیل بود**  
 اگر مزج و قزو عطاران باشند و قزو ناقص بود و در بر بود یا در  
 بر مولود و مزج بود **دلیل بود** اگر زهره و عطار در طالع باشند و مزج



از صاحب بدین ناطق مولود و قیاسی شرم بود **دلیل** چنانکه اگر مشتری  
در طالع بود و مرتجی بر نظر ندارد مولود شرم کین بود **دلیل** اگر مشتری  
در طالع بود و مشتری افعال و رفتار را با تملیک و مرتجی تحت الاثر  
بود مولود خوشتر و شرم کین بود **دلیل** اگر مشتری در طالع بود و در حد  
زحل و صورت زحل و مرتجی در مغرب و مشتری ناطق بر مولود جای  
و شرم کین بود **دلیل** چنانکه اگر مشتری در وسط السماء بود و زحل  
در خانه بود و تملیک بیکدیگر ناطق باشند مولود نیک خلق بود **دلیل**  
اگر آفتاب در صورت زحل بود و در جدی و دلو یا کبیره و خیر اند  
و نیک خلق بود **دلیل** اگر عطارد در در اسد بود و در خانه افتاد  
و مولود دانا و نیک خلق و گشاده روی بود **دلیل** اگر عطارد  
در سرطان بود و در خانه افتاد و نیک خلق بود **دلیل**  
**در معنی گفتن** مرتجی بقدره عطارد و میل آن بود که خداوند طالع  
در معنی بسیار گوید و حدیثش افزا بود **دلیل** اگر مشتری در طالع  
در برج ششم بود مولود کذاب بود **دلیل** اگر مشتری در تاسع و طالع  
شیر یا زهره از هر جهت مولود در معنی و سوگند جبر و معنی  
نمود **دلیل** اگر از کواکب بیابانی کوکب بر مزاج مرتجی و عطارد  
در وسط السماء بود و در طالع بود مولود کذاب بود **دلیل** اگر عطارد

در زحل و عقرب بود مولود در معنی زن و مصایب مردمان کو و در معنی  
و بیجا کند **دلیل** اگر مشتری از مرتجی باز کرد و عطارد و زهره و مشتری  
باشند مولود کذاب بود **دلیل** اگر مشتری و عطارد معاری باشند  
و در حدی و زهره و مشتری برایشان نظر ندارد مولود کذاب بود  
**دلیل** راست گفتن اگر زهره و قمر باقیاب بهم در وسط السماء  
باشند مولود صادق القول بود و هر چه گوید وفا کند **دلیل** هر که  
طالع خوس بود و قمر در مرد و مشتری از زحل یا اسد بوی ناطق بود  
مولود راست گوید **دلیل** اگر مشتری در طالع بود و عطارد  
در مغرب تحت الشعاع مولود راست گوید **دلیل** اگر عطارد  
یا زهره در طالع بود یا در وسط السماء راست گوید و نیکو کار  
**دلیل** در معنی گفتن اگر طالع نما در مرد و مشتری در معنی طالع بود  
مؤخره صاحب یقین و دین دار بود **دلیل** اگر زحل در ششم و مشتری  
بود مولود دین دار و صاحب در معنی بود علی الخصوص که مشتری بر ناطق  
بود **دلیل** اگر مشتری در طالع بود و قمر حال مولود زاهد و عابد بود **دلیل** اگر مشتری  
در طالع در برج ثلث بود مولود بزرگ ثلث بگویند و عبادت و زهد  
مشغول شود و همچنین اگر زهره در ثلث بود و قمر حال **دلیل** اگر عطارد  
باقیاب و زهره بهم در تاسع مولود عابد و زاهد بود و اندک غفلت نخواهد

عجب مندیست که اگر عطار در شرق بود و در برج تاسع مولود زاده بود  
اینست که اگر زهره در شرق بود و در برج نهم در برجی دیگر مولود زاده بود  
و شد در برج حیات بود **و اینست** که اگر طالع شنبه بود و قدر در برج  
بود و در برج کوشش مولود پارس و ضعیف بود **و اینست** که اگر طالع  
مشترک با برج نهم در طالع شنبه در برج دیگر مولود پارس از غایب  
و فاسق بود **و اینست** که اگر زهره در برج نهم بود و در برج کوشش زوال  
حال مولود پارس پشیم و چاره پارس بیان دارد و فاسق بود **و اینست**  
که اگر سهم الغیب نخوس بود و در شرق باشد و خداوند از غیب قبول باشد  
الاکه سود و بر نظر دارد و نخوس از هر مسقط بود آن مولود با خیر و خیر  
بود و دعوت کند تا بخیر گوید و **و اینست** که اگر سهم الغیب  
و خداوند از غیب قبول باشد بر از نخوس مولود پارس و نیکویت باشد اگر  
سهم الغیب نخوس بود و خداوند از هر مسقط مولود از غیب بهتر باشد  
و اگر خداوند سهم الغیب را جمع باشد مولود از غیب نیز بهتر است  
کند اگر خداوند سهم در تاسع بود مولود پارس بود و اگر در یازدهم بود  
مولود زاده و پارس بود و بر جبهه الامر ایستاد از سهم الغیب و سعادت  
و نیکو است و صاحب او طلب باید کردن **و اینست** که اگر  
مشترک در طالع و قدر مغرب مولود در کواکب اعتقاد دارد و بدو کس

پرست بود **و اینست** که زهره در دوم خارج از تحت الشعاع در برج کوشش  
مولود ضال بود **و اینست** که زحل در ثالث طالع با قدر مولود خارج یا ضال  
**و اینست** که قدر تاسع در برج کوشش مولود غار مولود فاسق بود **و اینست**  
که زهره در جبهه حیات زحل و مترج در یک برج مولود ضال بود و مترج در  
و مترج در سابع مولود بد اعتقاد و بد طاعت بود **و اینست** که اگر زحل  
خانه آفتاب یا سهم السعاده یا جزا جماع و استقبال بود و در شرق  
و مترجی بر نظر بود مولود از هر بیان باشد **و اینست** که اگر عطار در  
ترج بود و در تقارن یا از ترجیح و مقابل بودی ناظر بود مولود در  
و منقلب بود **و اینست** که اگر عطار در آفتاب و قدر در برجی و جسدین  
باشد و مترج در ترجیح یا از مقابل باشد آن نظر دارد مولود در شرق  
**و اینست** که اگر زحل و مترج یکدیگر ناظر باشند مولود فیلسف و این از اشارت  
او مجید و حدس او قوی بود علی الخصوص که علوین در طالع زهره دار  
**و اینست** که اگر عطار در مترج از ترجیح یکدیگر ناظر باشند یا از تسلیم  
مولود حکیم و عالم و فیلسف و عالم مجید و مبدی النظر و صاحب  
**و اینست** که اگر عطار در آفتاب بهم بود در طالع مولود حکیم و عالم  
و طبیعت داشت و بود و اگر عطار در وسط السماء بود مستقیم السیر  
و قدر از مقابل یا از ترجیح بوی ناظر حکیم عاقل و بحر فاضل بود **و اینست**



اگر عطارد در خانه نخستین بود صاحب تصانیف بود علم بسیار در نجوم  
 و اندکی اختصاص که عطارد خدای طالع یا خداوند ثبات یا خداوند  
 تاسع بود **دین** اگر عطارد در طالع بود و زحل در مغرب مولود می شود  
 و بدان رفعت و بلند می یابد **دین** اگر عطارد و قمر و زحل و آفتاب  
 در طالع باشند یا در وسط الساعه مولود حکیم و بجم باشد و از ملک می رسد  
 جاده و مال یا **دین** اگر قمر در خانه عطارد مولود عالم بود **دین**  
 اگر عطارد خدای طالع بود یا قمر در سیم طالع بود و در صورت نخستین  
 مولود عالی کوهی و اگر در برج مذکور بود و منجی نظر دارد و طالع بود **دین**  
 اگر زحل در نیم طالع بود بر نظر منجی و مولود منیر بود و اگر در نیم باشد  
 در نیم به نظر منجی نیم این حکم دارد **دین** اگر آفتاب و عطارد در نیم  
 طالع بود مولود منیر بود **دین** اگر سهم الساعه و سهم الغیب در نیم  
 یا در سیم طالع و معوذ ازین هر دو سهم الغیب ساقط باشند و منجی  
 ناظر مولود که چنان بود **دین** اگر زحل و عطارد و سیم طالع بود  
 مولود منیر بود **دین** اگر قمر و زهره یا زهره یا سیم طالع بود مولود  
 منیر بود و دینی که از علم نجوم مال یابد **دین** اگر عطارد در رابع بود  
 ظاهر از تحت اشعاع مولود بجم بود **دین** اگر زهره و سیم طالع بود  
 در برج جیو یا در و بال یا راجع و محترق بود مولود ساور بود و در زحل

بمان

سیمت و حیت کند علی الخصوص که زحل بر زناظر بود **دین** اگر عطارد  
 و زحل در طالع بود یا وسط الساعه مولود فیلسوف عالم و در تحت و بال ملک  
 بود **دین** اگر عطارد در خانه زحل مولود عالم و مطلع بر امور  
 علوم و زبان آور و خطیب بود و علم نجوم شناسد **دین** اگر طالع  
 میزان بود یا جبر و عطارد و زحل در نوس و ثوت بود مولود قوی  
 و اخبار نیکو داند **دین** اگر عطارد و زهره بود در برج رابع مولود  
 مجادل و متکبر بود علی الخصوص که در برج غریب بود **دین** اگر آفتاب  
 در نیم طالع بود مولود سخاوت و سخاوت و سخاوت و سخاوت و سخاوت و سخاوت  
**دین** اگر قمر و آفتاب یا زحل و عطارد مولود عالم و در  
 و صاحب و حکیم بود **دین** اگر شتر و عطارد و آفتاب یا زحل  
 یا در نیم طالع باشند و طالع یا میزان بود یا قمر و منیر بود **دین**  
 اگر طالع حوت بود و در و صاحب طالع ادیب و شکم بود **دین**  
**دین** اگر عطارد در وسط الساعه مولود زریک و باقیم بود **دین**  
 اگر عطارد در طالع روز و زحل و زریک و نیز خاطر بود  
**دین** اگر عطارد در خانه منجی بود مولود باقیم بود **دین** اگر قمر  
 یا زحل بود و زحل مشرق بود مولود زریک بود اما غایت نیست  
 در علم **دین** اگر ماه از مقارنه زهره برگردد و مقارنه عطارد شود

و هر دو منفی باشند مولود بزرگ بود **و دلیل** اگر خرج و مشترک مقابله  
یکدیگر یا ترجیح باشند مولود بزرگ و باقیم بود **و دلیل** اگر آفتاب در قوس  
یا در حوت بود مولود با در او قدر بود و باقیم بود که عطار در آفتاب  
و مشترک در این خانه بود عالم و قاضی حاصل بود **و این خط و حال است**  
**حافظ** اگر آفتاب در حمل بود یا در مقرب مولود حافظ بود **و دلیل** اگر قمر  
بازهره و ترجیح در نیم بود مولود حافظ و مکار و محتال بود **و دلیل** اگر قمر  
بسطارد و ترجیح نظر دارد مولود حافظ بود و آنچه دانست که او را کند **و دلیل**  
اگر عطار در اسد بود مولود در دوزخ یا دیگر و در برادرش کند و اگر  
مشترک در ناطق بود مولود غنی و عالم و حاکم از عالم مسلمانان بود  
و الله اعلم **و این بیت** چون عطار در حقی دانده در ثانی بود  
و تحت الشعاع مولود جاهل و ابله بود و کران زبان و تعلیم نمید بود **و دلیل**  
اگر عطار در خرافه سیم الغیب بود در ثانی ناطق بود مولود جاهل  
بود و کران زبان بود و تعلیم نمید بود **و دلیل** اگر آفتاب در سرطان بود  
مولود جاهل و ابله و بطی الفهم بود **و دلیل** اگر عطار در زحل و طالع  
و مشترک در هفت مولود خردمند بود **و دلیل** اگر قمر از خرج منفصل  
و ناقص مولود احمق بود **و دلیل** اگر قمر در سابع از مقابل آفتاب  
برگردید باشد و خرج بوی ناطق مولود احمق **و دلیل** اگر سیم السعادة

و سیم الدنیا

و سیم الدنیا در سابع بود یا در ثانی و خوش بود نظر دارد مولود احمق  
بود **و دلیل** اگر زهره با زحل و قمر ترجیح عطار و ترجیح بود مولود احمق  
که مردم بر سر بسته کنند **و دلیل** اگر زحل و عطار در طالع بود و مشترک  
خداوند طالع بود و در سابع مولود جاهل و احمق بود **و دلیل** قمر و دلیل  
**حافظ** اگر مشترک نظر دارد از تعلیم مولود عاقل و قوی بود  
**و دلیل** اگر مشترک در وسط السعاده و عطار در طالع سابع مولود  
عاقل بود و علی الخصوص که بنظر ترجیح نزدیک باشد **و دلیل** اگر عطار  
با زحل مقارن بود مولود عاقل و شریف و قوی باشد **و دلیل**  
اگر عطار و ترجیح نظر یکدیگر دارند مولود عاقل بود **و دلیل** اگر قمر  
در زهره و ترجیح نظر دارد عاقل و شریف بود **و دلیل** اگر مشترک  
طالع و عطار در مقرب مولود عاقل بود **و دلیل** اگر زحل و عطار  
در دوزخ مقرب بود مولود عاقل و حکیم که باوقار و سبک زندگی بود  
**و این بیت** و طالع و عطار در سابع برج ملوک بود از مملکتان  
مولود سخن و طاعت بود و اگر این برج ملوک بود از مملکتان  
بود **و دلیل** اگر خرج و عطار در خانه زحل بود یا در برج ساقط  
و قمر در ناطق مولود خردمند و احمق کند و اگر زهره در ثانی ناطق بود  
خوش سخن و صاحب نواز بود و اگر قمر با ترجیح و عطار با هم باشند این



این حکم را در **دلائل اثبات** نشان اگر زهره در وسط السماء بود  
 بروز و شب در تحت الارض باشند مولود امین باشد **دلیل**  
 اگر عطارد و مشتری مقادیر یکدیگر باشند علی الخصوص که یکی ازین دو  
 دارد در طالع مولود امین ملوک بود **دلیل** اگر مشتری بر زحل نظر  
 دارد و هیچ بهر دو نظر ندارد مولود عقیق **دلیل** اگر زهره در  
 بود در حفر از حفر طو خورش مولود امین بود **دلیل** اگر مشتری در  
 دوم طالع بود مولود امین بر اموال مردمان **دلیل** و اگر عطارد  
 در چیم طالع بود مشرقه اکو و خورشید بنویسند امین احوال غریب بود  
**دلائل اثبات خیانت** عطارد چون وسط السماء بود و بر هیچ  
 نظر دارد و قمر در رابع بود مولود خائن بود **دلیل** اگر قمر و زحل  
 در سیوم طالع باشد مولود خائن بود **دلیل** اگر عطارد و جد او  
 طالع بود و یا قمر در سیوم طالع مولود خائن بود و در دایره و اما  
 مسلمانان خیانت کند **دلائل اثبات در راه زمان** اگر قمر عطارد  
 و هیچ در او نادر طالع باشند هیچ سعد برایشان نظر ندارد مولود  
 درو بود **دلیل** اگر زحل در حفر طالع بود و قمر عطارد و متبع  
 بر نظر دارند مولود بکافره درو گشتند و بیست او را بر دارند  
**دلیل** اگر قمر در و تدر بود او را نادر طالع و مشتری و زهره بر نظر

مولود درو بود **دلیل** اگر عطارد و متبع مقادیر یکدیگر باشند درو  
 در یک درجه و قمر برایشان نظر دارند خائن بود و درو **دلیل** اگر زحل  
 و عطارد و متبع در زحل مغرب بود از تریج یا از مقابله برایشان نظر  
 دارد و مولود درو بود و او را سیاه و زنده **دلائل اثبات مردان کادرا**  
 اگر زحل بر زحل باشد **دلیل** عطارد و زهره چون در مغرب باشند یا  
 در تحت الارض مولود زانی بود و او را از زمان فرزندان باشند **دلیل**  
 اگر زهره و متبع در مغرب باشند یا در وسط السماء مولود زانی بود  
 و خاسر و بر ملاقاتها کنند **دلیل** اگر زهره و زحل و عطارد اگر  
 در مغرب باشند یا در تحت الارض مولود زانی بود **دلیل** اگر زهره  
 در وسط السماء باشد یا در تحت الارض و قمر زحل ناظر بود  
 مولود زانی بود **دلیل** اگر زحل و متبع در سادس بود مولود زانی  
 بود **دلیل** اگر زهره با متبع بود یا در تریج او در طالع درو  
 مولود زانی بود **دلائل اثبات جوهره نانی زمان** اگر زهره با متبع بود  
 یا در مقابله و تریج او و زحل ناظر بود این سر و شید زانیه و خاسره  
 بود **دلیل** اگر زهره بر حال بود و متبع و مشتری ناظر بود و صاحب  
 شش زهره در وسط السماء بود مولود زانیه و مشهور زمان بود  
**دلائل اثبات در طالع** اگر زحل در سادس بر جبر مذکور و هیچ

و اگر زحل در سادس بر جبر مذکور و هیچ

و زهره در هر یک بود مولود لوطی بود **دلیل** اگر زهره در خانه عطارد  
 بود و نحوس بود در برج ساقط از طالع مولود لوطی بود **دلیل**  
 اگر خداوند ستم الاخرة عطارد بود مولود لوطی بود **دلیل** اگر عطارد  
 در برج مذکور بود ناظر به برج هفتم مولود لوطی بود **دلیل** اگر عطارد در سیم  
 الشرحه بود و خداوند ستم الاخرة در برج مذکور بود و گوئیم مذکور بود مولود  
 لوطی بود **دلیل** اگر قر در برج مذکور بود و آفتاب و زهره از برج مذکور بود  
 ناظر باشند مولود باغیان و جوانان مختلط باشند **دلیل** اگر عطارد  
 در برج سابع بود و زهره با مقدار مولود لوطی بود **دلیل** اگر عطارد  
 در هفتم طالع بود و زهره از عطارد ساقط بود و زهره خداوند  
 طالع بود مولود لوطی بود **دلیل** اگر عطارد با پنج بود و در سابع  
 مولود لوطی بود **دلیل** اگر زهره و قر در برج رابع بود  
 این زن معتبر بود **دلیل** اگر زهره در هفتم بود و در طالع این  
 زن معتبر بود **دلیل** اگر زهره و سترکان موثقت در برج  
 و درجه مذکور باشند آن زن معتبر بود **دلیل** **تأیید**  
**و تأیید** اگر عطارد و زحل در طالع باشند یا زهره بهم و یا در برج  
 وسط السماء مولود و موثقت بود **دلیل** اگر نترس در طالع خط  
 دارند و در برج و درجه موثقت باشند مولود و موثقت شود مگر که میخ

بآفتاب

بآفتاب نظر دارد و بترجمه میخ بآفتاب و قر نظر دارد و در فاسق بود  
**دلیل** اگر آفتاب و قر در سیم طالع باشند با جمیع مولود و موثقت  
 شکل بود **دلیل** اگر زهره در برج موثقت بود از برج سیم **دلیل**  
 و شتر بر نظر دارد و آفتاب بر نحوس بود مولود باغیان بود  
**دلیل** اگر قر در خانه زحل بود و زحل در خانه زهره بود یا در  
 یا در و در چهارم یا در سیم و یا در ده از ده هم مولود و ناظر بود  
**دلیل** اگر زهره یا زحل یا میخ در برج موثقت باشند هر دو در  
 طالع خط دارند مولود و موثقت بود **دلیل** اگر کیمیت و میخ در برج  
 سیم و سیم کیمیت و میخ و عطارد در برج موثقت باشند **دلیل**  
 یا نون بود و یا نترس در برج و سیم و سیم و یک درجه و **دلیل**  
 شتر بود **دلیل** اگر طالع اسد یا حمل بود و آفتاب در آخر بود  
 و طالع نهادر بود مولود از آینه یا نون **دلیل** اگر دین بر  
 طالع باشد **دلیل** شتر بود اگر طالع عقرب بود و عقرب **دلیل** موثقت  
 بود و دین بر درجه طالع و قر بجوم دین سخن نحوس بود مولود  
 باغیان بود **دلیل** هر که انحراف طالع بودند در خط خویش او را بر دی  
 نقصان بود **دلیل** اگر قر خط دارد و در طالع و نترس از مولود  
 مشکوک بود خاضع که زهره نحوس بود و قر میخ او بود و شتر هر که



قمر بر سر زهره باشد مولود در کواکب و در شهر منکوح بود و نیز در پیش  
**دلیل** اگر در برج ثور منکوح باشد و در برج میزان و مقابله نحس  
 مولود منکوح بود **دلیل** اگر زحل در برج جوزهره در ساج  
 در حال رجوع مولود منکوح بود **دلیل** اگر عطارد مستطیل بود و در  
 اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع و در وقت ولادت نهم  
 یا دوازدهم بود مولود منکوح بود **دلیل** اگر مریخ و زهره بر  
 تریج یکدیگر باشند و مریخ تحت الارض بود و در برج منکوح مولود  
 منکوح بود **دلیل** اگر عطارد در حوت بود و حوت مستطیل  
 بود و عطارد راجع بود و هیچ سعدی بر وی ناظر نظر ندارد مولود منکوح  
**دلیل** اگر در برج طالع در آخر برج ثور منکوح بود و در حوت نحس  
 بود **دلیل** اگر زنب و زهره در راجع باشند و مریخ تحت الارض  
 بدین نکرده مولود خواهر باشد **دلیل** از زهره بود که در وجه  
 اول حمل یا در وجه اول اسد بود **دلیل** از اقاب بود که در وجه  
 سیم حمل و وجه اول قوس بود و در وجه بیوط قمر و در حوت  
 و سرطان در حوت نحس و در وجه ثور بود **دلیل** از قمر بود که  
 در وجه اول حمل و وجه سیم اسد و وجه اول سیم و قمر و وجه  
 سیم سلطان و وجه اول جد بود **دلیل** از مریخ بود که در وجه سیم

حمل و سیم سلطان و جد بود **دلیل** از مریخ بود که در وجه سیم حمل  
 و اول سرطان و اول دلو بود **دلیل** اگر سیم السعادة و سیم الدین  
 مستطیل بر طالع در قمر و اسد و جد و نیمه اول از حوت و منکوح  
 بود و هیچ باب کثر از سه دلیل و شهادت اعتبار نباید کرد **دلیل**  
**باب مریخ و زهره** اگر زهره در خانه دهم شود مولود پاک بود  
**دلیل** اگر زهره بیشتر بود در طالع یا در وسط النجوم یا زهره  
 بیشتر از اتصال مقبول دارد و مریخ از زهره و ساقط بود مولود پاک  
 بود و اگر در حاتم نکرده **دلیل** اگر کواکب ثابت از عظم اول از مریخ زهره  
 و بیشتر بر طالع یا در وسط النجوم و غنیف و پاک باشد و خواهر  
 و معروف بصلاح و خیر **دلیل** اگر زهره از اقاب و زهره  
 بقدر ناظر باشند از وسط النجوم و مریخ و کیم بود **دلیل** اگر مریخ و  
 اقاب هیچ یکدیگر باشند مولود ثقیف مال بود اما بدست حرام و غنیف  
 میکند **دلیل** اگر خداوند طالع خداوند سیم السعادة بود و در دوم طالع  
 بود مولود منکوح و مریخ بود **دلیل** اگر زحل در سیم طالع مولود از خواهر  
 و مال بخشیدن خویش بخوارا کند **دلیل** از زحل و اسد اگر  
 در طالع با اقاب و زهره و عطارد هم بود مولود بخیل بود **دلیل** اگر  
 عطارد در طالع شهر شریقه بود و در دوم طالع بود مولود بخیل بود **دلیل**

اگر زحل در سیم طالع مولود از خواهر  
 و مال بخشیدن خویش بخوارا کند

اگر خداوند طالع بخداوند ثانی نکرد منظر تفتیش و تفسیر خداوند طالع  
 محبت مال خویش بود **دلیل حد** اگر شرقی بود عطار در  
 چنانکه شب نتوان دید در دم طالع بود مولود خود بود و متولد  
**دلیل حد** اگر عطار در طالع بود پیوسته بچرخ و مشتری از عطار در  
 بود مولود خود و خود بود **دلیل حد** اگر زهره و زحل با هم  
 باشند یا قریبشان باشد مولود و متولد در خویش **دلیل حد** اگر عطار  
 یا مشتری بود و عطار در و بچرخ یا مشتری باشد مولود و عطار و مشتری بود **دلیل حد**  
 اگر قمر از زحل منفرد بود و عطار در فصل بود عطار بود **دلیل حد** اگر قمر  
 صاحب از مقابله افتاب منفرد بود و عطار در و بچرخ یا مشتری باشد **دلیل حد**  
**دلیل حد** اگر زهره در طالع و بچرخ از تفسیر و تفتیش زهره تا نظر بود  
 کشت ده دور و خوش خلق بود **دلیل حد** اگر زهره در وسط السماء بود  
 و یا در طالع و عطار در بر ناظر بود مولود کشت ده دور و خوش زبان بود  
**دلیل حد** اگر زهره در طالع در وجه خویش و بهرام بر ناظر بود از  
 خانه و خویش مولود کشت ده دور و متعلق بود **دلیل حد** اگر قمر در طالع بود  
 و زهره از تفتیش بر ناظر و زحل بر ناظر بود مولود کشت ده دور بود  
**دلیل حد** تفتیش بر ناظر اگر زحل شهادت دارد و در وجه طالع بود  
 مولود ترش بود **دلیل حد** اگر خداوند صورت طالع بچرخ بود و زحل

تفتیش

تفتیش و تفسیر بچرخ ناظر بود و زهره از مقابل مولود ترش بود  
**دلیل حد** اگر بچرخ در صورت زحل بود در طالع و زهره بچرخ ناظر بود  
 مولود ترش بود **دلیل حد** اگر بچرخ در صورت زحل بود در طالع و زهره  
 بچرخ ناظر بود مولود ترش بود **دلیل حد** اگر زهره و زحل در طالع  
 ناظر بود و بهرام یا زحل بر ناظر بود مولود ترش بود و گرفت بود  
**دلیل حد** چون قمر ناقص بود در شرف ناظر بچرخ در موضع  
 نیکو مولود نشا طر و جلد بود **دلیل حد** اگر قمر و خداوند طالع در تفتیش  
 خویش باشند یا عطار در دلیل نشا طر و متولد بود **دلیل حد** اگر عطار در کشت  
 شرف قمر یا در خانه او بود و سبک حرکت بود **دلیل حد** اگر عطار در  
 در وسط السماء و یا طالع و یا یا زهره بود چند و اند این خانه افتاب بود  
 و قمر در شرف بچرخ بود مولود نشا طر بود **دلیل حد** اگر عطار در  
 در وسط السماء بود و بچرخ یا زهره یا بر ناظر بود مولود عاجز و پنهان بود  
**دلیل حد** اگر قمر خلا السیر و آنگاه خوش بودند و مولود عاجز بود  
 و کامل **دلیل حد** اگر قمر و زحل مقارن یکدیگر باشند در تفتیش مولود  
 کامل بود **دلیل حد** اگر قمر از مقارنه زهره بچرخ پیوندد و در شب آنگاه  
 غایب بود مولود کامل بود **دلیل حد** اگر قمر از مقارنه عطار و بچرخ پیوندد  
 و هر دو در تفتیش خویش باشند بد اوت مولود کامل و تفتیش بود

و در نظر عطار در  
 و در وسط السماء  
 و قمر در شرف  
 و در وسط السماء  
 و کامل  
 و غایب  
 و هر دو در تفتیش



**دلیل بسیار خوب** اگر مخرج در قعر راجع بود مولود بسیار خوش  
و جهان بسبب بیار شود **دلیل** اگر طالع اسد بود و قعر در راجع  
مولود فراخ شکم بسیار خوار بود **دلیل** اگر مخرج خداوند طالع  
بود یعنی طالع مغرب بود و مخرج در قعر بود و فراخ شکم و اولی  
بود **دلیل** اگر زهره در قعر اول اسد بود در مکانی بد مولود  
اکول بود **دلیل** اگر مخرج در نیم طالع بود قطب از مشرق و زهره  
مولود غم بود **دلیل** اگر مخرج بود قعر از کوکب در طالع و قعر  
بود بکوکب در راجع و قعر در راجع بود مولود غم بود **دلیل** اگر طالع  
مغرب بود مولود غم بود **دلیل** اگر مخرج و آفتاب در یک  
برج بود مولود بد مکان بود **دلیل** اگر زهره و قعر بود قعر از  
مشق مولود پاکیزه بود **دلیل** اگر مخرج زهره و قعر بود از راجع  
مولود پاکیزه و زیاده بود **دلیل** اگر قعر در راجع بود از زمین زهره و شمال  
مولود خداوند تربیت و نعم بود **دلیل** اگر مخرج و قعر در  
در جبر بود مولود مست و موزون بود **دلیل** اگر قعر با زحل بود  
بویا در وسط السما و مشرق برایش ناطر بود مولود متانی بود  
**دلیل** اگر مخرج در طالع و زحل ناطر بود و مخرج ساقط  
از طالع مولود متانی و موزون بود **دلیل** اگر قعر با شتر بود

و بهرام

و بهرام نظر ندارد و قعر و مشرق در راجع باشند مولود متانی و خوش  
باشند **دلیل** اگر مخرج در طالع بود و نظر مشرق  
مولود شتاب زده **دلیل** اگر قعر در طالع بود و طالع حمل یا  
یا قوس بود و مشرق در راجع بود و قعر بر مفضل بود مولود شتاب  
و الجحش باشند **دلیل** اگر مخرج در راجع بود و در خانه و خویش یا  
در حدود و وجه خویش مولود شتاب زده بود و بخواه قسب نظر  
کنند **دلیل** اگر مخرج در برج راجع بود و قعر در نظر ندارد مولود کند  
نظر بود در غایت **دلیل** اگر قعر و خداوند طالع در راجع بود  
و مخرج برایش نظر ندارد و مشرق برایش نظر ندارد مولود طبع  
و شتاب زده بود تمام سخن در آداب و اخلاق مردم **دلیل**  
**کمال در این کتاب** بعضی برین انکار کنند  
و برین انکار بناید کرد از طریق عقل و شرع اما عقل حکما گفته اند  
ما را بر آنچه هر چه محدث است عدم و قضا و تغییر و تبدیلی برود و  
و جسم و قهر و جفا و متنا هر اند و بران دلیل است که چه مدت باید  
بماند و شرع عمر را بر اسباب و زیادت بیان کرده است و در نجوم  
دلیل است زیادت از حد و پس از انکار آن و بهر ندارد **دلیل**  
**دلیل** اگر طالع اسد بود و آفتاب در راجع بود و مخرج در راجع

انوار الیوم	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ

ایلی بود

تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ

تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ
تاریخ	تاریخ	تاریخ





شسته قرار گیرد بشکری یا در خانه بود یا در شرف یا در شسته یا در قد  
و بر آن کوکب که در مرکز بود یا بطالع ناظر بود هیچ اشکات نباید کرد  
الا بغیرت پس برین مبحث را دلیل بایست آورد چون دلیل بایست  
آورد بر هر حکم که در مبحث کرد تا دلیل کدام کوکب متصل است یا از  
کدام منفصل است بگوید تا از درجات اتصال بخند است یا درجه اتصال  
جد است یا از آنکه دارد و بگوید تا این اتصال و الفارق از تفسیر است  
یا از تثلیث یا از ترجیح اگر تثلیث بود چهار حرف بود اگر از تثلیث بود  
هفت حرف بود اگر از تثلیث بود پنج حرف بود و اگر از تثلیث بود  
سه حرف است اگر دلیل در ترجیح ثابت بود اسم مفرد بود و اگر از تثلیث بود  
سه حرف است اگر دلیل در ترجیح ثابت بود اسم مفرد بود و اگر در تثلیث  
دو حرف بود و اگر مرکب بود و اگر متقلب بود نام ناقص بود و اگر تثلیث  
حرف که اسم از یک مرکب است از برج قسم السعاده بگیرد تا به طالع تا  
چند برج متعین میان هر دو آن عدد حرفها را قسم است و متوجه ازجه  
بود تا سلطان و مستقیم و مشویه از سلطان تا بحدی که مستقیم و مشویه  
طالع نزدیک بگوید تا نام این منزل از منزل که کوکب در وی است  
که نام است حرف آن که دارد پس حرف آن برج که دارد  
و جمله جمع کند **مثال** این طالع محل است مرتج در وسط السعاده در حدیث

طالع

طالع و منزل که مرتج در وسط السعاده است تا به طالع تا به حدیث  
مرتج **مثال** پس شسته برج مرتج را طلب کردم یکی سبده بود و دیگری  
حرف سبده و ثور بگفتم پس حرف جبر بگفتم و جبر را نگاه داشتم  
پس بفرماید که در حرف منزل او بگفتم و حرف هر دو شسته و برج  
چنانکه با منج کردم بگفتم و جبر نهادم هر حرف که شهادت بیشتر است  
ببر که درین شمار بود بیشتر بود آنچه مرتج ایشان در حلق نزدیک شد  
از حرف بدل بگفتم و هر کوکب که بر تثلیث دلیل باشد از حرف او  
بگیرد اگر زحل مستولی بود اسم پنج حرف بود اگر مرتج بود چهار حرف و اگر  
آفتاب بود سه حرف عطارد پنج حرف و اگر دلیل در برج جبر بود  
بود و آن برج و ثور بود اسم مرکب بود چون عبد الله و در پاره مرتج  
برج و اگر دلیل در برج متقلب بود نام یکی بود اما ناقص بود یا حرف  
حق و اسد و قوس و جبر و دلو و حوت هر سه حرف دلیل سه حرف  
باشند جز او مقرب دلیل چهار حرف سرطان و میزان و جد و حرف  
مشتتر از حرف و در درین نام بود چون اسمعیل و قدیر اگر مشتتر بود  
بود چنانکه یاد کردم نامش از نام خلفا یا انبیا و زما باشد و اگر مشتتری  
در تاسع باشد بگفتند مدووف بود اگر صاحب الطالع مشتتر بود و اگر  
در طالع بود نام مرکب بود از فتح یا از نصرت اگر گنیت بود یا اسم

اگر قسمه در چهار حرف

ابو الفتح

یا ابو نصر یا ابو الفکر باشد اگر دلیل نه بره بود با آن نامها ضبط بود اگر دلیل طالع  
 بود در شرف خویش نام دوم بر پایه بود و دلیل آفتاب بود و در طالع بود  
 در شرف خویش نام آن نامها ضبط بود اگر رسم السعاده طالع نام  
 بود اسم حروف نام یا ناقصه چون سلیمان و یارودن خواند که است  
 در آذر خواند که طالع دیگر حروف خواند طالع را یکبار حروف است  
 طالع را هر کدام که دلیل باشد و حروف آن برج را که در در بود که آن  
 بهم دلالت کند اگر دلیل در جبهه طالع خویش بود و در برج تا سبعه است یا بی  
 انبیا علیه السلام بود یا از آن خلفاء و امراء و ائمه و حکماء هر که بودی که کلام  
 حرف مقدم تراست و کدام متوسطه کدام خاتمه در دلیل که اگر دلیل  
 بود از برج نام آنکس اول حرف این منزل بود و اگر در وجه آخر بود حرف  
 آخر از منزل بود و اگر دلیل طالع بود نام چون بحر و عمرو و امثال این  
 برین تعلق چون بوزراب و امثال این و اگر در ثلث بود و خلیل و سیاف  
 و امثال این و اگر در رابع بود و عثمان و ثابت و ریحان و امثال این اگر  
 و اگر در خامس بود نام و لید یا طریف یا جید یا تحفه یا امثال این که بیشتر  
 باشد چون ابن الاثیر و ابن الاغزالی و امثال آن و اگر در سابع بود نام  
 عبید و عبید و زکی و هند و عبد الله و عبد الرحمن و غیره و در دوی بود  
 و امثال این و اگر در سابع بود نام هر دو که برزخ خدا یا نام زنی که بر مردی

چنانکه اندر عراق مردان را غریز نام کنند و این در خراسان خاص نام داشت  
 و بعضی کزینکان را قلع میخوانند و مردان را هم این برجه نام بود که  
 مردان را و زنان را نشاید و در عرب مثل این بوده است چون میسر که  
 هم نام زنان بوده و هم نام مردان چون هندی بن ابی طالب بر این شهر  
 مصطفی علیه السلام و سلم و کذا که در نماز بود چون شجاع یا عالم و در عرب  
 این نام بوده است لکن ابن طالم و یا امثال این بود اگر دلیل در شرف  
 بود نام از معانی علو و رفعت بود چون علی و علا و رافع و عالی و  
 اگر دلیل در پایه بود اسم امرشتم بود چون محبوب و حبیب و خلیل  
 و صدیق و پیشرو و ثبات اگر دلیل در پایه افتد نام چون غیاث  
 و امثال این و این قانون صاحب حدیث را بنایت افتد و هر که  
 در سبب ناقص دارد بزیادت ازین همیشه نشود و الله تعالی اعلم  
**از کمال طالع** طالع نگاه دارد پس شمار درجه طالع تا بدان طالع  
 درجه که خداوند طالع است و از درجه خداوند طالع بشمار تا ببال  
 و درجه محل و از پس هر ده حساب کمتر از پیشتر بچکن آنچه باقی  
 ماند از آن دست و شست کمتر تا بیکتا بکدام حرف موافق افتد  
 از حرف بمجموع آن حرف اول آن نام باشد بر چهار نویسی که در  
 طالع ضرب کن در چهار صد و بیست آنچه از وی بیرون آید بر چهار



آنچه حاصل آید پست و هشت مراکن آنچه کمتر از پست و هشت باشد  
 بجز تا کدام حرف موافق باشد حروف میم آن حرف آن نام بود  
 و هشت حروف میم است آخر پس بگوید درجات خداوند طالع  
 اگر طالع ناظر بود و ضرب کن از سیصد و هشت آنچه بیرون آید  
 پست و هشت نقصان کن آنچه کمتر از آن باشد آن حرف  
 حرف سیوم بود پس اگر صاحب شرف بدرجه طالع ناظر بود  
 درجات او را ضرب کن در دو پست و هشت آنچه بیرون  
 آید بر سر هشت کن آنچه از هشت بیرون آید پست و هشت  
 نقصان کن آنچه از پست و هشت کمتر باشد بجز تا کدام  
 حرف موافق است از حروف میم باشد آن دیگر حرف میم  
 بجز خداوند شش اگر طالع ناظر بود و درجات او را ضرب کن  
 در سیصد و هشت آنچه بیرون آید بر هشت هشت کن پست و هشت  
 چنانکه آنچه باشد بجز تا کدام حرف موافق بود از حروف میم  
 پس بجز خداوند خدا اگر طالع ناظر بود و ضرب کن درجات او را  
 اندر هزار و دویست و پنجاه آنچه بیرون آید هشت کن بر سر آنچه  
 بیرون آید پست و هشت مراکن آنچه کمتر از پست و هشت باشد  
 بجز تا کدام حرف موافق بود از حروف میم پس بجز خداوند بجز اگر طالع

ناظر بود و ضرب کن درجات او را در دو هزار و چهار صد و هشت آنچه  
 بیرون آید هشت کن بر هشت آنچه بیرون آید پست و هشت  
 آنچه کمتر از حروف پست و هشت باشد بجز تا کدام حرف موافق  
 افتد از حروف میم پس ضرب کن درجات طالع را اندر  
 درجات صاحب طالع آنچه بیرون آید پست و هشت از هشت چنان  
 آنچه کمتر از آن باشد بجز تا کدام حرف موافق بود آن حرف بجز که  
 این حرف آخر حرف نام صاحب طالع بود و الله تعالی اعلم  
**طریق دیگر** قهرانی گوید که دلیل آفتاب بود نام نام ملک بود اگر  
 ماه بود نام با سم عدد بود اگر عطارد بود نام در هر بود اگر زهره  
 بود نام قطبان بود و اگر مریخ بود نام با سیان و اگر زحل بود نام  
 چند دان بود و اگر مشتری بود نام خیران و نام خلفا اگر اتصال  
 است رکن بدلیل آن تثبیت بود نام آن پنج حرف بود اگر ترکیب بود  
 اگر تعاقب از چهار حرف بود اگر دلیل هیچ کواکب اتصال ندارد و هیچ  
 و ترکیب از طالع یا وسط السماء ترکیب از چهار حرف بود اندر  
 او هفت حرف اندر چهار حرف اندر پنج از پنج حرف اندر پنج  
 در جسد بنام مرکب بود چون عبد الله اندر برج مقب نام مقبر  
**حروف بجا اهل** **الثور** **الحوز** **الع** **السرطان** **د** **السرطان**

اگر حرف و ده هشت  
 هشت بود

در میزان **سج** القرب **سج** الفوس **سج** الجدی **سج**  
الدوس **سج** الحوت **سج** حروف **ک** کالب الشمس **و** القمر **و** الزحل  
**سج** المریخ **و** الزهره **و** عطارد **و** دیش **و** دیش **و** دیش  
**سج** ان علیهم السلام **و** اصحاب کرامت **و** شهدا **و** غیره که منقول است  
بوده اند دلائل ولادت ایشان این باشد و در عهد ما که نبوت  
ختم افتاده و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم **و** دیش  
و اصحاب کرامات بود و اصحاب مذکور این را نیز دیش  
آفتاب **سج** الغیب جز مقدم با سهم السعاده طالع دیش اولی  
آفتاب سلیم بود **سج** الغیب و صاحب او جز مقدم و صاحب  
و سهم و طالع از نظر قریح و زهره و اتصال بزنب و صاحب  
و مقابل و عطارد اگر این دلائل منحوس بود منبر **و** دیش  
فوس بود و آفتاب و مشتری در اسد مقارن و سهم الغیب در قوس  
و قمر در اسد و جزو مقدم در اسد اگر منسوخ برین دلائل قریح  
سج و کذاب بود **و** دیش **سج** آفتاب در تاسع قوس حال یا جزو  
سهم الغیب قوس حال و عطارد مغرب **و** دیش **سج** عطارد در محاق  
از درجه تاسع بود در برج جوزا خاله السیر و او را طالع خط بود اگر  
مترج و زهره بر ناطق بود تاج و کس و کرد **و** دیش **سج** سهم کزاف

یا در

تا درجه شرف او بگذرد و شب از قمر تا درجه شرف او و اگر آفتاب  
این سهم قوس حال بود از مترج دور و از مترج و مقابل و زحل مقبول  
بر آن دلالت کند **و** دیش **سج** کزاف **و** دیش **سج** هر که صاحب طالع او عطارد  
بود یا مستر بود بر طالع که در طالع خط دارد و در تاسع مقصد در برج  
جوزا و مشتری بوی ناطق و مشتری در بیت المال خط دارد و یا طالع این  
کس را کینیا است **و** دیش **سج** کزاف **و** دیش **سج** طالع جوزا بود عطارد در دلو  
مشتری صاحب شرف پای از قوس خدیس عطارد **و** دیش **سج** و هر که  
آن دیش صاحب است کند ریح و مال ضایع شود و الله اعلم **و** دیش **سج**  
**و** دیش **سج** کزاف **و** دیش **سج** کزاف **و** دیش **سج** کزاف **و** دیش **سج** کزاف  
شوم باشند بر ایت خویش اگر طالع میزان مشت درجه و مشتری در  
و عطارد و مترج در و از می مولود پیش از جمل روز چهارم بر آید  
و مبارک نبود **و** دیش **سج** کزاف **و** دیش **سج** کزاف **و** دیش **سج** کزاف  
و تاسع بود بیت و یک درجه مترج بدین درجه مشتری درین خانه  
در بیت و دو درجه و درین خانه در بیت و سه درجه زهره در  
چهار درجه مرک او نطفی شد و از عجایب بود و از مرکز مذکور  
او و در دشت چنین گوید که اگر طالع او چنین بود حق قالا او را  
درین ملک و در پس زن کند و عمر با چنین از اعجاز منبر باشد



**الحکام** از این است **مورد نفوس که بر حقیقت درجه حال و عاشر قیاس**  
 بر ثابت که مزاج زهره و عطارد بود و در عظم اول ثانی بود و بر درجه  
 و طالع افست و یا باینکه در سیم السعاده دلیل است که مولود معروف  
 و مشهور بود و غرض و مکرم و عالم و محترم و حکیم و شایسته بود و بسیار خدم  
 دارد و ظاهر و آواز خوش و وفادار دوست دارد و حاضر در آب  
 بود و حال در کارها و مبارک و پادشاه است که در سخن و قرار گوید  
 و شیرین سخن و پاکیزه نفس بود و ثابت الطوره باشد علی الخصوص  
 که مزاج شرقی بود و فوق الاثرین و زهره و عطارد و اگر زحل یا مریخ  
 در طالع بود حکم این باطل شود و اگر زهره و مریخ از چهار طالع باشند  
 یا در برج رشت یا یکی از این ثوابتها باشند یا یکی ازین سه لیکن زهره  
 و مریخ و ثابت در خانه هفتم بود و درجه هفتم این حکام حکم  
 معکوس کرده و باطل و درج بدل شود و اگر بیشتر نشان این ثابت  
 باشد یا درجه دقیقه ناظر بود سعادت زیادت شود و اگر بدل  
 بیشتر عطا شود مولود صاحب خطر و صاحب کرامت بود و در  
 در چشم و اگر طالع شبر بود عطارد در بین حال بود و در برج هبوط  
 و وبال خویش یا راجع بود یا محترق مولود خداوند شیرین ذات  
 و زرقیه و عجایب بود و اندک هم با صواب **که کواکب عظم اول**

اندک

**و ثانی بود بر مزاج مشتری و عطارد** مولود نیکبخت بود و دوست  
 دارند خدای شدید البطش بود و بزرگشام و بزرگ قدر و بسیار تجربه  
 و دوست دارند علم بود و مال بسیار جمع کند علی الخصوص در توابع  
 و مولود بی ضعیف تر باشد **که کواکب بر مزاج مشتری و مریخ**  
**مولود** از این بخود بود که بر لشکر تا فرمان دهد و بزرگ نام بود و در  
 بسیار تصرف کند خلق را از هر خانه بود و همسگی را کردن ننهد و مال  
 بسیار دارد و مدح و شادوست دارد و عاقبت کار او بخیر بود  
 و پاکیزه اطوار و اخلاق باشد و این کواکب دلیل موالید طوک  
 و خداوندان محبت بود **که کواکب بر مزاج زحل و مشتری و مریخ**  
 ترا که بسیار مال بود و ضایع و عمار بسیار دارد و عمارت فراوان  
 و حبس و مکرم بود و مومن و پارسا و اگر یکی کواکب در توس بود  
 مولود در خان و اسب دوست دارد و علم ریاضت دوست دارد و برادر  
 و ترکانان و اعراب و بادیه و اهل محارمه فرمان دهند بود **که کواکب**  
**بر مزاج مریخ و زحل** صاحب خرد و خصومات بود و غصوب و متکبر  
 بود و شدید البطش و چون مولود نهار بود در رحم و سخت دل باشد  
 و مخالف اهل دین و درج بوده کب حرام بسیار کند سفیه و خیف الغفل  
 بود و عاقبت کارش بخیر نموده اگر بر درجه عاشر بود دلیل نیکبخت

دریاست بود و بلند تر در او دریا اما عاقبت بخیر بود **اگر بر مزاج مشرب**  
**و عطارد** بود مولود نیکو ادب خوش خلق بود و عبادت بسیار کند  
و کثیر الجماع بود و بسیار بخت و دوستی بسیار دارد و بخت بسیار  
مال بود و منت نیکو کند و اگر مولود مشرب بود بیک و شریف و معروف بود **اگر**  
**اگر کوب بر مزاج شریخ و عطارد** بود مولود در شکر زمان و پدر و بزرگ نام  
و احوال در شهوات بسیار خرج کند و با کینه کان و غلامان محالطت  
کند و بلند آواز بود و سگند بر روی بسیار و بلوغ بود و اگر مولود  
نهار بود و دلی و اندک رحم و غضب بود و در خلق اختلاف کند  
و شاک بود و خلق ویران نمایند و عاقبت کار او بخیر بود  
**اگر کوب بر مزاج زهره و مشرب** بود مولود تمام خلق و با کینه و اقار  
و جمع کنند مال و طاهر دست دارد و عاقل و حسیب و از مال بزمان  
روز میزند و راست گوی و محروم است بود و ضعیف مزاج و اگر  
قریبا نیکو کتب با بر ناطق بود **اگر کوب بر مزاج زهره و زحل** بود  
مولود بخت بود و معروف و مشهور و غنیف و عالم با سر اراد  
بزرگ سخن گوید و بزبان مشهور باشد و در ایشان غر کند و چون براد  
بر آید پارسا شود و او را مال بسیار و ضعیف و آره عالم بود و بخت بسیار  
این **اگر کوب بر مزاج شریخ و زهره** بود مولود را بسیار ضعیف بود

باز و بلند

و اگر

و بر شهر بسیار حکم کند و با کینه و معروف و مشهور بود و پیشتر  
کواکب بقارنه قوسم السعاده باشد و مولود بیب احوال زمان  
مشغ و توانیزاید و اگر طالع زنی بود توانگر و کوتا و غرو نیک و مکرر  
و دوست دارن مردان بود و او را بدین سبب رنج و غم باشد  
**احکام درجات طالع** این احکام هم در درجات طالع و خا  
اول خلق دارد زیرا که درجه طالع مبداء خانه اول بود و این  
از ان درجه باید گرفت که ضعیف افتد و کسور شلا اگر درجه طالع  
سیزده درجه و سست افتد و بیت دقیقه درجه طالع چهاردهم  
درجه تمام نباشد چنی گوید که درجه طالع شصت دقیقه باشد و  
در چهاردهم درجه بیت دقیقه پیش نیست اگر حکم از این درجه  
چهاردهم کند خط باشد زیرا که هنوز چهل دقیقه بر نمانده است  
و اگر حکم از سیزدهم مغرد کند هم خط باشد زیرا که این درجه تمام  
بر آمدن است و فوق الارض است پس این حکم متمیز باید کرد از  
درجه سیزدهم و چهاردهم تا بتقیب افتد و گوید هر کس که در  
چهاردهم کمتر از سر و حکم از سیزدهم باید کرد اگر سر است بود  
حکم از هر دو باید اگر از سر دقیقه پیش بود حکم بر چهاردهم باید کرد و افتد  
**احکام القواب** **برج حمل و برج اول** پارسا و تنگ عیش بود و روا

زنان کند



بود که در هر مرد مادر عاقل شود **درجه بیست** ناقص عقل بود و سستوار  
 را دوست دارد و پاکیزه نفس و لباس نباشد **درجه بیست و یک** فاسق  
 و خبیث و ستم و در تنگ عیش بود **درجه بیست و دو** نیکو اخلاق و مقبول بود  
 و اگر عالم بود طبع بر مصالحه و اگر جاهل بود بطلان مخالفت کند **درجه بیست و سه**  
 در از بالا و سفید و نیکو شخص بود **درجه بیست و چهار** و با وفا بهیت  
 و در از غر بود **درجه بیست و پنج** نیکو تدبیر و مزاج بود و با اهلش نیکو بیند و از  
 عجایب خبر دهد **درجه بیست و شش** فضول باشد و علم دشمن دارد **درجه بیست و هفت**  
 اندک عقل بود اما حق تعالی دارد از اهل و خردت **درجه بیست و هشت** عالمی بود  
 و نیز خاطر بود اما در کار جمیع مبالغت بسیار کند و هر کس در دوست  
 بود **درجه بیست و نه** عاشق بود و طریف و شادمان و با محرومیت تمام بود  
 الا که کفاح او پسندیدن نبود **درجه بیست و ده** عاقلی بود الا که از دروغ  
 انشعاع یابد **درجه بیست و یازده** گاهن بود یا میهن یا فال کور و از جوانان بهر  
 تمام یابد **درجه بیست و چهار** عاقل و بار بار در دیر بود و او را خطا کمتر است  
**درجه بیست و پنج** مجادل و فزادان محبت نیکو سخن و سخن و کریم بود و او را  
 کمتر خبر می یابد و حمد بخشد **درجه بیست و شش** فاسق و دروغ زن بود و او را  
 بسیار بدبخت و در بر آید و جرب و دست باشد **درجه بیست و هفت** در دینش نیکو  
 باشد الا که مال دنیا نزد یک و در زیادت قیمت ندارد **درجه بیست و هشت** پیشو و در دوست

انصاف  
درجه بیست و سه

دانش

و تقاضا و مصور و کار زراعت و روا بود که عاقبت در آب میرد  
**درجه بیست و یک** کرامت دوست و رعنا و نیکو نظر و زبان آراسته  
 بود **درجه بیست و دو** صابر بود بر نوائب اما بسیار سخن و بسیار گوشت  
 و عقل او تمام نبود و در بیشتر چیزها سبک سار بود و ثابت بود  
 و حال کردن بود **درجه بیست و سه** شجاع و کریم و در از بالا بود و دیر  
**درجه بیست و چهار** بد بخت و تنگ معیشت و در صنعت بود **درجه بیست و پنج** دیر  
 و تنگ روز بود و نماند که فوت از جا شود **درجه بیست و شش** ضعیف و غافل  
 بود و در یک آن از بر و صفائی و نیز چشم در همه کارها **درجه بیست و هفت** شریف  
 انفس و صورت و جلد بود و اما از خوار و تنگ ترسد **درجه بیست و هشت** در  
 قدر و عظیم القاب و فرخ روز بود و نیکو طبع شد و موفق در هر کار  
**درجه بیست و نه** بد بخت و ضعیف بدن و زرد در و در آب عدد ساق بود  
**درجه بیست و ده** مرزوق بود و از کزید و هر چه بدستش پزد و هر چه  
**درجه بیست و یازده** برین درجه بیشتر زنان زینت که عیال شوهر بود و بدو کمتر  
 کند **درجه بیست و چهار** این درجه درجه انسان و ولادت این نیست اگر  
 برین درجه بود و نماند که در دست رقی بود **درجه بیست و پنج** انور **درجه بیست و شش** عقیف  
 و تنگ و محروم بود و پست است که در کند که از زبان دلداد و نماند  
 نبود **درجه بیست و هفت** بد بخت و تنگ حال و اندک عقل بود **درجه بیست و هشت** کاهنی بود

که او را در میان ذکر سر بود دروغ به صورت رامت خلو میکند **درجه اول**  
 چون بهایم بود اما آخر عمر او بکشت کند و عاقبت او خیر بود  
**درجه دوم** شجاع بود و مقدم بر کارها و ظلم و باک ندارد که رزق از  
 کجا طلب کند **درجه سوم** باخیز و عقیق و عظم بود و صاحب دلبسته بود  
 تفرغ و عبادت بسیار کند و دعای او مستجاب بود **درجه چهارم** ضعیف  
 و کمال و اندک حیات در موم بود **درجه پنجم** عالم بود و در ذکر و علم  
 مشغول باشد و در او بود که خواب و مستی زمان بگذرد و کوه کان و  
 بنوادی درجه یابد **درجه ششم** رفیع القدر بود و نیز غایب و ذکر او محسوس  
 او نیکو بود **درجه هفتم** اندک قوه و کوه غرور **درجه هشتم** رشت خلق  
 و بر سر و ساق او چرخ بود و در پای او قوت نبود و در آخر عمر مینام  
 و بزرگ شد و بود **درجه نهم** شد و القوه و نیز غایب و ذکر او محسوس  
 منذ از هر چه طلب کند و جوید **درجه دهم** تمام خلق و بسیار علم و کرم  
 در از غرور و یک بخت بود و سفوح کند بارها **درجه یازدهم** طیب بود و عالم  
 محاسن و ادویه مفرد مرکب و مردمان را از او رشت بود **درجه بیستم**  
 خیر و پاک نفس بود و متوکل بخدا و تقبل بهر دست بود **درجه سی و یکم**  
 نیکبخت و توانگر و عیش او مانند عیش ملوک بود و بلند قدرش و دوامت  
 او در سعادت بود **درجه سی و دوم** نیکبخت و در از غرور بهر دست بود و از سعادت

دنیای و در از بالا بود **درجه سی و سوم** متوسط الحال بود و مستند و محترم کرد و در آخر  
 عمر خویش **درجه سی و چهارم** تدبیر صواب کند و کارها و امران کفایت دارد اما  
 مرد دل و ضعیف بود **درجه سی و پنجم** ضعیف بود و عالم و فضل و آخر عمر او  
 در علم و حرمت بهتر از اول بود **درجه سی و ششم** حال او نیکو بود اما از غرور  
 بهر دست از شهر بر شهر انتقال کند **درجه سی و هفتم** ضعیف جسم بود  
 و اندک حیات پس منزله تمام یابد در آخر عمر و مردان ضعیف باشد  
**درجه سی و هشتم** کم کرد و یاران کوشش و کارانش کند یا صفت کند که باب  
 و آتش حاجت بود **درجه سی و نهم** ناقص الجسم بود و در دنیا و بزرگ و بزرگ  
 صاحب و کار محکم کند **درجه سی و دهم** بدبخت و حرب و ست و غارت  
 کنند و از اهل سلاح بود و در دل او هیچ رحم نبود **درجه سی و یازدهم** مکار  
 و خبیث روزگار در علم بحر و نیز غایت و طبقات بکار برده  
**درجه سی و بیستم** مرف بود و شهر بسیار کرد و در او بود که رسالت  
 ملوک کند از شهر بر شهر **درجه سی و یکم** خیر بود و در ابتدای عمر او کاش  
 نیکو بود و معلوم و در آخر عمر ضعیف و فاسق شود **درجه سی و دو** در جمل  
 باشد و در او بود که غدد و زده یا سازد و از ان کاش کند **درجه سی و سه**  
 در از بالا نبود اما تدبیر نیکو کند و پارس بود و در او بود که خادمی  
 پارس بود یا عین و اهل علم و تقوا **درجه سی و چهارم** اول



عاقبت چکیم بود و سخن بصواب و حکمت گوید و اما از مال نه ز سر نه شود  
**ب**سخنی گویم بود و احوال او از نیک بید می کرد و از بد بیکشاید  
یک حال نماند **ج** رفیع القدر و راست کور و مبارک بر طو کسی  
و بر اخته ملک بود **ج** او بود محبت خیر و صلاح و سخن بخیر و مهربان  
گوید و عاقبت او بخیر بود **ج** دروغ نری بود و در روز هیچ غیر تو  
و عمر دراز یا بدی در حق **ج** بد میشت و درویش بود و حرام  
بجالی دارد و خرد بود در پیش **ج** که او بود در میان مردم که  
دارد و او را در میان مردم **ج** نیکو اخلاق و زود کار و عفو گناهات  
دوست دارد و او را از او محترم دارند **ج** ستم بود یا مروت  
و تمام عقل نبود و دنیا او را بود **ج** مکی بود چار و سخت دل و  
خویش و هیچ رضای خدا را نخواست **ج** غار بود **ج** بر طربا و در  
رحیم بود و در اشال خویش حسود و عالم محترم **ج** بسبک روح بود  
طبع داشت و دل بود و پارسا و نیکو اخلاق **ج** بد بخت و از نیک  
و عاق در مادر و پدر عاقبت او بدین بود **ج** فریب و زور و شک  
و ناقص عقل بود و کار می کند که مردم بر او را که گویند **ج** خوش زنده گشتی  
و مردمان را که دوزخ یا بد که ایشان را سود بود **ج** بود در جاپست که بدین  
درجه بود که کمتر تربیت یا بد و آنچه یا بد ناقص باشد **ج** ترا کردی بود در

در دنیا و راغب در آخرت و اگر زنی بود پارسا و با شرف بود **ج**  
و برایست که بدین درجه کلی رحیم و عادل و اهل محبت او را پسندند و اما  
از وی نفع نیابند **ج** جایی بود متجرب و خوشن خلق افتاده که  
همب یگان بر بخاند **ج** میان مردم صلح آفکند و توسط کند  
و حق شناس و نیکو دوست بود **ج** که بر حق خویش ستم کند و  
و زود کار بیشتر در از کتاب ظاهر و منقش کند از **ج** اندک عمر و  
با عقل و داری بود و از عقل در از خویش بر خور در نیاید **ج** در گشت  
دیرینه نکرد و با زنان و غلامان فساد کند و از آن خوار شود **ج**  
در پای و زانو و سر نمی باشد و پارسا بود و نیکو خاطر و سخن علیم  
نیکو گوید **ج** چون ستم بود و عقل و بد بخت **ج** عالم بود و چنانکه  
کار به منصف و انصاف خلق از خویشین بدید و نیکبخت بود  
**ج** که گرم و گریان را دوست دارد و محبت خلق جمیل و عزیز است  
بود **ج** متعین نبود و اعتقاد دارد نه سخن او را در ده چهره  
نگ داشت بود **ج** بد حال بود و محتاج بخج و حیر یا مصلی دوز  
بود **ج** سفید رخ چشم و چشم که چشم وی بران تیار شود  
**ج** سلطان بود **ج** قتل بود و کار می دنیا و بر اندامهای او  
عجوب بسیار باشد **ج** بد بخت بود و یا نفع خواهان بود

و طرب **درجه** بر یک چشم او غیر بوده و فواید آن خدمت و مشورت بود  
 و مسکن خویش و کار مال او برقرار نباشد و تلف شود **درجه** و نقصان  
 نقصانی بود و بدیش و دزدی زیادتی فلاح نبود **درجه** و دروغ زدن و  
 حیثیت و او را عیبها بود و فوایدش بسیار کند **درجه** و دروغ زدن و اول  
 روزگار او بشوید بود و اما در آخر کار او قوی شود و محترم گردد **درجه**  
 بسیار فرزند بود و بسیار مال و دوست و ازین علم و اخبار بود و تلف  
 او ایل سخت است و در **درجه** و دروغ زدن و حیثیت او کمین بود و در  
 عمر او را بخیر رسد از این **درجه** در پیش بود و لطافت و عقل بسیار  
 نگاه دارد و عیال او در آخر عمر بسیار شود و کم کند **درجه** و دروغ زدن  
 بود و جبار و طاع و عقل و بی دین اما در آخر عمر بود **درجه** یا مرد و از  
 بود و حسود و بی ادب و ایل علم را بسبب علوم دوست دارد و  
 او در آخر عمر زیادت شود **درجه** و دروغ زدن و علم دوست و ازین علم  
 و ادب و عقل و عالم در کار **درجه** مرد و بسیار بود و همیشه بخیر  
 و نصرت میکرد و تو میبیند و مردم در حق و زینت و گویند **درجه**  
 کوتاه بود و تیر انداختن دوست دارد و با باب سلاح مخالفت کند  
**درجه** یکی بود و حیل و سیاست الا که هیچ اعتقاد ندارد و **درجه**  
 حکم و در بانزدیم دارد **درجه** یکی بود و حکم و سیاست ایل حکمت او

از افکار

از افکار بسبب ملک او مدت ملک چهار سال و چهار ماه بود **درجه**  
**درجه** در پیش بود و کمال و محبت خیر و عمل میکرد **درجه** و حکم و عاقل  
 بود و اعمال را کند و رحمت کند بر خلق و با ایشان حسن کند **درجه**  
 زاهد بود و صفا و شرافت و نیز خشم بود و امر معروف و نهی منکر کند  
 در شرف و خوشتر زاهد و رحم و بخیر بود و باز نگاه که او را اخلاص بود  
 که باز نگاه کند و این شخص قوت اندیش نباشد و مال کمی ندارد  
 و خیر و کند **درجه** متوسط الحال بود در دانش و یکی که حساب  
 و قائل بر صاحب خیر باشد و معنی او بود **درجه** صاحب مناعت بود که  
 است و حق و در یاد کرد و یاد و دیگر یا فاشش یا کار را پس کند و از آن  
 نام و مال یا بد **درجه** بود و خیر و بد و نیز در خویش حرام خورده  
**درجه** که کاتب و صاحب و مدبر امور باشد و در آخر عمر کار بزرگ  
 برست و در آید **درجه** که سراج یا خوراک یا خاتم بود و دایم و خیر  
**درجه** که یک ملک یا گران زبان بود و عالم عبادت و نیز سراج **درجه**  
 عیش او از صنعت او بود و پوسته نیکو دل و محبت خیر و ایل خیر  
**درجه** از یک عمر بود و یکی که مرده بر زمین آید خصوصاً که قرآن فاسد  
 بود **درجه** تمام یا طبل یا سحر باشد **درجه** و ایل و طبل  
 و قاطع و خاین و کجای از مردمان **درجه** زبک و نیز خاطر و قاتل و زبک



و منصف بود **درجه** درویش و بخل و مفید و دراز بود و چشم او  
 در آخر دنیا شود **درجه** مکی بود تو انکه انما عطل در دین و شرح  
 و اعتقاد ندارد و بخت دل و عیبت رحمت بود **درجه** صاحب رحمت  
 بود و پیش او در حقانیت بود و فرمانی در چند پراهل جهان بود  
 دارا بقی دارا ب برین درجه بوده است **درجه** مکی بود  
 و کرم و بسیار خیر و دوست خدای عالم و پسران و فرزندانش  
 بود **درجه** مبارک و پاک و زینت و قربت ملک دارد  
**درجه** بزرگ رحمت و فراخ دل و با معرفت و مظهر رحمت  
 و شمان خویش الا که ظالم بود **درجه** مکی بود تو انکه در آخر  
 عمر بیکجاست شود و بر عباد و مواعظ بسیار فرمان دهد **درجه** صاحب  
 و بریت او بسیار بود و بر پدر و مادرشوم باشد **درجه** صاحب رحمت  
 و با معرفت و محترم و الا که شکر شریف **درجه** مبارک بود  
 و دین و دنیا او را مساعدت کند و عالم با سر او عارف بود و ان  
 باشد **درجه** تو انکه بد خلق بود و عادت و شکر شریف **درجه**  
 مرده از شکم مادر بر دل آید و شوم بود و مادر ولادت مبارک  
**درجه** او را عیب بسیار بود و معتدل مزاج بود در دست  
 و نه عاقل **درجه** پادشاه هر بود فیلسوف و بزرگوار و او را پسران

بلند

باشند و درازتر و مظهر بود **درجه** ادیب و پارسا و درازتر باشد  
 و اگر زن بود با عقل و تدبیر و دراز بود **درجه** خدین و پاک و دراز  
 عمر و تنگ روز بود و آخر عمر او از اول یکسوتر گذرد **درجه** صاحب  
 ناقص العقل و احمق و شتاب زده و ناخوش بود و کوتا عمر و درویش  
**درجه** عابد و زاهد بود و بخت بخت کوی و دراز بود و اگر زن بود  
 نیکو اخلاق و پاک بود **درجه** ادیب و کرم و بخت بود و اگر  
 زن بود میراث بزرگ یا بد که بدان تو انکه شود **درجه** شکر و شکر  
 و در تنگ و در بخت بهر باشد **درجه** ناقص خلق و ناقص اعضا  
 و اگر زن بود تو انکه بود **درجه** اندک عمر بود و اگر عظمیاد مسعود  
 در نفس خویش اما محسوس در مال و رزق بود **درجه** عاقل و در بخت  
 و شکر کند و در ادب و بخت بود **درجه** راست کرد و مصدق  
 و اگر عاقل بود و خلق را بخیر دعوت کند و قوت او روز بود  
 باشد **درجه** عاقل و حکیم و تو انکه بود و فراخ روز و خلق از  
 فضل او باشد یا باشد **درجه** پادشاه بود در اول پس بد بود و کس  
 شود عابد **درجه** شرح و پارسا و قبیح النظر بود **درجه** اندک عمر  
 و کوتا بالا و رو بود که شش سال نرید و این درجه شوم بود و محسوس  
**درجه** تو انکه نیکو افعال و درازتر و بسیار فرزندان

بود و با خلق احسان کند **درست** فیلسوف و مبارک و بسیار منفعت  
 و محبت خیر بود **درست** وضع القدر و عظیم الشان بود و ذکر او در دنیا  
 در میان خلق با نفع **درست** عقیقت عاقل بود و از انصاف نفس خود  
 چیزی را استخراج نکند که خلق بدان منفعت گیرند و خلق بر او تکیه کنند  
 و در سر او غلبه بود **درست** زاهد بود و خلق و دنیا را بر او بیرون و خلق بوی  
 تقرب و تبرک نمایند **درست** باریک و مستجاب الدعوی بود و امر  
 معروف و نهی منکر کند و او را دشمنان باشند که او را طلب او کنند و او را از  
 بگریزد و در غربت باشد **درست** بانه کانی بود و در سر مست از مال دنیا  
 و او را بر این که کمال باشد و در بایشان قرار بود **درست**  
 عالم بود و حکم و فیلسوف و استخراج کند از طهارت نفس خویشین چیزهای  
 خلق بدان منفعت گیرند و او را مال و زر کمتر باشد و از این که باشد  
 بیشتر نمایند **درست** حکمی بود و بزرگوار و عظیم الشان و در وقت تنوی  
 در از طهارت و در آخر طهارت و منقطع بود **درست** نیکو است و مبارک است  
 غیر و خلق از قبایح و وقایع منع کند و خود هیچ نمکد اما اندک است  
**درست** اما هر که مبارک و عظیم و تبارک بسیار است و بر او صلوات آید  
 و خلق بسیار بسبب و بر او استیاض باشند و صنف شرع بود  
**درست** عقیقت و عاقل و درست از نوع زمان و سخن کمتر گوید

در دنیا

**درست** حکمی بود و بخیر و بیشتر از آنکه زوایای صفت بیا بد و بلند نام شود و طبع  
 اندک خورد و در معن و شکم رنج رسد **درست** عالم بود فیلسوف که  
 علم شرع و اندک و اسم حکمت و کتب بسیار تصنیف کند و محطال و مقام  
 خویش در آخر عمر بیا بد صنف این کتاب چنین گوید که درجه طاعت  
 و درجه جهل است که یاد کرده اند درجه طاعت شرف الزمان است اما طاعت  
 رحمت الله تعالى **درست** اندک عمر و بد حال و خیر بود در نفس خویش و کمتر  
 بسیار دارد و عیش بسبب دشمنان بر او منتقض کرد و عاقبت هلاک  
 او بدست دشمنان بود **درست** محال زاده نبود و بسیار دشمن بود و بر  
 دشمنان ظفر یا بد و هر چه ایشان بر او رسد نیندیشد بایشان رسد  
 و در روزگشته با ندر پس چنانکه از او نمیکنند **درست** بر ما در و در عاقل بود  
 و کارهای او بیشتر بروقی مراد بود و در تجارت شود و در کسب فحاش بود  
**درست** مکر شراعی بود و اعمال شراعی کمتر که دارد و وقت او و وقت  
 عیال او از دهقانی یا از باغ و بوستان باشد **درست** که در نظر  
 و زینت و تجمل درست دارد و طبع و عادت تجمل دارد و نیکوکار  
 بود **درست** چشمهای او در رنگ سپید مکار و مختال بود و در دنیا  
 تمام بود و کوتاهی عمر و بخت بود **درست** حکمی بود و بخیر و نصف بسبب نما  
 شود و چنانکه او را ندانند و زاهد شود و چنانکه از جهل **درست**

نابینا بود



کاهن و بزرگ بود و پیش از گمانت و اخضر خویش بخراب چند و خرد  
از کارها و اوراد ان اخبار خطا گرفتند **درجه اول** بدین و حسد و شکاک  
زده بود و بود که تا دیب و تعلیم کند و خلق از او سخت بایزند  
**درجه دوم** روا باشد بر نیر و این درجه تو امان باشد خصمها که در  
اینجا باشند یا نزدیک بدین درجه **درجه سوم** خبیث و عاقل و محتاج بود  
و خلق او را دشمن دارند و مال او بدزدند و بود که با او بود **درجه اول**  
در خلق و ترقت و در او بود که نیر و برادر و برادرش بود **درجه دوم**  
انکه عرقه کوه با او بود که ایشان روز پیش از نیر و در او بود که  
سال نیر و این درجه شوم بود که عطا رود یا شتر را بخاورد **درجه سوم**  
محب غلامان و فقیه بود و مشهور بخواهش اما اعمال خیر کند و فقر را  
نیکو دارد **درجه اول** خبیث و ملعون و محتال و کفار و مشرک کارها بود  
شر و حسد و سب و کینه را خیر نخواهد **درجه دوم** معطل بود و در عرقه  
بهر راحت نه چند هیچ کس او هیچ تعذیب نکند و مردم را نکند  
و بدگوید و بدخواه مردم و لیم و خشت و اگر زهر بدین درجه نامظان  
لو طر بود و اگر مزج با عطار و نامظان باشد و اگر نل باشد سبک باشد و اگر  
**درجه اول** شتاب زده و در کسب مال اشتیاق کند و حقوق  
مردم بخداع و مکر باطل کند و حرام خواند و روز مر او پیش از حرام

**درجه اول** انکه عقل و ابرح و تنگ و در عرقه و در عرقه و در عرقه  
کنند و کار او مستقیم نبود **درجه دوم** بسیار بخار بود و انکه عرق  
و یکن که بهار خویش ملک ملک شود **درجه سوم** زشت و در عرقه  
زشت و بدین کوفت و حرام خوار و بدخوار و کابل و بدخوار **درجه اول**  
انکه عرقه و الا خیر بود و در نفس خویش و کارد و در و با کند  
**درجه دوم** پدر و مادرش بعد از دولت از دولت او بدید و چون  
او را بدید و نقل و خیر بود **درجه سوم** زرد کوه و تو انکه کرم بود و اعلا  
بکشد در نیمه عرقه اول پس در پیش و خیر و محبت شود و در از عرقه  
**درجه اول** خطیب است و با کمال بود و نیکو نیت انکه حلیت در عرقه  
مکش و عرقه زان **درجه دوم** خیر بود و مال و در عرقه و در عرقه  
بسد میداد و بدخوار و عاقل و بدخوار **درجه سوم** کرم طبع و محبت  
بود و در دل مردم و مادر و پدرش در حال طفولیت و فرمان بایست و کوشش  
از طرف پدر او را برورد و در نیت و راحت افتد بسبب دوستی از  
دوستان او و خوشش زندگانی و عرقه و خلق بسیار او را قانع باشند  
**درجه اول** توانگر و پارسا و نیکو تدبیر و درست مزاج و با و تمنا  
نیکو زندگانی کند و از تجارت روز نمند و بود و مبارک و نیکو افلا  
**درجه دوم** عاقل و خیر و نیکو اخلاق و بسیار بخار و در عرقه از عرقه

کزان علت غریب بود و نیکو صورت و نیکخت بود در خویش  
**درجه یک** وزیر پادشاه هر چند یا از کتاب حضرت بود یا از  
اعانت کند نه با خست و خویش و دراز عمر بود و حال او بلند شود  
و هر چند بر او زیادت یابد بشود احوال او بهتر شود و نیکو  
اخلاق و نیکو سیرت بود و حیدر بود و دوست دارد و **درجه دو** میان  
آقارب خویش عزیز و محترم بود و اعمال بسیار کند و مقبول شد  
بزرگ یک خلق و او را شاکردان و شاکرانه باشد و عاقبت کار او  
عزت باشد که در اسافل بود **درجه سه** دراز عمر و نیکخت و مستر است  
خویش بود و در طغی مادی خویش میرد **درجه چهارم** پادشاه بود و امیر طغیان  
دوست دارد و اسفار بسیار کند و مستغنی بود از مال دنیا و علم  
دوست دارد **درجه پنج** نیکخت و عیش و جمیع عیش ملک بود  
و لاکه ضعیف بود و خواها بر شوریدن چند **درجه ششم** کاهن و پند بود  
و احکام خطا کند و نیکو نیت و پاک طینت و او را خواهر بود  
شتره و آن خواهر رضا بآید و مولود بسیار از آن زن کانی کند  
**درجه هفتم** عقیق و تکلیف و نیکو حال بود و با خلق نیکو کند پس  
پادشاه از کشت میرد **درجه هجده** عامل سلطان و دراز عمر و نیکو کار  
بود و مال و بزاز طایق نیکو و محبت خیر بود و اندک بود و کان بود علی

سلطان را **درجه یک** بسیار عشق و طرب بود و سماع و کلمات  
که شمعان دوست دارد و پوسته مطربان چشم خویش دارد و پیشانی  
عاشق باشد **درجه دو** کریم و فاضل و طایب است و در روزی بود و اما  
کامل بود **درجه سه** سخن و کریم و عقیل بود و بزرگان در محبت با  
و روزگار در خیر و راحت گذراند و بسیار پادشاه شد و عاقبت  
بسیار را بخیر بود و برگردن او عتق برید آید و جهان میرد **درجه چهارم**  
یا مقرب بود یا محنت و باغ و بوستان دوست دارد و عاشق و ماضیان  
معاصرت دارد اما دوست بود **درجه پنجم** نیکو تدبیر بود اما کارهای  
او شلیم نبود و شب از جای بلند بخت بد میرد **درجه ششم** طایع  
بهائیم بر اخلاق او غالب بود **درجه هفتم** سخن و نیکو حال بود  
و اطلاع معروف دوست دارد و اموال خویش ذخیره نفعه  
کند و او را حق قائل فرزندان خلف دهد و پیشتر بر آن او عالم  
و نیکت بسیار باشند و دراز عمر **درجه هشتم** حال او پوسته حیانه بود و خود  
را نگوید و از روزگار نالد و فرزندان او نجات دهند و پیشانی  
از شفاعت گیرند **درجه نهم** کما سکون بود و جامه صرف پوشد و بخت  
بنام و روز شغل شد و او را در مدت حیات ذکر نمود و چون میرد  
مردم بر قتل تاشف خورند و قبر او را زیارت کنند و اعتقاد کنند



ز یادت قمر احوال است و بر سر شا کویند و الله اعلم بالصواب  
**درجه اول** مقبول قول بود میان مردم انکسایند  
 بود در کارها و بجز افعال و طایفه و حشر و نشر یا نه قور ندارد و دین  
 زین بود **درجه اول** فیلسوف و مبارک و محبت خیر و بسیار  
 متفقت و نیکو تدبیر و سبب ای نیت مقبول و از انکار بود  
**درجه دوم** نیکبخت بود و انانی او و محقق شود و حکمی عظیم او را می  
 کنند و چنین گویند که درجه طالع سیما و سیمه علیه السلام بوده  
**درجه اول** دریا شتر و تقدی یا در برابر دین و ملت و چون سیر در حد از  
 چهار صد و پست لی بر اقامت کنند **درجه اول** حکمی بود رحیم و نیکو بود  
 دشمنان و ظفر و دست دار خلق و اخلاق و آداب او در توانایی  
 بیا و در **درجه اول** نیکبخت و خیر بود و میراث بزرگ یا در لطفه  
 سازد و عاقبت کارش بخیر بود **درجه اول** مبارک و نیکو بود  
 و علوم و صنایع نافه بر منسوب بود و قور با و مراد است  
 و او از ایشان بر بخور شود و اما برای ن ظفر یا **درجه اول** آزاد مرد و  
 و از تجارت روز رسد باشد و مال بسیار بدست آورد و خرج نیکو  
 بود **درجه اول** بسیار مال و نیکو تدبیر و سبب دین و علم نقد کند  
**درجه اول** مخیف بود و از سلطان رفعت و منزلت یا در خیال او

بسیار

او بسیار شود و عادل و منصف بود **درجه اول** نیکو و اقیق و فراخ دهن  
 و مکر و ذکا و زرقی بود **درجه اول** نیکو و بسیار مال و پاکیزه نفس بود  
 و همه و طرب دست دارد و زن بسیار کند و مال بایش نفعه کند  
**درجه اول** محبت علوم بود و در طرب بسیار نظر کند و بدین سبب مال  
 و دوستان بدست آورد و در آخر عمر مستقر شود **درجه اول** نیکو بود که  
 شرف و رفعت یا در و بیشتر از مقاصد یا در افعال کند که بدین سبب نیکو  
 باقی ماند **درجه اول** منصف بود در معامله و او را بسیار باشد و نیکو بود  
 بود و کارهای و شتر و شایسته بود **درجه اول** شتر و نیکو و منصف بود  
 و سبب از اوقات **درجه اول** منصف خدا را قائل بود و بر طاعت و عبادت  
 خدا و افعال و از هیچ مخلوق پاک ندارد **درجه اول** در اول عرب یا غلبه  
 و افعال بر کند و توبه کند **درجه اول** شجاع و عالم و با رسا بود و دینی یا  
 در دین و دنیا و چنین گویند در **درجه اول** طالع حضرت روضه زهره امیر  
 مرتضی رضایه علیه السلام و کرم الله وجهه بوده است **درجه اول** چنانک بود  
 و برین او عیبها بود و ناسق و عاجر بود پس توبه کند در حال ذلت  
 خویش **درجه اول** قاطع رحم و بد اخلاق بود و با مردم الفت کمتر کرد  
**درجه اول** روزی بود راه زن پس او را بجز نیت نیکو نیکو بود  
 منظم شریف و با همکسری که نکند **درجه اول** خبیث نیت و دین

درجه اول

و آنک وفات و مدت عمر بخت بود **درجه اول** چهار دین بود و او را  
 در سابق رنج برده آید و اذان بگوید **درجه دوم** در روز پنجشنبه خیر خود و پدر  
 و مادر و برادران از او رنج ببرد و باشد که مادر یا پدر بکشد  
 و در غربت ببرد **درجه سوم** نام و محلی نقل کنند باشد و کسی که  
 نتواند داشت و غماز بود و پاک ندارد از هر چه بگوید و هر چه از او بگوید  
 و هر کسی که او را شناسد دشمن دارد **درجه چهارم** که کتاب بخت وی بود  
 و هر کس بدو عاقبت بخیر **درجه پنجم** بخت و طبع و زبان و دست  
 ندارد و خیر آن او را دشمن دارد و عاقبتش بخیر بود و این درجه  
 و که از آن باشد یا دلیل که از مادر و پدر بگریزد و از هر چه بگوید  
 و از هر کس بگوید و او را عظیم القدر بود و مبارک و در کارهای بسیار کلام  
 و عاقبتش بخیر بود **درجه ششم** تا آنکه در ضیاع القدر و بسیار مال و از  
 علم و دین و کسب و سیرت بود **درجه هفتم** مبارک بود و عقیق بود و در بخت  
 و معجالتش باشد **درجه هشتم** وکیل و سلاطین بود و مبارک و قانع بودی  
 و احطای مودت کند **درجه نهم** را ببرد در دنیا و اخلاص و عفو و او را  
 تعزیر طبع بود **درجه دهم** تا آنکه بکشد در روی ضیاع و اطلاق  
 تجارت از دست بود **درجه یازدهم** و وزیر بود و ضیاع القدر و الشان و بخت  
 خیر بود و او را بخت نیند در هر کار و در عاقبت برای او امانت کنند

و غلبان او را بکشد **درجه دهم** مطیع خدا قرار و محبت عبادت و پشاز  
 مراد یا یا بد **درجه یازدهم** عابد و مستود و حامل الذکر بود و خول و دست  
 دارد **درجه بیستم** با حکماء و محدثان اختلاط کند و حکم بود و حج  
**درجه سی و یکم** محمود و السیرت باشد و مانند بلوک در محبت خویش  
 و سفر دور کند که بدان آشفاید و بسکلت باز آید و او را فخر  
 مبارک بی باشد **درجه سی و دوم** خیر و صلح بود و اهل ابرار کند و حق از  
 شغف یابند و مشغول بود **درجه سی و سوم** عالم بود و شرایط ادیان و  
 حافظ علوم و امین در کار دین بود و مفسر مسلمانان و اهل محبت  
**درجه سی و چهارم** شکر بود و هر چند حرکت بیشتر کند شقاوت او بیشتر شود  
 غربت میرد **درجه سی و پنجم** شوم بود و مادر و پدر خویش تا جمل و بهر آن  
 تو آنکه شود و عیش و احوال و احوال بود **درجه سی و ششم** خای بود  
 و زندان بانی کند یا آهنگر و بیک که خاشاک و خاک بود  
**درجه سی و هفتم** محنت بود و مرک او در سوگواری بود **درجه سی و هشتم** عالم و محبت  
 خیرات و محم و مندکس بود **درجه سی و نهم** متون بود و او را چهار  
 نیت نباشد و بر دلها کران بود و برنج شکم میرد **درجه سی و دهم** مبارک  
 بود در حق خویش و شوم برستان و غایب بکشد و ناکا میرد  
**درجه سی و یازدهم** ضعیف بود در طرفه و نافذ الامر و انک نباشد و در عبادت



کامل و مرکب بود و در حقیقت ناقص خلق و در اثر بود و هیچ اندیشه  
در حق نگذرد که نه بر روی و بال بود همیشه بر خود خشم ناک بود و در  
بودن و ویران و در بر پهنید **درجه** او را عیبها بود بر تن و هیچ و هیچ  
و مانند این **درجه** که در شوم بود در پیش او را بر اندر بود از  
مرکب مادرش **درجه** که بدگوی و سر و نام و قمار بود و پیش  
الدم در غم و هدم روز نگذارد و از این که از این حاجت نبود  
بسیار بحث کند **درجه** که بدبخت و بیخوش او عزیز نبود و در حق  
خدا بود و اعمال بد کند و روزگار بسیار گذرانده و یکی که در آنست میرد  
**درجه** که رزقش خور و طبع و هلاک حیوانات خواهد **درجه** که  
خجست و در اعتقاد و بدکاران و بدبخت باشد **درجه** که در حق  
و جرب دست و زرد عاشق شود و نیکو صورت و نیکو بدن و نیکو  
بود و ده تانیه باریش و قوس و لیل و لادت عاشق یا غافل بود  
و الله اعلم بالصواب **درجه** که در اول و افعال و نیتش بود  
و هیچ بهتر نشود تا او را نکشد یا بدد **درجه** که تناسل و پیوسته بران  
پس عاشقش باید از سلطان **درجه** که قاطع طریق و متعالی دعا  
و کفایت و تنگ نذر بود **درجه** که بسیار از فتنه و کمال بود و اعمال  
و شمن دارد **درجه** که شوم بود بر مادر و پدر و بر اخوان و خویش بود

درجه

درجه

**درجه** که کنگ یا معیشت بود **درجه** که میثم نام از مادر و پدر و او را  
جیشش تربیت کند و در از غر بود و در بر و محنت **درجه** که خشم نبود  
میان خلق و خواره و حقیر بود و هیچ خیر نیابد و از کسکی ملاک شود و در  
حبس و پس از مرگ او ذکر جیل خیزد **درجه** که ناقص خلق بود اما زور  
و با تحصیل و نیز غاظر بود **درجه** که بخیل بود و خشت پر و خشت زن و کج  
و معاش او از آنجا بود و بچاه ملک در در و بیشتر زینت حال او یک کوزه  
**درجه** که ناقص خلق و نیز غاظر بود **درجه** که دلیر و قور و دل باشد و پاک  
نماید و از هر چه گوید کند و شنود و هیچم و از هر چه میرد **درجه** که ساقی غلظ  
و فضل در کار که او را بدان حاجت نبود **درجه** که حرام زاده  
و ناپاک زاده بود **درجه** که یا شل بود یا ناقص اعضا و عظیم  
بخت و قمار بود **درجه** که پادشاه مغرب که با دشمنان قتل کند  
و همیشه بر ایشان مظفر شود و متعادل و مکرر اندامها را از او  
و او را در طمانعت و لشکر بر دست تو باشد **درجه** که پادشاه شود  
بیشتر از غم خویش یا بهشت است زید یا بهشت روز یا بهشت لی  
**درجه** که پادشاه هرگز کار و بار او و تدبیر قور بود و در کفایت  
امور رحیم و منصف و با عدل باشد و از خاندان ملک بود و درجه  
طالع سلطان معز الدین بخارا بود است **درجه** که مختصر بوده است

کوب





اگر اسلوم بود **درجه اول** ملک بود در دست سپاسی تحت دل نه تحت در دل  
 و نه عدل و انصاف داد و از غر و حکمت و نالی بر خود و از در نیاید **درجه دوم**  
 ملک فاسق فاجر شریر بود و هیچ چیز نیاید تا ببرد **درجه سوم** در رویش  
 و عاقبت در راه و در سماع و طباط و کبابی دوست بود **درجه چهارم** ملک بود  
 و زیر ملک بود یکت پس میر در سعادت تمام **درجه پنجم** چون برین طاعت  
 ملک خود را طویل الی بود **درجه ششم** ملک دین دار بود و تحت علم و علم  
**درجه هفتم** مؤمن و یکت و نیکو سیرت بود **درجه هشتم** گز بود و در زبان  
 کرانی بود و یکت که خوشتر باشد **درجه نهم** کاهن و نجم و ستاره علم بود  
**درجه دهم** آرد او سوسه بر فراخ غالب باشد و سخنان و قایم در آن  
 گوید **درجه یازدهم** مبارک شود و نیکو طریقت و در پیش اهل بیت بود  
 خویش باشد و میان خلق مطایع بود **درجه دوازدهم** غز و یکت و در آن طریقت  
 آورد و قوت تمام در میان خلقش بود **درجه سیزدهم** در کتب نام نبرد و اخبار  
 انجم یافته و دست دارد و نیکو را و نیکو حکمت بود و استنباط علوم کند  
 و نیکو مبارک و درین جهان و در آن جهان **درجه چهاردهم** باز گانی نیکو را بود  
 و او را سماع و احوال بود **درجه پانزدهم** حکیم و عقیق و اندک سخن و عاقل و خلق  
 از او رسالت یافته باشد **درجه شانزدهم** صغیف عقل و عالی الذکر بود **درجه هیجدهم**  
 شرف و احمق و در در خیر نیکو و این درجه بهایم است و اگر آدم زاید برین

درجه مانند بهایم بود **درجه بیستم** **درجه اول** ملک عظیم الشان بود  
 و از او ترسند رعایا و لشکریان و محتاج بود در آنچه در دست خلق  
 باشد و تحت و تحت ل برستغز شود **درجه دوم** حلیم و عقیق و عقیق  
 بر اکثر خلق بود **درجه سوم** صالح و عقیق بود و کس از او ترسند و  
 دشمن بود و معاش از قصه گفتن و مجلس داشتن و تعلیم کردن بود  
**درجه چهارم** عالی او میانه بود و در رویش و نه توانگر بود و در از یاد و دل  
 نبود و هیچ از خا نکند و عاقل بود با توان آرد و طبع **درجه پنجم** آهوج بود  
 شنب زده و سخن زده گوید و مطایع بود و در حماقت و بر آنکه او را زبان  
 دارد **درجه ششم** رعیت بود مطایع قواعد و نویس نیست و در میان خلق او را  
 بدین سبب تعلیم بود چنانچه تعلیم ملک **درجه هفتم** کران زبان و سبب  
 بود **درجه هشتم** این درجه احسان و اهلان بود **درجه نهم** صاحب طاعت  
 و خایب بود و میان مردم و بد بخت بود و کارهای آنجانی او تبا بود  
**درجه دهم** از اعیان خلق بود و در عقیق او شتر بود **درجه یازدهم** کران زبان  
 و کند فم بود **درجه بیستم** در حرب دست و در حیم باشد و ضعیف عقل و کار  
 برای خویش کند و چشمش را خلق رسد و روزگار بکوه و جل کند از عابد  
 و تفکر و عقیق کتب بود **درجه سی و دوم** باز گانی با نعمت و عیش او سخن  
 عیش ملک بود **درجه سی و سوم** با کرم و غیث و ذبا بود **درجه سی و چهارم** درویش بود چنان

و مطایع





دلیل سادۀ و ارتفاع و احوال و ملک و شرف بود تیسر و سطر السما  
دلیل احوال و مسافت و آنچه مساعدت کند از جهت حرکت بود  
تیسر و فصلی در تعویق کار و امر احوال استقام و احوال و امور  
اجداد و ابا و مورث تیسر و فصلی در مسافت و حرکت و بلذیر  
قدر بود نزدیک ملک آنچه مساعدت کند تیسر و فصلی در کسب  
و عشق و شافع از جهت زمان و خصومات و حال بود تیسر و فصلی  
عمر و محبت و کسب و فرج و شمش و ط و فصلی در زمان و کسب و کان  
تیسر و فصلی در دلیل لب و علم و شافع و دلیل نزدیکان و برادران  
برادر کمتر تیسر و فصلی در دلیل آن خانه بود که وقت و لایست  
آنجا باشد **فصل اول در بیان قاعده حکم و رعایت این**  
اگر چه در او احوال کم بیلاح که خدا بایست آورد اما مقادیر اعلا  
معلوم نشود احکام دوازده خانه بیان نتوان کرد زیرا که بود که کسی  
عمر ندارد چنانکه او را فرزند نبوده او را احکام فرزند آن نگذرد اگر چه  
عمر چندان ندارد که او را زن دهند و بخت بیوی نرسد او را حکم زن ندارد  
آن بیان نتوان کرد و همچنین خانه عبا و عمل سلطان پس لایست از پیش  
قواعد عمر یا بدین است اگر احکام دوازده خانه بیان کرد پس آن احکام  
و این احکام قواعد بیان است که گفتیم در خور است **فصل** استدلال

و انما

بر اوقات نکبات و المیده قطع احوال آن از سدر دلیل توان حرکت  
اول تیسر و فصلی در انتقال سیم از فساد لایست که بود  
و اصل دیگر است درین باب و آن است که اگر عطیه و بود و  
نزداید تو تر تیسر و فصلی در احوال و مسافت و فساد و لایست که بود  
در آن اثر کمتر کند و اگر خلاف این بود قطع کند و اگر تیسر و فصلی  
و انتقال نزدیک بود یا نه عطیه که خدا بایست آورد **فصل**  
و اگر نزدیک بود تمام عطیه و که خدا و آغاز نزدیک نیم قطع بود  
و اگر تیسر و فصلی در دیگر بود دلیل برافق بود یا نصف یا ثلث یا دو بهر  
عمر هم قطع بود و اگر دلیل برافق در قطع حیات قطع بنا  
و در قطع بجز از آنکه آنرا آن باند و آن سبب پاک و قطع بود یا غیر  
عمر چون که خدا ضعیف بود در نصف عطیه و ثلث و ثلثان او هم  
قطع بود پس دیگر **فصل** و قواعد بیفراکب بود و بیفراکب  
و بعضی مواضع قطع متقسم شود به تیسر و ثوابت و توانی نیم قطع  
از کواکب متجزه پنج بود و طبیعت و آن فصل و صبح الخ و دو و دو و دو  
شش و قرارند و یکی بخط و آن خط را در است و اما ثوابت یا جزه  
هشت از آن نیز چون در بران و قد لایست و عاقله لایست  
چون در راس لایست و قد العقب و منکب العقب و راس العقب و کجا نیمه





بر سیلاجا بکسر بر قوه اکیسان بر سن متقی اند و صاحب طالع خوشتر  
که که خداه بود هم قطع کند و در حد طالع قاطع بود بر سیلاجا و که خداه  
مکر زحل اگر زحل که خداه بود بر قاطع کند اکیسان مقدم چنین کند اند  
که چون سیلاجا تیسیر در برج راج رسد و سود برین در ج ناط باشند  
و قانون عرقام و قور بود قطع عریف تا آجا بر بنود که از او صاحب طالع  
در جاک یا در جاک نکند و در ج مربوط آفتاب بر آفتاب قطع  
کند و بر سیم السعاده و بر جواد اگر سعدین نظر دارند چهار رخ و خاک  
افتد و این مخترب و در ج مربوط قمر و ترجیح نحوس و قاطع ایشان  
بدان شرایط که یاد که آمد و اس قطع کند مکر نیز برین جاد و در ج  
سیلاجا و که خداهها قطع کند مکر نیز که او را یا زحل یا تیسیر است  
و وقت باشد که قران زحل و زنب سعادت و بد که کسر است از طالع  
او زحل بود و چون زهرات که اکب ارباب ایشان برای آن قطع کند  
و بعضی حد نحس قطع کند الا در هر که قانون عربی نیست حد باشد **نحل**  
اما انتقالات برسد و چه بود انتقال تیسیر بود مغر و دیگر انتقال تیسیر بود  
در تدبیر سیلاجا که اکب سیوم انتقال تدبیر بود در قسمت بعد از که از اکب سیوم  
تیسیر لغو چهار گونه بود انتقال تیسیر از حد نحس در دیگر انتقال تیسیر از آخر  
برج باول برج و این نمایان گاه سیلاجا بود و در دلایل دیگر انتقال تیسیر

21

از حد کو که مرتج و زحل در آن حد کو یک بود به باشند در اصل ولادت  
انتقال تیسر در تدبیر بعض از کو یک پنج و هشت یکی انتقال تیسر و دو و از  
سعد بخدش در تدبیر عشر دوم انتقال از حدش بخدش و تدبیر در  
تدبیر شود و این مصب ترین دلایل بود و دیگر انتقال تیسر از حدش  
بخدش در تدبیر بخدش و دیگر انتقال تیسر از حدش بخدش و تدبیر سعد  
بخدش و دیگر انتقال تیسر از حدش بخدش در تدبیر کو که مرتج و زحل یا  
بهری که انتقال در بعض وقت در بعض از کو یک دو گونه است انتقال  
تدبیر از حدش بخدش در حدش و این مصب تر باشد و دیگر انتقال تدبیر  
از سعد بخدش در کو یک نفس بعض خط **الف** و **الحکم** به هر گونه  
بود یا فساد دلایل سال بود بخدش کو یک مغرور یا بفساد امکنه و اولاً  
بود یا بطلان بعض از کو یک بود بخدش دیگر **ب** آنچ فساد اولاً بود بخدش  
فساد قسم و سال خداه و صاحب طالع تحویل و صاحب در حد  
فردار **ج** فساد اولاً امکنه هفت بود فساد قسم و فتم و صاحب  
همیلاج و برج اشما و بودن سال خداه صاحب طالع اصل و صاحب  
اشما یا صاحب یا صاحب طالع تحویل یا فساد قسم و اولاً و تحت  
آن با اینها بر هر رسد که در وقت ولادت زحل در دور بوده باشد  
اما شرط فساد قسم آن بود که قسم چون سعد بود و یا نفس در اصل

میلو

و تحویل ماقط بود از سود و در سال منقص بود و در قمر و سال خدا **مشمول**  
باشد یا در مومنان مقبول دلیل قطع بود **سال** خداه در وقت ولادت  
و وقت تحویل منقص بود یا بقایا بود دلیل آفت بزرگ بود اگر این  
نقص راجع بود یا محترق این آفت بیشتر باشد اگر سال خداه **مشمول**  
بود و تحت الشعاع در اصل و تحویل و آفتاب منقص بود بیم قطع بود اگر  
باشد و در مومنان سال خداه مرتفع بوده قمر با وی بدر حال بود و بر سر یکدیگر ناظر شود بیم  
قطع بود اگر سال خداه منقص بود بشعاع منقص و بیشتر و به طالع بجرم یا  
بشعاع این منقص منقص بوده سود ناظر باشد دلیل قطع نشود **سال**  
چون صاحب تحویل منقص نبود و در وقت و صاحب طالع اصلی منقص  
هم ازین منقص دلیل قطع بود چون صاحب طالع تحویل منقص بود و اینها  
از تیره و طالع بدین منقص رسد بشعاع سود و دلیل قطع بود حکم حساب  
دور و حکم محاسب خداه باشد ایش زاهر و یکدیگر که شریک باشد کرد **سال**  
فرز در چون فرزند بزرگ مرتفع بود و کوچک آفتاب و هر دو در یک  
یا در اصل ولادت منقص باشد قطع بود و همچنین چون فرزند بزرگ طالع  
بود و کوچک زحل بدان شرط که یاد کرده آمد اگر فرزند بزرگ عطارد بود  
و کوچک قمر همین که یاد کردیم شرط که یاد کردیم چون فرزند بزرگ را  
بود و فرزند کوچک قمر هم نیم قطع بود اما شرط ادلا و اکتفا نه چون

ملم

مشمول منقص بود و درین حد که قمر بود حدت سر نبود و در بزرگ این منقص راجع  
اصل یا اینها بود یا تحویل و منقص در تحویل یا مکان خویش رسد نظر  
سود اصلی و تحویل نیم قطع بود و چون سال خداه قمر باشد از  
منقص در تحویل و طالع تحویل این ملک در جرم منقب بود و یا در جرم این  
منقص طالع و یا غارب بود نیم قطع بود درین سال چون صاحب طالع  
تحویل سال صاحب طالع اصلی بود و صاحب راجع هر دو را منقص بود  
و صاحب نام منقص بود و اینها راجع و یا نام من بود نیم قطع بود  
چون اینها سال بیکان زحل رسد و این برج طالع تحویل بود و زحل  
و منحنی نظر عداوت بدین در جرم ناظر باشد و هیچ سود ناظر نبود  
هم چنانکه بود **سال** رسیدن **کوکب** بیکان **کوکب** چون بیشتر شود  
بود بر طالع اصلی و موضع آفتاب رسد در وقت تحویل و بیشتر سال  
خداه یا فرزند یا صاحب دور باشد یا صاحب تحویل باشد هم  
چنانکه بود و همچنین زهره و آنجا که قانون غرزدیکه رسیدن باشد  
یکیش هر کفایت بود و اگر چه ضعیف بود که قانون غرر رسد اما  
جای خیار بر تیرات مسعود بود اندک غریب و چند آنکه دلائل  
تحویل یا نحو تر ضعیف است که قطع کند **فصل** و ضرر و طالع چنانچه  
را باشد لیکن مثبت را بگرد و در جرم زحل و منحنی و برج ایش و منقب بود



برجه صلح است و قواطع باشند بطبع و جرم زحل آفتاب را زینکار بود  
چون آفتاب به صلح و طالع دور رود تیر آفتاب جرم زحل با تریج  
اورسد و زحل و قطره عظیم باشد و همچنین درجه طالع و جرم حریج در طالع  
شیر ماه را با غایت زیاده باشد و همچنین به سهم السعاده را و تیر سهم  
که طالع بود چون جرم با تریج و مقابل تریج و طالع شیر و زینان مذکور  
و عاقبت ندارد و همچنین آفتاب حریج طالع بود و جرم زحل و تیر سهم  
بود و سمات چنانچه تیر و تیران رسد دلیل قطع باشد و دلیل  
تا چنانچه و ملک الفرس خاصه آفتاب را مغز باشد چون تیر ظهور رسد  
خصوصا که آفتاب خداوند رابع بود و چون درجه بهبوط تیرین و مقابل  
و تریج ایشان و و زین و عطارد چون در خط کوس رسد و تریج  
و مقابل و او با غایت زیان کار باشد و چون قرص او در ظاهر باشد  
یا مستور به عاشر و تیر او قبل العقب رسد یا ملک بود و سهم السعاده  
تیرین را با غایت مغز باشد و قطع کند و زین النشابه از قواطع را با غایت  
برقر **فصل** اما سهم السعاده هم تیرین است هر چه تیرین را زیان  
دارد باین دارد آنکه که درجه که به سهم السعاده قطع کند و سهم السعاده تیر از جرم تیرین  
تریج را قطع کند و تیرین باشد و انتقالات او را فریبنا شده و از او  
اصول بر مبنای باشد و جوارحه زیاده کار تر از قبل باشد بنا شده و این در صورت حکایت گفته اند  
چنانچه طالع

نیز

تیرین و چون به صلح باشد قبل السعاده رسد و جرم زحل از جرم تیرین  
قطع طریق نبود اما درجه طالع تیر قطع درجه قر از درجه طالع بود که درجه  
طالع بر قطع کنند خاصه که قر محض بود و سحابیات و توانی نجوم  
و ذوات الهیه جز در درجه طالع قطع نکند و آفتاب چون مسعود باشد  
در درجه طالع او را قطع نکند **فصل** و اما اسباب قطع هر یک از این که  
طالع بر صلح زحل بود مرکب از حاق حاق و جرم باشد یا از امر تیر  
که از برودت بود و از استحقاق و سود او از تیرین پیغمندان یا غایب  
افتادن بود و اگر زحل در هر دو ملک صاعد بود از صلب یا از جای پیغمندان  
بود اگر با بطور افرازان بود که او را در جرم و جای طالعانی باز در تیرین حرکت  
صاحب رابع را در حرکت شهادتی بود **فصل** و دلیل کشتن و ریشها و تیرین  
سرخش و از حرکت حجامت و از امر اضی کرم بود و را من الغولی و تیر  
العقب بر کردن زدن و کشتن دلالت کند و اگر تریج صاعد بود دلیل  
تیرین کشتن و کوفه در او تیرین بود اگر با بطور دلیل حرکت بود  
او را حلق بر خیزد یا کج روزه نشد نهان اما سحابیات دلیل غم باشد  
و مکرر بود و نا چنانچه و امثال این بود اما درجه غارب که از درجه  
چشم بود که به صلح باشد تیرین رسد دلیل بر کج بود و پاک از جهت زینان  
و از جهت خصومات و اگر تریج تیرین نظر دارد و یکس در میان کج باشد شود

**فصل** در جلال طالع چون قطع درجه طالع بود بر قدران صفت که یاد کردیم  
 طالع او از جهت او باشد بود که خوشش را طالع کند چنانچه در اصل نظر  
 دارد و چنین گویند که نفع صاحب را قریب بر درجه طالع بود چون تفسیر  
 قر که هیچ بود درجه طالع و قریب القریب رسید خوشش را بسوی او اما  
 درجه رابع و درجه رابع چون قاطع بود دلیل جیس دراز بود و اگر در اصل  
 بود زنجیر بود و قریب کشنده اگر چه نظر بود او را سکت زنجیر یا اصل این  
 چهار درجه از من و قریب کشنده طالع شود و اگر بر ج رابع بود اثر بود  
 و تفسیر آفتاب که هیچ بود درجه رابع رسید این کس را زنجیر در میان  
 دیدار گیرنده اگر کس بر درجه رابع تفسیر نیزین آنچه رسید طالع این کس  
 بر دست و دستان و بزرگان و بزرگان ایشان باشد و اگر زنجیر بر دست  
 ناکسان و زنجیران باشد اگر آفتاب بر درجه رابع بود و تفسیر هیچ  
 آنچه رسید طالع این کس بر دست بود که با دست بر دست خویش  
 این کس را طالع کند اگر چه آنچه بود بر دست و دستان و بزرگان بود و آنها  
 بر زنجیر سلاح و مقوم ثبات این قوت کوشش باید داشت که تفسیر بر دست  
 وقت ولادت این معانی که یاد کرده آمد خاصه او را قسم اول و اولی  
 و اما از کتاب توفیق آفت که او گوید که اگر از این خوانده طالع است اما  
 تاثیر او را جانب جنوب و آن اقلیم که بجای جنوب نزدیک تر است باشد

**تفسیرات** بهیلاج اگر در حدیج باشد خدایه نطالع را خطا رسد  
 مرتجی چون در چشم و رشت و اند و جنبه و اصل این چون قریب  
 تفسیر بر سر رسد خدایه رسد از شایع و ستوران یا از جگر بختاند یا  
 سوختن و چون صلاح جز بود و تفسیر لقب الله است این کس را بسیار  
 کند **الملک** الیمیز در جزا چون تفسیر بر سر رسد از اهل و طبقا  
 مرتجی نیم طالع بود و علت آفتاب بر دست راست و نیمه زیرین بود  
 که مفلوج شود چون ملک القریب رسد از ستور یا از موده خطی رسد  
 و چون بعد از سلطان غلبه بر سینه و حواله آن پدید آید و باقی  
 دلائل در باب هشتم گفته آید ان شاء الله تعالی و حد **فصل** در جلال  
 بزرگ در طالع از ثواب باشد که در عظم اول و دوم باشد بشرط آنکه  
 قانون قریب تمام باشد صاحب طالع را بقدر استعداد و اگر تیزتر  
 یا کمی ثوابت سعد بود در عظم اول و دلتها و سعادت های بزرگ و چه  
 و همچنین چون مستول بر طالع یا ثوابت کردن بود دلیل گرم و سخاوت  
 بود و اگر بیایان محسوس بود سعادت و چه اما عاقبت غرر بزرگ رسد  
 و سبک افروغ و فروغ و در ف چون تیزتر یا صاحب طالع یا  
 بر درجه طالع و بر درجه وسط السماء افتد مود مود و مشهور رسد  
 و شهید و غرر و عالم کوشش و طریقت بود و دل باشد و حقا جواب



و کافی تیز خاطر و خواص عظم بکثرت خویش استنباط کند و شیرین بخند  
و کریم عهد باشد بسیار کفاح و معتد و یابلی زبان خاصه که هیچ فوق  
الارض بوده و زهره ناظر و اگر مزاج در طالع بود این سعادت و اخلاق  
نافع بوده و اگر این کوکب بر درجه نهم افتد و مزاج یا زهره در آن خانه  
بود ثوابت بود شکلی نخت بود و بر جلد چون زهره یا مزاج در او نماند  
باشد یا ثوابت سعادت ثوابت نخواست بدل شود و این از اسرار  
این صنعت است که اگر مشتری را یکی از این ثوابت مقارن بود  
خیر و سعادت افزاید و دلیل ریاست و مبارکه بود تمام و اگر عطارد  
بود حکمت نیکو بود ای کس را محترم بود بچشم مردمان و اخلاص  
ولادت این کس در اقیام عطارد بود و اگر این ولادت شیرین و انگیز  
مستمر باشد و نیز نجات عطارد و محاربت برت و بر آید **فصل**  
اگر الکحل بود و نیز در سماک راجع بود مولود شد به البطش و بعد از فوت  
والهیت بود بسیار خوی و محبت علم و هنر بود مال و روان برت  
آرد و ذخیره مند و در مو البید نهار ولادت سعادت بر شادان  
بود که در مو البید ای و الله اسم **فصل** قلب الکس و قلب الکس  
و کلک عیوق بود ای کس پس از ولادت و شکست و خداوند اقطاع و ولادت  
باشد و خلق را از او منفعت بود اما تجارت و قمار بود و هیچ و شادان

و حرکت طاعتش نیکو بود و بر اعدا منظر بود و این دلالت طوک امر باشد  
**فصل** اما عین الثور و عین الزمهر و کس الغول بود مرد و مخال و محترم  
بود و گاه را بی بزرگ برت و بر آید و جید و مکرم و عقیق بود و عین الزمهر  
و عین الکس و عین النکار و اسپان و نیز و ملک نکار و عین الزمهر  
کلاه و کشتن است **فصل** و اما **فصل** شقائق طالع و نیز است و کشتن  
بزرگ در سعادت احکام شقائق طالع و شقائق نیز نوبت است  
اگر ارباب شقائق مسعود باشند هر شقیه مولود مسعود بود و خاتمه که  
در وجه اول از مزاج باشند و اگر در وجه آخر مزاج باشند زیر دستی یا قهر  
یا در بر مولد از ان کاه سعادت یابد و اگر ارباب شقائق نیز  
نوبت در مزاج و یا زده هم باشد حال او میانه بود و اگر در شانه و یا منفر  
باشد نه تو اگر مولود نه در رویش و در پیشانی یا بی تو بود حال او در شاک  
و تاسع بود نیکو زندگانی و متواضع و تیز خاطر و فاضل بود و اگر ششم  
و دوازدهم بود در حال و محسوس بوده و اگر باز این نوبت ذاتی و غیر  
دارد در دین و دوزخانه خند و بخت بوده و اگر ارباب شقائق نیز نوبت  
بود در او نماند و خانه شرف باشند اما شعاع نحس نحس باشند نیز نوبت  
و در وجه یا در اما با مزاج و محبت و دخل اندک و بزرگترین سعادت از این  
شقائق را آن بود که زکوره در مزاج زکوره باشند و از این نوبت در مزاج

سعد و شادان  
و در وجه اول از مزاج  
باشد نه تو اگر مولود نه در رویش و در پیشانی یا بی تو بود حال او در شاک

ارباب مستقیم شرق در شرق این غایت این سعادت این لایق  
 اول شرق در وقت و از مشقات هر کس که فوق الارض بود دلیل **دلیل اول** که  
 السحاب دلیل اول غایت دلیل کوهت دلیل اول غایت دلیل اول غایت  
 طالع در شرق غایت بود جاه و هر دو اگر در بروج بود که شرق کوهت بود  
 که و بال و هبوط او بود هم شرقی و معانی در بروج طالع در بروج  
 و میزان بود و مخرج و محل در سینه و آفتاب بود در بروج شرقی و مشرق  
 بر در بروج شرق آفتاب بابت سعادت و بدو اگر نیز نوبت بود  
 شرق مشرق بود و مولود بلند است و عزیز القدر بود و او را جاه و کرم بود  
 اگر در بروج زهره بود بخیر و مکی خلق بود و اگر در بروج شرقی بود بخیر  
 شایع بود اگر نیزین بر در بروج شرق طالع و بادب و فاضل عالم  
 بود **الحکم** در این ملک دلیل اول آفتاب بر در بروج طالع و مشرق  
 از تفسیر این ترتیب و بر ناظر مشرق و شمال بود و باست هر  
 مظفر عادل حکیم متدین و نیکو نام و نیکبخت بود **دلیل** که طالع مغرب  
 یا سیم سعادت در میزان یا در ثور و زهره و حوت که پنجم غرب  
 یا در ثور که پنجم جد است و تحت الشعاع بود مولود مکی طالع  
 خلق متواضع بود و خلق انعدل و مروتی آن و در حمایت امر و  
 واسوده باشند و چون زحل غایب بود مولود غایت و خلیط و جانی

این کلمات را در هر کس که در این بروج باشد  
 و در هر کس که در این بروج باشد  
 و در هر کس که در این بروج باشد

طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع	طالع	طالع

و کلمات

و کلمات این بود و شوم بر اهل مملکت خیرش و اندک حجت بود **دلیل** که اکثر شرق  
 السحاب باشد و مستقیم السحاب نماید در روز و مقبول بود از آفتاب مولود  
 از اشراف ملک و خطا باشد و سعید و معظم و مکرّم بود و او را یار بود  
**دلیل** که اگر نیزین در وسط السماء باشد و مسود یا بشن ناظر و مکی  
 س قسط مولود امیر نافذ الامر طالع باشد دلیل اگر آفتاب با زمین  
 یا مشرق باشد یا قمر در مرکز در بیت ن از وسط السماء مولود مکی عظیم  
 از ملک اتم باشد در عز و کرامت زید و مکی مال او بعد از و عقب  
 و یسب و دلیل اگر قمر با آفتاب مکرر نظر مقبول و زحل و مخرج نظر  
 مقبول و قمر در وسط السماء بود مولود از امراد ملک که صاحب ملک  
 و مظفر بود **دلیل** که سیم السعاده مقبول بود و سید و بر ناظر بود و سیم  
 ساقط بود مولود از امراد ملک باشد **دلیل** که اگر آفتاب در طالع بود  
 یا در مغرب و نحس از در س قسط بود مولود مکی بود مستطافه الامر  
**دلیل** که اگر مشرق و زهره و عطارد در طالع یا وسط السماء بود آفتاب  
 از تملک بیت ن ناظر و نحس ساقط بود مولود نافذ الامر بود **دلیل** که  
 اگر زهره یا مشرق بود و زحل ناظر در وسط السماء مولود مکی مبارک  
 و معتبر و عابد و متعب بود **دلیل** که اگر آفتاب تحت الارض بود در  
 بروج چهارم و مشرق در وسط السماء مولود مکی بود از اهل بیت مملکت



و نیکو تر و کار او برقرار و قافن بود و بر این استوار است **دین** اگر  
 سوره از عظم اول باشد در درجه طالع یا در وسط السماء یا با آفتاب بود  
 یا با قمر باشد و یا با سهم السعاده مولود باشد هر معنی تمام باشد و  
 قافن پذیر شد بهر طبع باشد و در وقت از آن آمده بود قافن در خیر است  
**دین** اگر در درجه قمر و در وسط السماء بود و در وقت از آن آمده بود و در وسط السماء  
 مولود در آفتاب یا صاحب طالع و در سهم یا صاحب وسط السماء  
 او هم مولود اگر عمر یا بدولت و سلطنت یا بد **الحکام** **دین** اگر  
**دولت** **دین** اگر آفتاب و قمر در طالع باشد و در وقت از آن آمده بود و در وسط السماء  
 مولود صاحب او امر و فواید بود **دین** چون مولود آفتاب در وسط السماء  
 بود متقبل مولود در شهر خویش صاحب فرمان بود **دین** اگر قمر  
 بود در نور و عدد متقبل بود بصورت در برج دوم و بهر برج بیشتر بود و در  
 و زحل از در ساقط بود و مولود مودف و مذکور بود و از لاله و امرای اقام  
 باشد **دین** اگر صاحب مثلثه نخستین آفتاب بر روز و آفتاب در وقت از آن  
 برج بود تا نیمه برج بطالع از طالع در آنجا محسوس باشد و در وقت از آن  
 مولود بمید الفت و صاحب ولایت بود و او را احوال و احوال  
 و انصار و کتب و خدم بود و او را اخت و کمر شمشیر بود و در آنجا  
 بود **دین** اگر آفتاب در وقت از آن آمده بود و در وقت از آن آمده بود

و سوره ناطر مولود خداوند ولایت و سر پرده و منصب بزرگ کرد  
 و با هم و سیات بود **دین** اگر زهره بیشتر بود و زحل هم بود و قمر  
 ناطر باشد در وسط السماء مولود و او را با حرم و کرم و او را در ملک آن  
 اقلیم خط بود **دین** اگر آفتاب و قمر در طالع باشد یا در وسط السماء  
 و سوره برایش ناطر بود و نیزین در خانه و ترنج باشد مولود از ولایه  
 نفوذ بود و عیس و منیع و قاهر و دست کش و قهار و جبر و اطلاق  
 بود **دین** اگر بیشتر و آفتاب بنظر تثلیث مقبول یکدیگر میگردند  
 مولود و او را وسیع القدر و غنی و نیکوخت و با هم بود **دین** اگر بیشتر در  
 و وسط السماء قوی حال بود مولود از اشراف و ولایه بود و بر عجله  
 خویش صاحب فرمان بود **دین** اگر زحل مستقیم السیر بود و در  
 السماء در مواجید نماز مولود صاحب ولایت بود اما کار او برنج و در وقت از آن  
 بود **دین** اگر عطارد در وسط السماء بود و بیشتر در ناطر بود  
 و مولود از قصه و ولایه احکام و احباب نظام باشد و او را بر عجله  
 نیکو بود و برافت و رحمت و انصاف و احسان و عدل اگر آفتاب  
**الحکام** **دین** اگر زحل و قمر با هم بود و بیشتر در  
 از تثلیث بدین ناطر بود مولود شکر کش و مذکور و معطر بود و او را  
 ملک بدین قدر منزل و جاه یا بد **دین** چون زحل بیشتر بود

بود و میخ در طالع و یا وسط السماء بود در میسر محظوظ و مظهر شد بر  
 و از اهل سلاح بود **و در این** اگر میخ در طالع بود در حفظ ظاهریش بود  
 مولود در حروب و صاحب سلاح بود **و در این** اگر میخ در قوت الارض  
 بود و مشتری در وسط السماء و مولود پیر و زحمت و از اهل سلاح بود  
**و در این** اگر مشتری در ثلث یکدیگر باشند بنشیند مسعود و مولود  
 خداوند لشکر و سپاه و صاحب جنگ علی الخصوص که هر روز در برج مذکور  
 باشند و همچنین از ثلث آفتاب و مشتری در بروج مذکور این قضا  
 کند **و در این** اگر مشتری صاحب طالع بود در میخ طالع بود در صورتش  
 با سیم الغیب مولود در کار و آداب حروب ماهر بوده باشند  
 و بیخ و قهر بر خلق مسلط شود **و در این** اگر در محل و میخ در تاسع طالع  
 بود خارج از تحت الشعاع و سهم السعادة ناظر و سهم السعده طالع مولود  
 از سپاه سالاران و شجاعان روزگار بود اما بیشتر کارهای بظلم و  
 مخالفت می جفا کند و قائل بود **و در این** چون میخ در وسط السماء بود  
 قهر حال مولود از خود میکان بود پس مذکور و جاهر باید از جهت کثرت  
 و آداب تجارت **و در این** اگر ثوابت از خطن دوم بر مزاج مشتری  
 و میخ در درجه وسط السماء افتد یا با شمس و قمر هم مولود بسیار  
 جنگ کند و قلاع و حصون بکشد و همچنین هر شایسته که از اعظم اولاد

بود

بر مزاج میخ و عطارد این مولود رای صایب دارد در قتال و در الیه  
 لیلی از مشتری کند و اگر نماز بود طلسم و عسوم و مخرب البلاد  
 و مغتصب العباد باشد **و در این** چون سهم الساعات میان میخ  
 و مشتری بود مولود مشهور بود بجهت و حرب و پیروز در قتال  
**و در این** لیلی یازدهم اگر میخ در وسط السماء بود و صاحب طالع بود و قمر  
 بر نواظر بود مولود را حظ تمام بود از شجاعت و آحاد را بنزدیک  
 پس خطر نبود و کار را بر خط ناک کند **و در این** قمر در وسط السماء و آفتاب  
 در طالع و دلیل شجاعت و قوت حطش بود و اعتدال علم **و در این**  
**کتاب و لیلی اول** چون عطارد و میخ با زهره در طالع یا وسط  
 مولود کاتب بود و بنظره یا بدو هر چند عزیمت میشود منزل  
 افزون میگردد **و در این** اگر مشتری با عطارد بود و آفتاب مشتری  
 ناظر و مشتری و عطارد در وسط السماء باشند مولود از کتاب و ملک  
 و بهره تمام یا بدو که مقدم کتاب بود و مال بسیار اورا از هر جهت  
 شود **و در این** چون قمر و ربع آفتاب بود و مشتری بر نواظر و عطارد  
 مسعود بود و قمر بر نواظر بود مولود از دیر بر و استیفاء و وزارت **و در این**  
 چون مشتری در وسط السماء بود و عطارد از برج بر نواظر مولود سهم  
 بود و هم **و در این** چون مشتری و عطارد معادل یکدیگر باشند و هر



قمر حال باشند مولود از کتاب خیر و سعادت یا بد اگر رجب نشد  
 اگر طالع بشر بود و عطارد در طالع در برج خوش در حد یا در مشقه  
 و خانه و شرف زهره یا شتر بر نظر مولود مولود بزرگ  
 بود صاحب سزایش و نام بود خوش و مریه  
 بود **دلیل** اگر عطارد صاحب ثانی بود و شرف  
 یا بر بود یا با بر نظر مقبول مولود از کتاب شرف  
 و نام و مال و جاه یا بد دلیل منی اگر شتر و عطارد در برج طالع بود  
 در صورت خویش بر از شعاع آفتاب و نظر خوش مولود در چشم  
 بود و جمع کنند مال و با ناست و دیانت و صیانت و در آخر مریه  
 و اگر خداوند خانه عطارد بر نظر مقبول دارد در دلالت قمر  
 بود **دلیل** چون خانه نیم جزا بود یا سبب و عطارد در برج خوش  
 یا میر جیت و بر بود از شعاع و نظر خوش و شرف بود و شتر و دی  
 ناظر کتاب ملک و مطلع بر اسرار و معروف بکفایت **دلیل**  
 و این از اسرار احکام است اگر خداوند مشقه آفتاب خشتان بود  
 و صاحب مشقه خشتان قریش در طالع بود از با نزه در  
 تا بر درج و این برج و طالع بود از کتاب بود و اگر درین خانه حشر  
 دارد از زرا و بزرگ کرد و اگر زحل نظر دارد بر بیان آرد این منیر

و الله اعلم

و الله اعلم

و الله اعلم بقراب **احکام موالید** **دلیل اول** چون قمر زحل  
 بود مولود قهرمان بود و از و کالت ملک بر پند کرد و علی الخصوص که یکی از  
 حلیقین در طالع یا در خانه حشر دارند **دلیل** اگر زحل در برج ثالث حقی  
 دارد مولود مستوفی بود که علم حساب بیکو داند و کس را بر برابر بخواند  
 کردن **دلیل** اگر زحل در طالع بود و ولادت نهار بود و زحل در طالع  
 حقی دارد مولود قهرمان ملک و وزیر او و مال و افریت آرد و  
**دلیل** اگر زهره در قوس یا در حوت بود و در طالع حشر دارد مولود  
 و کالت زنمان ملک کند و خدمت ایشان **دلیل** اگر زهره در دهم  
 طالع بود و عطارد صاحب دوم بود و مشرق و ناظر زهره مولود  
 و یکی بود معروف **دلیل** اگر زهره شب در سیم طالع بود و شتر  
 با وی بود مولود مسلط گردد بر احوال زنمان و در آن تقرضا کند و حکم  
 او در آن نافذ **دلیل** اگر قمر با زحل هم بود یا از ترسیع یکدیگر ناظر  
 ناظر باشند مولود از و کلا بود و الله اعلم **احکام موالید** **دلیل**  
**دلیل** اگر عطارد و زحل یکدیگر باشند مولود مستر اهل و بت خویش و  
**دلیل** اگر آفتاب و زحل و شتر یکدیگر ناظر باشند و قمر درین  
 ناظر مولود از آبا و اجداد و اقارب خویش بزرگتر باشد **دلیل** اگر آفتاب  
 در طالع بود و زهره و عطارد و شتر و زحل نبوده مولود مستر اهل و بت باشد

و همچنین در عاشر **دلیل** اگر عطارد در طالع بود و نحس از وی ساقط  
 و قریب بر ناظر مولود و جسم و نفس بر اقارب خویش همچنان یا **دلیل**  
 اگر نیزین اجتماع باشد در او تا در مولود شمار مولود از آباء و اجداد  
 بزرگ بگذرد **دلیل** اگر بیشتر در نحس به ترجیح یکدیگر باشند مولود  
 مستور و بهتر اهل و بیت خویش بود **دلیل** اگر با ست و سعادت بود  
 اگر در عاشر **دلیل** و مستور اهل و بیت کرد و اندک هم بخت **دلیل** **احکام مولود طالعیک**  
**دلیل اول** زحل چون در و تدویر تا قیام به مولود را بفرز شده بود  
 بود **دلیل** اگر قردوم طالع بود یا نحس مقدار مولود و ثبات بر  
 و برده گیرنده اگر سعد نظر در نجات یا **دلیل** اگر زحل یا قیام  
 بود در و تدویر نه اگر شکست بود مولود را برده گیرنده **دلیل** اگر سعد  
 در او تا بود و نحس بود و یا صاحب طالع بود ناظر نمود مولود و کار  
 کند **دلیل** اگر قردو ثبات طالع بود نحس یا مقدار نحس مولود و ثبات  
 بود مولود کار بسته گان کند **دلیل** اگر صاحب طالع در و تدویر  
 نحس و زحل قریب تر بود درین معنی مولود را برده گیرنده و ثبات بر  
 و تدویر بفرست افتد **دلیل** اگر قردو سادس یا در ثانی و در و تدویر  
 مشتبه قریب نحس بود مولود را به بست که گیرند **احکام مولود لفظی** **دلیل** هر قدر  
 تقابل نحس بود در و تدویر یا علی التو و سعد و لوی ناظر بود مولود و برده گیرنده

اگر در عاشر  
 مشتبه بود و از  
 در و تدویر

اگر در عاشر  
 مشتبه بود و از  
 در و تدویر

و کار در و تدویر

و کار در و تدویر یا بر و تدویر و در و تدویر و در و تدویر **دلیل** اگر  
 و لادت شمار بود و ترجیح در و تدویر و پس از برج آفتاب و قریب ناظر  
 بود مولود از ملاقیه بود **دلیل** اگر در و لادت شتر زحل و نحس بود که ترجیح  
 که یا در و تدویر مولود از ملاقیه بود و اندک هم بخت **احکام مولود**  
**دلیل اول** اگر ترجیح در طالع بود و قریب ناظر مولود از و تدویر  
 بود و بیشتر در جس بود **دلیل** اگر قریب بیشتر مقدار بود و  
 بود ترجیح مولود با ناظر و تدویر ان کشد از جس بود **دلیل** اگر زحل  
 و ترجیح و قردوخت الارض باشند در و تدویر مولود از و تدویر و محسوس  
 بود **دلیل** اگر قردو شتر و ترجیح و زحل در یک برج باشند مولود  
 به ثبات باشد اما با قریب نجات یا **دلیل** اگر قردو شتر ترجیح  
 بود و لادت شمار بود مولود ثبات و شداید و خصومات بسیار  
 و در جس افتد قی **دلیل** اگر ترجیح و عطارد در مغرب بود یا و تدویر  
 یا شتر مولود در اقل عمر ترجیح و بلاکشد آنجا که کیش بهتر شود **دلیل**  
 اگر قردو زحل و ترجیح در طالع یا در وسط السما باشد مولود از جهت زمان  
 برج و بلاکشد و جس و عمر برج و در و تدویر **دلیل** اگر عطارد و زحل  
 و ترجیح در و تدویر و ترجیح بود همچنان **دلیل** اگر ترجیح در و تدویر خانه  
 شتر بود مولود و در و تدویر و تخت و شدت گذارد و این به ثبات



مجربست علی الخصوص در حجت **الحکم بر دلیل** در غایت آن  
 جهانی و سعادت جزایا علیهم السلام نمی رسد اما چون آنکه میان دلیل  
 باب نمی گنجد انداز سعادت یاد کرده اند **دلیل** اگر خبر درجه  
 رابع سعد بود و صاحب تاسع با صاحب طالع بود مولود سعادت  
 یا بد و کار او بر تو بود و در دو صلاح ختم افتد **دلیل** اگر خبر ششم  
 و هفتم حکم دارد **دلیل** اگر بیشتر در رابع مظهر دارد و در رابع رابع بود  
 دلیل سعادت است بود **دلیل** چون ثوابت در علم اول و ثانی بخانه  
 مشترک بر درجه رابع و ثانی دلیل سعادت آخرت باشد اگر ششم و هفتم  
 سعادت از طالع مسعود بود دلیل آن جهانی بود اگر شخص بود در شفا و شاد  
**الحکم بر دلیل** آن جهانی **دلیل** اگر خبر رابع و ثانی شخص  
 خاص زحل و در طالع شخص دلیل بودن صاحب خاص که دلیل باشد  
 الموت است شخص و از شخص **دلیل** استیار شخص بر طالع  
 و رابع و ثانی موضع سیم سعادت **دلیل** بودن سیم الموت در  
 شخص دلیل بودن سیم الحاقیه در خطه شخص و اندک سیم است  
**غیاث** و قیل مالی برج دوم است و خداوند سیم المال و خداوند  
 و شتر و مصلحت سیم سعادت و صاحبش پس از قوه دلالت نظر  
 ایشان بطالع و صاحب طالع نظر مقبول بود دلیل بود بر بودن مال و

محمود دلیل بود بر یافتن مال و آب و عکس آن دلیل بود بر روز شکر  
 و دشواری یافتن مال نیزین نظر مقبول است المال مستوله بر دلیل  
 مال بسیار بود سعادت مستوله بر سیم سعادت دلیل مال بسیار بود  
 و اگر دلیل مال مستوله ثانی و بر موضع سیم المال و بر موضع سیم  
 زحل بود مال مولود از دهقان و سله و مستغلات بود اگر بیشتر  
 بود از قهر مانع و قضا کار خیر و اگر تیغ بود از شکر و کار شکرمان  
 و هر که راجع در ثانی بود حرام خوان بود و مالش بیشتر حرام بود و هر که  
 زنب در ثانی بود همیشه او را دام بود اگر آفتاب بود سبب مال او  
 عموک باشند و اگر زهره بود از چاهها و زنان و دوستان اگر عطارد  
 بود از بهر و بازرگانی بود و اگر قمر بود از رسالت و سفر بود و راه رسید  
 خداوند ثانی در طالع و مقبول در جایگاهش نموده آورد به ریح و اگر  
 نام مقبول بود طالع و امید و طلب بود فخرت اگر خداوند طالع  
 در ثانی بود دلیل بود بر طلب کردن پس اگر مقبول بود مراد  
 حاصل آید و اگر مقبول نبود مراد حاصل نیاید نیزین چون در  
 و تدریجش و در روج مذکور و یا شمس بر روز و قریب فوق الاثر  
 بود و ناظر باشند بیکدیگر مولود بسیار مال بود روز سیم از طلا  
 بزرگ موضع قمر و زهره ختم بزرگ این دلیل میانه عمر بود روز چهارم

بنکر اگر قدرین ایام مسعود بود هر صاحب طالع در سعادت مال کند  
زاید و اگر اول نحوس بود در کوه که نحوس بود اگر روز هفت میگرد  
در جوانی نحوس بود و اگر در جمل نحوس بود در پیر نحوس بود و اگر  
با بقواب **موسی** اگر آن چون زحل به ثلث آفتاب بود  
و بیشتر بود ناظر مولود میون بود **دیل** چون زحل و زهره به ثلث  
یکدیگر باشند مولود نهادر بود و قراخ روز و در از غروب  
و بزین و فرزند شاد شود **دیل** چون صاحب سهم السعاده ناظر  
بود از قاسم یا حادی عشر مولود تو انکر و بسیار مال بود **دیل**  
و اگر سهم السعاده یا صاحب او در طالع بود شرفه خارج از  
تحت الشعاع مولود بسیار مال بود علی الخصوص که نحوس بودی  
نظر ندارد و مولود مال بسیار بنهد و ذخایر دارد **دیل** اگر صاحب  
حادی عشر در طالع بود مولود مسعود و صالح العیش و غنی و بخت  
بود **دیل** اگر آفتاب به سهم السعاده از ثلث یا از سید  
ناظر بود مولود در دنیا به کس خستند نبود و غیش او دنیا بود علی  
که نحوس از هر ساقط باشد **دیل** اگر زهره به ثلث بیشتر  
تو تمیون بود علی الخصوص که زهره مقبول باشد **دیل** اگر زهره  
چون عدد و نحوس از هر ساقط بود مولود مال به دست آید که نوزد

چون

و نبوسد و عمر بسیار خیر گذارد و از جهت مال مذکور بود **دیل** اگر  
بیشتر در خانه فرود میزد در سلطان و نحوس ساقط بود مولود احوال  
خیر و کند بیشتر مال او از سفر بدست آید و همیشه تو انکر و ناظر  
عمر **دیل** اگر سلطان قمر مقارن بود در او تاد مولود در کاه و بخیر  
گذرد و ثقت کسانی گذارد و بنایت خوش عیش بود **دیل** اگر  
آفتاب با زهره بود و عطارد و زحل و قمر با وسط السماء ناظر بود  
مولود تو انکر بود و متعمر کرد شسته به شد مال او مرفاید **دیل**  
اگر زهره یا بیشتر بود و قمر به ثلث ناظر و نحوس ساقط مولود  
تو انکر بود **دیل** اگر بیشتر در طالع بود و زحل در سابع رزق و مال  
بر مولود مقبول بود و از مال بر خور دارد و با عدو مال بسیار و احوال  
آید **دیل** اگر زهره به ثلث یکدیگر باشند مولود تو انکر و در سابع  
و دایم انشا به شد خاصه در سیل و نهار و آفتاب در برج مذکور بود  
**دیل** اگر آفتاب و زهره با قمر در وسط السماء باشند مولود غنی و  
مرفا و صیغ النیدن باشد و اشراف او را نیکو دارند **دیل** اگر آفتاب  
بیشتر بود و قمر ناظر بود در وسط السماء مولود تو انکر بود و قراخ  
روز در **دیل** اگر آفتاب و عطارد یا بیشتر بود یا بیشتر ناظر  
باشند از وسط السماء و نحوس ساقط بود مولود بسیار مال بود مسلک



بر رعایا و وجه میان شهر خورشید **دلیل** اگر آفتاب بفرمانده باشد  
از طالع یا از ربع و نحو سن ازین ساقط مولود میمان بود **دلیل**  
اگر سهم الشعاده و صاحب او بپوشیده مولود مال بسیار باشد  
و همه عمر در مال و نعمت گذارد **دلیل** اگر صاحب بیت المال  
بچه از طالع بپزند پوستر مقبول مولود مالدار بود **دلیل** اگر آفتاب  
مشرق بود و در مغرب و مشرق و مخرج شمال و اوتاد یا در مشرق  
مولود از آنجا و غلظت باشد **دلیل** اگر کسی با سوره بود و آفتاب  
نظر دارد از بحر ملک مولود روزگار پادشاهان دارد **دلیل** اگر زحل  
با ذنب هم بود و آفتاب درین ناطق مولود مال حرام دست آرد  
از نا وجه **دلیل** که در موالید لیلی اگر قمر در وسط النهار بود و زحل  
در حساب مسود مولود مال دار بود **دلیل** که اگر صاحب طالع و صاحب  
بیت المال بر درجه شرف کوکب بود و آن درجه طالع بال باشد  
مخرج در بیت و هفت درجه حوت که شرف زهره است و بر آن  
درجه است که شرف عطارد است و زهره در پانزده درجه عطارد  
که شرف مشتری است و عطارد در بیت و یک درجه میزان که شرف زحل  
و بیت مشتری است و یک درجه مخرج است و اشال این دلیل مال  
و سعادت بود و نیکوترین آن باشد در نیرین اگر بر درجه شرف مشتری

از طالع و ربع و نحو سن ازین ساقط مولود میمان بود

باز

نیاست بر درجه شرف یک باشد مثلاً قمر بنور در درجه حلی آفتاب  
بدرجه ثور اگر در شرف زهره بود و نحو و نیکو خلق بود اگر در درجه  
شرف زحل باشد حیم و کمرب باشد اگر در شرف مشتری بود و غلظت  
و بزرگ قدر و قوت کند و اگر در شرف قمر و در حوز و محمود و اگر در شرف  
عطارد بود ادیب و عالم بود و الله قال سبحان الله **الحکام**  
**دلیل** که مال غنیمت و غنیمت **دلیل** که چون صاحب طالع از صاحب  
بیت المال منفرد بود مولود برج و طالع مال و کاردن روزگار  
بد فایده **دلیل** که اگر صاحب بیت المال از صاحب طالع منفرد  
بود مولود و جده کند مال بنابر **دلیل** که رجوع صاحب ثانی یا حریف  
او یا پوستر **دلیل** که بودن سهم المال در مقابل و ترجیح نیک  
مولود روزگار برج گذارد و در روز بر روی بسته باشد **دلیل** که چون  
صاحب ثانی غنی بود و صاحب زحل و صاحب طالع بود و بوند و دران  
نحس که صاحب ثانی و صاحب طالع را قبول نکند مولود  
با کلفت و مشقت بود و از شکر مشتری مرکب بزرگانی آخست یا رسد  
**دلیل** که اگر صاحب ثانی آفتاب بخس بود در موضع او بود  
نیز که در جوی طایر و بال بود و غنیمت و ناطق بود مولود از مال روزگار  
بود و اندک نصیب باشد **دلیل** که اگر سهم المال در ثانی بود و طالع

اگر یک از نیرین در درجه مخرج

اگر یک از نیرین در درجه مخرج

و صاحب ثانی را قوتی و شهادتی بود در دلالت بر مال مولود در بخور  
 و در حال و نمک شرب **دلیل** اگر صاحب ثانی در بعضی باشد  
 و در برج ثانی بخور یا شعاع بخور و آفتاب ناظر بود از شمشیر  
 یا ترسیع یا تقابل مولود را برج بسیار رسد و طبع میشت **دلیل**  
 اگر زحل در طالع بود و طالع شمشیر بود و مال یا بلا لا توقع چنین  
 و گدایان خاصه که زحل در خانه و منفرد خیزد **دلیل** و اگر  
 در او تاد بود و سود ساقط و در برج غریب مولود در ویش و محتاج  
 اگر با تیرین کسبم السعاده خور بود مولود چنان بود که مردم او را  
 صدقه دهند و از آن زندگانی کند **دلیل** و اگر زحل در برج  
 در وسط السعاده باشد یا قوس در برایشان ظاهر شود مولود فقیر  
 باشد و از مردمان سوال کند و با ششتم زندگانی کند **دلیل** اگر  
 بقدر از ترسیع ناظر بود یا از تقابل مولود بر بخت و محتاج بود **دلیل** اگر  
 آفتاب و قوس سهم السعاده و طالع بر ششلی باشد که در باب بیست  
 ایشان برایشان نکرده مولود در ویش باشد و محتاج و محتاج نیست  
 گزارد **دلیل** اگر صاحب و تد منرب و صاحب ثانی در طالع و صاحب  
 و مالارض بافتاب نکرده در طالع رزدر و بقدر طالع شمشیر ساقط بود  
 از او تاد مولود فقیر و محتاج بود و بد بخت و غیرت و بیاد و

دلیل

**دلیل** اگر سهم السعاده منخوس بود و منخوس از صاحب و رزدر ناظر  
 و سهم السعاده بروز بافتاب نکرده و شب بقدر و مولود ناظر بود از  
 بود که از صاحب کین بود **دلیل** اگر آفتاب در طالع رزدر و ششلی  
 خیزد و منخوس ساقط از او تاد مولود محتاج و میس بود **دلیل**  
 اگر برج در حادی عشر بود در طالع مولود فقیر و محتاج و بد بخت بود  
**دلیل** اگر زحل یا قوس بود یکی از او تاد و محتاج ناظر بود و بر مولود محتاج فقیر  
 و بد بخت بود **دلیل** اگر صاحب اجتماع یا تقابل ساقط بود و صاحب  
 در ششم طالع مولود فقیر بود **دلیل** اگر صاحب سهم السعاده در  
 یا در او از دهم بود و قوس ناظر بود و منخوس در او تاد یا در مال الا تاد  
 مولود فقیر و محتاج بود **دلیل** اگر قوس مسود و مجبور بود میان بخیرین  
 و بخیر و رزدر ناظر بود مولود فقیر و محتاج بود **دلیل** اگر مالاج ساقط  
 بود و منخوس بر ناظر باشد **دلیل** فقر و حاجت و شهادت بود **دلیل**  
 اگر صاحب او تاد و صاحب ترسیع ثانی از او تاد ساقط باشد  
 دلیل فقر و حاجت بود **دلیل** اگر قوس از ترسیع و تقابل آفتاب  
 یا محتاج باز گردد و زحل بر ویش دلیل فقر و حاجت بود **دلیل** اگر قوس  
 ساقط بود و از ترسیع منفرد دلیل شهادت و بد حال بود **دلیل**  
 اگر در برج ثانی بخور بود و صاحب ثانی منخوس بود دلیل فقر و خفا باشد

مستند دوم ۳۹



**دلیل** اگر صاحب سهم المال و صاحب طالع ساقط و منقسم باشند  
 شقاوت و بدبختی بود **دلیل** اگر ارباب حدود و قریه ساقط  
 یا محترق باشند و سود و بیش از نظر ندارد دلیل در پیش و بدبختی بود  
 و اندک سهم بهر باب **دلیل** اگر مال یا بدو اگر یک باشد  
 بر کرامت المال بر خیر ثابت بود مال بسیار بود و باقی باشد اگر بر  
 از جبرین باشد بعضی فایده بعضی نماند و اگر بر ج متقلب بود مال او  
 هیچ نماند **دلیل** اگر یک سهم المال نکرد و صاحب او صاحب طالع  
 اگر هر دو یکی از ایشان بهر مال هر یک کرد از مال با نماند و اگر  
 ساقط باشند از هر یک باشد **دلیل** اگر سهم المال یک نفر باشد  
 بیت المال طالع هر چه از حد بیت خیر بود سود بیت از حد  
 سکن آنچه با نماند آن وقت بود از آن که در آن ملک مال با نماند  
**دلیل** اگر مال طالع بود مولود مال در جوانی یا بدو در شرف خیر  
 و اگر در دم بود از جوانی یا بدو اگر در سیم بود از سبب خیر  
 و علم یا بدو اگر در چهارم بود از خیرش و تحت الارض بود از در  
 و کارهای دیرینه و اگر در پنجم بود در آخر عمر یا بدو سبب غنا و آخر  
 و اگر در ششم بود از عبید و ناکان یا بدو اگر بر سابع بود در آخر  
 عمر یا بدو از خیر و ثروت و مواردی و اگر در ثامن بود از مواردی یا بدو

و اگر در ناسع بود از اوقاف مساجد و امثال آن یا بدو از جهت و اگر در دهم  
 بود در جوانی یا بدو بخیل و خداع و اگر در یازدهم بود از ملک و اشراف یا بدو  
 در ثانی عشر یا بدو بخت حقی نبود و از مال **دلیل** اگر مال یا بدو اگر یک باشد  
 یا بدو میصد یا بر سهم المال یا بدو آن برج که مستوله بر خانه دوم در آن  
 یا بدو مال دلیل امانت مال بود **دلیل** اگر مستوله بر مال فوق  
 الارض بود شرق در اول عمر یا بدو اگر تحت الارض بود غرب در آخر عمر یا بدو  
**دلیل** اگر مستوله بر ج اجتماع و تقابل قور حال بود مولود در هر  
 یا مال و ثروت بود و اگر صاحب طالع با سهم السعادت و مسعود بود  
 در طالع در پهلای جوانی کار او بهتر شود مشقات سابع و غیر ثروت یا  
 سبب که در کدام موضع اندو او در ایشان سبب لها و ایشان بحسب مواضع  
 یا بدو تا اوقات سعادت و نعمت بتواند داشت **دلیل** اگر  
 یا بدو اندک و غنی **دلیل** اگر زحل و مریخ قوی حال باشند در  
 عشر سهم السعاده مولود حرام خوان بود **دلیل** اگر مستوله بر مال یا  
 مریخ بود مولود حرام خوان بود **دلیل** اگر قلب الغریب یا عین الثور بر  
 یا بدو یا بدو سهم المال یا بدو مستوله بر در هر مال مولود حرام خوان بود  
**دلیل** اگر زحل و مریخ در راجع بود در راجع  
 خانه و بیشتر بود و زحل در راجع بود و زحل و مریخ در راجع بود و زحل

مولود مال مدفون یا بدین اگر مشتری در وقت الارض بوده و نه در وقت  
 بود هیچ مشتری تا نظر نمود مولود کجا یا بدین اگر صاحب ثانی از طالع  
 بگوید که سود بخیزد و در راج طالع بود و نوز و تدبیر بگوید که در وسط البها بود  
 مولود را اگر کارهای مخزون شکست شود مال مدفون یا بدین کجا یا بدین  
 و راقتد بدین اگر صاحب طالع در طالع بود مشتری در وقتش بود  
 دیگر از تحت الارض مولود مال مدفون یا بدین اگر زهره صاحب  
 ثانی بود از طالع و در وقت الارض بود و قر از هیچ مشتری تا نظر نمود  
 مال مدفون یا بدین از زیر زمین بیرون کند بدین اگر صاحب ثانی از  
 طالع عطار بود در وقت تحت الارض بود مولود در وقتش بود و بعد  
 غرض از این امور استخراج کنند کارهای ثانی او را آشکارا نموده باشد  
 مالها برکشید بیت آورد صاحب خاطر بود که امر از سهم استنباط  
 کند و تعانیف سازد و کارهای دیگر که بیت و برآید و بدین کار  
 اگر در وقت حلقه یا بدین قریون بوی خوش شده و به امید بوی خوش شده  
 زاید در حساب مشتری در حد حشر از طالع مولود از موارث مالها یا  
 بدین اگر صاحب ثانی در وسط التما یا در برج یا زدهم باشد و در  
 حال مولود از موارث نصیب یا بدین اگر در وقت بنامد بدین اگر  
 مشتری در وقت طالع بود و در حال زاید در حساب مولود سعادت یا بدین

از موارث

از موارث علی الخصوص که زحل و مریخ فقط ندارد بدین اگر صاحب  
 سعد بود و صاحب ثانی پیوندد و اتصال قبول از مال مردگان  
 یا بدین اگر طالع روز شود و زحل در ثامن و سعد در زحل تا نظر بود و بدین  
 انتمایستیم رسد یا تیر بخد زحل مولود مال یا بدین موارث بدین  
 اگر صاحب ثانی در وسط التما باشد و در حال مولود مال بسیار یا بدین  
 از موارث بدین اگر مشتری در وقت از او تاد به طالع بود و قوی  
 مولود و خلف سلف بود و موارث اسلاف و میریت و میراند  
 و از آن برخوردار یا بدین اگر سهم المال در ثامن بود و طالع  
 سعد بود و صاحب او قوی بود و یا در برج ثانی بود یا صاحب ثانی  
 اتصال دارد و اتصال سعد مولود اعمال موارث کند و از آن یا بدین  
 بدین اگر صاحب سهم السعاده در ثامن طالع بود و صاحب او  
 بین برج تا نظر بود و صاحب بیت المال بدین ثانی تا نظر مولود از  
 اسباب مردگان و کارایت زید بدین اگر سعد بر درجه  
 ثامن باشد از طالع و صاحب طالع ساقط مولود مال یا بدین از  
 برخوردار یا بدین و میرد و از آن مال بفرزدان او رسد و بدین  
 کسی که اخصای و قهار اگر زهره در وقت الارض بود و نحس بود و بدین  
 غار و مولود از ضایع و قهار روز مسند بود بدین اگر زحل یا از

دست



از تملیث بطالع نظر بود و قوی حال بود مولود غارت و دهقانی  
 گمنام و از آن بر خور در سر یا بدی القوی که در پنج بود **دلیل** اگر زحل  
 در بیت المال بود در طالع یا در خانه مشترک بود یا در خانه اجداد  
 مولود را ضیاع و عقار طالع بود **دلیل** اگر زحل در وسط السما یا در  
 وسط قیم السیر بود قوی حال مولود را ضیاع و عقار بسیار بود و غارت  
 دوست دارد و بنای ضیاع سازد **دلیل** اگر کوکب یا بانی که در طالع  
 ثانی بود از مزاج مزاج و زهره در طالع یا در وسط السما یا در خانه  
 قمر مولود نیکبخت بود و اگر ضیاع و عقار در زمره منسب بود و کوکب کما  
 و یا غنا سازد و کار نیز با دوست و مرادان و گشتار نمود **دلیل**  
 اگر آفتاب یا ثوابت آنجا بر عظم اول بود بر مزاج مشترک و زحل  
 بر درجه طالع یا بر درجه اوسط السما یا با بنی بر افتد مالی غنا  
 طالع از ضیاع و عقار بود و برین سبب ریاست و بلند درجه یابد  
**دلیل** اگر قمر منفرد شود از آفتاب و متصل شود در حال مولود  
 و دهقانی نیکبخت بود و از آن سبب او را منافع و فوائد حاصل آید  
**دلیل** اگر زحل در وقت مغرب بود و این برج خانه مشترک بود  
 و مشترک از و غیره الارض بر متصل بود مولود را ضیاع و عقار  
 و دهقانی بدست آید **دلیل** کسی که خانه مالی است از خانه

الارض

اگر زحل در وقت مغرب بود و قمر از رابع بر ناظر خان و مان مولود  
 خراب شود **دلیل** اگر مزاج در وقت مغرب بود و قمر از رابع  
 بود ناظر و نحو سس خان و مان مولود بسوزند و تنجین مانع و ضیاع  
 او خراب کند **دلیل** اگر آفتاب و مزاج و جوزا هر دو در رابع  
 رابع از طالع آن خانه که مولود را از آنجا ولادت بهر برایشان  
 نظر دارد خان و مان ضیاع مولود خراب شود **دلیل** بنبر که  
 قمر حوت و چهار درجه بگذرد از مقوم وقت ولادت اگر بخت  
 مزاج رسد مولود از خان و مان ضیاع بپزند و مکن و وطن آبا  
 و اجداد او خراب شود **دلیل** کسی که از جمیع اوجر خستند  
 و از آن اقبال بدست آید **دلیل** اولی اگر عطارد در موضع محمود  
 بود از فکرت و سعود بر ناظر باشند و نحو سس ساقط مولود از زمین  
 روزی مسدود بود و بر خرید و فروخت او مسود کند **دلیل**  
 اگر سس هم القید در وسط السما بود صاحب او صاعد بود و فکرت  
 اوج یا قمر و یوسود برایشان نظر دارند مولود را بسد کان یا  
 باشند و از ایشان منافع و فوائد یابند **دلیل** اگر صاحب کل  
 از طالع سعود بود در وقت مغرب مسود دلیل انتفاع بود و بسد کان  
**دلیل** چون زحل در موضع سس بود و مسود بود و مسود بودی

و زحل صاحب طالع یا صاحب ثانی متصل بود اتصال سعد و یا  
متصل باشد مولود را بنده کان و خدم باشد و از ایشان روزی نیستند  
بود و خوانند یا بد **دلیل** اگر مشتری در ششم طالع بود و صاحب  
سادس یا عطارد بود در وقت مولود از احوال عبید روزی نیستند  
و خوانند یا بد **دلیل** اگر عطارد در برج ثانی عشر باشد و سعد و زحل  
ناظر بود مولود از عبید سعاده باشد معاش از جهت عبید بود  
و مال صاحب مشرف بود **دلیل** اگر زهره در وسط السماء بود  
و هم ناظر بود و بر ناظر بود و در بیت العبید مولود از عبید سعاده یا  
**دلیل** اگر صاحب بیت العبید در عاشر طالع بود یا در عاشر  
طالع مولود و بنده کان بزرگ نام خیزند و او درجه ایشان بلند  
کرد اند **دلیل** نخست عبید **دلیل** اول و اگر صاحب سادس  
در سابع بود یا تحت الارض مولود را بنده کان هیچ بنز نیستند  
**دلیل** اگر سادس بود مولود بر بنده کان زیان کند و این بقا  
موجب است **دلیل** اگر مشتری در پنجم در ششم طالع بود مولود  
فرزند خویش را ببرد شد **دلیل** اگر عطارد در وسط السماء بود  
بر برج زحل پدید مولود را احوال بنده کان و بنده کان مکر دارد **دلیل**  
اگر مال مولود از جهتش بود مستول بر موعن سهم السعاده طلب کند

الارض

و زحل بود مال از فلک تحت و ضایع و تجارب بجا میل آید اگر  
مشتری بود از ده دایم و امانت و قمار بود و از بیعت شایسته  
اگر هیچ بود از ریاست حکومت اگر زهره بود و از زمان و عطای  
ایشان اگر عطارد بود از حکمت و کتاب **دلیل** سعد و یا  
اگر زحل در طالع روزی در ششم خویش باشد مولود در استوران  
بمشتند و از آن منافع یا بد خاصه که در برج و اربع توایم باشد  
**دلیل** زحل در وقت مغرب در برج دوازده توایم و مشتری  
بر ناظر از برج ذی اربع توایم دلیل خیر سعادت بود از دو  
**دلیل** اگر مشتری در طالع شبر در چهارم طالع و برج از برج دوازده  
مولود و نمکش از او نسیان دارد و کارستان بود خاصه که هیچ شرف  
بود **دلیل** اگر طالع قوس بود و مشتری در پنج بود یا یکدیگر نظر  
مقبول دارند از برج ذی اربع توایم مولود دستوران نیکو دارد  
و از آن روزی مستند بود **دلیل** اگر مشتری بر بر دو قابل توایم  
بود مولود را در دو آب رغبت بود و از آن منفعت یا بد **دلیل**  
اگر آتش مشتری که کواکب در برج ذی اربع توایم باشند علی الخصوص  
آتش مشتری آفتاب طالع و سعد و پیشان نظر دارد مولود از ده آ  
روزی مستند بود **دلیل** اگر نیریز و سهم السعاده و صاحب اجتماع

دلیل اول



و استقبال در بروج ذی اربع قیام باشند مولود از ادوات و از تباها از ادوات  
 بود **در برج** اگر مریخ صاحب طالع بود و صاحب برج اجتماع در مریخ  
 نیک بود از طالع و سود و بر ناظر از امان قیام مولود از تباها ادوات  
 کند و از ان رزق و روزی باشد بود و بر این میان است مستوران دارد  
**اول طالع** اگر مریخ در موضع خود و در بروج بهایم و مشتری روی ناظر  
 بود مولود از انواع بهایم دارد خواه که در دور و جبر باشد او را  
 است و است و مشتری و کادو که سفند بود **دلیل** بهیچ اگر مریخ تا  
 عشر از مشقات باقی باشد و زحل در مریخ مولود را از مستوران  
 رنج و زیان رسد **دلیل** است و در تجارت **دلیل** اول اگر مریخ  
 و مریخ بر تباها یکدیگر باشند مولود از تجارت روزی بود **دلیل** اگر طالع  
 در طالع روزی در سادس طالع بود و مشتری روی ناظر و نحس از وی  
 ساقط مولود تا جبر بود و از تجارت روزی باشد **دلیل** اگر  
 عطارد در برج تاسع بود از طالع و نحس بود ناظر و آن سعد که  
 بر نظر دارد و شرقی بود مولود تا جبر بود و بسیار حرکت و روزی باشد  
 از ان بود **دلیل** اگر عطارد در سرطان بود و مسعود بود مولود تا جبر  
 بود **دلیل** اگر عطارد در خانه از مهره بود مسعود مولود از تجارت  
 روزی باشد **دلیل** اگر عطارد در برج زحل بود مسعود مولود تا جبر  
 و مریخ و زحل در یک برج بود مولود بلا در مریخ و جبر شد **دلیل**

اما به محاط بود **دلیل** اگر در برج عطارد بود مسعود مولود از  
 خرید و فروخت روزی باشد بود و از تجارت روزی باشد **دلیل**  
 اگر عطارد در خانه مشتری بود مولود تا جبر بود و نیکیت و از ان رزق  
 یا به **دلیل** اگر مریخ در مریخ باشد **دلیل** اگر مریخ در مریخ  
 مشتری بود و مسعود بود ناظر حال مولود میان بود **دلیل** اگر صاحب  
 شش و نیتین در آخر او تا بود و در مریخ الا و تا مولود را حال  
 بود **دلیل** اگر صاحب طالع و طالع وسط السما صاحب حالی  
 عشر بعشر مسعود باشد و بعشر نحس که صاحب طالع میان بود و  
**دلیل** اگر که کلب نما در طالع نما روی نگرند و اگر که کلب  
 نما کند در طالع شمس و بعشر سعد باشد و بعشر نحس حال مولود میان  
**دلیل** اگر سهم السعادة در حده مسعود بود و صاحب سهم السعادة  
 نحس بود و صاحب طالع راجع بود یا غریب یا در موضع ضعیف  
 حال مولود میان بود **دلیل** اگر که الیه **دلیل** اگر که الیه  
 بیشتر مقارن بود و مریخ متصل بود مولود در اعدا اب و احوال  
 و شکلی **دلیل** اگر که مریخ و زحل و قر در برج و تدالان  
 بودند مولود احوال و احزان و محوم بود **دلیل** اگر که مریخ  
 و مریخ و زحل در یک برج بود مولود بلا در مریخ و جبر شد **دلیل**

اگر قدر سوت مرغ بود و در مولود نهار مولود شکایت و ابرو کشید  
بود و عیش او ناخوش بود یا مرغ و محنت **دلیل** اگر مرغ و عطار  
در مغرب باشند و در الارض بیشتر مولود را عذاب و بلا رسد و محتاج  
و فقیر **دلیل** اگر زهره و زحل و مرغ در طالع یا وسط السماء باشند  
مولود را بلا و محنت و آفت رسد در سال که اینها در برج رسد  
**دلیل** اگر عطارد و زحل و مرغ در درجه و در مفرق باشند مولود را اندام  
و احزان رسد و او را با این برهانند **دلیل** اگر عطارد و مریخ  
از برج و نحس دیگر برایشان نظر دارد **دلیل** بنده و عذاب سخت  
**دلیل** اگر مرغ در خانه و بیشتر بود و نحس مولود را حبس و بدو ثانی  
بود **دلیل** اگر آفتاب و قمر با مرغ باشند یا در از قمر و قمر با مرغ  
از آنجا باشند که او را با بنده و مسکین کرد باز او بر بنده و طعام بر او نرسد  
طلبند و خواست کنند **دلیل** که در جدول حال ایشان بدید  
**سلامت** یا **دلیل** اول چون نحسین و قمر و سعد در ثانی مولود اول  
عمر شقی بود و یا قمر و سعد بود **دلیل** یا آفتاب و مریخ  
یکی در خانه دیگر بود مولود از بد بخت و در بیشتر تو انگر افتد **دلیل**  
اگر ستم السعاده نحس بود و صاحب او مسعود بود آخر عمر مولود از  
اول بخت و از بر او اگر ستم السعاده **دلیل** اول عمر است و **دلیل** صاحب او

نحس

نیکو آخر عمر مولود **دلیل** اگر برج اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع نحس  
بود و صاحب او در وضع نیک و مسعود بود مریخ باشد **دلیل** شدت بود  
در اول عمر سعادت در آخر عمر **دلیل** اگر برج قمر در وقت ولادت  
بس از سه روز نحس بود و صاحب او مسعود بود و قمر حال مولود در  
بود در اول عمر و انگر در آخر عمر **دلیل** اگر یک نحس در طالع بود  
نحس در سال مولود در اول عمر درج نباشد و در آخر عمر سعادت  
بر درگش و گشت **دلیل** اگر مشتری در دره الارض بود و در طالع نحس  
بود مولود در حال جوانی و نیک حال در پسر **دلیل** اگر مرغ و زحل  
و آفتاب قمر که در مولود را در میان عمر شقی بود و در آخر عمر فاجعه  
یا بد **دلیل** آفتاب زهره و قمر با مرغ باشند مولود در اول عمر بنده و در  
آخر آسایش و ثروت و راحت پسند **دلیل** اگر صاحب شش و نحسین طالع  
و انگر نیز ثروت و نحس باشد و دیگر مشقات مسعود مولود را مبتدا عمر  
بود و در آخر عمر نیک بود **دلیل** اگر کس را زحل در طالع بود و نحس  
مولود و نحس سال در برج و ملا بود بس کار او نیک شود و وقت است آورد  
و اقله قله **دلیل** که در **دلیل** اول با **دلیل** با **دلیل** با **دلیل** با  
اگر آفتاب و مریخ نیز ثروت در انان قمر باشند یعنی در خانه و ثروت  
و نحس برایشان مستول باشند کار مولود در آخر حیات بود **دلیل** اگر



و مرجع در پست المال باشند مولود در پیر بر پنج افتد **دلیل** اگر  
فرع بخانه از محل بود در وقت مولود از سعادۃ بعثت و ذل افتد و اگر پادشاه  
بود ملکیت با و غنای کند و او را پند کنند **دلیل** اگر مرجع و زحل در  
اوتاد و بنویسند در مایه الاوتاد که مولود با قوت سیه شود **دلیل** اگر سیم  
و صاحب او ساقط باشند از آفتاب سعادت مولود در آخر عمر نافع شود  
**دلیل** اگر سیم السعاده و صاحب او قوت باشند الا که خورشید  
از تریج و مقابله نافرود و برایشان مستول بود مولود در اخطاط درخت  
**دلیل** اگر مرجع اجتماع یا مستقبل مقدم بر طالع مسعود بود و صاحب  
ایشان محوسس اول عمر مولود بهتر از آخر **دلیل** اگر مرجع ثانی  
یا تریج و مقابله خسر و نافر زحل بود مولود در میان آید و تباها شود  
و با صلاح نیاید و اگر این بخش نبوده تباها را و از سست شدن بود  
و از خاندان و اگر مرجع بود از مسکن و از باب طبع و در وان اگر  
آفتاب بود از طوک و پدران و کار را قسیم اگر طالع بود از کس  
و وزیراه حکم و کز نب بود از ناکسان و با اصل مردم **دلیل** اگر خورشید  
وسط السما بود و دیگر در برج چهارم حالش بد شود و بر آخر بنیان شود  
**دلیل** اگر سیم و صاحب او مستول بر طالع مسعود و در طالع  
اوج و تدویر کرد و بر بسوط دارد مولود از بلند درجه با بار افتد

و از

قوت تر از قوت گرفته اند اگر قوت از سیر اکبر سیر اوسط و در حال مولود میباشد  
اگر از سیر اوسط سیر اصغر بود مولود در حال بود اگر از سیر اصغر  
اکبر بود مولود غنی و محترم و شریف بود و اگر قوت بود و ولادت  
و خسر بود و هیچ کوب اتصال ندارد مولود و خسر بود و در میانها  
و کوبها کرد و الله قالا اعلم **الحکم** **دلیل** اگر سیم و صاحب او  
در طالع قوت بود و در وقت مولود **دلیل** اگر شش و خشتین طالع  
در طالع قوت بود اول فرزند از مادر و پدر بود و خشتین اگر عاشق بود اول  
بود یا چهارم و اگر در خشتین بود اول یا هفتم **دلیل** اگر سیم و صاحب او  
و طالع کوب بود مولود فرزند **دلیل** اگر زحل در طالع بود کوب و آفتاب  
بود **دلیل** اگر آفتاب در طالع بود مولود و کبراه و آسم بود  
اخوان و اخوات چند **دلیل** اگر رب و بنت الاخت یا سیم لایحه  
در طالع بود مولود در هیچ خواهر و برادر نماند اگر چند باشد اگر عقیق  
بود او را هیچ خواهر و برادر نبوده اگر عقیق نبود خواهر و برادر بر بود  
اما خاندان **دلیل** اگر خداوند ثالث در برج بسیار  
بود و مسعود بر ناطق بود مولود در خواهر و برادر بسیار بود **دلیل**  
اگر ریس و سیم طالع بود و شتر و آفتاب و زهره و زحل و زحل دارند  
مولود در خواهران و برادران بسیار باشند و برایشان شد شود

و خشتین بود  
کوتاه





**دلیل** یا اگر قریب باشد در برج سیم خواهران و برادران مولود هلاک  
 شوند **دلیل** اگر صاحب بیت الاخوة در ثانی طالع بود مولود  
 از خواهران و برادران میراث یابد **دلیل** اگر سیم در ثانی  
 طالع بود و قریب حال بود و صاحب طالع قاصد بود خواهران و برادران  
 مولود از و میراث یابند آفتاب و زحل برادران و خواهران  
 بزرگ مشترک و پنج دلیل او ساطع و عطارد و دلیل اصغر و الله اعلم  
**طالع قبول** اگر صاحب ثلث در عاشر اصل یا انتهای تحویل بود  
 محسوس آن سیل پشتر از خواهران و برادران او هلاک شود زیرا که  
 عاشر ثامن ثانی است **دلیل** اگر صاحب ثلث  
 چون قریب بود و ظاهر بود و در اشیاع آفتاب این معراج خانه  
 ماه یا شرف ماه بود و قریب بود از نخس مولود را از خواهران و برادران  
 نیک افتد و ایت تراجم از در سیم نیک افتد بایکدیگر آید  
**دلیل** اگر آن کوکب مستوله بود دلیل برادران ناخوش بود  
 و بیلاج و مستوله در طالع دلیل اتفاق بود میان برادران و خواهران  
 دوستی میان ایشان **دلیل** اگر صاحب ثلث در شریف طالع بود  
 و راس یا صدر در شریف بود مولود را از اقارب خویش بسیار دادی  
 و کرامت چنانکه **دلیل** اگر سیم السعادة در چهارم طالع بود مولود

از خواهران

از خواهران و برادران سعادت بسیار یابد **دلیل** اگر سیم الاخوة  
 در ثلث یا در تاسع یا در حادی عشر شود خواهران و برادران مولود  
 با ورم و اسهال و ایش را از یکدیگر مضاف بود **دلیل** اگر صاحب  
 سیم الاخوة تدبیر صاحب طالع دهد مولود مقدم برادران و خواهران  
 خویش بود و هم او را مقدم دانند و طاعت دارند **دلیل** اگر سیم  
 الاخوة در خانه دغایس بود مولود خواهران و برادران باشند برادران که در  
 طاعت و خزان او باشند **دلیل** اگر سیم الاخوة در ثانی طالع  
 که بیت المال مولود است معاش برادران و خواهران مولود از زلفت  
 بود **دلیل** اگر صاحب بیت المال تدبیر صاحب ثلث بود  
 بود دلیل خواهران و برادران خوش شد دلیل که خواهران و برادران  
 و معاش بسبب مولود و بجهت و رزق ایشان حق قتل در و سرش  
 خاص که صاحب بیت المال سعد بود **دلیل** خنجر و خنجر و سیم  
**از باب شانزدهم** در خواهران و برادران با رباب مثلث ثلث نمک و اول ثلث  
 و ثلث مثلث مختصین دلیل برادران و خواهران همین بود و دیگر دلیل  
 میانگی سیم دلیل همین هر کدام که قوی تر بود بران جهت حکم سعاد  
 کند و هر کدام که ضعیف تر و نخس تر بود بران جهت حکم غمت کند  
 و از باب مثلث مستوله بر یکسان ثلث و سیم الاخوة هم این حکم دارد

بیشتر از یکدیگر

**در شش خورشید و معلق میان برادران دلیل اول** اگر خورشید  
با مخرج هم در ثلث بود و بر ناطق بود و مولود از خورشید غایتش بود و  
و میان ایشان عداوت بود **دلیل دوم** اگر زنب و شتر و زهره  
هر سه در سیم طالع باشند مولود در انگیست رسد از خورشید از  
برج و بلا چند **دلیل سوم** اگر خورشید و آفتاب مخرج و قمر بنظر عداوت بخشد  
نمکند مولود را رنج بسیار رسد از خواهران و برادران **دلیل چهارم** اگر صاحب  
ثلث در ده از هم طالع افتد مولود را خشم از خورشید و خواهران  
و برادران بود **دلیل پنجم** اگر صاحب طالع و قمر یک برج باشند میان  
مولود و آفتاب و خورشید خصومت بود **دلیل ششم** اگر صاحب ثلث  
از صاحب طالع منفرت بود برادران مولود و بر سرستخفاف کنند و  
دوست نمانند **دلیل هفتم** اگر ثلث طالع شود بود یا میزان و مخرج  
بین موضع ناطق بود و مولود را از خورشید رنج رسد پرستد و اندو  
معالج او طلب کنند و نشو کنند **دلیل هشتم** اگر عطارد و زهره و در طالع  
طالع بود مولود را خصومت و بلا رسد از آقا رب **دلیل نهم** چون صاحب  
ثلث در سادس بود مولود را خورشید ناکس خیزد و از رنج در بلا  
در برج بود که رسد که ن کنند **دعا و شفاء** **دلیل دهم** اگر صاحب  
و صاحب سیم نخوس باشند حال خورشید مولود بود **دلیل یازدهم** اگر سهم

شد

در ثانی از طالع بود تحت الشعاع آفتاب اخراج مولود چهار شود ناقص  
و رنجور باشند **دلیل دوازدهم** اگر سهم الاخر نخوس بود در سادس نخوس  
نرخل بود از برادران و خواهران مولود بعضی باشند که بکشد که بکشد  
باشند **دلیل سیزدهم** اگر سهم الاخره در ثانی عشر بود صاحب اورا شهادت  
بود در برج دو از هم و بدان برج مگر برادران مولود کار را نکران کنند  
**دلیل چهاردهم** اگر سهم الاخر و صاحب او در بیت السفر بود نخوس بود  
مولود بغیرت افتد و از یکدیگر جدا شوند **دلیل پانزدهم** اگر صاحب طالع و  
بیت الاخره مکرر و صاحب سیم الاخره مکرر هر گز میان مولود و برادر  
و خواهران اجتماع ننمود و از یکدیگر جدا افتند **دلیل شانزدهم** اگر سهم السعد  
در ثلث طالع بود و مخرج از مخرج یا از مقابل یا از تقارن او را نخوس  
دارد که برادران مولود بدو دشمنی سرور و دشمنی باشند **دلیل هجدهم** اگر  
مستول بر دلائل برادران نخوس بود ایشان را عداوت باشند و انشأ  
بقتل او **دعا و شفاء** **دلیل بیستم** اگر برادران و خواهران و خواهر و شوهر  
شدند اول طالع ولادت بگیرد که فوق الارض بود یا طالع چنانکه  
برج شش و طالع ازین حساب بیارد آن برج حساب کنند  
میان ایشان بود هر برج را یک عدد بکشد اگر برج زو ج برین بود که  
اگر که برین برج بود آنرا هم بکشد و اگر صاحب شش تحت الارض بود

دلیل نهم

دلیل دهم که در ثانی و زو ج  
و غیره از امثال اینها

م الاخره



از طالع تا بر یکدیگر حساب دهیست اگر برج **ثالث** چوبین  
 بود یا صاحب او در آن برج چوبین بود مولود را خواهری یا زنی  
 باشد نه از یک مادر و پدر باشد که سهم و صاحب او در آن برج چوبین باشد  
**دلیل** یا صاحب ثلث است یا خواهر یا مادر اگر در آن قسَم شود  
 باشد و از باب این است که قوی بود در برج حتم باشد مولود  
 خواهری و برادران بسیار باشد **دلیل** و اگر در برج حتم بود  
 مذکر باشد و برج مذکر بود و اگر در آن برج اکثر برادران باشد  
 اگر مؤنث بود و در آن مؤنث در آن برج باشد یا صاحب او در آن  
 مؤنث بود اکثر خواهران باشد **دلیل** و سهم الاخته را در آن برج و در  
 و صاحب او در آن موضع صاحب طالع و در آن آن اعتبار کند و در  
 و تائید و بر آن حکم کند محمد بن بشر فرمائی که اگر خواهر که برائی  
 فرزند که پس از این فرزندان آید بکدام روز باشد بکدام صاحب  
 در کدام برج است در آن روز که صاحب آن برج بر آن دلالت  
 یا صاحب شرف او روز ولادت برادر یا خواهر بود مثال طالع میرزا  
 مستول به سیم بیشتر و بیشتر در حلی حکم کن که آن دیگر فرزند  
 شد شبیه زاید که روز پنج است یا روز یکشنبه که روز آفتاب است اگر  
 بیشتر برین مثال فوق الاض بود حکم کن چنانکه شکر که غصب بود

۴۰

یا شکر که غصب یا آفتاب بود و اندر آنجا که غصب و احکم هر چند است که بفرستد  
 شهادت برزایدی برادر و خواهر حکم کند و اگر غصب باشد یعنی  
 این غصبی از آن **دلیل** اگر زهره و عطارد و مشتری مسعود  
 باشد خواهران باشد و موضع قوی مذکر بر برج مذکر برادر آن باشد  
 و در برج و یا غصب آن غصب باشد **دلیل** و اگر در آن  
 مادر و در آن دختر باشد یا صاحب ثلث مذکر غیر مستول  
 بر صاحب ثلث اگر کوکب مذکر بود در برج مذکر پس از او بر آید  
 و اگر کوکب مؤنث بود و در آن مؤنث دختر آید **دلیل** اگر  
 مستول مذکر بود در برج چوبین مذکر پس از فرزند آنست و در  
 آید اگر مؤنث بود و دختر آید توان **دلیل** اگر ماه زهره  
 یا بر حلی بودند دلیل بود که مادر او بعد از او فرزند نمود و اگر بود از  
 صنف او نبود مثلاً اگر او پسر بود بعد از او پسر نبود و اگر دختر بود  
 بعد از او دختر نبود و گفته اند که بر حلی بودند بعد از او پسر نبود و اگر  
 زهره بودند و دختر نبود و آخر فرزند مادر او بود **دلیل** و اگر کوکب  
 تا بعد از ولادت بکدام کوکب مسعود بود و در کدام برج است بر آن  
 حکم کن و الله سبحانه و تعالی اعلم **و الله اعلم** **دلیل** اگر  
 صاحب ثلث یا سهم الاخته در طالع بود مولود فرد زید او را خواهر و

در برج مذکر برادران باشد  
 و اگر در برج مؤنث باشد

نباشند یا فاند بروج کثیر الاخوة والولد سلطان و خربت و موت  
عواقب اسد و سبند و حد و قوس و میزان و حمل و ثور و جوزا  
میانه اگر صاحب آن بروج که در بر باشد در بروج بسیار فرزند  
بود و او را خواهر و برادر بسیار بود و همچنین سهم الاخوة اگر قدری  
کثیر الولد بود مادر مولود را فرزندان بسیار بود و اگر قدری خربت بود  
خاصه در درجه هبوط مادر او را هیچ فرزند نیاورد اگر طالع برادر  
و یا خواهر بروج بود که در آن بروج این مولود اسد و سبند باشد آن  
خواهر و برادر بزرگ و بروج فرزندان است و اگر بروج خنس بود و بخت  
این بود رب میت الاخوة بکوتاه چند سحر و سحر است آن  
برادران و خواهران بود اگر قدری اسد و قوس بود و طالع مولود  
این مشقات بود و طالع مولود اگر بروج خواهر بود اگر بروج  
و طالع این مشقات بود مولود را فرزندان بسیار بود و اگر آفتاب و طالع  
مولود از خربت آن بهره بود **فصل چهارم** در شرف پدر اگر سبند  
بر بروج چهارم در درجه بود یا باقی المولد در خانه یا شرف یا حد شرف  
پر مولود شرف بود بوجوب منصف مستطیل بر رابع و اگر هم چنین بود  
و صاحب همچنان بود **فصل پنجم** اگر مشتری در رابع بود خانه خوشی یا  
شرف پدر آن مولود بزرگواران بوده باشد و بود که از این و خصایص

ما ۲

باشد **فصل ششم** اگر صاحب هم الا با مادر و تنی بود از او تا مسود و قوی حال  
پر مولود بزرگوار بوده باشد **فصل هفتم** اگر سهم الاب یا سهم الام در حد و سبند  
خاص و قاسم و ثبات باشد و مادر مولود شرف باشد بزرگوار **فصل هشتم** اگر صاحب  
رابع هم در درجه بود و قوی حال پر مولود بزرگوار بود **فصل نهم** اگر آفتاب در شرف  
و در صاحب فلک اوج دور از خنس و طالع پدر مولود پر مولود در درجه  
بزرگ نام بزرگ قدر بوده باشد **فصل دهم** اگر لایل پدر در وسط السماء باشد قوی حال  
یا در طالع اصل که وسط السماء رابع است قوی حال پدر آن مولود شرف بزرگان  
بوده باشد **فصل یازدهم** اگر مسود در درجه اجتماع مقدم نظر دارند پر مولود شرف بزرگان  
و استقبال از خربت گرفته باشد مادر مولود بزرگوار بود **فصل بیستم** اگر بروج چهارم  
آفتاب در خنس و شرفی نظر مقبول دارند پر مولود بزرگوار بود و اگر قوس و زهره نظر  
دارند مادر از پدر شرفتر بود **فصل بیست و یکم** اگر زحل در سبند بود و در مولود نهاده و راجع  
و محرق نموده مسود و نظر دارد مولود کمتر زاده و ما یفران او را حال **فصل بیست و دوم**  
اگر طالع بر جی مونس و زهره در وی مادر مولود از پدر شرفتر بود و بزرگوار تره است خانه  
اعلم **فصل بیست و سوم** در اول جوی مشتری در دو از هم طالع بود و در  
خط طالع خنس که اصل بود **فصل بیست و چهارم** اگر سهم الاب یا سهم الام در شرف باشد  
خط طالع خنس پر مولود ناکس بود اگر سهم الام صاحبش هم این دلیل بود **فصل بیست و پنجم**  
اگر طالع اسد بود و قدر خربت دلیل ناکس مولود بود اگر خداوند خانه قمر او بزرگ

استقبال مقدم دارند



زایل بود و نه سود دارد و نه بیهوده باشد و دلیل بر طالع مرغان بود  
 آفتاب در میزان بر مریخ بود و بیهوده باشد اگر در هر صاحب میزان در  
 لیال بود و نه سود دلیل آن بود که بسته یا ناکس بود **دلیل** اگر خداوند خانه  
 آفتاب باشد و نه سهم الا یا با شتر عشریه یا آفتاب یا بار باب شدات  
 آفتاب در برج ششم باشد و نه شمس برایش ناظر باشد  
 در مریخ بود ناکس و حقیق بود **دلیل** اگر شتر عشریه در برج مریخ  
 بود و مقبول بود در مریخ بود یا که که در مریخ بود **دلیل**  
 اگر صاحب برج ثانی عشر با آفتاب بود مریخ و مریخ بود باشد  
**دلیل** اگر شمس در برج اجتماع و استقبال مریخ و شمس بر آن  
 دارد و مریخ بود و لیتم ناکس بود **دلیل** اگر آفتاب با مریخ بود در برج  
 مریخ مریخ بود ناکس بود باشد **دلیل** اگر برج اجتماع یا استقبال مریخ  
 بود مریخ بود ناکس بود **دلیل** اگر مریخ در مریخ و مریخ بود  
 مریخ بود مریخ بود ناکس بود باشد خاصه که سود مریخ بود و **دلیل**  
**دلیل** اگر ماه از اجتماع یا استقبال با آفتاب متصل باشد و نه سود  
 مریخ باشد و نه شمس در حال مریخ و مریخ بود از یک صنف نباشند و  
 بی حجب باشد **دلیل** اگر مریخ در مریخ و مریخ باشد مریخ و مریخ بود  
 از یک صنف و از یک شهر نباشند خاصه که طالع مریخ و مریخ باشد

دلیل

**دلیل** اگر مریخ با یکدیگر نظر نباشد و نه بطالع این دلیل کند **دلیل**  
 چون آفتاب در چهارم این برج بود که مریخ در وقت ولادت در مریخ  
 سهم بران که یاد کردم حکم کند **دلیل** در مریخ و مریخ  
**دلیل** اگر آفتاب در مریخ بود و دلیل اول اگر آفتاب در مریخ روزی  
 در حد مریخ بود و در مریخ در مریخ در مریخ و مریخ بود  
 و بران ناظر باشند و سود مریخ در مریخ در مریخ و مریخ بود  
 پسند و میان ایشان عداوت و خصمت **دلیل** اگر  
 سهم الا با و الاحبات در ثانی عشر طالع بود میان و مریخ  
 مریخ و مریخ و مریخ بود **دلیل** اگر صاحب طالع  
 رابع ناظر بود یا آفتاب مریخ و مریخ شب میان این فرزند و مریخ  
 بود **دلیل** اگر آن نظر که یاد کردیم بقدر و مریخ بود با سهم الا  
 عداوت بود میان فرزند و مریخ **دلیل** اگر آفتاب در مریخ بود  
 از اوقات خاصه در وقت تحت الارض و مریخ از مقابله بوی ناظر  
 مریخ و مریخ بود و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ  
**دلیل** اگر مریخ مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ  
 بود و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ  
 در میان مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ

فرزند پدر را از مادر  
دور و دلایل پدر از زن  
بر طایفه و نسل است

و شمس دارد و هیچ تربیت نکند **دلیل** اگر آفتاب در بیت الابا و حنا  
و پستوله بطالع محرق بود پدر فرزند را بکثر رساند تا هلاک کند **دلیل**  
اگر دلیل طالع از دلیل پدر منفرد بود پدر فرزند را دوست ندارد **دلیل**  
اشاره عشق و زحل در خانه آفتاب دلیل بود که پدر بدختر خود در خانه  
ما در بدختری بود **دلیل** یا اگر فرزند زحل در این فرزند را دشمن دارد  
و اگر آفتاب در شمس و زحل بود پدر او دشمن دارد **دلیل**  
**فرزند با پدر در دلیل اول** اگر زهره در شانی بود از طالع و آن برج فنا  
آفتاب بود مولود پدر و مال او شد و شود **دلیل** طالع جوزا  
بود و زهره در سرطان از مادر و مال او در فرزند بود و از خود  
مادر **دلیل** اگر مشتری مقارن آفتاب بود مولود از مادر پدر  
شادی و مال باید **دلیل** اگر زحل قمر حال بود و صاحب خانه او را  
مسعود دارد مولود از پدر روزی میزند **دلیل** اگر زحل  
بتشیت و تدیس آفتاب مسعود بود مولود نصیب تمام یا جز  
از مادر پدر بوی بزرگ نام شود **دلیل** اگر زحل و مادر شمس  
طالع بود مولود از مادر پدر میراث یا بد اگر صاحب طالع طالع پدر  
بصاحب پدر یا مادر میراث از پدر میراث یا بد **دلیل**  
**زنی که بزرگتر از او باشد و دلیل اول** اگر زهره و شمس الام و زهره قوی حال

بنام

باشند پدرش زن و دیگر که بدال سبب غیرت و رنج مادرش رسد اگر  
این دلایل در پنج عصبه باشند چنانچه زهره و مشتری که اگر  
در برج حرا و زنی از داد کند **دلیل** اگر سهم الایا و صاحب طالع  
باشند حیان پدر و مادر مولود تفاوت افتد **دلیل** اگر زهره و مشتری  
دلیل افتراق مادر و پدر بود ترجیح زهره و زحل و مقارنه نیزین  
دلیل آن بود که خانوشر یا یکدیگر زندگانی کنند **دلیل** اگر زهره و مشتری  
**لایه و مشتری** دلیل اول چون اشاره آفتاب در شانی در طالع  
افتد مولود مال مادر و پدر تلف کند **دلیل** اگر زهره و مشتری  
پدر و شمس ناظر بر مولود و خد مال مادر و پدر بود **دلیل** اگر زهره و مشتری  
آفتاب بخش بود مولود مال مادر و پدر تلف کند **دلیل** اگر زحل و مشتری  
مادر و مولود مال مادر و پدر هلاک کند و مادرش سبب او هلاک شود **دلیل**  
اگر آفتاب و زحل مقارن باشند مال مادر و پدر مولود تلف کند و این  
سبب هلاک شود اگر آفتاب مقارن زهره بود و قمر ترجیح ایشان بود مال  
پدر مولود بریان آید **دلیل** اگر آفتاب در سیم طالع بود یا در دوازده  
و پنج و شش و نه و ده و یازده و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه  
در دوازده و پنج و شش و نه و ده و یازده و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه  
**دلیل** اگر آفتاب و مشتری مقارن باشند و زهره و مشتری مقارن باشند



پدر مولود زین بود اگر قزوین بود مادر مولود زین بود اول اگر بر  
 دوم از موضع آفتاب غروب مولود پدر مولود مادر مولود و اگر شب  
 بود و زحل همچنان اگر قزوین بود مادر مولود بود **دلیل** بر جفت  
 دلیل پدر بود جز به استقبال دلیل مادر اگر مستول بر ایشان در سادس  
 طالع یا سادس ایشان بود پدر و مادر مولود چهار باشند و ناقص **دلیل**  
 اگر زحل محترق بود دلیل آخر بود از آفتاب یا از آتش که پدر مولود  
 را رسد علی الخصوص که طالع شیر بود **دلیل** بودن آفتاب در نیم  
 در طالع روز و دلیل فضل و علم پدر بود اما تا چنان بود پدر **دلیل**  
 اگر آفتاب از صاحب سادس یا از صاحب ثانی عشر یا ثامن  
 محسوب بود پدر مولود را غیر بود **دلیل** و اگر قزوین بود و از  
 زحل یا در این چهار بود **دلیل** اگر مریخ غیر ناظر بود شرقی و چشم  
 مادر غیر بود **دلیل** چون مریخ بقایه آفتاب بود سبب مرگ پدر  
 بود و دو دین او خلع کند **دلیل** اگر زحل از عشر بر آفتاب  
 مشرق پدر مولود را اجزاء یا برص یا اشال این عشر بود **دلیل**  
**دلیل** اگر زحل مستول بود بر درجه قمر یا در کوه ماه غروب **دلیل**  
 مستول بر موضع آفتاب یا که خدا عمر پدر نهد و بزوا کند و بنواقص  
 بکشد **دلیل** خداوند خانه قزوین مستول بر موضع قمر و دلیل قمر مادر

اگر زحل مستول بر آفتاب  
 عمر پدر کشته شود

موضع و رنگه دارد عطیه وی بحسب موضع بگیرد و بنظر سعد و نحس  
 زواید و نواقص اعتبار کن **دلیل** خداوند سهم و صاحب  
 بیت السهم هر کدام که قزوین باشند و سهم ناظر باشند که خدا عمر پدر  
 و مادر باشند و موضع و عمر اعتبار کند و زواید و بنواقص  
 عطایا بکشد **دلیل** سهم آفتاب اگر در وقت بود و بیلاج بود و ناظر  
 بر از آفتاب بخط که خدا عمر بدان وضع نهد و همچنین سهم  
 و این از اسرار احکام است و در رابع بیلاج عمر پدر است  
 وقت ولادت ناظر بر بیلاج و همچنین بود در ج عاشر دلیل عمر مادر  
 و مستول که ناظر بود که خدا و زواید و نواقص اعتبار کند  
 و که خدا و مادر و پدر و بی اعتبار که گفتیم در پیشتر مواکب لاهی  
 صغر و در چند نیاست خیال باشد و سطرده اگر در وسط الرجوع  
 سالها صغر و در نقصان ثلث و اگر اوایل رجوع بود ثلث سالها  
 کوچک نقصان باید کرد از سالها صغر **دلیل** اگر صاحب خانه  
 آفتاب در تاسع بود بر روز صاحب او در وقت خاصه در طالع  
 یا وسط السماء مولود را در عالم بود و معروف بعلم **دلیل** اگر صاحب  
 خانه آفتاب از کواکب علوی بود از علوم غوامض خبر دهد و اگر  
 سفی بود از علوم ادب و منطق و استیفاء غیران بر حسب دلالت

که ضاه

که صاحب





بر سر دلیل مرک پر بود **دلیل** در چهار ربع و هفتاد و پنج  
 و شاعات ایشان بر اند آن وقت که بحر نحس رسد و دلیل مرک  
 ایشان بود و الله سبحانه و تعالی اعلم **دلیل** شش ماه بود  
 از پیش **دلیل** اول بکرتا بعد از ولادت کدام سسم از پیش تحت  
 خواهد اگر سسم لای بود از پیش میر میرد و اگر سسم لام بود از  
 پیش میرد **دلیل** اگر زحل و آفتاب و نحس در آن وقت  
 بود در پیش میرد و اگر سسم لام بود از پیش میرد و اگر قریب بود  
 بر قلب **دلیل** اگر آفتاب در آخر در برج افتد و در از  
 پیش میرد و اگر قریب بود **دلیل** اگر بزم با کیوان در  
 بود و نحس هنوز بر نیامده باشد چنانچه از پیش میرد **دلیل** اگر زحل  
 نور بر سسم لای دارد و در از پیش میرد و اگر سسم لام دارد  
**حکایت** هر که بدارد در ششم در طالع او قریب قرار زحل بود و در  
 تحت الشعاع آفتاب بر سر برج ماه و در پیش در سینه باشد  
 و از این یک عتبه در خانه که هر دو جان یکبار را از آن مراد شود  
 و اگر برج از عاشر مشرف بود بر زحل در پیش از مادر میرد **دلیل**  
**دلیل** اول از باب حدود و نیزین تحت الشعاع با  
 نحس مادر پدر مولود در ویش باشد **دلیل** چون نحس در ویش

شدن

در این شهر در آفتاب طالع بود

مخبر

مغرب باشد نیزین ناظرین هر نظر که باشد پدر و مادر مولود در ویش  
 باشد **دلیل** چون آفتاب در سابع بود نحس بر ناظر و یا قریب  
 همچون باشد پدر و مادر مولود در ویش باشد **دلیل** اگر در هفتم  
 زحل بقا در آفتاب بود پدر مولود را بلا باشد و اگر قریب قرار  
 یا مقابل متجیح بود مادر را **دلیل** اگر در هفتم برج آفتاب  
 نحس بود دلیل بد بخت بود و اگر در سیم طالع بود که ششم عاشر  
 و یا یک عقد بود مادر مولود بد بخت بود **دلیل** بودن نحس در  
 که خانه آفتاب است دلیل شش ماه بود و بودن نحس در  
 که خانه قرامت دلیل بد بخت مادر و نحس قرآن بودن که زحل  
 بشب در خانه ماه بود و متجیح بود در خانه آفتاب **دلیل**  
 اگر قریب در سیم بود دلیل بد بخت پدر بود و برج او و اگر در سابع  
 بود دلیل رنج مادر بود **دلیل** اگر قریب قرار زحل بود و دلیل  
 و چهار که مادر بود **دلیل** اگر ملاذ استقبالی بود و قریب قرار  
 بقا در و متجیح بودند دلیل بلاهت مادر بود **دلیل** دلیل  
 فرزند چون شش و زهره و عطارد و قمر حال باشند در طالع  
 مولود مادر فرزند بود **دلیل** چون عاشر تالیث یکدیگر باشند مولود  
 فرزند بود **دلیل** چون زحل در وسط الساعات مستقیم و شش

سپین ۲

و شتر روی ناطر دلیل بسیار فرزند بود **دلیل** در ارباب مشقات  
 شتر روی اول و ثانی قمر حال و مسعود باشند دلیل بسیار فرزند و  
 نیکبخت ایشان بود **دلیل** اگر در نیم طالع مسعود بود و صاحب  
 پنج مسعود بود مولود اولاد بسیار بود **دلیل** اگر شتر در طالع  
 بود و پنج در مغرب مولود در فرزندان باشند نیکبخت و نیکو حال بود  
**دلیل** اگر وسط السماء برج بسیار فرزند بود و در آن برج کواکب  
 مسعود چون شتر و زهره و عطارد در مغرب بود مولود در اوقات  
 نیکبخت باشند **دلیل** چون سهم اولد در و تدریج از او تا در طالع  
 بود صاحب او مولود را نسل بسیار بود **دلیل** اگر عطارد در طالع  
 و قمر در مغرب مسعود ایشان ناطر و نحوس ساطع مولود در فرزندان  
 بود و ثانی و ثانیان **دلیل** اگر اولد در طالع یا در  
 یا در یازدهم باشد مولود در فرزندان بسیار بود در جوانی و اگر دلایل  
 در دوم و هفتم و نهم بود فرزند بود اما در هر اگر دلایل و در  
 بروج و ارباع مگر بود در فرزندان پسران باشند اگر بروج و ارباع  
 اناست باشند دختران باشند و اگر مختلط باشند از هر دو منف  
 باشند **دلیل** دلایل در بروج بسیار فرزند بود و کواکب فرزند بود  
 مولود در فرزندان بود کواکب فرزندان شتر و زهره و قمر است و اقنا

در نعل

وزن و پنج دلیل اندک فرزند بود عطارد اگر مشرق بود دلیل کثرت  
 فرزند و اگر غرب بود دلیل اندک فرزند بود بروج بسیار فرزند سلطان  
 و مغرب و حوت بود و بروج عقیمه جزا و اسد و جد و سنبل  
 و اول ثور حیانه میزان **دلیل** اگر مشته و نختین مشرق  
 مشرق بود فرزند بود بعد از ثوبید در و همچنین اگر مشتر در شرف  
 یا در خانه مولود فرزند فرزند را چند و همچنین اگر عطارد در خانه  
 مشتر بود **دلیل** اگر مشتر در شرف یا در خانه مولود فرزند را  
 چند و اگر عطارد در خانه مشتر بود **دلیل** اگر صاحب ششم  
 مشتر در برج دوجبین بود دلیل کثرت اولاد بود **دلیل**  
 اگر مشتر و زهره و عطارد از نحوس محوس باشند و قمر  
 باشند مولود در فرزندان باشند و اگر نحوس در دای باشند  
 مولود در فرزندان بود **دلیل** اگر سپهر اولد فوق الارض بود  
 بری از اشته نحوس و زنب مولود فرزند بسیار بود **دلیل** اگر  
 اگر صاحب خامس در برج دوجبین بود از زمان بر کثرت فرزند  
 بود **دلیل** قمر در نیم قوی حال دلیل بسیار فرزند بود **دلیل** اگر  
**فرزند است** اگر صاحب پست زهره در عاشر بود از طالع  
 مولود در فرزندان چهار فرزند بود که کامل غلق **دلیل** اگر مستول بر دلایل

بهر فرزند

کهرش و صاحب  
 در طالع



الرسالة الكريمة للشيخ الفاضل ابو دود خان، دهم مولاي طاهر اللواتي

مختار

مشتربود و تدریجاً بود و محترق بود تحت الشعاع مولود عظیم بود **دلیل**  
 سهم الولد در ثانی عشر و سادس بود مولود عاقر بود **دلیل** بر اگر مرد  
 یا سهم الولد بود مقارن یا در یک برج باشند مولود عاقر بود **دلیل**  
 اگر آفتاب در برج عاقر بود مولود عظیم بود **دلیل** اگر مستوا بر  
 ولد ساقط بود و سود بود بر ناظر نبود و نحوس بود بر ناظر بود مولود را  
 هیچ فرزند نباشد و آنچه باشد اندک عمر باشد و بمیرد و هیچ فرزند  
 از در باز نماند **دلیل** اگر اسد بود بر برج نحوس بود و آفتاب نحوس بود و  
 عظیم بود **دلیل** اگر عطارد و نحوس و جوا بر برج نحوس بود مولود عظیم بود  
 و **دلیل** اگر نحوس بود و زحل نحوس بود مولود را فرزند نبود و **دلیل**  
 اگر نحوس جبر بود و زحل نحوس بود مولود مرکب فرزند پسند **دلیل** اگر  
**دلیل** مگر و صاحب شش و شتر اول و دوم اگر فوق الارض باشند  
 در یک برج از ایشان بشرد تا بطالع هر چه میان ایشان بود آفتاب  
 بر برج آن عدد فرزند آن بود و اگر در یک برج باشد هر که فوق الارض  
 تر بود از او بکبر و تا از آن کوچک مستوی بود بر مکان شتر را اگر  
 فوق الارض بود از او تر تا بطالع بکیرد اگر میان ایشان برج و جبر  
 بود و کیرد آن برج را و اگر نه و بیشتر در میان این کوچک طالع  
 باشند دو عدد دیگر کرد و اگر زحل و مریخ بود دلیل مرکب فرزند بود و اگر

نصف شتر اول از آن شتر  
ستو بار موضع او

اگر مونس باشد ده فرزند بخیر و تا خلف باشد اگر دین و لد چنانکه گفته شد  
 بود از طالع بود تا بوی شش و دو چیدین را دو کید و دل دیگر اگر نشسته  
 بیشتر از وسط السطالع یا بر او را چهار فرزند بود اگر در ده فرزند بود  
 هفت فرزند بود خاصه که سابع حمل بود **میس** هفتم موضع سهم اولد  
 و موضع مستقیم برور از موضع خداوند سهم اولد تا موضع سهم اولد  
 بگیرد که میان ایشان بود از اعداد برج آن عدد اولاد بود **میس**  
 بگر تا چند کوب برج هم نظر دارد بعد از آن کوب فرزند بود **میس**  
 اگر حوت برج نیم بود از طالع و شش و ده کمال صلیب مستقیم بود مولود را  
 دو از ده فرزند بود **میس** اگر سلطان بیت الولد بود و قمره موضع صلیب  
 زاید چکه حساب و قمره مولود را شش فرزند بود **میس** اگر قمره  
 بیت الولد بود و برج در مکان صلیب مستقیم آتش مولود را چهار فرزند  
 بود و غیر مونس دو انداخت است دین باب سخن گفتن تا غایت  
 زبان سپا نیاید **میس** اگر حمل برج نیم بود و برج مونس بود  
 مولود فرزند بود از سر شش و او را عدد فرزند که با نذر دو باشد دیگر  
**مسئله** اگر پنج میزان بود و زهره مونس بود مولود را و غیر آن  
 که ازین پنج و عاقل باشد **میس** اگر ثور خانه نیم بود و زهره در  
 بود از مولود یک فرزند شش یا نه خانه **میس** بگر تا شش از طالع یا

یا سابع یا عاشر یا بیت الولد یا بیت الرجا سهم اولد هر که یا نه اگر  
 از طالع مکر و سهم از ترجیح را چهار فرزند بود از تثلث سه فرزند بود  
 از تدریس دو بود از مقابل سه اگر از شرف بیش تر هفت عدد بود  
 از بیت سه از ثامن و بیت السفر از هر یکی دو و از دیگر خانه ها از هر  
 یکی پنج از ترجیح و طالع سه و در از تثلث و تدریس دو از مقابل چهار  
 از وسط السطالع و بیت الرجا یکی از هفتم و دو تحت الارض یکی از  
 هر خانه دیگر که باشد یکی و در از شرف خویش ترجیح چهار از تثلث سه  
 و تدریس و تثلث سه و در از مقابل پنج زحل از طالع و نظر ترجیح سهم  
 دو و در از تثلث از مقابل و تدریس دو از وسط السطالع و بیت الرجا  
 و از بیت الاذواج یکی از خانه شرف از ترجیح و تثلث و مقابل سه  
 از تدریس دو زهره از طالع و ترجیح و تثلث سه از تدریس دو از مقابل  
 چهار از بیت النورس و دو الارض و بیت السفر و بیت المال دو از  
 دیگر خانه یکی از برج شرف خویش به ترجیح چهار از تثلث سه از  
 تدریس چهار از مقابل هفت از دیگر خانه یکی عطاره از ترجیح و  
 دو از تثلث سه و از مقابل سه از تدریس یکی از وسط السطالع و بیت  
 الرجا از شرف یا از خانه یا از ترجیح و تثلث سه از تدریس دو از مقابل  
 سه از دیگر مواضع یکی اما در خانه ده از دهیم اگر شش در دو بود سهم ناظر

نظر

سه



و مشترق قریب بود و این نظر از تربیع و تثلیث بود سه دهر اگر از قیاس  
 بود چهار دهر اگر از تسلیس بود و در هر مریخ از بیت الا حجابی که  
 گفتیم از تربیع سه دهر بفرمانی شد ای از تفسیر و تثلیث دو از مقابله  
 سه قمر از تربیع و مقابله و تثلیث در بیت الا حجابی سه دهر  
 تفسیر یکی و همچنین نه دهر و آفتاب از سابع و دو از دهم و حفظ  
 خویش از تربیع و تثلیث و مقابله یکی دهر از تسلیس و دو و همچنین نخل  
 و هر دلیل که نمی بود از آن فرزند شد ای نه چند و هر سه سعد بود آن  
 بر خور داری یا بدو اندکیم **در وقت فرزند دلیل اول** اگر شش بخت  
 مشترک رسد یا انتها مستقر بر پنج مشترک رسد و موضع او دلیل فرزند  
**دلیل بی** اگر مشترک بر جوبت الولد رسد یا بدو رسد و سهم الولد رسد  
 بود **دلیل ج** اگر مشترک یا شاعر به و خویش رسد هم دلیل فرزند بود  
**دلیل د** اگر صاحب بیت الولد با شاعر و در آن برج حفظ دارد و صاحب  
 بیت الولد از کواکب علم بود آن دلیل فرزند بود **در وقت فرزند**  
**با فتنه بر زن** اگر زن نه دهر و میلاد روز تربیع و تثلیث یکدیگر باشند  
 مولود را از فرزند بر خور دارد **دلیل بی** اگر مشترک و زهره بر  
 تثلیث یکدیگر باشند مولود را از فرزند آسایش بود **دلیل ج**  
 اگر مشترک قوی حال بود در وسط آنها مولود قوی حال بود و بجز مشترک

و

**دلیل آ** اگر زهره در طالع بود و مشتری در مغرب مولود را از فرزند آن  
 باشند که بیش از شش چشم و خوشدل باشد **دلیل ب** اگر سهم الولد  
 در طالع بود و صاحب او بر از نحوس اولاد مولود یا بر باشند یا بدو  
 وایت زافضل و بهر باشد و مولود از ایشان ضایع یا بدو **در وقت فرزند**  
**دلیل آ** اگر زن شش شش خویش باشد و مریخ بر ناطق از تثلیث  
 مولود فرزند بخت کرده اول اگر زن بر مقابله مریخ بر مولود فرزند  
 شده دل نشود **دلیل ب** اگر زن در مغرب بود و طالع شهر بود  
 مولود از فرزند بر خور شود **دلیل ج** اگر زن در پوت زهره بود  
 مولود از فرزند بر خور دارد **دلیل د** اگر مریخ در وقت مغرب  
 بود قریب ناطق مولود از فرزند مریخ پند و او را بخت رسد **دلیل هـ**  
**دلیل آ** اگر زن در طالع بود و قمر از مغرب نحوس ناطق از سعد  
 مولود از فرزند مریخ پند **دلیل ب** اگر سهم الولد و مشرک بود و هیچ کواکب  
 بر ناطق نبود از سعد مولود را هیچ فتنه فرزند نبود و اول فرزند او خط  
 شود **دلیل ج** اگر سهم الولد در طالع بود مولود جفا پند از فرزند  
 عاق شود **دلیل د** اگر سهم الولد در سابع بود همچنین دلیل کند **دلیل هـ**  
 اگر مشتری بر خا مس مولود از دهم بود در هیچ مولود را از فرزند مریخ رسد  
 و فرزندان با و معا دات کنند **دلیل کی** اگر زن در آن ماه بود

خداوند از دهم در فاس و سهم السعادت در دهم و خداوند دهم  
 در پنجم مولود فرزند غیر برود **دلیل** اگر عطار و زهره در طالع  
 طالع بود و این خانه مشترک بود مولود فرزند غیر برود و اما در طالع  
 عزت و شرف و احکام **مشافقت** اگر فرزند اول مولود **دلیل** باشد  
**دلیل** اول اگر مشترک طالع بود قور حال بود مولود را فرزند اول بزرگ  
 قدر و با حرمت ببال باشد **دلیل** اگر سهم الولد در دهم طالع بود  
 و مسود قور حال بود فرزند مولود از بزرگان روزگار بود و خاصه که  
 صاحب سهم بر بود از نحوس قور حال بود **دلیل** اگر سهم الولد در ثانی  
 و ثالث طالع بود مسود مولود را فرزند اول مال دار باشد و از خوشی  
 منفعت یابد **دلیل** اگر سهم الولد در رابع طالع بود و مسود و غیره  
 باشد مولود را فرزند اول بزرگوار باشد و میرجه آباء و اجداد رسند و از  
 اموال و اسباب اعیان روزگار رسند باشد **دلیل** اگر سهم الولد  
 در پنجم باشد و مسود بود یا غایب باشد مولود را فرزند اول بزرگوار  
 باشد و در کسب و اقبال باشد **دلیل** اگر سهم الولد در ششم طالع بود قور  
 و مسود بود یا غایب مولود اعیان باشد **دلیل** اگر سهم الولد  
 در ششم طالع بود فرزند او میراث پدر یا برادر **دلیل** اگر سهم الولد  
 در نهم مشترک قور حال مولود را فرزند اول باشد از ایل دین و ورع **دلیل**

اگر دلی

اگر دلی فرزند قور حال باشد در خانه و شرف و مسود و غیره اگر  
 مولود را فرزند اول قور حال و بزرگوار باشد اگر دلی فرزند اول  
 طالع قور حال تر بود و فرزند اول مولود از پدر قور حال تر و محترم تر  
 باشد و معروف تر **دلیل** اگر مریخ و زهره با هم باشند  
 یا بر ناطق باشند مولود را فرزند اول بزرگوار باشد **دلیل** اگر مریخ در طالع  
 بود و قور مغرب مولود فرزند اول جاهل و احمق و ناخلف باشد  
**دلیل** اگر مشترک قور حال طالع باشد و مریخ و عطارد و زهره  
 در وسط باشد فرزند اول مولود ناخلف باشد **دلیل** اگر سهم الولد  
 در رابع طالع بود که بیت اعدا بیت الولد است و نحوس بود یا غایب  
 مولود را فرزند اول بدبخت باشد و همچنین در عاشر که ششم نیست  
**دلیل** اگر سهم الولد با دلیل و له از ششم طالع بود نحوس  
 مولود را اولاد ناقص خلق و ناقص عقل باشد **دلیل** اگر استواء بیت  
 و سهم تحت الشعاع بود مولود را فرزند نهمی بود که کس او را نشناسد و  
 او هم او را نداند **دلیل** اگر مریخ و زهره با هم نماند از ثلث مولود  
 فرزند خویش را نداند و از برادر خویش را نداند و فرزند او و له اللعنه باشد  
**دلیل** اگر دلی و له نحوس باشد در مبطوط و بال و روج  
 و کثیر اولاد و اشقیاء باشد **دلیل** اگر زحل و مریخ در پنجم طالع



یا از ترجیح و تقابل بود بر ناظر بود اولاد مولود را مرکب بود **دلیل**  
 چون صاحب خاص در هیچ از دهم بود که جیت الموت تولد است **دلیل**  
 سهم السعادة در ثامن مولود را هیچ فرزند نبود که میرد **دلیل** اگر  
 آفتاب در خاص در هیچ از طالع مولود را هیچ فرزند نبود که میرد  
**دلیل** اگر آفتاب و زحل و عطارد بر ناظر باشند از وسط الشاه بود  
 را فرزندان میرد **دلیل** اگر زحل یا مریخ بود و طالع یا در دخت  
 الارض مولود را فرزند میرد **دلیل** اگر صاحب بیت الولد و سهم الولد  
 در ثامن طالع بود فرزندان مولود پیش از میرد **دلیل** اگر چون  
 مریخ و عطارد در مغرب باشند یا در وسط الشاه مولود فرزند خویش را  
 دفن کند **دلیل** اگر مشتری در رابع بود یا در صاحب و بخش مقارن  
 یا مناظر باشند بر از ترجیح و تقابل یا محزون یا باطل **دلیل** اگر فرزند  
 بود **دلیل** اگر تخمین مقارن صاحب بیت الولد یا صاحب ثامن  
 خاص یا در دهم متصل بود اولاد او میرد **دلیل** اگر آفتاب  
 شمسات مشتری محزون و باطل بود یا جماع بخش دس موت فرزند بود  
**دلیل** اگر سهم الولد در بیت زحل بود و بخش بر ناظر مشتری فرزندان او مالک  
 شوند احوال خانه **دلیل** ششم سخن **دلیل** که در سید باشند یا هیچ  
 ششم که صاحب شمسات تخمین دده مریخ و عطارد و سهم العبد

و مریخی

و مشتری برین دلائل اگر مسود باشند صاحب طالع متصل باشند  
**دلیل** اگر عطارد در شرقی بود در برج ذوجیدین یا منقلب **دلیل**  
 سید **دلیل** اگر مشتری در سادس بود صاحب صاحب طالع یا عطارد  
 در وقت مولود را عیب بود و ازین منافع یا بد **دلیل** اگر مسود  
 بطارد ناظر باشند عطارد و قوی حال بود مولود دین و مافی است  
**دلیل** اگر سهم العبد در برج عطارد بود و مسود بر ناظر و  
 او قوی حال بود و عیب و خدم بسیار بود **دلیل** اگر صاحب دس  
 یومیر صاحب طالع دهد و قریبشان ناظر بود عیب بود و اگر در  
 برج ششم مذکور بود غلامان و اگر موت بود کثیرگان باشند و  
**دلیل** اگر قمر در سنبل بود و سهم السعادة در رابع بود یا قمر  
 بر ناظر بود و عطارد در نظر مقبول او را نیستگان باشند که تجارت  
 کنند و او را ازین نتایج بود **دلیل** اگر قمر در ثور بود و عطارد  
 در سنبل یا در جد و ثور و قمر از دهم یکدیگر ناظر باشند ثمرگان  
 این مولود بزرگ قدر گردند و مراتب یابند و او را ازین نتایج  
 افتد **دلیل** اگر قمر در ثور بود بر ترجیح یا ثلث مشتری  
 ازین منافع یا بد **دلیل** اگر صاحب سهم  
 بطالع و سهم العبد از ثلث یا تدیس نکردند ثمرگان او را دود

و بر سود باشند و بود که او را از طلاجات دهند **دلیل**  
**بنده** زحل در سیم یا در دوازدهم بنده گان یا در دوازدهم  
 اگر صاحب سادس در ساج بود یا تحت الارض بود بنده گان یا  
 میرند **دلیل** اگر دهم در سادس بود بنده گان یا بنده  
 علی الفجر سندان **دلیل** اگر قرا از آفتاب ساقط بود و از  
 مشرق او را چوبند شایسته نبود **دلیل** اگر مخرج در قمر خا عطا  
 بود نیز در قوس و حوت مولود از بنده گان زیادت منفعت نمود  
 خاصه که عطا در مخرج منخوس بود **دلیل** اگر سیم العید و صاحب  
 باشد در برج منقب مولود از مخرج چرخ رزق نمود **دلیل** اگر سیم  
 العید عطا به قمر بود و زحل یا قمر یا مخرج و عطا به قمر بود و عطا  
 بود از بنده گان خویش **دلیل** اگر سیم العید در سادس بود یا در  
 یا در ثانی عشر و عشر با عطا بود مولود همیشه از بنده گان ترسید  
 ایش را از بنده دارد **دلیل** عطا به زحل یا زحل به سندان  
 عطا به مخرج دهم بنده گان باشد عطا به مشرق دهم بنده گان باشد  
 که حیوان عا نه ای عطا بود دلیل جدا صاف بنده گان باشد و اگر قمر  
 بود به شلیت سیم العید و سهم السعادت یا به مخرج بنده گان او را  
 از جانب دریا آوردند **دلیل** در اسباب علی مولود و اگر سادس

و عطا

و صاحب طرب باشند بهار مولود از طبع بود خاصه که زحل مستول  
 باشد یا بر شمس یا بر مریخ اگر آتش باشند حرارت و صفرا اگر زهر  
 مستول باشد بر سادس چهار مولود از قرا و ان خوردن و غلبه  
 با قرا کردن و اگر قمر مستول بود در برج سادس و مخرج مذکور و اگر  
 بود مولود **دلیل** اگر قمر سادس بود مخرج منخوس دلیل نا چنان بود  
**دلیل** اگر منخوس در برج دوم باشد در مریخ یا و بال و سود  
 از شمس ساقط بود دلیل خلی ششم باشد **دلیل** اگر آفتاب عطا بود  
 سادس بود و منخوس بود دلیل نا چنان بود **دلیل** اگر صاحب طالع  
 در سادس بود و صاحب سادس بر درجه طالع منخوس و سود  
 ساقط دلیل نا چنان بود **دلیل** اگر دهم بر عاق در برج طالع  
 بود به نظر سود دلیل نا چنان بود **دلیل** اگر مخرج صاحب سادس  
 بود در طالع بود در برج منقلب سود و از در ساقط دلیل نا چنان  
 بود **دلیل** اگر آفتاب و قمر در ثلث طالع بود یا در ثلث طالع  
 بود یا در ثلث او تا دیگره مخرج در دهم بود دلیل نا چنان بود **دلیل**  
 اگر منخوس به نیز عطا باشند از ترسیع و مقابله دلیل نا چنان بود **دلیل**  
 اگر منخوس در درجیات و ثانی بود یا افتد و سود ناظر بود مولود  
 نا چنان بود **دلیل** اگر آفتاب در مخرج بود از طالع و طالع مخرج پس از قمر



بود و دلیل اینست که **دلیل** اگر آفتاب در دوازدهم طلوع بود از  
 برج خانه زحل بود و آفتاب خداوند سیم السعاده بود و مولود ناچهار  
 بود **دلیل** اگر آفتاب عند الولادة منخوس بود یعنی دین مولود از  
 حد قبول افتد دلیل اینست که شش بود و میل کشیدن و امثال این  
**در بیان** که تیرین چون آنجا باشند دلیل خلل چشم بود و اگر از پنج درجه  
 یا دهم و سرطان از نهم یا پانزدهم در اسد در هجدهم در جد در بیست  
 و هفت و بیست و هشت در عقرب در چهل و هشتم و نهم و دهم و بیست  
 سیم در قوس در چهل و سیم و بیست و هشت و بیست و نهم و بیست و  
**دلیل** اگر قمر از این بود در صورتی که منخوس بود یا ناقص بود و اگر  
 آفتاب در میلاد روز منخوس بود فوق الارض و قمر مستور چشم  
 او نابود **دلیل** اگر در شش و قمر منخوس بود فوق الارض چشم  
 او خلل کند **دلیل** اگر آفتاب در میلاد نهار در صورتی که آفتاب  
 چشم راست خلل کند **دلیل** اگر از این تیرین که مستور باشد  
 برج سادس و منخوس باشند دلیل خلل چشم بود و اگر قمر بود یا  
 جب خللی دارد و اگر آفتاب بود چشم راست **دلیل** اگر منخوس  
 مستور بود برج ششم و بر درجه طلوع بود و مشترک و غیر مشترک

و بعد از این  
 که از این  
 است که در  
 چشم و غیره

نظر

نظر ندارد و دلیل خلل چشم بود **دلیل** نقطه چشم اگر مقدار پنج بود  
 چشم مولود نقطه بود **دلیل** اگر از هر دو استیلا دارد برج سادس  
 و در طلوع بود و منخوس بود نظر ناقص بود و اگر چشم مولود در برج  
 ناک و اگر قمر با استقبال بود و بر حجاب و تریج منخوس بود و اگر چشم مولود  
 نقطه و کسب هر دخیل بود **دلیل** قمر چون مقدار زحل بود و اگر  
 دلیل اصل بود **دلیل** اگر آفتاب و قمر از مروج منقلب باشند و  
 ساقط از طلوع متصل منخوس و سود مولود اصل بود **دلیل** اگر  
 میلاد نهار بود و آفتاب منخوس بود در بروج موجه و مریخ بود ناظر  
 مولود اصل و آب بود **دلیل** قمر حیاء ثور یا در نیم درجه سرطان  
 یا در نیم اول قوس بود در چشم خیر کند **دلیل** اگر طلوع میزان بود  
 و قمر در طریق محرق بود و آفتاب در درجات فطنه مولود ضربه  
 چشم بود **دلیل** اگر آفتاب فوق الارض بود تریج زحل بود  
 چشم بود مولود را **دلیل** اگر مولود را قمر در درجات زمان باشد  
 یا آفتاب چشم مولود ضعیف بود و **دلیل** در بروج ثور **دلیل**  
 سرطان **دلیل** اسد **دلیل** ماس **دلیل** مدله و در سنبل  
 ح ط **دلیل** کا **دلیل** عقرب **دلیل** کاکب **دلیل** قوس **دلیل** کاک **دلیل** ک  
 و جدی **دلیل** ماس **دلیل** ح **دلیل** مد **دلیل** لو **دلیل** ح **دلیل** د **دلیل**

در صورتی که

اگر قمر ناقص بود در منو و زحل و مشتری بر نطر دارند و دلیل نقصان هر دو  
**دلیل** و اگر تخمین در برج دوم از موضع آفتاب باشند و قمر از مقابل  
 یا ترنج برایشان نظر دلیل ضعف و غفلت چشم بود **دلیل** اگر قمر  
 بین تخمین باشد و صعود بر نطر دلیل ضعف بر روی **دلیل**  
 اگر قمر در قوس بود ترنج یا مقابل زحل دلیل ضعف بود **دلیل** اگر  
 قمر از اجتماع یا استقبال ترنج یا مقابل تخمین بودند **دلیل** یا  
 اگر قمر در منو اندر بود اما نخوس بر نطر باشند در بقع ملو وضع  
**دلیل** اگر قمر و آفتاب در درجات غلط باشند تحت الشاع  
 یا بطراز نخست مولود آید در **دلیل** هر کرا  
 طالع محل بود کف بعل بود و نکند و اندک هم بود و اگر در میان حمل  
 دلیل خوشی بود و آخر دلیل ریح الخدین نور کف پای بود او را  
 جواز پاکیزه و خوش بود سرطان کف دلمان و کف بعل بود و تخمین  
 اول اسد و میانه اسد و آخر او بهتر و بسند و میزان را هر که  
 بود و پاکیزه و عزب را کف خایه و خدای بود خوشی شش و کف  
 اما چون حق کند خوش ناموشی بود آنکه بر ناموش بود و بود  
 اول خوشی و پاکیزه بود آخر نیز او کف بود حوت ناموش بود  
**دلیل** **عیوب** و اینها بر **الذم** هر که گزاید طالع او آخر حمل بود

محصر  
 در ترس بود ترنج و مقابل  
 در ترس بود ترنج و مقابل  
 در ترس بود ترنج و مقابل

و میخ در اینجا هر که سیاه جوده و میخ نیز بود قمر او را در حمل بود زحل  
 در حوت هر که گزاید طالع او در حوت و زحل در حوت و زحل در حوت  
 میخ میان ایشان هر کرا میخ در حوت بود قمر در دلو یا زحل در حوت  
 هر کرا زحل در حوت بود و میخ در آخر دلو یا زحل در حوت  
 و اگر زحل در میزان بود و زهره در عقرب انشع بود و اگر زحل در  
 در حوت یا در عقرب باشند یا زحل و زهره در حوت بود مولود  
 کران سیاه بود و هر کرا طالع جواز بود و زحل و عطارد در حوت  
 و هر کرا طالع حوت بود زحل و میخ در در آخر بود و هر کرا طالع حوت  
 بود و زحل و میخ در حوت و هر کرا طالع حوت بود و زحل در دلو  
 یا عطارد در حوت و میخ در حوت بود و هر کرا طالع دلو بود و زحل و  
 زهره در حوت و میخ در حوت بود و هر کرا طالع دلو بود و زحل و  
 دلو در حوت و هر کرا طالع دلو بود و زحل و زهره در حوت و زحل در حوت  
 و هر کرا چهار حرکت اوتب و بینه بود طالع او جواز بود و مشتری در حوت  
 و هر کرا طالع او آخر حوت بود و زهره در اینجا میزد و هر کرا زهره  
 اگر در وقت ولادت او تحت الشاع بود او از در زنده میزد و هر کرا  
 طالع دلو بود زحل در در آب میزد و هر کرا طالع آخر حمل جواز بود  
 و میخ و زهره در اینجا بود او را سیاه خورد و هر کرا طالع عقرب بود



و عطار در مریخ و زهره در طالع دارد و اورا در پیش طالع است  
 کند و هر که طالع حوت و حمل بود و آفتاب و مریخ در اینجا باشد  
 بسوزد و هر که طالع یا قوس یا جدی بود و مریخ در طالع دارد و اورا  
 با هم کشند و هر که طالع میزان بود و زحل و زهره در درخشان  
 بر وی می افتد و هر که طالع جدی بود و زهره و قمر در درخشان  
 او از بنای بلند بخت و هر که طالع دلو یا قوس بود و ستریل بود  
 و هر که طالع اسد یا قوس بود در مریخ او مریخ بود و هر که طالع ثور  
 یا در جدی بود طالع کوش او مریخ بود و هر که طالع در سنبل بود  
 چشم خفیه بود و دین او در کوش بود چون او را قمر و مشتری  
 در اسد بود و زهره در سنبل و هر که زهره در جوزا بود و حمل بود  
 و طالع جوزا بود و هر که عطار در مریخ در قوس بود و زحل در جدی  
 ناپسند بود و هر که مریخ یا زحل در طالع بود آتشک صفر از آن است  
**وکیل** که حمل عطار در صاحب دس بود و مریخ در مریخ یا قوس  
 زحل مولود کرد و **وکیل** ب اگر قمر خلی بود و مقارن مریخ در سپاس  
 مولود کرد و **وکیل** ب اگر عطار در درخشان بود و سیلا در لیل طالع  
 تحت الشیخ بود مولود اتم باشد و **وکیل** ب اگر عطار در درخشان  
 زحل بود و زحل از تربیع و مقابله بر ناظر مولود کرد و **وکیل** ب اگر

اصول

میزان

در عاشر طالع بود و مریخ مولود کرد و **وکیل** ب اگر عطار در صاحب  
 سادس بود و مریخ بر نظر دارد نظر ناپسند و سواد ساقط  
 بود مولود کرد و **وکیل** ب اگر عطار در خلی بان و اورا اگر عطار در جدی  
 بود که موت ندارد چون سرطان و عقرب و حوت و تحت الشیخ  
 ناظر بقمر مولود کند و اگر در عقرب بود آتش بود و اگر عطار  
 صاحب سادس بود و مریخ بر ناظر بود از مقابله و در مریخ بی  
 بود مولود کند و **وکیل** ب اگر عطار در مقارن زحل بود و مریخ  
 بر ناظر بود و **وکیل** ب اگر عطار در درخشان زحل بود و مریخ  
 مولود و شایع بود و **وکیل** ب اگر زهره در عاشر بود و عطار در مقابل بود  
 زحل در زینان مولود و عطر بود و **وکیل** ب اگر قمر در اول درجه جبر  
 یا در آخر درجه جبر باشد مریخ بر ناظر خاصه زحل مولود را  
 جرب بود و **وکیل** ب اگر قمر در ثلث طالع بود و زحل بر درستی  
 و زحل با بط بود و طالع حمل یا عقرب و مریخ در برج مریخ  
 بود و عرض مریخ اندک مولود را جرب بود و **وکیل** ب اگر قمر  
 در اجتماع ناقص بود در مریخ و مریخ زحل و سواد از ساقط مولود  
 مجزوم بود و **وکیل** ب اگر قمر در حمل و مریخ یا در ثور بود و زحل در  
 باور مولود مجزوم بود و **وکیل** ب اگر زحل و مریخ و قمر و زهره در

یا در جدی

الشیخ

اصول

اصول

اصول

یا در سرطان یا در عقرب باشد مخصوص دلیل جذام بود **دلیل** اگر مشتری  
 خداوند ششم بود و مخصوص بود بر ناطر دلیل جذام بود **دلیل** اگر مشتری  
 با نخوس بود در و تدبر و ج کانی نمود ابرص بود **دلیل** اگر مشتری  
 بود در حمل یا سرطان یا عقرب یا جد بر اجوت دلیل بقی و برص بود  
**دلیل** اگر طالع حمل یا سرطان یا عقرب یا جد بر اجوت بود که سیم  
 یا سیم الغیب هر دو بر در طالع دلیل برص بود **دلیل** اگر مشتری  
 در و تد الارض بود و آفتاب از ترسیع یا بقا به بود ناطر دلیل جنون بود  
**دلیل** اگر مشتری از طالع معادن بود در طالع و عطارد یا زحل هم در طالع  
 بود و مریخ از صاحب بریشان ناطر جنون مولود بود و سحر و ساقط و  
 جنون بود **دلیل** اگر عطارد یا زحل هم در طالع بود و مریخ از صاحب  
 بریشان ناطر مولود مجنون بود **دلیل** اگر مریخ میان آفتاب و قمر بود  
 در یک برج مولود مجنون بود **دلیل** اگر مشتری در طالع و زحل در و تد وسط  
 السماء و عطارد در صاحب مولود دیوانه بود **دلیل** اگر مشتری در  
 بود در و تد طالع و عطارد از صاحب بریشان ناطر مولود ناقص عقل بود  
**دلیل** اگر مشتری طالع نظر دارد و سحر و ساقط بود مولود مجنون بود  
**دلیل** اگر آفتاب بر و تد و قمر شب مقابل از باب مشتاقی  
 باشد مولود ناقص عقل شد **دلیل** اگر زحل ناطر بود و صاحب اجتماع

و استقبال و قمر ناقص بود در حساب سحر و ساقط بود مولود دیوانه بود  
**دلیل** اگر مشتری در و تد و قمر ناقص یا در حوت و مریخ بود  
 ناطر بود مولود دیوانه بود و شیدا **دلیل** اگر مشتری در و تد و قمر ناقص یا  
 مریخ بود و زحل در ربع و هیچ صدر بر زحل نظر دارد مولود دیوانه  
 بود و اگر زحل در ربع و عطارد یا قمر در طالع مولود ناقص عقل بود  
**دلیل** اگر عطارد و منفرد بود از صاحب طالع مولود مجنون بود  
**دلیل** اگر آفتاب که دلیل عقل است مخصوص باشد در ربع طالع بود  
 در حدود و نخوس مولود دیوانه بود **دلیل** اگر مشتری در و تد و قمر ناقص  
 و طالع مریخ و عطارد یا ایشان مختلط بود دلیل جنون بود **دلیل**  
 اگر مشتری آفتاب اجتماع باشند در ربع ششم مخصوص بریشان ناطر  
 باشند و سحر و ساقط مولود معتوه بود و در ربع سابع و چهارم و پنجم  
 اجتماع نیزین **دلیل** اگر مشتری در و تد و قمر ناقص بود و در و تد و قمر  
 و تحت الشعاع بود دلیل استرخای عصب و فاج بود اگر ربع سابع  
 مخصوص بود در و تد و طالع و زحل بر ناطر و مشتری از و تد ساقط  
 مولود را فاج بود از ملغم رنجور بود **دلیل** اگر مشتری در و تد و قمر ناقص  
 چون خداوند ششم بود مخصوص مولود را از و تد رنجور بود  
**دلیل** اگر مشتری مخصوص بود بر زحل تحت الارض دلیل خفقان

المنزل





وکیل حصاة وانشاء اشال این بود **دلیل** اگر دلیل امر از زحل بود  
 و قمر بر ناطق و متصل بود دلیل حصاة بود و جرب مشاء و اشال  
 این **دلیل** اگر صاحب سادس مخصوص بود و از دلایلی بود  
 دلیل این علت بود **در اخطای اجتماع جرب** زهره چون مقدر  
 زحل بود در وسط الساعتین بود **دلیل** چون قمر با زحل بود در  
 زهره و جرب بیش از ناطق بود مولود عین بود **دلیل** اگر زحل  
 در جرب ششم یا دوازدهم بود و این جرب دلیل غم و رطوبت بود  
 مولود عین بود **دلیل** اگر زحل در حد زهره بود مخصوص بود  
 و مولود در انحصاری بود در نیمه خاصه که زحل در طالع و یا بیستم خانی بود  
**دلیل** اگر قمر از زهره منفرد بود و بطور متصل بود زهره و عطارد  
 هر دو مغرب باشند دلیل نقصان بود ازین که **دلیل** اگر زحل  
 آفتاب بود در دو مدار زمین و آفتاب یکسوف نزدیک بود  
 با زهره درین خانه باشند مولود خضر بود **دلیل** اگر قمر و زهره  
 باشند در جرب سادس و دوازدهم و زحل و جرب این باشد مولود  
 خضر بود **دلیل** اگر زحل مرتفع باشد زهره و قمر و جرب این  
 ناطق باشند مولود در جوانی خضر کنند **دلیل** اگر آفتاب در حد  
 بود با زحل و زهره و عطارد بهم مولود خضر بود **دلیل** اگر سیلا و نهان

دلیل

و جرب سادس بود و آفتاب و زهره در طالع بود مولود خضر بود  
 و هر شهر که طالع آن شهر ولایت برین شکل بود که آفتاب  
 و زحل و زهره و عطارد از او تا دوازدهم راجع باشند از آن و لا  
 خضر و او ان خضر و هر که طالع برین هفت بود او مقدم خصیان  
**دلیل** خانی چون کوکب مذکور در جرب غوث در ربع غوث  
 و بای کوکب بعضی مذکور غلبه و پیش از آفتاب بود بعد از شمس  
 در جرب مولود الث زمان و مردان دارد و صورت او مرکب بود  
 از صورت مردان و زنان هر که طالع قوس بود و مشتری و راس  
 در طالع بود و قمر از یک نصف و دیگر متصل و مرغ بیش از ناطق  
 مولود خضر بود **در اخطای اجتماع جرب** زحل در طالع بود و زهره  
 در دوازدهم مغرب مولود عاقر بود قمر زهره در جرب عاقر باشند و  
 مرغ بیش از ناطق که سیلا از زمان بود و زحل در مغرب یا در  
 السما و قمر و مشتری و راس ناطق باشند و سیلا در آن زمان بود آن  
 زن با هر که نکیر و آبست نشود و زاید اگر زحل بر زهره مستول  
 بود و قمر در جرب ششم بود مولود عاقر بود و اگر مرغ و زحل و راس  
 طالع باشند در جرب رطب مولود عاقر بود **در غنای غنای**  
**مشت خن** اگر مستول بر جرب مرض در اول جرب بود مرض در آخر

بود با زهره و عطارد و قمر



اگر بر نیمه برج بود در میان تین بود **دلیل** اگر در آخر برج بود در  
 اسافل بود **دلیل** اگر سیم الزمانه در هر برج بود مرض اران  
 عضو بود که آن برج بران دلیل بود **دلیل** اگر در محل مرجع در  
 سادس یا در ثانی عشر بود زیانت آن مقدر بود **دلیل** اگر در  
 در برج ذوج پس بود مخوس و دلیل مرض بود **دلیل** و ناله آنها  
 بود و اگر در برج منقلب بود ناقص الاغضا بود **دلیل** **کتاب**  
**ایتن** **بکشد** یا **بیر** اگر سیم المصن یا دس هم بود به نظر مقل  
 مولود از بالا پشند و عضو اران بشکند و اگر قریب سیم الزمانه  
 هم در ناحیه بود و اصل بریش نافر از جای پشند یا با بر سر افتد  
 و عضو اران در بشکند **دلیل** اگر مرجع در سابع بود در برجی  
 منقطع الاغضا بر مقام قمر ناقص و عضو منقطع میرند  
**دلیل** اگر قمر در یازدهم قمر خورشید در دهم عضو اران  
 بشکند **دلیل** اگر سیم الزمانه و قمر در یازدهم بود و مرجع  
 در دهم طالع مولود را عضو بشکند **دلیل** اگر در ثور بود یا در  
 برج منقطع الاغضا و مرجع در عقرب بر مقام بود و عضو  
 اران مولود بر نهد **دلیل** چون سیم السعاده و سیم المصن و  
 ایتن مخوس بشند در قوس و دلو و حوت و جبر مولود را نافر

یا المکل

یا المکل که دست و پای و پشند اگر مخوس این سیم در جوزا و سرطان  
 بود دلیل قوت تر بود **دلیل** **کتاب** **دلیل** **کتاب** **دلیل** **کتاب**  
 آن کوکب که دلیل زیانت بود اگر میان عاشر و طالع و میان  
 رابع و سابع بود زیانت در میان سیم بود اگر در مقابل این  
 بود در ناحیه چپ بود و اگر آن کوکب که دلیل زیانت است  
 در برج مذکور بود زیانت مقدم بود اگر در برج موش بود در قوس  
 بود و در برج نهارد مذکور دلیل اورام ایض و احم بود و دلیل دلیل  
 اسود و **لایل** **ایتن** **کتاب** **دلیل** **کتاب** **دلیل** **کتاب** **دلیل** **کتاب**  
 دلیل زیانت بود میان طالع و وسط السعاده زیانت اول برج  
 و اگر میان وسط السعاده و مرجع پشند بود در میان و موش بود و اگر از  
 پشند الفرس تا خانه چهارم بود زیانت در آخر عمر بود دلیل زیانت  
 اگر شرقی بود زیانت بود در جدایت بود و اگر غربی بود در آخر  
 عمر و اگر خداوند ششم در ششم بود زیانت در هر بود و اگر سیم  
 السعاده در محل مخوس زیانت ناکم شتم بود و اگر در ثور بود در  
 و چپ و اگر در جوزا بود در پل میتم و اگر در سرطان بود در ل  
 یازدهم و اگر در اسد بود در ل دوازدهم و اگر در سنبله بود  
 در ل ششم و اگر در میزان بود در ل سیم و اگر در عقرب بود

مخالف است بود

اگر در کواکب بود یا غیر  
 اگر در سیم بود یا غیر

17

2213

در اول مولود شبق بود **ولیل** و زهر در حوت بختین بود  
و مرکش مین سبب بود **ولیل** و چون زهر خداده ند  
سایه بود و نخوس بود از مرغ و دلیل غلبه حرص بود بر زنان  
**ولیل** و چون زهره در میان زحل بود و مشتر و عطارد  
بوی ناظر مولود شبق بود **ولیل** **علل مقعد زحل** در  
دوازدهم طالع دلیل بوا سیر بود متوج در مواضع اجتماع و استقبال  
مولود صاحب بوا سیر بود و مولود مصفا تر چون صاحب طالع  
در سابع بود با جریح یا با ترجیح میخ مولود در الز بوا سیر متوج  
مقعد ریخ رسد و اگر زحل در طالع بود و متوج در وقت مغرب  
مولود در ریخ بوا سیر بود و چون صاحب سابع نخس بود  
و در سابع طالع هیچ سعدی بوی نظر ندارد مولود در الز باطل  
میخ بود چون در میلاد نهاری زحل در برج سابع بود مولود  
را بوا سیر و وجه الرحم باشد و اگر هم الساعده با جریح  
در عقرب مولود از مقعد ریخ زور بود **در وجه الامعا**  
متوج در عقرب بود و شهادت مشتر و زهره و عقرب  
برج طالع بود و لیل قروح امعا بود **ولیل** و چون  
میخ در میلاد نهاری با ذنب بود در برج چهارم



نیل در زمان طلوع و غروب و در وقت طلوع و غروب

دلیل قروح امعاء بود **دلیل** چ زحل و مریخ در سادس  
 و در از دهم قروح امعاء بود **دلیل** چ زحل  
**اسر** قمر در ثانی طالع در برج رطب بمقارنته  
 زحل و زحل یا بطل مولود و عظم الخفیه باشد  
**دلیل** اگر زهره با مریخ باشد و ثانی عتوب بود  
 و زهره تحت الارض بود مولود و **دلیل** اگر  
 زهره و قمر و مریخ در ثامن بود و در خصیه مولود  
 عتوب بود خاصه که مشترک با قسط بود **دلیل** **اصح**  
 چون طالع اسد یا سنبله بود یا عتوب بود مولود  
 اصح بود چون طالع سرطان بود بهرام  
 در وی با قمر و مریخ بر تریج یکدیگر باشند  
 یا بر مقابله مولود اصح بود **دلیل** اگر سهم  
 السعاده و سهم الورع و التوب و مستور  
 برایشان در وقت ولادت در حمل بود مولود  
 اصح بود و اگر سهم السعاده و سهم الغیبه مستور  
 برایشان در جودی بود مولود را بر سر موی  
 اندک بود **دلیل** چ اگر خشت در ده از دهم بود مولود

اصح

اصح بود **دلیل** چ زحل و زهره در خانه زحل مولود و در آخر  
 بود و کند انجمن در جبر **دلیل** چ طالع صاحب سادس بود  
 مولود و لبر بود و مریخ **دلیل** چ زهره در خانه و قمر کند انجمن  
 و مریخ **دلیل** چ زهره در پوت مشترک مولود و مریخ  
 و قدر باشد **دلیل** چ زهره در پوت باز در حدود زحل همین **دلیل** بود  
**دلیل** چ طالع حمل و قمر با زحل و طالع مولود و مریخ **دلیل** چ  
 چ **دلیل** چ قمر مشترک بود ناقص بود در ضو و منفرد از شخصی بود  
 مولود و ضعیف البدن **دلیل** چ آفتاب طالع بر نطق ثانی بر فکات  
 و زحل تریج یا بقا بود مولود و ضعیف بود **دلیل** چ طالع سرطان  
 و قمر و طالع متقل زحل مولود و ضعیف بود **دلیل** چ آفتاب با قسط  
 از طالع و مریخ در جود در برج زایل و قمر تریج یا بقا بود زحل مولود  
 ضعیف بود **دلیل** چ **دلیل** چ قمر در سهم الزمان در ثانی  
 طالع و مریخ از مقابل برایشان تا آخر مولود را گرفت و خلعتی **دلیل** چ  
 قمر مقارن مریخ بود در و در مقابل مفاصل مولود و بر **دلیل** چ قمر در  
 برج منقطع الاصل بود و مریخ بوی ناطر بود از سابع همین دلالت  
 کند **دلیل** چ **دلیل** چ طالع حمل و سرطان و عتوب و جبر  
 و حوت بود سهم السعاده در و در مولود اندک موی روی بود





در طریقت زن کند آن زن بکس و با بستر بود **دلیل** و اگر زهره  
در وسط السه بود و مسود بر ناطق بود و نحس ساقط مولود زن کند یا اگر  
و نسب و او را از آن نیکو تر رسد چون زهره از تحت الشعاع بود  
در معتم خانه و خویش بود و مسود از او ناد یا از مایلی الا و ناد یا  
نظر دارد مولود در آن زمان با عفت و با جمال پیشند خانه که مشتری ناطق  
بود **دلیل** اگر سهم التزوج در عاشر بود از طالع و صاحب او بر بود  
از نحس مولود زنان معروف بزی کند منسوب بخیر و صلاح و عفت  
**دلیل** اگر صاحب او مسود بود از اول و زهره و عطف و زهره  
بود **دلیل** اگر سهم در ربع بود از طالع مسود مولود از زهره نشان  
خویش زن زن کند با جمال و عفت **دلیل** اگر سهم التزوج در ربع طالع  
بود مولود زن کند زاده از وی کهنه و اما نه آنکه و با عفت بود **دلیل**  
اگر مشتری را بر کرد از ثلث یا ربع زهره در ده از هم بود یا در سهم  
را از آن پیشند از اهل خیر و صلاح و عفت **دلیل** سهم خفاف  
الغرة در خانه مسود و برایش ناطق **دلیل** عاقل زن بود **دلیل**  
اگر مشتری را خداوند سهم التزوج بود از او نزد مقرب مولود و جمال  
زنی کند که از اقا رب خویش و این با عیت جودت و اگر زهره و خداوند  
سهم التزوج بود و در سابع طالع بود مولود زن کند از جهت اهل و طرب و اگر

خداوند

خداوند سهم التزوج عطا رد بود و در سابع بود مولود  
زنی خواهد از جهت استناده و مسخر که **در شش خنق**  
**نکته** زن شوهر کند از کدام صنف مردم بود اگر  
مهرج در خانه زحل بود یا بر ثلث زحل زن شوهر  
پیر کند و اگر در خانه مشتری بود شوهری عاقل  
و زیبا کند و اگر در خانه و عطا رد بود شوهر مستوفی  
یا دیر یا قاضی شش کند یا بازرگان و اگر در خانه زهره  
زهره بود شوهر رشیک و روی و خر خوان کند  
و اگر در خانه آفتاب بود شوهر معروف و  
محتشم کند و اگر خانه خمر بود شوهری زک  
یا قاضی کند خانه که مشتری ناطق بود اگر صاحب  
ثلثه مهرج و مهرج در ربع ثابت بود یک شوهر  
پیش نکند و اگر ربع منقلب باشد زیادت  
و خداوند ثلث مهرج دلیل ازواج بود  
بر آن حکم باید کرد و اگر زهره و مهرج در حد یکدیگر  
پیشند و یکدیگر ناطق این زن در نکاح کردن  
رسوا شود و اگر زهره شوند باشد بر ربع مهرج

این زن شوهر را دوست دارد و شهوت پرست باشد  
 زحل چون بازهره بهم بود یا با ترسیع و نقابند  
 بود چهار زون و نارا آیند بود و اگر مزج نسیم  
 التزوچ ناظر بود از ترسیع یا مقابل خداید  
 طالع نکاح پنهان کند و از آن مزج پنهان  
 و اگر سهم التزوچ در خانه مشترک بود و زمان  
 شاد شود و زن از شوهر شاد شود و اگر  
 سهم التزوچ در خانه زن شوهر جدا کند  
 یا شوهر زن جدا کند **دلائل کفنی که زن**  
**ایشان پارسا باشد** اگر بروج سابع خانه  
 سعدی بود و سعدی بوی ناظر زن باشد و اگر بر حجاب  
 این بود نا پارسا باشد **تفاوت المرأة** در  
 بروج و بیوت خمس مخمس نظری خمس زن  
 نا پارسا بود و اگر طالع سهم التزوچ این با مزج  
 بهم بود زن نا پارسا بود عطار در زهره چون  
 در حمل یا مغرب باشند یا در درجه وسط السما پارسا  
 بود و اگر زهره و قمر در سابع یا در جدی یا در وسط السما

شوهران با طبع شاد و اگر سهم التزوچ بازهره بود و در حجاب

بود زن پارسا بود و اگر زهره با مزج بود و یا در جدی  
 مزج از ترسیع یا از مقابله ناظر زن پارسا  
 بود و اگر زهره در خانه یا در جدی مزج بود و مزج  
 در خانه یا جدی زهره زن نا پارسا بود و بدان  
 رسوا شود که آفتاب یا مزج ناظر باشد و قمری  
 و اگر عسری باشد پنهان بماند **دلائل کفنی**  
**که با زن از طریق نامعهود معاشرت کنند**  
 هر که که زهره در وسط السما بود و عطارد و مزج  
 بزهره ناظر و سعدی ساقط وی با زن  
 بخلاف معهود رود و اگر این برج منقلب بود  
 و برجی بسیار شهوت بود و طالع آن زن با  
 بود و قمر بدین سه کوب ناظر بود آن زن  
 این معنی خواهد از غایت شهوت و اگر قمر  
 در ثور و حوت و جدی و حمل بود و عطار در زهره و  
 مقدارن قمر با یکدیگر باشند این زن برین صفت  
 باشد **دلائل کفنی از جنس زن آن که با مردان بی زنا**  
**کنند** باشند هر زنی را که طالع خانه سعد بود اما

نامرک

آن زن با طبع شاد و اگر سهم التزوچ بازهره بود و در حجاب  
 صاحب طبع شاد و اگر سهم التزوچ بازهره بود و در حجاب  
 معهود بود و اگر سهم التزوچ بازهره بود و در حجاب



زهره و قمری بیکدیگر ناظر باشند در برجی مؤنث با مردان  
مخالفت کند بضرورت اما زنا نکند و اگر زهره  
در هفتم بود بر مقابل قمر هم این بود و اگر در سد  
یا جدی یا دلو بود مشتری بوی ناظر با مردان  
گستاخ باشد اما هرگز شوهر نکند و او را فرزند نبود  
**در شناختن تزویج مرد و زن در کدام وقت**  
اگر مشتری بخداوند خانه مستولی بر مکان زهره  
رسد علی الخصوص که از ایشان هر یکی حقی دارد  
بطالع یا بیت الا زواج در آن سال تزویج بود  
**دلیل** اگر در جهه انتهای سالی بسهم تزویج  
رسد هم دلیل تزویج بود و اگر زحل ناظر بود آن  
تزویج را تطلیق زود افتد **دلیل** اگر سهم  
التزویج بمکان مشتری یا زهره رسد یا زحل  
که مسعود و قوی حال بود مستولی و مکان  
سهم التزویج دلیل تزویج بود **دلیل**  
اگر مشتری بمکان زهره رسد دلیل تزویج  
بود اما اگر مشتری بمکان زهره رسد دلیل تزویج بود

اما این زن پاکیزه و کدبانو نبود **دلیل** اگر مریض مستولی بود  
التزویج و قمر زهره رسد دلیل تزویج بود اما این زن عیبه  
**دلیل** اگر مشتری شش سهم التزویج رسد دلیل تزویج بیک بود  
**در شناختن تزویج مرد و جوانی** اگر زهره در طالع شرقی بود  
مولود در جوانی زن کند اگر غربی بود در سراسر عمر زهره در ربع اول  
در جوانی تزویج کند در دوم در میان در سیم در کمالات  
در سراسر عمر و مال و زنان اگر مریض شرقی بود در جوانی تزویج کند اگر غربی  
بود در سراسر عمر و مال و میان طالع و وسط السه بود آن زن در جوانی  
شوهر نکند اگر در یکدیگر ربع بود در سراسر عمر شوهر نکند یا شوهر برادر  
کند و قمر در البید رجال اگر در ربع شرقی بود در جوانی زن کند  
و اگر غربی بود در سراسر عمر و اگر در ربع غربی بود در خانه زهره منحوس  
بطلان را خواهد که از ایشان عار بود و اگر در برج قمر چپین بود  
زن بسیار کند و قمر در طالع مردان دلیل زن بود **دلیل**  
**نحوه زن با پیش مهر و یا شوهر** اگر خداوند شش نخستین زهره را  
در وقت مغرب یا در تحت الارض مخفی و شتر از نور ساقط هنر  
که مولود کند میرد و او را هیچ زن نباشد و اگر در طالع زن افتد  
شوهر میرد **دلیل** اگر زهره در هفتم یا در چهارم بود و مخفی

مکرر در ربع

بوی ناظر و مشترک ساقط زمان او میرند اگر در زمان مریخ در سابع  
 یا در رابع بود ساقط از سعد و منخوس شود هر ان او میرند یا یکشند  
**دلیل** اگر زهره در برج غلبه بود و منخوس بر ناظر زمان او میرند  
**دلیل** اگر زهره در ثانی عشر یا در ثالث بود و مشترک از سابع  
 بوی ناظر هر زن که مولود کند میرد **دلیل** اگر خداوند سابع در ثانی  
 بود یا خداوند ثامن در سابع هر زن که کند از او جدا شود و برگ یا  
 بطلاق و این بنایت محبت **دلیل** اگر زحل در سابع بود و زمان  
 او میرند از امراض زحلی و اگر مریخ بود از درد زن یا امر اخری  
**دلیل** اگر زهره بر سابع یا مقابله یا مقارنه بخش بود و قمر مریخ  
 منخوس بود یا هیچ زن پايدار نبود و اگر زنی بود یا هیچ شوهر پايدار  
 نبود و قرار نگیرد **دلیل** اگر سهم التزنج در سابع یا رابع بود  
 و منخوس بر ناظر زمان او میرند و بالایش زن بدست و فقر و  
 نکند و الله جسم بالهواب **دلیل** اگر مشت اخس که سیاه از آن  
**مراقبت** باشد یا اگر در یک طالع زهره آنگاه و که قدر در یک طالع  
 و قدر در آن طالع آنگاه بود که زهره آن دیگر که سیاه بنایت دوستی  
 و الفت بود و کسی که قمر از تیس یا تیشیت یکدیگر ناظر باشند  
**دلیل** اگر آنجا مقوم آفتاب یکی است در دیگر طالع سعدی

میان ایشان دوستی تمام بود **دلیل** اگر قمر این مولود ناظر شود و دیگر  
 از تیشیت یا از تیس میان ایشان موافقت تمام بود **دلیل** اگر در  
 یک برج باشند در طالع ایشان مثل این چنانکه یکی زهره در ثانی  
 بود و دیگر را شترها هم اینجا میان ایشان خصومت بود و بلا سبب  
 از یکدیگر بچین اگر در موضع سعدی بخش بود در طالع دیگر **دلیل** اگر  
 یکی موضع آفتاب باشند در طالع دیگر میان ایشان از زن و شوهر  
 اتفاقی باشد و عمر را یکدیگر بمانند و اگر تیرین بر سابع یکدیگر باشند  
 میان ایشان زیادت اجتماع و الفتی باشد **دلیل** اگر  
 هر دو هر ان که خصومت کند یا صلح کند یا اگر منخوس بر سابع  
 ناظر باشند یعنی که قمر یک طالع بر سابع یا شش که منخوس بود در دیگر طالع  
 میان ایشان خصومت بود که البته صلح نپذیرد **دلیل** اگر قمر این  
 طالع یکی بر سابع زهره بود در طالع دیگر این جهت ناپايدار شدن  
 که مفارقت افتد میان ایشان صلح نکنند **دلیل** اگر طالع یکی حمل  
 بود و آن دیگر سلطان و طالع یکی ثوران دیگر پس که سبب بود آن دیگر  
 حوت و طالع یکی جوزا بود و آن دیگر سبب بود یا قوس خصومت کنند  
 هر که صلح نکنند **دلیل** اگر عطار در زهره بود در  
 رابع و مریخ بر ایشان ناظر بودند سبطه بود و جادوگر کند **دلیل**

حرات است و در سابع  
 حرات است و در سابع  
 حرات است و در سابع



اگر زهره در جبر یا در سرطان بود و این دو خانه را به طالع باشد  
 مولود زن ناکس است از مطربان و ناکس **دیس** اگر زهره در  
 الارض بود و این برج دلو بود و قمر از تریج یا مقابل بوی ناطر بود مولود  
 زن ناکس است **دیس** اگر زهره در صاحب طالع بود مولود زن  
 ناکس است و از آن برج نیک **دیس** اگر زهره در ثانی طالع بود  
 مولود زن عیب ناکس و ناکس **دیس** اگر عطارد در تریج  
 بود مولود زن نیک و ناکس و ناکس **دیس** اگر اکتاف  
 و تریج در تریج بود مولود زن نیک و ناکس و ناکس  
 نبر و از فرمان او بیرون شود و با این صفت جره بود و از کس  
 ندارد **دیس** اگر خداوند صاحب بیضا جبهه من نگردد و این برج ناکس  
 بود مولود زن نیک و اصل و اگر این برج نیک و ناکس بود مولود زن  
 برین صفت و اگر منقلب بود زن بسیار کند **دیس** اگر در تریج  
 بود و با زحل و عطارد و زهره مولود زن ناکس کند که در شوهر اول  
 وی واکشته بود **دیس** اگر سهم التریج منوس بود و مشاع منوس مولود  
 زن نیک ناکس است و همان کن **دیس** اگر زهره در ثانی طالع بود  
 اگر کس در برج صاحب بود یا زحل و مریخ بوی ناطر باشد مولود زن  
 را بخوابد و اگر **دیس** اگر ارباب مشقات زهره در ثانی طالع

کامل

و زمانه

در ثانی

در ثانی و تحت الشعاع باشند این کس بهجت و گنجان بود بر بوزن  
 راضی بود و از آن کس کند **دیس** اگر زهره با زحل بود در صده و در  
 یا در صده و مریخ زحل از تریج و مقابل یا بوی ناطر بود و پسر زنی را بزنی کند  
 که غیر دارد **دیس** اگر زهره در ثانی یا در صاحب طالع بود مولود زن  
 ناکس است کند و از آن برج نیک **دیس** اگر زهره در ثانی عشر طالع  
 بود مولود زن عیب ناکس بود و ناکس **دیس** اگر مشتری  
 و زهره در تحت الشعاع باشند در برج عاشر مولود زن ناکس است  
 را بزنی کند **دیس** اگر خداوند سهم التریج زحل بود و در خانه واکشته  
 بود مولود پسر زن را بزنی کند و اگر خداوند صاحب زحل بود این  
 زن را مادر شوهر هم زاد بود یا از و برادر شتر بود **دیس**  
 اگر در مغرب کوکب بود از کوکب علوم و در تریج شهادت و صاحب  
 صاحب بعضی از کوکب علوم بود و لیل تریج پسر زن بود **دیس**  
 مستور و لیل تریج زحل بود و مغرب بود و لیل پسر زن بود **دیس**  
**کنیز کان و کنیز کان** زهره در ثانی عشر زحل و مریخ بوی ناطر مولود  
 کنیز و کنیز نادگان و اولاد ایشان را بزنی کند و از ایشان رسوا می شود **دیس**  
 اگر خداوند صاحب در ثانی عشر بود و خداوند ثانی عشر در صاحب مولود کنیز یا کنیز کند  
**دیس** اگر صاحب ثانی عشر صاحب بود مولود پسر را بزنی بخوابد و عریض

**دلیل** اگر سهم التزوج در برج ثانی بود از طالع و صاحب او بر فرود از نخس  
 و او را شهادتی بود مولود کینه که مادر که از وی منافع یا بد بخواند **دلیل**  
 اگر سهم التزوج در برج سیوم بود از طالع مولود کینه که از برنی کند و **دلیل**  
**دلیل** اگر زحل یا زهره در خانه او بود و این خانه او بود و این خانه **دلیل**  
 اصلی بود مولود کینه که فرمایند بخواند **دلیل** اگر صاحب طالع عطار بود و  
 و برج سیاه از برج منخوس بود مولود کینه که در زمین بخواند **دلیل** اگر زحل  
 در قمر مغرب بود یا وسط السماء این برج باسد یا جبهه بود و قمر مغرب  
 بودی نظر ندارد مولود کینه که نامار سا بخواند و زن کند **دلیل** اگر زهره در خانه  
 آفتاب بود مولود بهره مند بود از تزوی و بران جبهت روم مندر **دلیل** و همچنین  
 قمر زمان شایسته کینه که زن زادگان را بخواند از ان غرض حاصل **دلیل**  
**دلیل** اگر سهم التزوج در برج ثانی بود از طالع و صاحب او بر فرود از نخس  
 اگر سهم الاضطرار اصل در یک برج باشد یا قمر یا یکدیگر یکدیگر را در دست دارند  
 و همچنین اگر برین خانه یک کوب باشد اگر موضع آفتاب فرزند و موضع **دلیل**  
 در بر و یکدیگر را دوست دارند و میان او فرزند از قمر سهم الامتات امتا کنند  
 سهم التزوج التناور بر وجه منصفه اند یکدیگر را دوست دارند و اگر میان **دلیل**  
 حضرت شرف بود اگر کفر ناظر و همچنان اگر طالع شوم بود سیاه طالع زن بود **دلیل**  
 محبت بود اگر سهم التزوج شوم را در فرود سهم التزوج زن در سلب شوم زن را مطیع بود

و اگر سهم التزوج مرد در کسب بود و از ان زن در فرود مرد را مطیع  
 بود و اگر کسب سهم التزوج ناظر بود و هر دو طالع جزا داشته  
 بدان شخص سدر سال میان ایشان طلاق و جد افتد  
 باطل شد و قتل **دلیل** اگر زحل یا زهره در خانه او بود و این خانه او بود و این خانه  
 زهره و عطارد در طالع و طالع خانه زحل یا خانه زهره **دلیل**  
 که مولود با محارم خویش جانیست **دلیل** اگر برج ثانی حلقه  
 بود و زهره و مریخ بدان برج ثالث ناظر باشند مولود با زنان  
 برادران و زنان دوستان ناخفافگی کند علی الخصوص که زهره  
 در حد مریخ بود و مریخ در حد زهره این حکم کفر افتد **دلیل**  
 سهم التزوج در ثالث مولود با خواهران و خواهرها را مطیع **دلیل**  
**دلیل** اگر سهم التزوج در خامس بود منخوس و سعد از و ساء  
 مولود با فرزندان و یا با خواهران و خواهر زادگان و برادر زادگان  
 محبت کند یا با فرزندان خویش **دلیل** اگر سهم الولد در برج سیاه  
 بود مولود کسی را زنی کند که فرزند او بود یا بجای فرزند و زودست **دلیل**  
 واضح ملت محوس بود کم الولد قمر حال در سیاه از ان بود که در کفاح  
 فرزندان بران راحت خویش صاحب که نمید **دلیل** اگر سهم التزوج  
 ناظر بود یا مقارن و رب السهم با سهم مولود با خالات و خویشان

بود و در جبهه که در سیاه



ماریف دکنه و اگر هیچ ناظر بود از آن بلا و رنج **دلیل** اگر آفتاب  
 در صورت شتر بود مولود با زن چهره و صورتی محرم و کینه کمان چهره  
 کند و ما زن **دلیل** اگر زهره در خانه زحل بود علی الخصوص صبر  
 مولود با کینه در روزی که ازین شیر خوار باشد فساد  
 کند **دلیل** اگر در خانه شتر بود و بر جگر بود با چرخش لوط  
 کند خاصه که قرازمی نخوس بود و اگر مولود زنی بود چهره با در فساد  
 یا را در شوهر اگر آفتاب در حدود زهره بود نخوس مولود با دریا  
 با کینه مادر بود **دلیل** اگر قمر در برج سابع بود و این  
 برج موثقت بود زهره ناظر بود و آفتاب از مقابله بریت ناظر  
 بود مولود میان دو خواهر در کفاح جمع کند **دلیل** اگر کفاح  
**پنهانی کفاح** چون صاحب سابع تحت الارض بود یا تحت الشعاع  
 آفتاب مولود تنزدی پنهانی کند **دلیل** چون خدایه مستقیم  
 در خانه جمع بود مولود کفاح پنهانی دارد و اگر خدایه مستقیم  
 و در سابع بود مولود کفاح پنهانی کند **دلیل** اگر زحل در برج  
 در سابع سابع بود مولود زن پنهانی کند و نخواهد که چنان  
 مطلع بود **دلیل** اگر شتر زهره نگر و نه بس در تنزدی  
 و نه سابع طالع و نه بخداوند سابع مولود کفاح پنهانی کند زیرا که شتر

نمانا

نمانا آشکارا شود و زحل دلس پنهانی بود و شتر **دلیل** آشکارا بود  
**دلیل** اگر زهره در ثلث طالع بود و شرقی بود و در حدود شتر  
 یا در حدود خویش مولود زن پنهانی خواهد و از آن تو اکثر با در  
**دلیل** عادت بزنان و شاهر از قبل **دلیل** چون عطارد در طالع بود  
 اندر برج موثقت مولود از زنان مال و خیر نفع یابد **دلیل** چون  
 سهیم السخا در ثلث طالع بود و شتر روی ناظر از شلث و تنزدی  
 و مقابله مولود نافع و جاه یابد از جهت زنان **دلیل** زهره  
 و شتر ناظر و نخوس سبط قطره زهره در رابع در برج ثابت باشد  
 مولود نکحت بود از زنان **دلیل** اگر خدایه سابع **دلیل** اگر خدایه  
 سابع در خامس بود و مسعود بود مولود از زنان تو اکثر و فواید یابد  
**دلیل** اگر زهره در برج خامس بود در فرج خویش تو محال مولود  
 از زنان شادی پند **دلیل** زهره در ثور مغرب مسعود مولود کفاح  
 باشد **دلیل** عطارد در سابع از موالید شتر مولود بزنان شاد شود  
 و ازیشان منافع یابد **دلیل** زهره در برج سابع از طالع بقا  
 شتر یا شلث و تسدیس و تمیج او مولود میمون التزنجیر باشد  
 و از احوال زنان روزیست بود و بوجود ایشان مال و جاه یابد  
**دلیل** اگر راس و زهره و عطارد در خامس عشر طالع باشد

پشتر از سعادت مولود از جهت زنان بود **دلیل** اگر سهم التزوج  
 در سابع طالع بود و مسود قمر حال بود و تنوع مولود و کمال بود  
**دلیل** اگر سهم التزوج در حادی عشر بود مولود زانی را بخواب  
 که پیش از مولود برایش نماند و از ایشان منافع یا بر **دلیل**  
 اگر سهم السعاده در سابع بود و مسود و نحس کس قطع مولود بخت بود  
 بزنان و از ایشان کرامت یا بد **دلیل** اگر زهره در خانه مشتری  
 قمر حال مولود بکسب زنان بخت بود **دلیل** اگر زهره در خانه زهره  
 در خانه عشر تنوع مولود بود **دلیل** زهره در دوم طالع  
 ندارد و نحس زهره ناظر مولود بکسب از زنان **دلیل** زهره در  
 با زحل و مریخ هم یا تنوع و مقابل ایشان مولود بیک زن بخت  
 و هر یک حسدی زن کند و از آن بکسب و محنت کشد خانه در سابع  
**دلیل** اگر زهره در در سابع بود و نحس بوزن طالع مولود و زنی  
 انکاح بود آفتاب یا زحل در در سابع بر خود و از آن مولود را  
 از زنان **دلیل** اگر قمر یا شنبه بود بقاره سابع در سابع طالع  
 و این برج خانه زهره بود مولود از زنان رنج و غم و بلا بکشد  
**دلیل** اگر زهره در اوج بود در سابع طالع و نحس بوزن طالع  
 تنوع و مقابل مولود بزنان بخت شود **دلیل** اگر زهره در اوج

دلیل

در سابع طالع و نحس بوزن طالع از تنوع و مقابل مولود بزنان بخت  
 شود **دلیل** اگر سهم التزوج در سابع طالع بود و نحس از قبل  
 زنان مولود قضیت و قب و رنج چند **دلیل** اگر سهم التزوج  
 و سابع طالع بود و نحس کس قطع مولود مولود بود **دلیل** سهم التزوج  
 در خانه عشر طالع نحس دلیل رنج و الم بود بزنان **دلیل** با سهم السعاده  
 نحس دلیل غم و تنوع مولود بزنان و پشتر از تنوع او فاسد و زوی  
**دلیل** اگر زهره در سابع قمر در سابع رابع از طالع بود و نحس بوزن طالع  
 مولود مصایب زنان چند **دلیل** زهره در سابع رابع بود از طالع  
 و زحل و مریخ بوزن طالع و مرکب زنان خویش پس اگر برج شنبه بود  
 فراوان زنان او هلاک شوند اگر مریخ و زحل با زهره هم در رابع  
 جسم این حکم دارد و اگر خداوند سابع در خانه مولود رابع زن خانه  
 و حمله هلاک شوند **دلیل** اگر قمر یا شنبه در سابع در گذشته بود و شنبه  
 بقاره زحل و زهره و ایشان در مغرب باشند مولود بسیار کساح بود  
 و زنان او حمله هلاک شوند **دلیل** اگر زحل در سابع بود از طالع  
 و مولود دلیل بود زهره و قمر با هم مقارن بود زنان هلاک شوند  
**دلیل** اگر زهره و مریخ و عطارد بوزن طالع باشند مولود مصایب  
 ازواج چند **دلیل** اگر زهره در سابع بود و نحس بوزن طالع و مسود

و کمال  
 و کمال



ساقط بود مولود زمان خویش را در کف کند **دلیل** اگر صاحب سابع محرق  
بود یا با بطی راجع و در شانی طالع بود مولود زمان کف کند  
**دلیل** اگر سابع شامن نخی بود و صاحب سابع منخوس بود از نظر  
عطار و مریخ و مشتری ناظر بود مولود زمان خویش در جبهت و  
کشت **دلیل** اگر زهره در خانه خویش بود مولود از زمان  
بلا پسند و بیشتر از عشق و غیرت بجا شود **دلیل** اگر زهره  
برج و وسط السماء بنجره بود که یک که میان هر دو بود عدد زمان  
مولود بود **دلیل** اگر طالع آن زمان بود از زهره و وسط السماء میان  
مریخ و وسط السماء بود از مریخ و مشتری بیشتر بود هر که میان ایشان  
بود از کواکب اعداد شهران بود **دلیل** اگر مشتری و عطارد  
چنان نزدیک که طبقات عطار و زهره که خانه حرکت ایشان  
بود مریخ زحل و مریخ و زهره که طالع حمل بود خداوند طالع و خداوند  
شمنی بود این کس از حرکت زهره و ناک ندارد و هر که طالع  
او میزان بود و صاحب شامن او زهره خداوند طالع او برست  
و سبب او بود **دلیل** اگر کسان که حرکت ایشان **دلیل** اگر صاحب  
شامن مریخ بود و آفتاب در برج مانی بود حرکت مولود از اسماء طالع  
مشک بود و درجه از خنجر حرارت و طریبات بود **دلیل** اگر مریخ

کسی که از زمان خویش را در کف کند

عابر

صاحب سابع بود و تحت الشعاع بود مولود از در شکم یا از زهره  
از اعضا میرد **دلیل** اگر آفتاب بر کوسف بود و خداوند زمان  
و قدر راجع بود چهار روز و نیم بود بجا شود از آن **دلیل**  
اگر مریخ منخوس بود در سابع حرکت مولود از غنمت و قیوم و ارام  
**دلیل** اگر آفتاب در برج طالع بود و قدر مغرب و مریخ در وسط  
دو تدریج مشتری بر ریش نظر ندارد حرکت مولود از حرارت یا  
احترق بود یا کیوسات باشد **دلیل** اگر مریخ راجع بود در سابع حرکت  
مولود از عاف و علل خون بود **دلیل** اگر مشتری در سابع حرکت  
در طالع بود و منخوس بوی ناظر یا مریخ منخوس متصل صاحب طالع حرکت  
مولود بد بود و برادر و مریخ میرد **دلیل** اگر قدر شانی عشر بود و ناک  
بوی ناظر بود و مریخ یا یکی از منخوس صاحب شامن حرکت مولود بود **دلیل**  
اگر زحل و مریخ و عطارد با مشتری و زهره در راجع بود حرکت مولود  
صعب بود یا برنج بسیار **دلیل** اگر مریخ در برج بود و بقدر ناظر  
نظر که باشد حرکت مولود بد باشد **دلیل** اگر منخوس بود از سابع  
برآید و بقدر ناظر بود از او تا مولود را حرکت بد بود **دلیل** اگر  
ارباب شش و راجع منخوس بود منخوس بر ریش ناظر بود و در  
اماکن بد باشد و مریخ و سکرات حرکت مولود بارنجی تمام بود و جان

در سابع

بر دشت بود **دلیل** اگر مشرق در زهره در شام طلوع بود مرکب او  
 بود و بارخ تمام بود **دلیل** اگر زحل در طلوع شمس در شام بود بارخ  
 و بار صعب بود **دلیل** اگر ستاره بر جاذبه یا استقبال  
 متقدم بود بر ولادت و از باب مشتقات ایشان منخوس باشد  
 و منخوس برایشان فخر و از مرکب مولود زشت بود و بارخ واد  
 اعلم حکم **در مرکب** اگر اس و قریح در راج طلوع بشود مولود  
 قبی میزد **دلیل** اگر صاحب مثله بخنثی از برج راج در خانه نشین  
 بود و صاحب ثامن در موضع بزرگو منخوس نظر منخوس و منخوس  
 ساقط مولود قبی میزد **دلیل** اگر صاحب در سرطان بود منخوس نظری  
 منخوس مولود قبی میزد که ناکاه او را بکشند **دلیل** اگر زحل در  
 بود و آن برج متقلب بود و صاحب طلوع بود مولود ناکاه میزد  
**دلیل** اگر کتاب غرق شود زحل چنانچه خداوند برج ثامن بود  
 و در پیشه مانی بود و منخوس بر ناظر بود مولود در آب هلاک شود و اگر  
 زحل صاحب ثامن بود و زحل بود در برج مانی مولود در آب هلاک شود  
 و در پیشه برج ثامن و صاحب او که در بیم الموت و صاحب  
 و زحل و صاحب مثله برج راج اگر این دلایلی جدا یا پیشتر ازین  
 برج مانی باشد مولود در آب هلاک شود و منخوس در وسط السماء بود یا قمر

سیم اگر زحل در ثامن  
 و در پیشه مانی بود  
 و در آب هلاک شود  
 و در آب هلاک شود

بی ماهی

بر جای آید بود مولود در آب میرد یا از باران هلاک شود **دلیل** اگر کتاب غرق شود  
 صاحب برج راج در سابع در برج ثامن بود مولود با شسبوز قریح در برج  
 ثامن مولود برایش بسوزد و اگر صاحب سابع بود و قریح و آفتاب بوزن ناکاه  
 یکی در سابع و دیگر در ثامن بود با شسبوز و اگر قمر در ثامن بود از او ناکاه میزد  
 و مشرق از وی ساقط و بر ناکاه منخوس بر ناظر مولود با شسبوز **دلیل**  
**دلیل** اگر کتاب غرق شود اگر آفتاب برج ثامن و غریب منخوس بود و صاحب  
 منخوس بود با نظر منخوس مولود از ناکاه شد و اگر قمر در ثامن بود از او ناکاه  
 و مشرق در برج غریب در زوایل صبح ثابت از سر مولود از ناکاه شد  
 و اگر زحل ستاره بود در برج ثامن و در سابع طلوع بود و از برج ارض بود و آفتاب  
 در در بود از موضع مرتفع پیفتند و اگر صاحب برج سابع منخوس بود در  
 و قمر منخوس بود مولود از ناکاه پیفتند و اگر قریح و مشرق در غریب و مسعود بود از  
 ناظر نبود مولود از ناکاه پیفتند و اگر قمر در وسط السماء بود و منخوس بر ناظر بود  
 بنای بلند مولود از ناکاه پیفتند و از آن جهت هلاک شود **دلیل** اگر کتاب غرق شود  
**دلیل** اگر کتاب غرق شود اگر آفتاب در طلوع با قمر قشون بمقارن زحل و قریح از زحل  
 بر سر زحل ای از آید میزد هر که طلوع است و زحل در وی و آفتاب در جبهه قریح یا قریح  
 که صاحب ثامن است در جوار افتادن از آید میزد و هر که طلوع جوار بود و قمر طلوع  
 بر سر آفتاب و خطا در دو مقارن قریح او از آید هلاک شود هر که طلوع جوار بود

و اگر  
 سیم اگر زحل در ثامن  
 و در پیشه مانی بود  
 و در آب هلاک شود  
 و در آب هلاک شود





یا در بود مولود را بطنم بکشند و او بود که برادر کنند اگر برج به او شمر بود  
**دلیل** اگر مشتری در طالع بود و قدر مغرب و مریخ از ترجیح ظاهر  
بود مولود را به تیغ بکشند **دلیل** اگر زحل و مریخ در مغرب و یا در  
الارض بود عاقبت مولود قتل بود **دلیل** اگر زحل و مشتری و عطارد  
و مریخ در طالع بود مولود را در وصف جنگ بکشند **دلیل** اگر زحل  
و قدر مغرب بود و مریخ در قدر الارض بود در بکشند و یا برادر کنند  
و اگر مریخ در ثامن بود و خوشی او را بشیر بکشند و همچنین مشتری را بر ثامن  
بر مریخ نهمس بود **دلیل** که در است **دلیل** در است **دلیل** در است  
و مشتری و زهره چون در برج و وسط است و زحل بر آنجا ظاهر و مریخ  
و خاصه که یکی از ایشان صاحب ثامن بود مولود خوشیست تحقیق بکشند  
**دلیل** چون صاحب سابع او نهمس بود و صاحب سابع از طالع  
سابع می گردد مولود خوشیست و اگر بکشند و حکم حاصل نمود و تا از هر در در  
نظر هر دو در سنه عیش و خرمایه خویش را که هر دو علم تراش  
بکشت و طالعش برین شکل بود **دلیل** چون زحل و مریخ در  
عاشر بود از طالع و خداوند طالع نهمس بود و قدر مغرب از طالع  
طالع در برج که بطلال بگردد مولود خوشیست **دلیل** که **دلیل** که  
**باسباب** نه ثامن سهم التزوج در ثامن و صاحب ثامن محکما

مولود را

بجای خود

مولود را

مولود را



از طالع چون در شامز بود در خانه خویش مولود در وسط خویش میرد  
**دلیل** چون صاحب شامز و برج شامز مسود باشند مولود در خانه  
 میرد **دلیل** چون شستر و زهره از تثنیث مولود در خانه و شتر  
 خویش میرد **دلیل** که در تثنیث میرد خداوند شامز در شامی  
 عشر مولود در سفر میرد و چون صاحب برج رابع در برج بیسوط  
 یا و بال یا سادس یا ثانی عشر بود یا ثامن مولود در غربت میرد  
 و چون قمر در برج سابع بود آن میلاد نهار و تحت الشعاع بود  
 متصل بخمس مولود در غربت میرد و چون زحل خداوند شامی  
 بود و مریخ ناطق بود در برج غربت میرد و چون شستر خداوند  
 شامز طالع بود و خمس بود و برج شامز خمس و شستر در برج  
 غربت مولود در غربت میرد و چون زهره و زحل و مریخ و قمر در طالع  
 بود مولود از تشنگی و کرسکی میرد در غربت یا سابع او را بخورد  
 و چون صاحب ثامن در برج بود که در اینجا او را حفظ نمود مولود  
 در غربت میرد و چون آفتاب در وسط السابو بود و مریخ ناطق  
 در خانه بود مولود در غربت میرد **در اوقات** هر که در اجتماع  
 زاید در استقبال میرد و هر که باستقبال ناید با جمعی میرد و  
 ازین بخداوند ساعت ولادت بود از ساعات موعده که خداوند

میرد و چون صاحب شامز و برج شامز مسود باشند مولود در خانه  
 میرد و چون شستر و زهره از تثنیث مولود در خانه و شتر  
 خویش میرد و چون صاحب شامز و برج شامز مسود باشند مولود در خانه  
 میرد و چون شستر و زهره از تثنیث مولود در خانه و شتر  
 خویش میرد

ساعات

ساعات آفتاب بود حرکت یوم الاربع یا یلینه الاحد بود و اگر  
 قمر بود حرکت یوم الخمیس یا یلینه الاثنین و اگر زحل بود حرکت یوم الشنبه  
 یا یلینه السبت بود و اگر شستر بود حرکت یوم الاحد یا یلینه الخمیس  
 و اگر مریخ بود حرکت یوم الجمعه یا یلینه الشنبه و اگر زهره یوم الاثنین  
 بود یا یلینه الجمعه و اگر عطارد بود یوم السبت یا یلینه الاربعه  
 بود حرکت یلی حرکت یکدیگر وقت حرکت آن روز یا آن شب بود که  
 آن کوکب بدان دلالت کند **در حکم** اگر صاحب سابع طالع  
 قمر حال بود و آن خمس ساقط بود سفر مولود در احوال بود و در طالع  
 بود و با قوت دل **دلیل** اگر قمر در سیم طالع بود شرق طالع هر آن  
 تحت الشعاع مولود با تسع ارتفاع یا بد **دلیل** اگر قمر در پنجم طالع  
 بود و شستر و مریخ در نظر باشند دلیل طالع و شاد بود در سفر  
**دلیل** اگر مسود در سابع طالع بود مولود بسفر ارتفاع یا بد سفر  
 نکند الا که از آن شادی یا بد خداوند صاحب سابع مسود و قوت حال  
 بود **دلیل** اگر آفتاب و زهره و عطارد در سابع بود از طالع  
 مولود در احوال بسیار بود در سفر **دلیل** اگر قمر در برج ثامن  
 و آن برج سابع بود از طالع مولود خداوند آن سفر بسیار بود و بزرگ  
 و سعادت از سفر یا بد **دلیل** اگر قمر و خداوند خانه او در بیت السفر بود

مسعود مولود صاحب اسفار بود و بسیار مشایخ یا بد از سفر خانه که  
 قزوین و زهره درین خانه مسعود باشند و اگر صاحب طالع در تاسع بود  
 و صاحب تاسع در طالع مولود شاد دل بود و سفر و در آن فواید  
 فراوان یا بد **دلیل** اگر قریب از ولادت در روز سیم جمعه  
 بود و بعد از آن دو این سعد قوی بود و شریقه بود مولود مسعود  
 منفعت بود از سفر اگر این کوکب بخشی بود و شریقه بود فواید در حفظ  
 خویش بود مولود سزای دراز با سفر کنند و تاسع بسیار شاد فاق **دلیل**  
 اگر صاحب تاسع در و تیر بود و قریب از ولادت در سیم جمعه بود  
 مسعود بود و در سفر و در آن رفعت و کرامت و نعمت و سعادت یا بد  
 و مستر و فاضل و امر در غربت یا بد در خانه **دلیل** اگر سفر کنند و بار  
**نشان** چون ششتر و زهره در خاس طالع بود مولود را ولادت  
 در سفر بود و هرگز هیچ جای متوطن نشود **دلیل** چون عطارد در وسط  
 السماء بود و هر از تحت الشعاع و میرج تقارن و بود یا بر خط  
 مولود از وطن خویش هجرت کند و هرگز از آنجا نیاید **دلیل**  
 اگر زحل در سرطان بود و هر در برج و زحل طالع است مولود بود و بود  
 بسفر شود البته باز نیاید **دلیل** اگر زحل در خانه  
 خویش بود بسفر در دشت رود و اما نزد باز آید و هرگز از وطن

و او را خراجست بود و در خانه سفر مولود سفر در آن کند اما با وطن رسد  
 و اگر زهره یا ششتر و عطارد قریب از مولود اسفار بسیار کند  
 و یکسان بقیت با وطن خویش آید و اگر عطارد در خانه میرج بود سفر بسیار  
 کند اما با بقیت با وطن آید **دلیل** اگر کسی که سفر آید **نشان**  
**دلیل** اگر زحل در خاس طالع بود صاحب طالع غایب بود  
 مولود از سفر میرج بیند و احوال مکرر در سفر بود و هرگز  
 در شالط طالع بود در میلاد و تیر و خوس و بر نظر بود و میرج  
 شالط میرج مذکور بود مولود از سفر میرج بیند و نمکها در سفر بود  
 رسد چون میرج در خاس طالع بود و قریب از ولادت یا تیر **دلیل**  
 ناظر بود مولود سفر بسیار کند و از آن میرج و بهایند اگر قریب  
 صاحب طالع بود و میلاد و زحل بود مولود در سفر چار شود و بهایند  
 بر سر سد اگر زحل و زهره و میرج در خانه سفر بود مولود را  
 و در سفر میرج رسد و از فواید سفر محروم بود اگر میرج طالع ناظر بود  
 از تیش و قریب از میرج بود مولود را اسفار با جود و بهایند  
 افتد و از آن میرج بیند اگر میرج در خانه عطارد بود مولود اسفار  
 بسیار کند و در آن زیادت فایده و منفعت نیاید اگر صاحب  
 بیت السفر تحت الشعاع بود مولود در سفر مذهب از وطن خویش

در زهره



بگیرد اگر صاحب بیت السفر در برج مائمه بود و صاحب طالع انطلا  
منحوس بود مولود سفر را کند و احوال و بلا کشد از دنیا اگر صاحب  
در برج مائمه بیت السفر منج بود و صاحب طالع مائمه بود و ساقط اول  
بلا کشد در سفر اگر ارباب مثلثات آفتاب بر وز آن قرار دارد  
شیر ساقط باشند و از نیرین و نایلی او نماند و منحوس باشند مولود  
در سفر رنج و مشقت کشد اگر دلائل سفر منحوس باشند در طالع مولود  
در سفر چار و چهارت و رنج کشد علی الخصوص در سال که دلائل تحویل  
و اسباب آن باز خواند اگر مستول بر خانه و سهم سفر منحوس بود  
در برج مائمه مولود سفر را کند و از آن طالع در برج مائمه صاحب  
آن نخست از محل بود اگر از منج بود از در آن و اهل طالع کشد  
و اگر این آقا در برج ارض بود این سفر بسیار بانی بادی کند اگر صاحب  
طالع در برج بیت السفر دارد مولود سفر دست دارد و از آن  
زیادت منفعت نیاید اگر صاحب بیت السفر بیت بیضا صاحب طالع دیگر  
مولود در سفر کردن مضطر بود و هیچ خستیا نبود او را در سفر اگر صاحب  
طالع منفعت بود از صاحب بیت السفر مولود سفر و شش دارد و اگر  
صاحب سفر منفعت نبود از صاحب طالع مولود سفر دست دارد  
و همیشه بر غم سفر باشد اما او را سفر کمتر مواظقت نماید و بیشتر از

ان مواضع را نشاند

برابر

هر ساز که کند در سفر باطل شود **سفر انکدام را اگر نیرین**  
اربع شرق باشد مولود سفر بجانب مشرق و قبله کند و همچنین دلائل  
سفر در اربع غرب باشد در جانب شمال و مغرب و اگر در برج دو  
و منقلب باشند نو از نو سفر افتد و اگر در برج ثابت در اربع  
افتد **انکدام جهت موافق تر است** بگر دو کوکبی تر است آن  
ناجحت که این کوکب بران دلالت کند او را موافق افتد اگر ارباب  
خانه نیرین و صاحب طالع در بسوط و وبال باشند هیچ صاحب  
خستیا سفر نیاید کرد اگر منج در دوم طالع مولود را از چشم و هر کس  
بیاید که بخت و جانب مشرق او را اولیتر بود **دلیل دیگر** اگر صاحب  
تاسع سعد بود و در طالع بود مولود پاک دین بود و اگر بخش بود مولود  
بر اعتقاد بود و خسرت کند و اعتقاد خویش اگر عطار در خانه رست  
بود مولود مبتدین بود و اگر آفتاب یا قمر تاسع قمر حال بود و کوکب  
اعتقاد بود اگر کوکب از طالع ساقط بود و قمر عطار در بیشتر  
ازین سه کوکب دو با یکدیگر تقارن یا متصل مولود نیکو اعتقاد بود  
اگر کوکب از طالع ساقط بود و قمر عطار در بیشتر ازین سه کوکب  
دو با یکدیگر تقارن یا متصل مولود نیکو اعتقاد بود اگر سهم السعاده  
و سهم الغیب و سهم الیزین از بویست و حدود سعد باشند مولود پاک دین

اگر برج تاسع از بیوت سود و ثبات بود و برج در درخت بود  
و ی مولود پاک اعتقاد بود اگر خداوند ثبات و تاسع از نحوس بری  
بود مولود پاک بی بود اگر کس در ثبات یا در تاسع بود مولود  
بعبادت و زهد معروف بود اگر خداوند تاسع بر تکیه سحر  
بود و آفتاب از تیس یا تیش بود یا در تاسع بود یا در تاسع  
غیب بود اگر در تاسع یا در تاسع اعتقاد بود و اگر کس نام  
مسلمان بود و متوزع و حسن عقیدت خلق بود اگر در خانه  
مشترب بود یا مشترب بود در تاسع و اگر مشترب بود تاسع  
و قور حال هم دلیل تفری و حسن عقیدت بود چون سهم الدین  
مقتل بود مولود نیکو اعتقاد بود چون برج نیم شرقی  
آفتاب یا شرقی زهره بود مولود نیکو اعتقاد بود و اگر عطار  
در خانه از نعل بود و هر دو در طالع حقی از دست یافتن بود و هر دو  
خفاف باطل بود اگر عطار در نیم بود و در اینجا حقی دارد و قیج  
بر تاسع و هر دو مولود دین باطل دارد اگر برج تاسع منقلب بود  
و صاحب او در برج منقلب مولود بیک مذبح قرار نگیرد  
اگر ذنب در ثبات یا تاسع بود و سهم الغیب نحوس بود و صاحب  
تاسع نحس بود مولود متخیر بود و برج مذبح قرار نگیرد چون سهم الدین

مقارن

مقارن بود با برج یا تریج و مقابله او مولود بد اعتقاد بود اگر  
مستوله بر تاسع و سهم الدین قیج بود مولود بد اعتقاد بود و خانه  
که از نظر مشترب و در بود اگر عطار در تاسع مقارن زحل بود  
مولود بد اعتقاد بود اگر زحل و مشترب در نیم مقارن باشند یا قیج  
و زحل یا نجس یا ذنب دلیل اعتقاد بود اگر سهم الدین در ثبات  
و تاسع و ثبات و ثباتی عشر بود دلیل اعتقاد بود و مقابله و اگر  
نحوس بود منافق بود زحل در خانه و مشترب دلیل اعتقاد بود  
خانه که راجع یا منحوس بود **و این که اگر در تاسع بد اعتقاد**  
**کند** اگر مستوله بر برج نیم راجع بود مولود از مذبح اصلی خویش  
انتقال کند اگر با راجع منحوس بود از آن صبح حفظ نماید اگر قیج  
در تاسع بود در برج منقلب مولود از دین نیز انتقال کند اگر عطار  
در خانه از نعل و قیج بود راجع و در طالع حطر دارد مولود از اسلام  
بر گردد و هرگز شود **و این که اگر در تاسع بد اعتقاد**  
سهم الغیب منحوس بود مستوله رطلع و عطار در بد و مشترب  
ناظر بود خواها پند که راست باز خواند و تعبیر حاجت نیاید  
**و این که اگر مشترب در تاسع بود در میلاد ششیر مولود خواها**  
در رخ چند با جمل و هر تعبیر که کند راست نبود اگر مشترب



درین خانه تحقق شود دلیل او کشید عجیب بود **دلیل** خداوند  
 تاسع در یازدهم دلیل خواهرش که بود و تغییر داشت و گویا در این  
**دلیل** اگر عطار با قمر بود در برج تاسع در جوزا یا سنبله یا  
 یا ثور و سیم النیب با و بود خواهرش که بود و از غایب خبر  
**دلیل** شش و بیست و یک که از نظر منفعت و عطا در حوت در  
 حظه دارد یا در برج نهم یا سیم و مشترک بود نظر دارد و اگر آنکه از علم  
 منفعت و حرمت و دولت یا بد **دلیل** اگر قمر قوس یا حوت  
 بود و ازین دو برج یکی تاسع طالع بود و سیادتش بود و بود و علم  
 خویش بهر دو یا **دلیل** اگر عطار در تاسع بود و مشترک بود بر نظر  
 و مشترک قوی حال و عطار و قمر حال بود از علم خویش بهر دو یا  
**دلیل** اگر سیم السعادة یا سیم العلم مقادیر بود در ثلث یا تاسع  
 و سحر برایش نماند بود نظر قبول تر بود از علم بهر دو یا  
 و بهر دو دلیل صنف علوم پیش گفته آمد است **دلیل** اگر  
 اگر میان ثلثات نیز نبوت نکرد اگر چه قمر حال باشد بود و در  
 در حرمت بود و هر کدام که قمر حال باشد در آن مدت محترم بود و شش  
 اول غر دوم میان سیم آخر وقت شش نخستین را غیر از قمر  
 و شش دوم را ثلث و شش سیم سیم **دلیل** باکر و جنس

از او

در قمر بود و هیچ بروز در و تدویر بود و آن و طالع یا وسط السما  
 بود مولود با جاه و حرمت و ولایت بود چون از سالها که چک  
 زحل با مریخ و مدته ولایت چند طالع آن مریخ بود ماه یا سال  
**دلیل** مریخ چون دلیل عمل بود در او نماند بود مولود از جهت علم  
 مصادون و مطالب و قید و حبس کشد **دلیل** اگر زحل در او  
 بود و دلیل عمل بود مولود بحسب و عذاب از جهت عمل مستی شود **دلیل**  
 چون خداوند جدید در برج عاشر رسد بیشتر در برج شرف خداوند  
 عاشر دلیل عمل بود **دلیل** اگر قمر در طالع با آفتاب یا بهیلاج محترم  
 خداوند عاشر رسد یا بجای شرف عاشر در آن مدت ولایت و علم  
**دلیل** شش و بیست و یک که از نظر منفعت و عطا در حوت در  
 بود و مستی بود بر مقوم قلم که خداوند نماند بود بر مقوم قلم که  
**دلیل** باکیر نبوت درین باب اعتبار کند همچنانکه با شرافت  
 کند **دلیل** مدتی ولایت خداوند آنها بهر برج عاشر جزو قران طالع  
 قران اعتبار کند و آنرا بهیلاج نهد و که خداوند استول بران در  
 و بر صدفیت مال هیچ دولت درین آیات هیچ احوال نکند  
**فصل** صنایع و حرف و کسب درین برج عاشر یا بدو کسب و لای  
 صنایع و حرف ازین خانه گفته اند **دلیل** کجای و سبک

خارج از این کتاب است و در این کتاب نیست

اگر دلیل ستاره مرجع التیره بود و قمر بر ناطق بود و قمر بود و اگر مرجع  
 نکرده در بر بود و اگر عطارد بود پس یکی بود که تا به رده رسیده اند و اگر  
 عطارد در برج ذوالرجع قوام بود و خاصه قوس مولود و کمار بود و اگر  
 مشتری بر ناطق و ناطق بود و حال بود و اگر قمر عتبار نه عطارد بود و شفا  
 بود و اگر قمر نکرده و قمر در شرف بود صاحب بر بود اگر زحل دلیل  
 بود و در سلطان بود مولود کمار و اگر بود و اگر در سبیل بود و اگر نکرده بود  
 و اگر در ناطق بود و اگر در جزا بود و جولا بود و اگر در ناطق  
 و جدر بود و بزرگ بود و اگر در حوت بود و مؤلف عجب و حافظان باشد  
**در خاندان و خلافت** اگر قمر دلیل عمل بود و با مرجع بود در سلطان  
 و زهره از ناطق ناطق بود مولود سر که فروش بود و اگر زهره دلیل  
 بود و در برج ناطق ناطق بود مولود و قمر فروش بود و اگر زحل  
 با مشتری بود و مشتری سبیل بود و ناطق فروش بود و اگر زهره دلیل  
 عمل بود و در ناطق ناطق شد قمر با ناطق بود **دلیل** اگر عطارد  
 در جدر بود و مرجع بر سر سبیل بود مولود و قرار دیگر ناطق بود **دلیل**  
**کتاب** اگر زحل دلیل عمل بود و در حوت بود و مرجع بر ناطق  
 نبود مولود کنس بود و نجاست از راه پاک کند دلیل دیگر اگر  
 زحل در حوت بود و قمر زحل ناطق از حد و یا بیوت زحل ناطق قمر

از حد و

از حد و یا بیوت زحل بود در ناطق یا ناطق قمر مولود کنس بود  
 و اگر زحل در طالع بود و زحل بر ناطق و اگر کنس بیوت چند  
 نخوس مولود کنس بود **و اگر قمر ناطق ناطق شد**  
 اگر قمر دلیل عمل بود در برج ناطق ناطق بود و اگر مرجع ناطق بود  
 چوب نیزه فروش **دلیل** اگر عطارد زحل ناطق بود از ناطق  
 و زحل در جدر بود مولود چوب سدر فروش و اگر مرجع تحت الشفا  
 بود مولود خیزران فروش **دلیل** اگر عطارد در حوت بود  
 دلیل عمل بود و در حد نخس بود مولود و در حد حیر فروش **دلیل**  
**نار و خازنه** از شهاب و شهاب فروش اگر اقیاب دلیل عمل بود  
 و زحل مرکب از نور مولود حنا فروش و اگر مشتری دلیل عمل بود  
 و در برج خنابی بود نخوس مولود و خرافوش بود اگر اقیاب زحل  
 ناطق بود از سبیل مولود زیتون فروش و اگر زحل در حد بود  
 کاتیره فروش بود و اگر زهره زحل مرکب و دلیل عمل اقیاب بود  
 و زهره در سبیل بود مولود از بار و توانی فروش و اگر قمر زحل در  
 و زهره از برج جوانی بود ناطق ناطق ناطق و اگر اقیاب  
 دلیل عمل بود و زحل مرکب از نور زهره با مرجع بود و طالع مولود ناطق  
 و ناطق و حلو فروش بود و اگر زحل دلیل عمل بود و در جدر بود و بهر

و عطارد ناطق ناطق شد

و اگر زحل

و اگر زحل



بدان نظر بود و زهره در برج ماسر بود مولود بناس بود و اگر آفتاب  
 دلیل عمل بود و مشتری در شرف و زهره با مریخ در طالع مولود  
 و جانید فروشد **دلیل نژاد الله** اگر زهره در دوازده سالج بود و مریخ در طالع  
 بریتان بود مولود نژاد بود و اگر مریخ در سالج بود و زهره در طالع  
 بود و مریخ بریتان نظر مولود نژاد بود و معکوس او این بود **دلیل**  
**تفسیر** اگر مریخ دلیل عمل بود و در بیت العل بود و در برج حیوانی دلیل  
 قضایی و خزان خاصه که مشتری در برج حیوانی مریخ نظر دارد و اگر  
 زهره از برج حیوانی نظر دارد که کشد **دلیل نژاد** اگر مریخ دلیل عمل  
 در عاشر بود در برج حیوانی و زهره از برج مریخ نظر مولود درک زن  
 و اگر عطارد در نظر دارد و مریخ دلیل عمل بود در برج حیوانی و زهره مریخ  
 استاد بود که از آن مریخ یا بد **نژاد** و **نژاد** فان اگر مریخ دلیل عمل  
 بود و در برج حیوانی و در مریخ نازر نظر مولود و خزان مریخ  
 بود اگر مریخ مریخ بود و مریخ **دلیل** مریخ چون آفتاب  
 عمل بود و صاحب ثانی تدبیر بود و در مریخ نازر مولود مریخ بود  
 و اگر نظر بود از ضایفه مسک بود و اگر زحل در عمل بود و آفتاب  
 از قوس بود مریخ مولود مریخ و زحل بود و اگر صاحب ثانی مریخ  
 بود و آفتاب از آخر قوس نظر مولود نژاد معادن بیرون آورد

و اگر

و اگر آفتاب از اسد نظر بود سیم کوب بود و اگر از اول قوس  
 نظر بود عمل مریخ کند از معتبر و مریخ و غیر آن اگر زهره دلیل  
 عمل بود و آفتاب بود مولود جوهر بود و اگر مریخ بریتان نظر دارد  
 کیمیاگر بود مولود اگر صاحب عمل زهره بود در برج مریخ و مریخ از  
 برج نازر مریخ نظر بود مولود مریخ و مریخ در مریخ و مریخ در مریخ  
 در برج مریخ دلیل عمل بود و زهره بود مریخ مریخ و مریخ در مریخ  
 اگر زهره دلیل عمل بود و در جوزا بود با زحل مولود جوهر مریخ بود  
 نه قیمت و نه سقط اگر زحل در برج مریخ بود و مریخ در مریخ مریخ  
 و صدق و چیزهای به قیمت فروشد **دلیل** اگر مریخ بریتان  
 بود و در مریخ بود مولود آئینه کرد و اگر زحل در ثور بود و زهره بود  
 نظر از سلطان و مریخ از برج مریخ آئینه مریخ کند **دلیل**  
**و نژاد** اگر زحل در ثور بود و زهره بود مریخ از سلطان و مریخ از برج  
 نازی مولود که سه فروشد و اگر آفتاب مریخ از سلطان و مریخ از برج  
 نازی مریخ و مریخ کند و فروشد اگر مریخ از سلطان و مریخ از سلطان  
 فروشد اگر مشتری مریخ از مریخ مریخ این دلیل بود اگر زحل مریخ و زهره  
 بود مریخ بود از مریخ مریخ و مریخ و مریخ کند و فروشد  
 اعلم **دلیل** **نژاد** **نژاد** اگر زحل در مریخ بود و مریخ از مریخ مریخ

بروج مولود که مایه تاب باشد اگر صاحب عمل بخرد و بخوس در زمان بروج بوی  
 ناظر و از بروج مایه مولود آتش کر مایه تاب اگر مشتری نظر دارد آتش  
 و کج تاب **سازگار** اگر مریج دلیل عمل بود و بوجیل ناظر بود از بروج  
 مولود مایه فروشش بود اگر دلیل در بروج مایه و بهرام از بروج مایه بوی  
 بود مولود مایه فروشش اگر دلیل عمل عطار بود و در بروج ناظر بود از  
 بروج مایه مولود مایه خرد و فروشش و اگر بجای قرمش عطار بود  
 ناظر بود مایه بزرگ فروشش اگر دلیل در بروج مایه بود و بهرام از بروج مایه  
 بود و بهرام از بروج مایه بوی ناظر بود مولود مایه خرد و فروشش اگر دلیل  
 عمل قرم بود و ناقص الفوق بود و مشتری بوجیل ناظر بود از بروج حیوانی و مشتری  
 مغضوب بود مولود مایه شوره بزرگ فروشش **در بروج** و بوجیل  
 دلیل عمل و عطار بود و ناظر از بروج حیوانی دلیل بوجیل مایه بوجیل بود اگر در  
 ناظر بود دلیل بوجیل بوجیل و در بروج بود اگر مریج مایه بوجیل و در بروج  
 مرغ خانگی و اگر در بروج از بروج آبی بود مرغ آبی فروشش اگر بوجیل و در بروج  
 از بروج آبی بود کلاغ و زرافه و اشغال این فروشش و اگر دلیل عمل  
 عطار بود و تنه او تحت الشعاع بود دلیل بوجیل بوجیل و اشغال و در  
 و اشغال این بود و در **سازگار** از بروج مایه و مشتری و کج تاب  
 اگر مشتری دلیل عمل بود و صاحب سادس بوجیل ناظر بود از بروج و در بروج

مولود مشتری و آب فروشش و اگر مشتری دلیل عمل بود صاحب سادس  
 زهره بود و بوجیل ناظر بود مولود مشتری فروشش و اگر مشتری دلیل عمل بود  
 و عطار و صاحب سادس بود و بوجیل ناظر بود مولود خرد و فروشش و اگر  
 بجای عطار و در بروج مولود کافه فروشش و اگر بجای قرمش عطار بود  
 یعنی که مشتری دلیل عمل بود و آفتاب صاحب سادس در ششم بود  
 ناظر مولود و آب و مشتری فروشش و اگر دلیل عمل مشتری بروج  
 کوكب بوی ناظر بود مولود کوكب فروشش و اگر صاحب عملی بوجیل  
 صاحب سادس بود مولود کوكب فروشش و اگر مکان صاحب عملی  
 صاحب سادس و ثبات بود و بوجیل و در بروج قوام باشد مولود شیرین  
 و نامست فروشش و اگر صاحب سادس متصل بود مشتری بروج  
 بوجیل و بوجیل صاحب سادس مولود مسک و بوجیل و بوجیل فروشش  
**در بروج** و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل  
 سادس بوی ناظر بود از بروج حیوانی مولود تخم سبک بوجیل بود و اگر در  
 سادس زهره بود مولود کینه بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل  
 بود یا زحل کینه بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل  
 بود کینه بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل  
 احزاب را فروشش و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل و بوجیل



**در وقت فروش** اگر زحل دلیل عمل بود در دلو و مشتری در برناظر  
 مولود هم فروشد و اگر زحل دلیل عمل بود در دلو و مشتری در برناظر  
 از برج حیوانی گردد بخت رو به راه و مومر و امثال این فروشد و اگر  
 آفتاب نکر بخت و اصل این شده اگر زحل دلیل عمل بود مشتری  
 از جواهر برناظر اویم فروشد **دلیل از افعان و حقایق** اگر زحل دلیل  
 عمل بود در دلو و عطارد از جواهر برناظر اویم بخت فروشش بود و اگر  
 مشتری دلیل عمل بود در برج حیوانی و عطارد برناظر مولود بخت کرامه  
 کند خاصه که طالع سلطان بود و عاشر حیل از سوت و اگر زحل در جد بود  
 و عطارد از سبب برناظر مولود کاغذ کتاب فروشد و اگر عطارد  
 راجع بود جمله کتب کند و اگر مشتری در مشایخ مشتری بود در اودا و یکی  
 برج نازیک در برج حیوانی و عطارد خارج مولود بخت بود **در وقت**  
**و در وقت** عطارد و مشتری دلیل عمل بود در برج نباتی و زحل برناظر  
 بود از برج نباتی مولود خیاط بود و اگر زحل دلیل عمل بود در جد بود  
 قمر از ثور برناظر مولود خوب فروشد و اگر عطارد صاحب طالع بود  
 و با زحل در جد و قمر از سبب برناظر مولود عیس و شویب  
 و اگر زحل دلیل عمل بود در ثور بود هیچ کوب برناظر مولود عیس  
 فروشش بود و اگر مشتری در جد و عطارد خوب فروشد و اگر زحل در جد

بود از سبب کعبه فروشد و اگر آفتاب با زحل کرد و از سبب زحل  
 در ثور بود مولود مومر و غنچه فروشد و اگر قمر با زحل بود در ثور و مشتری  
 جرب فروشد و اگر زحل در ثور بود قمر از جبر برناظر جبر فروشد و اگر  
 آفتاب از جبر برناظر بود کندم فروشد و اگر آفتاب از جبر برناظر بود کندم  
 فروشد و اگر قمر از سبب کعبه فروشد **در وقت**  
**در وقت** چون کوب عمل در برج حیوانی بود و این کوب دلیل خاند  
 مرکب بود مولود پشم و موی حیوانات فروشد و اگر مشتری برناظر بود  
 طیبسان و کعبه قین فروشد و اگر زحل بود بکس فروشد و چنانکه  
 فروشد و اگر عطارد بود و کوب عمل بود خاند و خاند خوب فروشد زهره  
 و اگر زحل در دلو بود دلیل عمل بود و قمر از عترب یا حیل برناظر بود مولود  
 سوزنیم فروشد **در وقت** چون زهره در طالع بود یا در وسط السما  
 در برج نبات و عطارد برناظر برج نبات دلیل بر ناز و جاده ناز  
 فروشد و اگر یکی در برج نباتی و دیگر در برج حیوانی تخم و گشای فروشد  
 و اگر زحل در جد بود و عطارد از سبب برناظر مقتصد و جاده زمان  
 فروشد و اگر عطارد با زحل بهم بود در جد کرباس باریک و درشت  
 فروشد و اگر مشتری از میزان زحل برناظر بود خرد فروشد و اگر قمر از  
 میزان برناظر بود دستار فروشد و اگر زحل در دلو بود و عطارد از میزان

اگر زحل در جد بود  
 و مشتری در ثور  
 و قمر در ثور  
 و عطارد در جد  
 و زحل در جد  
 و مشتری در ثور  
 و قمر در ثور  
 و عطارد در جد  
 و زحل در جد

بوزن ماکه مولود جاده فخر شود و اگر بیشتر باشد یعنی در جبهه مولود و غیره  
 فروشد و چون در بیشتر فسیح بود قرآن بیشتر و زحل در اجزای  
 خفایان فروشد و اما از اجزای ترقی کند و نیز از آن رسد و اگر  
 زحل در ثور بود و بیشتر از سبب بوزن ماکه زحل دلیل علی بود مولود  
 که با بسی درشت و خفایان فروشد **در مذهب و ابرو و گران**  
 چون عطارد و زهره در وسط النهار بود در برج ارض و زحل در پیش  
 ماکه از برج ارض یا مای مولود بزرگ بود اگر دلیل علی زحل میزند  
 از بروج متقلب مولود بزرگ بود و اگر زهره دلیل علی بود و مریخ  
 بوزن ماکه و مریخ از اقباب ساقط بود دلیل بزرگ و در خفایان بود  
 اگر زحل دلیل علی بود و در ثور بود مولود بزرگ بود اگر زحل دلیل علی بود  
 و در برج همسط یا و بال بود قمر از برج ماکه یا از برج مای را دلیل علی  
 متصل بود دلیل خفایان بود یا بایست چاه در برج تمام **در بیان مذهب**  
 چون زهره دلیل علی بود و زحل در ثور و زهره در حریف بود یا در  
 مولود در میان فروشد و چون زحل در ثور و زهره در سبب بخار بود  
 مولود در میان فروشد و چیزهای خوشبختی چون زهره در سبب و  
 از سرطان یا حریف یا حوت بوزن ماکه مولود در میان فروشد  
**در تیره و فروشد** چون زحل در جد بود و قمر از سرطان بوزن ماکه

مولود تیره فروشد بود چون عطارد در برج ماکه بود و قمر بوزن ماکه  
 بوی اتصال دارد از برج مای خورده فروشد مولود و تیره و خفایان  
 قمر عطارد و ماکه بود و عطارد در طالع بود در برج مای و قمر در  
 الارض مولود تیره و کور و شلیم و چقدر فروشد **در بیان مذهب**  
 چون زحل در جد بود و بیشتر از سرطان بوزن ماکه مولود میزند  
 و اگر زحل در جد بود و بیشتر در حوت بوزن ماکه مولود و کور و آید  
 فروشد و اگر زحل در جد بود و بیشتر در ثور بوزن ماکه مولود  
 سیاه فروشد و اگر زحل در جد بود و مریخ در سرطان مولود میزند  
 فروشد چون غاب و خندق و خفایان و غیر آن **در بیان مذهب**  
 اگر طالع یکی از کواکب مای بود و بیشتر زحل در مذهب تحت الارض بود  
 پیور بود و اگر دلیل برعل زهره بود و زحل و هر دو در خانه نحوس  
 باشند مولود پیور و دارد فروشد و اگر مریخ در موضع علی بود و زهره  
 از برج مای بوزن ماکه بود و مریخ در برج مای بود مولود دارد و مای  
 فروشد چون سره و مردار شک و اشال این و اگر مریخ دلیل علی  
 بود و از ثور یا از سبب زحل میزند مولود پیور و خفایان و اگر زحل  
 تحت الشعاع اقباب بود در جد دلیل علی بود مولود ماز و پوست  
 مار و مبط و اشال این فروشد و الله اعلم **در بیان مذهب** اگر زهره در



در خطر از خطرات خویش در منزلت طب چه صورت مردم مولود عطار  
 بود و اگر زهره دلیل عمل بود و برج علی میزان بود و زحل از جبر و نور  
 بود مولود عطار بود و مشک بود و غیره فرود شد و اگر زهره دلیل  
 عمل بود و در برج بود صورت مردم مولود عطار بود و اگر زهره با جبر  
 در جبر بود و جبر در برج عمل بود مولود عطار بود **دلیل برستی**  
 اگر زحل در خانه عمل بود و در برج و جبر بین و بعضی از کواکب که  
 دلیل صنعت بود و نور تا نظر بود مولود رسن تاب بود خاصه که  
 بهرلم نظر دارد و اگر زهره نظر دارد کتب تا بهر اگر آفتاب نظر دارد  
 و افکار است بلند و اگر نظر مشترک دارد رسن کشته تا بهر اگر با نظر  
 مستند آفتاب بود و نور تا نظر و اگر زحل نشسته بود بهر لالت و در برج حیوانه  
 بود مولود رسن تا بهر **دلیل برستی** ان زحل چون طلوع  
 بود و برج در سابع دلیل مستند بود و این بود که مستند و مذکور  
 که زحل در طلوع دارد و برج در سابع چون عطار در ثلث از طلوع  
 و برج در سابع بود مولود مستند بود چون عطار در ثلث و ثلث بود  
 و جشن اول در جبر است مولود برج شکار و یوز و مسک و سینه  
 چون قرار استقبال در ثلث با عطار مولود برج و با صید کند  
 و اگر قبا عطار در برج از برج آید دلیل صید باهر صید دریا بود

در

**دلیل برستی** زهره و برج چون تریج یکدیگر باشند و یا را یل باشند  
 از او تا مولود طیب بود چون تریج و عطار در ریوت زهره  
 بود یا جبر زهره دلیل طیب بود چون تریج و دلیل عمل بود قریب  
 متصل بود در برج حیوانی دلیل علاج و طب بود و اگر کواکب نظر  
 ندارد دلیل جراح بود و اگر تریج و دلیل عمل بود و زحل بر سر بودند  
 از برج حیوانی دلیل علاج و کسیر و خشن بود و اگر زهره تا نظر  
 دلیل جراحی بود و اگر تریج و دلیل عمل و آفتاب در برج حیوانی  
 بر متصل دلیل لجامی بود و اگر قریب و دلیل کندن دندان بود و اگر کواکب  
 اغمال در وسط السماء بود و برج حیوانی و یکدیگر اتصال دارد مولود  
 جبر و معالج و کوفتی و شکستگی **دلیل برستی** ان رسن  
 و عطار و چون تریج و زهره بود در او تا یکدیگر نظر دارند  
 یا صبح زده چون عطار و زهره بود در جبر باشند و در حد و یکدیگر  
 مولود رفاص و پانزده باشد و چون تریج و عطار بهم در برج جماع  
 باشند دلیل با نر و رسن و بر سر و در او را دان و اگر زهره در خانه  
 خویش بود با عطار در او تا دلیل نازیدن و با نر کردن بود و اگر  
 زهره در و تد بود و عطار در و تد بود هر یک در حد یکدیگر باشند مشرقی  
 در خط ط خویش مولود رسن با نر و پانی که باشد **دلیل برستی** ان رسن

پنج با زحل در او تاد بود در برج نادر خاصه در برج وسط السماء  
 آن بود که مولود است که بود اگر چنین در برج نادر باشد در او تاد  
 و آفتاب برایش ناطر مولود شمشیر و سلاح کند و اگر عطارد  
 ناطر بود که در او چنین و امثال این کند و اگر زهره ناطر بود و امثال  
 و این و الت زمان کند **و این کشتن** اگر عطارد با زحل  
 در وسط السماء بود در برج نادر و در بلاد آب بود که غیره یا بود  
 کشتن بان بود خاصه که مشترک ناطر بود و اگر ناطر بود مولود کشتن  
 و زندق خاصه که غیره در مغرب بود و زحل متصل بود از برج  
 قلب شمال **و این ناطر** اگر عطارد و زحل با وسط السماء  
 در برج نادر و پنج برایش ناطر مولود ناطر انداز بود و اگر  
 آفتاب زحل ناطر بود در برج آفتاب بود همین دلالت کند  
**و این که در کشتن** اگر پنج دلیل عمل بود و در برج اربعه دلیل  
 کار زینان بود و اگر آفتاب ناطر بود مصادق از ناطره که او در  
 زحل ناطر بود که در کند و یا زک که اگر زهره ناطر بود که در زراخ و اگر  
 عطارد بود بر که و حوضها بر لطیف کند و آب کبریا **و این کشتن**  
 اگر زهره و پنج در کمان عمل بود و با یکدیگر اتصال و از ناطر بود و کشتن  
 بود خاصه که در برج نادر و نادر باشد و اگر زحل برایش ناطر دارد

رنگ سیاه کند و اگر آفتاب و ارد رنگ کند و اگر قرقر ناطر دارد زک کشتن  
 زهره خاکه برای بود و در مثل و اگر عطارد ناطر دارد و حید رنگ کیک  
 کند و اگر زنب با ایشان بود که یا کس می کند **و این ناطر** حید  
 قرقر حید عطارد بود و عطارد از اما کن رطب بر ناطر دارد  
 نقشها مختلف کند و اگر پنج ناطر دارد نقش ساج و زور و این  
 و امثال این کند و اگر آفتاب ناطر دارد نقش زره و نقره  
 کند و اگر مشترک ناطر دارد تذهیب و زینت مصحف و کتب کند  
 و نقش مصحف و امثال این کند و اگر قرقر ناطر دارد نقش جاج کند  
 و اگر زهره در خفاست عطارد بود مقارن عطارد و زور و تطلع دو  
 از شعاع آفتاب مولود جرب و دست حید نقشها بود که در عطارد  
 دلیل نقش باریک و هر چه قیلم و اینند بود و هر چه قیلم این نقش کند  
**و این ناطر از ان و کشتن** اگر پنج حید باشد مشترک بود و یکی از  
 او تاد در برج حیوانی دلیل خزان بود و اگر زحل بر ناطر بود کشتن  
 و اگر قرقر ناطر بود زاده و شک و زور و اگر زحل ناطر بود زهره کشتن  
 زهره ناطر بود نفیس و امثال این دوز و چشک غیر آن و اگر آفتاب  
 ناطر دارد ساز زین و کلام اسب و امثال این سازد **و این ناطر**  
 اگر عطارد و پنج ناطر بود از خانه و عمل و این هر دو برج نباتی بود مولود

ناطر ناطر  
 ناطر ناطر



در دو کر بود و اگر زهره برایش ناطر بود آلت مهر تر است چون طالع  
و چنگ غیر آن چون زحل ناطر بود دوزخ تا بود و چوب شمشیر و اش  
این راست کند چون آفتاب ناطر بود زین و تیر و کمان و اشال این  
و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر  
و اگر ناطر بود دوزخ و اشال این ترا شد و اگر زحل و زهره  
و صبح یکدیگر ناطر دارند در برج مذکور خاصه در حمل و اسد و قوس  
و لیله در دو کر بود و آفتاب و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل  
صنعت بود و در بطن یا راجع بود و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله  
نظر دارد طالع و متلاطم و نسج و اشال این با فده و اگر زحل ناطر دارد  
پکس و زلیله با فده و اگر زحل ناطر دارد و صوف با فده و اگر زحل ناطر دارد  
حصیر با فده و اگر زحل و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله  
جمله بود و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله  
بود و اگر زحل و زهره ناطر بود خاصه از برج خاصه از برج حیوانی و زود  
بود و اگر آفتاب بر لیله ناطر باشد کلاه و قبا دوزخ و اگر زهره ناطر  
بود مصطفی دوزخ و اگر زحل ناطر دارد و زهره یا فده یا جابه یا کرباس دوزخ  
و اگر هیچ کوکب ناطر نبود دوزخ بود و اگر کوکب یا جابه یا کرباس  
دارند خیمه دوزخ بود و اگر طالع میزان بود و آفتاب در سرطان و قوس

و خنجر

در حمل

در حمل و عطارد یا شمشیر و صبح در اسد و زهره در اسد و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل  
و صبح یا زهره این دلایل از سهم الاصدقا و سهم السعادت و سهم الیک  
و سهم الشهور و سهم الاضطراب و غیره و این در موضع خنجر یا کرباس  
و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله  
و اگر زحل و زهره ناطر بود در دوزخ و اگر زحل و زهره  
زحل بود یا بیره زحل و اگر زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل  
زحل و صبح و اگر زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل  
بود و اگر صاحب طالع حادی عشر و صاحب سهم الاصدقا و او ناطر بود  
را دستان باشند از آفتاب او و اگر زهره مقبول بود با زمان یا کرباس  
مخالفت کند و اگر خنجر یا با یا با مخالفت کند و لیله و لیله و لیله و لیله  
و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله و لیله  
طالع ناطر یا لیله باشند از دوزخ و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
لیله بود و دیگر را تا زهره شمشیر این با دوزخ کرد و اگر زحل و صبح  
از تقابل و ترجیح سهم الشهور ناطر بود ترجیح یا متقابل میان  
ایشان دوزخ ظاهر بود و در دل و شمشیر و اگر هر طالع نیزین سیوف  
و خنجر ناطر دارند و قریب این دوزخ بود و دوزخ و شمشیر و اگر سهم  
و سهم الاصدقا و یک برج باشند میان ایشان و دوزخ و شمشیر و شمشیر و شمشیر

در حمل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل

مثلاً سهم الاصدقی یکی دهان برج باشد که سهم الاصله دیگر اگر نیمی در هر  
 طالع سکندر ناظر باشند از برج مطلع یکدیگر باشند میان ایشان دو تری بود  
 اما زیادت حق نباید **در مشترک دو طالع** اگر نه هر  
 در طالع بود و قوی حال بود با خطی و کبر او مستر دارد و اگر صاحب  
 ثلث طالع قوی حال بود و معبودی ناظر و خوش ساقط مولود  
 با کبر او مستی دارد و از ایشان خبر و کرامت یا بدو اگر برج ثلث طالع  
 قوی حال بود و مشترک یا نه هر دو یا بر ناظر باشند مولود  
 و در شان بزرگ دارد و از ایشان قوی یا بدو اگر میلاد نهاد برود و ثلث  
 طالع و حسن یا حوت بود و معبود خاصه مشترک بود و خوش ساقط مولود  
 و در شان بزرگ دارد و نیز دیگر ایشان مکرر بود و اگر مشترک در میان  
 بود در فرخ خویش مولود در اوستان شکر و باشد اگر نه هر دو در طالع  
 باشد مولود و از دوستان مکرر یا بدو و آفتاب در برج مطلع بود و در  
 خویش مولود و دوستان بزرگ دارد و از ایشان مال و جاه یا بدو اگر  
 در چرخ طالع بود از خوش معبود خاصه مشترک بود و ناظر مولود و نیز دیگر  
 کرامت باشد و مردمان او را کرام دارند و اگر نه هر دو در برج خاص باشد  
 مولود و نیز دیگر خلق عزیز بود و از آن زمان و دوستی ایشان شادی و کرامت  
 یا بدو **در طالع دو کس که با ایشان** **در مشترک** و اگر در هر دو طالع در یک یک

بیشتر از این است

در هر دو میان ایشان دو تری بود اگر یکی بر موضع سعد دیگر بود و معبود  
 در طالع و دیگر کس بر مکان نیمی این کس میان ایشان دو تری بود و اگر  
 در برجی افتد که متفق باشند در مطلع بحد عشق کشد و اگر سهم  
 السعادة در یک میلاد بر موضع قریب افتد و قریب دیگر بر موضع  
 سهم السعادة دیگر میان ایشان **در مشترک** بود و اگر قریب ثلث سهم  
 دیگر میان ایشان دو تری بود و اگر قریب هر دو در وسط السماء بود همچنان  
 بود و اگر نیمی در هر دو میلاد یکدیگر مکرر در برج مطلع و آن  
 باشند که چون آفتاب در یکی بود و روز مکرر یا در برج مطلع آن برج  
 که چون آفتاب در هر دو بود و روز مکرر یا در میان ثلث و اسرار  
 دوست باشند و دوستی و ایمان باشد و اگر طالع و موضع نیمی میان  
 دو شخص موافقت افتد و در میان ایشان نهایت نبود **در طالع**  
**کس که با ایشان** **در مشترک** چون سهم الاصله و مستر بود  
 معنوس بود و در ثانی یا سادس یا ثامن یا ثانی عشر مولود و در میان  
 کند و اگر مستر بر بیت الاصله قریب صاحب طالع دهد و ثلث  
 مولود و از دوستان پنج رسد و در مشترک خویش کند و اگر در برج  
 بود یا بیش پنج و پیران و اگر قریب از بیت الولد دهد یا فرزندان  
 و جوانان و بر خاستگان و کسانی که عیب باشد یا ایشان دو تری



و اگر برج بود که با عید و اذان و غیره کند و اگر از بیت السفر دهد  
 آن تدبیر باغیا بود آن دوست و اگر از بیت الاعدا و پدر دشمنان  
 با و بر دشمن کند و اگر خداوند بیت الامتقا و بر صاحب طالع بود  
 و در بستان مولود میرند و **بیت** **چون** **بیت** **که** **اگر**  
 محل بیت الاصدقا بود مولود و نیکو زندگانی بود و با دوستان محبت  
 و کریم عباد شد و اگر از بیت الاصدقا بود مولود و بستان  
 یا بر دهد و محبت کند خاصه که سحر در دوزخ و از ده مشت و ده  
 و اگر بیت الاصدقا حوت بود مولود و بستان بسیار دارد و ده  
 صداقت و مشتق یا بند و اگر صاحب حادی عشر بصاحب طالع  
 پیوند مولود در دوستان بسیار باشد و از بیت الاصدقا یا بر دهد  
 صاحب طالع بصاحب بیت الاصدقا محبت بود و بستان از ده  
 یا بند و خوشی عشق غالی و بستان کند اگر سهم الاصدقا بود و در  
 از او نماند و آن برج ثابت بود و سحر و بیان سهم یا بر دهد و در  
 الموده کریم بود هر که با و بر دشمن کند از آن پیشانی نشود **و شد**  
**و شد** اگر مستولی یا زده هم و بسم الاصدقا یا بر دهد و در  
 بر دلیل دل و دهن از ترس و مقابله مولود و عید باشد و بر دشمن  
 هیچ اعتقاد در نبود و اگر سهم الاصدقا در برج زایل منقلب بود و مولود و عید

و در بستان

و در بستان را از نور برنج بیشتر از راحت بود و اگر صاحب طالع را  
 بود در یازدهم و صاحب یازدهم راجع بود مولود متلون و حال گذار  
 باشد و اگر صاحب طالع از صاحب حادی عشر منفرد شود مولود  
 از دوستان بیزد و دوستان را ضایع گذارد و بدو ستر او التفات  
 و بر دل مردمان کران باشد و کس او را دوست ندارد **و اگر**  
**که از ده بستان** **برنج** **چون** **ثالث** **از طالع** **ثور** یا میزان بود  
 و برنج بدین برج ثالث بود از طالع مولود از دوستان بستان  
 و اگر زحل در برج ثالث بود از طالع مولود از دوستان بلا یا بد  
 از بیت نرنج یا بد و اگر خداوند سهم از طالع در ششم بود مولود  
 برنج چند از دوستان و اگر بیت الاصدقا سبب بود مولود را دوست  
 ضایع گذارد و بدو ستر او تنگاف کند و اگر نحس درین برج بود قصد  
 هلاک او کند **حکم** **خنده** **از ده** **برنج** **اگر** **نحس** **در دوازدهم** **هم** **بود**  
 قهر حاصل و سحر و ساقط بود مولود را اعدا بسیار افتد و غوایل او بستانند  
 و اگر این نحس در پنج بود مولود در دست دشمن هلاک شود و در قتل و  
 حربه او را بگیرند و بکشند و اگر زحل بود اعدا او را در حبس بستانند  
 دارند تا هلاک شود و اگر برج دوازدهم ثابت بود دشمنان معین  
 و انیم و خود عداوت کنند و گاه گاه صداقت نمایند و اگر صاحب

و اگر صاحب طالع را  
 بود در یازدهم و صاحب  
 باشد و اگر صاحب طالع  
 از دوستان بیزد و دوستان  
 و بر دل مردمان کران  
 باشد و کس او را دوست  
 ندارد و اگر  
 که از ده بستان  
 برنج چون ثالث  
 از طالع ثور یا میزان  
 بود و برنج بدین  
 برج ثالث بود  
 از طالع مولود  
 از دوستان بستان  
 و اگر زحل در  
 برج ثالث بود  
 از طالع مولود  
 از دوستان بلا یا  
 بد از بیت نرنج  
 یا بد و اگر خداوند  
 سهم از طالع در  
 ششم بود مولود  
 برنج چند از  
 دوستان و اگر بیت  
 الاصدقا سبب بود  
 مولود را دوست  
 ضایع گذارد و  
 بدو ستر او تنگاف  
 کند و اگر نحس در  
 این برج بود قصد  
 هلاک او کند  
 حکم خنده از ده  
 برنج اگر نحس در  
 دوازدهم هم بود  
 قهر حاصل و سحر  
 و ساقط بود مولود  
 را اعدا بسیار افتد  
 و غوایل او بستانند  
 و اگر این نحس در  
 پنج بود مولود در  
 دست دشمن هلاک  
 شود و در قتل و  
 حربه او را بگیرند  
 و بکشند و اگر زحل  
 بود اعدا او را در  
 حبس بستانند دارند  
 تا هلاک شود و اگر  
 برج دوازدهم ثابت  
 بود دشمنان معین  
 و انیم و خود عداوت  
 کنند و گاه گاه  
 صداقت نمایند و  
 اگر صاحب

غوایل او

ثانی عشر سعد بود اما ساقط بود و درین خانه هیچ غرض نبود مولود در او دشمن  
 زمانی دشمنی که از نو زمانی عداوت نمایند و اگر در جهت اعدا  
 قوت بود و پشت الاصدقا ضعیف دوستی ضعیف باشند و دشمنان  
 قوت بر حد این اگر مقابل نیزین غرض بود مولود را دشمنان بسیار بود  
 و اگر هیچ بر طالع بود مولود نیز چشم بود و بسیار دشمن علی الخصوص که  
 طالع نهاده بود و اگر قوت نظر بود یا پشت از دشمنی اگر جهت اعدای  
 زوجه بدین بود و مستطاب بر در درج زوجه بدین و سهم الاعدا مستطاب  
 بر در درج و جسدین و سهم الاعدا مستطاب بر در درج و جسدین  
 مولود را دشمنان فراوان باشند و اگر جهت الاعدا مستطاب بر در درج  
 اعدا بود بسیار باشد و اگر جواز جهت الاعدا بود مولود را دشمنان  
 بسیار بود ضعیف باشند و بر در دست نمایند اگر سرطان بود مولود  
 زیر دست دشمنان باشد و پشت این قوتی کنند و از این ترسد  
 و اگر میزان پشت الاعدا بود مولود را دشمنان بسیار بود و چنانچه با وی  
 نیامیزد الا که با در مخالفت کند و اگر حوت پشت الاعدا بود او را دشمنان  
 باشند و چنانچه اندر شود و به قدر که وی با مردم کند و کسرا که اینها را  
 در آن یک هم این حکم دارد و اگر دلائلی اعدا مستطاب بر طالع نماند  
 مولود را دشمنان بسیار باشند **و اگر در دست دشمنی باشد و در دست دشمنی**

در

نخستین

در آن سال که جان بختا در در طالع محسوس بود و این بخش در وقت تحویل  
 در طالع تحویل دست بوده بود در آن سال آن دوست دشمن بود  
 هر وقت که زحل کی موضع مشترک دیگر رسد میان ایشان دوست بود  
 و اتحاد از جهت ضیاع و دشمنی و اگر زحل موضع هیچ رسد یا هیچ  
 موضع زحل دیگر میان ایشان بود که دایم بنامند و اگر زحل در هر دو  
 طالع بماند یکدیگر رسد از جهت زمان میان ایشان با هم و طاعت  
 افتد و اگر زحل و عطارد موضع یکدیگر رسد و در دو طالع میان ایشان  
 شرکت و اعوان افتد مشترک و هیچ اگر بماند یکدیگر رسد  
 و در تر افتد میان ایشان از جهت اکثر اگر مشترک بجای زهر دیگر  
 رسد بسبب زمان و در تر بود و شری و عطارد از جهت علم و در تر  
 خیزد میان ایشان از جهت قتاله و خصومت شرع و اورا رفت زهره  
 و عطارد دلیل معاشرت نیکو بود و **یکدیگر دشمن باشند**  
 نیزین بر مقابل یکدیگر باشند و طالع مقابل یکدیگر و چون دو شخص  
 باشند اگر سهم السعادة در یک طالع برتر بیع و مقابل یکدیگر بود میان  
 ایشان عداوت بود و از یکدیگر بگریزند و اگر طالع دو از دهم دیگر  
 بود یا در ج طالع کی محسوس دیگر بود یا موضع نیزین یک موضع محسوس دیگر  
 بود میان ایشان خصومت بود و چون غرض بر آن موضع میرسد تحویل



یا کردیم در آن وقت آن خدمت نماند شود تا که بعد از یک ماه یا بیشتر  
 بدان موضع رسیده اند و سهم **دشمن حق کند و دشمنان را**  
**بشد** هر که استول بر ثانی عشر آفتاب بود و دشمنان سادات  
 باشند و اگر مستول بر لایل اعدا صاحب بیت الاغوه باشد از پیش  
 باشد و اگر صاحب رابع باشد از آبا باشد و اگر صاحب بیت الاغوه  
 فرزندان باشند و اگر صاحب سادس باشد خدمتکاران و بنده کار  
 وزیر و دشمنان باشند و اگر صاحب پنج بود از اراج باشند و اگر صاحب  
 تاسع باشد غریبا باشند و اگر صاحب عاشور بود طوخت علی باشند و اگر  
 صاحب بیت الرجا باشد برادران باشند و اگر صاحب خانه دوازدهم  
 بود بر لایل اعدا مولود یا صاحب طالع مولود دشمن خود بود یا  
 از کوه دشمنان کن کند که وی یا خویش کند و اگر سهم الاعدا در نزد  
 بود یا در ثلث یا در خامس یا در تاسع مولود دشمنان باشند اما هیچ  
 دست نبود اعدا را بر سر دشمنان بود که سهم در ثلث و تاسع  
 و دشمن او را دین و عقل بود و اقام نکند بر مکر و اگر سهم الاعدا  
 و سادس و ثامن و ثانی عشر بود مولود علی الاعدا بود و قصد بد دشمن  
 زنا کند و خود و اگر سهم الاعدا در بیت المال بود دشمن باور از  
 مال کند و اگر در سهم بود از جهت علم دین و اگر در سهم بود از جهت انزاج

و اگر در عاشور از جهت عمل سهم برین قیاس **دشمن کند که با عدل**  
**بشد** عطار در در خانه ای بود و قور حال مسعود بر دشمنان  
 یا بد و زیر قسم او باشد و اگر خرچ و زهره در مغرب بود یا در  
 چهارم مولود بر دشمنان ظفر یا بر دشمنان او را تو اضع غایب و اگر صاحب  
 ثانی عشر محترق بود یا ساقط یا نحو س یا در موضع غریب بود اعدا  
 اندک باشند و لغات بدین برسد و اگر صاحب طالع بیکدیگر ناگوار  
 مولود از دشمنان نجات یابد و بیکدیگر تفرق عداوت او کند و اگر صاحب  
 عشر در شرف یا وسط التماس بود مولود بر اعدا او کرد و اگر صاحب ثانی  
 بود علی کند که از آن شرم دارد و اگر صاحب طالع تثلیث صاحب ثانی  
 عشر بود مولود در دشمن نبود و اگر باشد نطفه هر ده شتر غایب و عداوت  
 کند **الایلی مستور وقت چون** **بشد** و دلیل دوازدهم و هیچ که  
 خرچ مشرقی بود در برج ذوالحجّه قوایم در سه در وسط السما یا در یازدهم  
 و مشرق آفتاب بوی ناظر مولود را زینت بسیار بود و اگر خرچ خداوند  
 طالع و خداوند اجتماع یا استقبال مقدم طالع بود یا مستول ثانی عشر  
 مولود را ستوران نیکو بود و اگر مستول باشد عشر برج ذوالحجّه قوایم بود  
 و صدق باور مولود را ستور زورمند بود و اگر برج دوازدهم باور بود  
 و زحل در و مولود را باطل رسد و خرچ از جهت ستوران خاصه

در این کتاب از این کتاب

که از هیچ خانه یا خانه مشترک و اگر هیچ قریه ای بود در محل و مشقت  
 او مولود را استوران بود از آب و ستر و فردا زان مشقت باید و  
 اگر مشترک یا غلام یا غلام بود اگر در مشقت خانه بود مولود را امر  
 بسیار بود اگر در امر بود و اگر از خانه بود و اگر طالع و قوس بود و هیچ  
 در طالع بود یا بر شیت و سید طالع مولود ستران نیکو دست دارد  
 و از آن شاخ یا به هر طالع و قوس بود در ستر و ستر و ستر و ستر  
 موافق و هر که آب گران مایه نباشد بر ستر استوران قنایت  
 موافق بود و هر طالع جو را و سید و قوس باشد یا زده و او بر ستر  
 ذوالحجّه و او باشد و آفتاب بر پنج نماز بود و نظر بقول و هیچ در بر  
 ذوالحجّه و او باشد و ستر و او را آفتاب و هیچ مسعود باشد  
 سعاده یا بد از آن و اندر سجانه قلم و ستر و امم **فصل ششم در آفتاب**  
**در احکام بودن کتب در بیوت حدود و مشقت**  
 گفتار کتب در بیوت و حدود از گفتار حجاز و زحل در خانه نبوی مولود  
 با عقل و ستر و اندر طالع بشر مولود مجبور و مجبور و ستر و ستر و ستر  
 مولود یکی را به ستر و مجبور و مجبور و مجبور و ستر و ستر و ستر  
 و هر دو مال بسیار بود اندر خانه و هیچ مولود ستر و ستر و ستر  
 ناشایسته بود در خانه و آفتاب و در ستر و ستر و ستر و ستر

مال بسیار بود در خانه و هر که در امور نیکو شایسته نبود و مولود  
 را بود که دوزن برادر و در خانه عطار مولود و خبر و پدر از امر  
 کشت و در کلام قافا بود و یا سخی ستر زبان گوید و ستر و او را  
 بسیار گستر ریختی رسد در خانه و قریه مال خویش تباہ کند و او و مادر  
 باشند و او جامع اندر و بی بود و بر **استر** در خانه و خویش مولود  
 مستغنی بود از مال بزرگ قدر بود و بزرگ ملک و جایز بود که  
 از ائمه دین بود در طالع بشر مولود روز بروز زندگانی کند  
 و دل درد نیاند بندد و فردا را نیکو دفا کارش فرود بسته نبود  
 در خانه زحل مولود را هیچ قدر نبود و ذکر خفا در محاش در ویش  
 در خانه و هیچ امیر بود از امر او در و ستر و مقل بود و در خانه  
 آفتاب مولود زبانشکل بود و اگر در و ستر و در مایه و او و ستر  
 و هیچ نبود بسیار ملک بود و پیش تشریف و تعریف یا به خصوص  
 سیلا و ستر در خانه و زهره مولود مذکور بود و زنی بزرگوار زنی  
 کند و جایز بود که زن برادر را زنی کند و از جهت زنان احوال  
 یا به و اگر نویسنده بود یا محمد بود و اهل خیر بود و در خانه عطار  
 کار فرمای لشکر بود و دانا و امین و از آن است و بی چند و در خانه  
 قریه کور و نیکوخت و بزرگوار و با خطر بود و جایز بود که از ائمه دین

تا توان

سعد



میلا و شیر اندک عقل بود و در خانه و زحل محض نفس و مزاج کند  
و در خانه و مشتری دلیل جلاوت بود و کفایت و دوزخ و ویرانی  
خوش بود و تربیت نیکو یا بد با زن پدر و با کینیک پدر و با خوش  
فدا کند در خانه و مزاج و در عجب دلیل بیمار و رنج و افزوده و  
را هر که بد رسد و از وجع المفاصل رنجور بود و در حل و دلش  
و نیز که از روی خاصه که حل و بهم و یازدهم و بدست و بنجم  
بنیت درست دارد و در خانه از هر هشتاد و دو کارهای او را  
کشف افش و صادق النبی و دوست دارن علوم و اشعار بود و  
خانه و خطا در بسیار سخن و نیکو شمایل و متعمد بسیار جلد باشد و  
خانه و فقر خداوند زلفت بود و در جوانی کارهای ماهوار کند و معنی  
او تیار بود و دل ضعیف **زهره** اگر در خانه و خوش بود و مولود  
بیمار بسیار بود و نش پش از سر میرد و اندر حیل و دلیلی زن  
وی غیبت کند و اتصال و سر از زن سر زکوار بود و در خانه و زن  
از فرزند بی بهره بود جایز بود که عتق بود و کند فعل و در حد زن  
خویشان فدا کند و از آن سبب آفت و رشت هر که با بد و  
مشت و در زن نامی که در زن و زن و با کینیک زن و زن  
و بخیر باشد و در خانه و آفتاب در کار زن نامی بهره بود و طبع او

میلاد

میل بکنیز کان و مردان ریش دار آورد با مردان ریش دار ملت  
کنند و کنند بغل بود و اگر زنده باشد شبانه بود در خانه عطار در منزل  
او اغلب و خضر باشند و مملوف بود و معتز زینت یا عطار یا عطار  
در خانه قمر کنند بغل بود و بازمان بزرگان فدا کنند و زمانی اندک  
ببخور باشد **عطله** اگر در خانه خویش بود عالم بود و خوش آواز  
یا تاج بود و در خانه از حل کران زبان و کران گوش و از این دگر  
و در خانه بیشتر تا قدر بود و کتاب ملوک بود یا قضا کند در خانه  
مرغ با فم و اما دروغ بسیار گوید و حرام خوان بود در نوشته ها نود  
کنند و مردمان و برادر گویند و همیشه وام داده و در خانه افتاد  
قورخا بود و خیس کوفتن بود و در خانه زهره خوش آواز یا شیدا  
بود یا مطرب یا نرگه مرگ بود یا سحر جاسپ و شایسته و نیکو نظر  
و اقی برادر **قمر** در خانه خویش در سیاه دلی مولود یا شریف بود  
در نماز غریب بود و در ریخ از مایه و در خانه زحل بطل کامل  
بود و مقصور در کارها و در خانه و بیشتر من که سخن بود و در سیاه  
زنان کند با خویشان و در میلاد شیر اهل خیرات بود بسیار شود و دلیر  
و جنگی و جایز بود که در وی باشد و در خانه آفتاب مستقام بود و دلیر  
و سلی و معن و بخور باشد خداوند اسد و از حوب میانه و در خانه

زهره نیکو نظر بود و محبوب و محبوب بنزدیک خلق و خوش آواز  
بود و خلق را از سخن او فایده و در خانه عطار بسیار ریخ بود و  
کو درک طبع و بازی کنند و فدا کنند از طریق معبود **سعد**  
**سعد** در خانه بخاری زحل در حد خویش مولود بزرگ نفس بود  
و عزیز و خداوند مال و از چهار ریخته یا بدو احوال سلطان کند  
و چون سعدی نظر دارد حکمش زیادت شود اندر حد و تر  
مولود بسیار مال بود در اول جوانی مال خویش تلف کند و بعد از آن  
غزو شرف یا بدو از اولاد خیر بیند اندر حد و در ریخ مادر یا پدر  
مولود غریب باشد و میراث تلف کند و در حد زهره از در  
شکم بخور باشد پدرش پیش از مادر میرد و او را از در زن دوزخ  
باشد و از ایشان ریخ یا بدو از جماعت بس قوی ندارد زنگار  
نماوار بود تا سر و شش ملک در حد عطار و مولود بسبب زمان ریخ  
یا بدو هر فرزند در دست نشود و مذکور و متهم باشد **خاک شیر**  
در حد خویش مولود کجایم بزرگ مستط کرد و فرزند فرزند را  
پند و مال احوال یا بدو اندر حد زحل ریخ رسد او را و در سینه  
فتد و برادر از زمان مطلع باشد در حد ریخ دیل بود بر شو  
عظیم و اگر سعد نظر دارد بهتر بود و فرزند پیش از وی میرد و در



زهره مولود زنی پارس خواهد بود و بعضی از امور حکم در باید و جایز باشد  
 که محاش و مراعاتی است بود یا از جهت ملک و جایز بود که این  
 ملک بود و عملی از قضا و حکومت کند و اندر آخر عمر از فرزند زهره  
 نیکو میسرند اندر عطار مولود مطلع بود بر امور علوم و او را کمال  
 دارند و محترم **مهر** در حد خویش غایب بود و محبت یا بدست  
 و اگر محض ناطق بود بعضی از مراتب مملکت یا بدقتا و شمس بسیار  
 حدی زحل مرکب فرزند خویش میسرند و حدی شمس بسیار مال باید  
 و چهار رسد و بر او ممکن گردد و بر او که عقلش زایل گردد و مغرب بسیار  
 کند و مال خویش هلاک کند و در حد زهره به حال بود و در کائنات  
 و ویرانان خاصیت میسرند و فرزندان در طوالت میسرند  
 و مالی بر زمان نفقه کنند و در حد عطارد مولود نبود و طبعی محمود  
 و دوست بود و عملی که کند غیر در آن با و بی شاکست کند **افق**  
 در حد زحل بود و در از زندگانی بود و بکنج و لغزنده شود بود و اندر حدی  
 مشتر مولود و مشتر اهل بیت خویش بود و عاقبت و برنج بود اندر  
 حد مزج مولود و زخم کشید و آهمن بعضی از اعضا برسد  
 یا بجا احت یا بعالیه در حد زهره مولود زمان را دوست دارد و  
 بود که اندر بقعه بزرگوار مجاور بود و بر چند که نژاد است شود احوال

نیکو

نیکو است کرد و در حد عطارد مولود از کتب زندگانی کند و سخن  
 بصواب گوید و او را دختر و پسر بود و او را یک دارند **مهر**  
 در حد خویش مولودش دمان بود و در میان اهل خویش عزیز بود  
 اندر حد زحل مولود را غنی رسد و از زنان بجز بود خصوصاً  
 از آنجه سبب ساخته بود اندر حد مشتر مولودشاد کرد و از آنجه  
 بدست خویش کند و عالم و مذکور بود و رئیس اهل بیت خویش بود  
 و زنی با پارس و عاقبت دارد اندر حد مزج اندر ترویج به حال بود  
 و از فرزندان <sup>و زنان</sup> بلام بود رسد و در حد عطارد مولود از اموال  
 شادمان بود و انتفاع یا بد از لقمه و طلب و سرور و اموال  
 و عطایا بد از ملک و رئیس قمر بود و اعدا را برادر دل میسرند  
 و اگر در برج ذوالجیدین بود بلند است یا بد اندر کار خویش  
**عطار** در حد خویش مولود میان مردمان بزرگوار بود و ضلوه  
 او امر و نوا هر بود اندر هر موضع و واقف بر امور است و کتب  
 بود و سفر بسیار کند و مذکور بود و جایز بود که در هر ملک کند  
 و از آن شادی پسند اندر حد زحل دلیل بود با اختلاف میان  
 او و میان برادران او و از کائنات بهره مند بود و سفرهای  
 دور کند و جایز بود که در چشم خلی دارد در حد مشتر

ولادت کند که مولود عالم بود یا بر سر آسمان یا در کانی یا در دریا  
 پنج دلیل کند که کار بسیار رسد بود و او را بر هیچ کار نیست  
 و جایز بود که عقل او را یاری کرده و در حدی زهره مولود تو را که و ماله  
 بود از جهت زمانی و رئیس این دین بود و اگر در خانه خویش بود  
 و روزگار در روز در حق و نماز و در کرامت در ملک کند در حدی  
 مولود را مصیبت رسد و مالی تلف کند در حدی مشتری معاش و  
 از تجارت بود و سفر کند و در سفر مال کسب کند در حدی  
 مولود زود چشم گیرد و سلاح پوشد و معاش او از آتش و آهن بود  
 و از سلاح و بنایم و سپاه او را مغرت رسد در حدی زهره  
 و عظیم القدر بود بسبب زمان و زمان را به او اهل بیت را می یافت  
 کند در حدی عطر و عیش بود و در امور کتب و بسیار شهوت بود  
 و امور ملوک بر توین کند و از کتب و خبر یا در حدی  
**نایم از گفتار چهارم** چنان ولادت روز شنبه بود در ساعت اول  
 یا دهم ساعت نیاید مستقام بشود و او را فقر کشند و اگر روز شنبه  
 بود در ساعت اول یا چهارم یا هفتم یا دهم در شهر یا به  
 و نفی و فقر و جماع بسیار کند و چون روز شنبه بود در اول ساعت  
 و پنجم و ششم و هشتم او را یاری کنند و قصاص یا بظلم و اگر در شنبه

در

ساعت اول یا دوم یا سیم یا ششم بلذام و بزرگ شود و اگر روز  
 آدینه بود در اول ساعت و دوم و سیم و پنجم و ششم و هفتم  
 بود و سفر را یکس در چهارشنبه در ساعت نخستین و چهارم  
 و پنجم و ششم و هفتم و پنجم بود در اوقات خویش مگر بسیار چیز بود  
 و صاحب علم و حکمت بود و اگر در چهارشنبه بود در ساعت اول و دوم  
 و ششم و هفتم و ششم و نهم و دهم مولود را بود متعلق اهل ذریه  
 و خطیر **و این گفتار چهارم** است که در حدی و در حدی  
 طالع و عاشر مولود مذکور و غیر و شریف و بسیار علم بود و حسن  
 و مستقیم بود و علوم بطبع خویش استخراج کند و اگر سعد در طالع  
 و عاشر ظاهر باشد ملک عظیم دهد و قلب لایق و قلب العرش شعر  
 یا نیت مولود بزرگوار بود و بود و کار بزرگ بر آید اما عا  
 کارش نیکو بود و چنانچه العیال و شرف ملک و عین الزمان بود  
 بسیار مال و غیر و صاحب باج و غلات بود و دهقان او را ایم  
 بود و بای شام در غنیمت و صاحب خاطر و مصنف کتب شد  
 و حکم را نهم است و سهیل دلیل ملک عظیم بود اما تاثیر سیل سعاد  
 و آن کند بخوت در جانب جنوب پیش اثر کند عیوق و مقس  
 رئیس و فکرش بود و حکمت دوست دارد و در کمال بود و او را میان

انوم



اما عاقبت کارش نه بخیر بود برجل قنطر سس آفر اندر فر و کف نفس  
 و دایره بود و کثیر الخاف بود عقوق الاسب و مرفه و خیر لاسد نیکو زندگان  
 و بسیار مال و مذکور و شقی بود اما او را از جهت تفریح و طایر بود  
 و بر آن عظیم سعادت که بر درج طالع بود یا بر درج آفتاب باشد  
 موقوفه مستوله بود بر بلاد و خلق بسیار و اگر عاقبت امر جدا باشد  
 سعیدین بر سر جماعت و کثرت کند و بزرگ باشد و در بلاد و ایل  
 از شهرهای شایسته است اتفاق کند و از قبل بگذرد و از اوقات معلوم  
**در این بود که اگر عاقبت این که از قبل بگذرد و از اوقات معلوم**  
 و این خانه بقویت کوشش باید داشت در احکام و تیر جیت با جمل  
 و شش سال اول غلب کند و بعد از آن که را در نظام پیوندد و در دوم  
 اندک فرزند بود و اندک مال و در دور و دوری بود و در شش سال دوم  
 دشمنان بسیار دارد و با اشراف مخالفت کند و آخر عمر او بسیار  
 در سیم خواهد بود و برادران ناکه برادر بر حشر پیشند نکبت رسد  
 و آخر عمر او از اول بهتر بود در برج چهارم که صورت بود اما به خاطر  
 بود و جو از دو مراعات در میان کند و اگریم عهد و مال بیت آرد  
 و خرج کند از شهر و شهر را انتقال کند و در پنج درخت مزاج و نیک بود  
 و در شهر خویش محترم بوده میراث مادر و پدر و نیا و دت چیز نیا بود

از

اشراف و غریبا خیر باید در ششم در دیش بوده میراث مادر و پدر  
 نیا بود و در ساجد و در محافل صدقه خواهد در هفتم کارش میان بود و غیر  
 بسیار کند و در دیش بود چون باد بر آید عاقل بر تر شود و حقیقت از اول  
 و شکر کار بخیر بود و در ششم بدخو و متکبر بود و در کار بیشتر در غربت  
 گذارد و در سفر طلبد و در نهم نکبت بود و مقدم جماعت بود و نیز نیک  
 ملک و سلاطین معروف دارد و میراث یا پدر و در دهم در شهر خویش صاحب  
 فرمان بوده عاقل و حکیم و بارای و تدبیر و اعمال بزرگ کند و مال  
 بسیار جمع کند و بدست آورد خرد و بود و در یازدهم غریب بود  
 و در غربت مال و نعمت یابد و لیکن از فرزندان جدا افتد و در  
 پند تا جمل و در یک شاد دل بود تا آخر عمر در دوازدهم پیوسته  
 مسافر بود و در خانه و وطن کمتر روزگار گذارد و در سفر او را در بیست و یک  
**در هجدهم در طالع نیکو میشت بود و جدا و شاد و خشنود**  
 و صاحب فرمان در وطن خویش اما اندک فرزند بود و در دهم و در یازدهم  
 نیکو خلق بود و پارسا و صادق القول و تو انکه و محترم نیز و ملک  
 و بارای و تدبیر و چهارم و عاقل و حکیم بود و هر علوم که آرد می  
 داشت او را از آن نصیب بود و در شهر خویش معروف بود و تو انکه  
 بود اما مرکش در خوف و عذاب باشد و در بیستم مذکور بود و در شهر خویش

معروف بنزدیک ملک تو انکه خواهد بود و یک خلق در دست گرفتن در زمان  
 و صلح بود و در آخر غرضش و پس از مرگ او انا هم و شاد و حیات  
 در ششم کران جان و نیک طبع بود و زود بسیار خشم و اندک فرزند  
 و کران نمی بود و بنزدیک خلق بی حرمت بود اما ظاهر بسیار بود و  
 بسیار بود و در ششم در دست گرفتن در دست گرفتن بود و هر چند که عمر  
 برای مال و حرمت زیادت نشود و یکی مرگ فرزندان چند و فرزندان  
 بیشتر باشند و در ششم نیکو خلق و عمر بود و خیرات بسیار کند و ظلم  
 ناهموار بود و در ششم نیکو بود و با بزرگان احتیاط دارد  
 و از اقل عمر غرض بود هر جا که به کرام بود و در جوانی نکاح سازد و تا  
 با فقر در سلامت و سعادت گذارد و در عاشر با شرافت مخالفت کند  
 و از ایشان خیر و امان پسندد مال مایه و در پیش زیادت شود  
 و معید بود و در یازدهم نیکو بود و معروف و درست مزاج و او را  
 ضیاع و مال بسیار بود و نیکو صورت بود و چشم او بفرزند زد و  
 در دوازدهم ضعیف مزاج و اندک عقل و او را مال تلف شود  
 و لیکن عقیق و نیکو خلق و مقدم اشراف و بزرگان بود **در ششمین**  
**تبع در طالع** در شهر خویش و اماکن بسیار صاحبیم بود و بنزدیک  
 و کارای قیاس کرام بود و خواست بسیار داند و از مردمان برسد و عالمی باشد

و علم سوار بر یک داند و مرگش می بود و دوم سفر دراز کند و در دست  
 سلطان و وزیر او پیشان کرام بود و دشمنان بعضی از اموال او ببرد  
 و زود میرد و در سیم غناش و بخت خصومت بود از خداوند تعالی و از  
 خلق شرم ندارد و در اسفار او را پنج رسد و با خویشان بر کردار  
 و در چهارم پیران او را عیب بود و او در وفا حق و فاجر بود  
 عاقبتش کشتن بود و در پنجم مذکور فلول بود و از امر او اشراف  
 کرامت یا در ضعیف بسیار جمع کند و مرگ او نیکو بود و در ششم  
 در غربت روزگار گذارد و بخت و بل بوی سر و نیک دل و غصه  
 و بیمار بسیار کند و در هفتم بسیار اندیشه بود معروف در شهر  
 خویش صادق و آنچه داند منصف و از کار زنان بی بهره و در جواز  
 بیزیت افتد و سفر بسیار کند و در آخر عمر مال و حرمت یا بر  
 و در ششم معیشت او و شواری بود و بیمار کشد و بخت بود و در ششم  
 نیکو خلق بود و ضعیف و آما در وی قیام و مرگ بود و بخت خصومت بود  
 و متعصب و از خصمان مال کسب جمع کند و بر تن عیب بود و از  
 جای بلند یا از ستور بختد و سفر بسیار کند و در عاشر سفر بسیار  
 کند و شاد و نو انکه مرید و چون عزیمت شود غرض و محترم بود  
 و در یازدهم مسلط بود در شهر خویش و معروف و عاشر که در دار

در ششمین نیکو بود و در ششمین نیکو بود



و با مردمان مراعات کند و صدقه دهد و هر کجا که رود مقدم و محترم بود  
 و در روز از دهم در کودکی رنج و بلا چند و چهار رسد و او را فرزند  
 بزرگوار است مزاج شود و مال زیاد است شود و به فرزندش شود  
**دلیل آفتاب و طلوع** که روی و ذکر کرد و امین خوک بود  
 با خطره بر حسب سعادت آفتاب در دهم نیکو میشت بود و اما  
 از مال و بکران زندگانی کنند و در سیوم مقدم اهل بیت خویش بود  
 و خویش از شدادی بیند و در چهارم میان او و پدر و مادر و  
 افتد و چهار رسد و او را در پنج مذکور بود در شهر خویش و عالم بود  
 و مستطاب خلق و بسیار نخت دل و در ششم او چشم او میزد و فرزند  
 خویش را پرورد نیز که یکی را عیالش با کینه کسر بر سر است باشد و روی  
 بغیر از سر برود و در هفتم ناهش زندگانی بود و باز و فرزند و  
 و پدر و اما جاه و حرمت یا بد و در ششم بد بود و مرگش و از عیال  
 بلند میفتد یا از ستور و اگر مریخ با و بود یا بهین هلاک شود و در نهم  
 همیشه بر درگاه ملک بود و حسن المعیشت بود و حالش در سیزدهم  
 بود که در خانه و وطن و هر کجا که رود محترم و اگر او در دهم در  
 خویش مستطاب بود و محترم و با فقر در یازدهم در دست مزاج و نیکو بود  
 و همیشه شادمان و خوشدل بود و هر کجا که رود محترم و گرامی بود

در روز دهم

و در روز دهم او را از چشم خلق بود **دلیل زهر و طلوع** حسن خلق  
 بود و حمیب و رحیم و خداوند خیر باشد و با فقر و در دهم چند  
 که عمرش زیاد می شود و کارش نیکو تر میشود و سعادت و مال از زبان  
 یابد و در سوم نیکوخت و پارس بوده با اقا رب خویش نیکو کند  
 و امر معروف و نهی منکر کند و در چهارم شریف و مذکور بر و شرف  
 گویند و بخیر در شهر خویش معروف باشد و کار ملک کند و در ششم  
 خویش ولایت دارد کند و خداوند مال و فرزند بود و در چشم  
 مقبل و بزرگوار شود و در ششم خداوند مال و نعمت بود و لیکن  
 در دهم زن و ظالم بود و مال بفقیر و ظلم جمع کند و در هفتم کارش  
 از جهت نیکو شدن نیکو شود و زنی پارس بخوابد و دوست گیرد  
 و حضرت انسان بسبب برکت و مال رسد و بدان سبب و یا بگوید  
 و بزرگ آن زن نگوید و در ششم خبیث المعیشت باشد و در ششم  
 و بزرگی پارس مبتلا شود و بدان سبب از چشم مردمان نیکو  
 و در نهم چون میلاد شهر بود نیکوخت بود و بزرگ ملک محترم بود  
 و در نهم در کمتر از این بود و در دهم صد و کام روا تو اگر بود  
 و در یازدهم نیکو خلق و محبوب بزرگوار بود و حیرت  
 بسیار کند و بکینه نفس بود و خلق را از او منافع بود و در روز دهم

اگر میلاد لیلی بود در کار زن آن بی روزی بود و در آن روز که **دلیل حلاله**  
**و عقال** نیکبخت مال دارد و محاسب بود و هر چند که عمرش زیادت  
میشود و آنکه میشود و برادر کسی نیست یا بدو هم آهسته و کمال حلال  
المظفر بود و نیکبخت و محبت علم و معیشت او از علم بود و دشمنان و خصمان  
بسیار دارد و عاقبت کار او از اول بهتر بود و در سیم و شصت  
بود و بیخون و کاری ملوک کند و بسیار دشمن بود و از جهت دشمنان  
او را رنج رسد و از چهارم در اول غرور و پیش بود و دشمن و از دنیا  
و فرزندان اندوه پسند و با فقر عقال دارد و از دنیا و فرزندان  
پسند و از بعضی مردمان بماند و در پنجم حسن الخلق و عاقل بود و شغل  
و عمل بزرگان کند و بهر شکوه میسر و در ششم اندوه و بیک نیکبخت  
بود و از شهرت و پیشرفت شود و به فرزندان مستلزم بود و در هفتم  
در غربت زندگانی کند و کاتب ملوک بود و تا آخر روز بماند و او بود  
در ششم عاقل و عالم و کاتب و حکیم بود و اگر خوش نظر دارد و فقیر  
و بیمار شود و بخت بود یا معتبر در نیم معروف بود و در ششم و نیکبخت  
و بحسن تا با فقر در دردم کاتب و ضعیف بود و مذکور در شهر خوشی  
جای هر محترمی بود و در دهم توانگر بود و مال دیگر است و مراقت  
و برادر یا فرزندان در دهم کاتب عاقل و حکیم بود و اسرار کار را

بر اند و بود که بخت بود و توانگر و کارهای نیکو بر دست هر آید و با  
اشراف مخالفت کند در دوازدهم عاقل و عالم و حکیم بود و در  
عمر حکمت دوست دارد و نقبل بود و اقبال او با فقر و غریزه اید  
و صالح المعیشت بود و پیوسته او را از دنیا مال بود **دلیل حلاله**  
**طالع حسن** المظفر بود و عاقل و محسن و خداوند شرف و خلق بیایه  
و بر اتصال دارند و بر حاجتشان رسیدن مال و جایا و در از غرور بود  
و چون فقر مسود بود و بر خلق بسیار خشم بود و در دهم در اول عمر  
شدت و بلاست و همچنین در آخر عمر او بهتر بود و در سیم عمری  
و از یاد و مبتدا قریبا باشد و در غربت مال و جاه یا بد و عمل ملوک  
و در چهارم ساور بود و او را از شکم بجز بود و عاقل و غرور شرف  
گذارد و در پنجم توانگر بود و با ملوک مخالفت کند و معرفت دارد  
و سفر بسیار کند و ملوک او را چون فرزند دارند و اگر مسعود بود  
قرین و عمر در نعمت و راحت و عاقبت گذارد و در ششم در اول عمر  
شدت و از سفر مال و جاه یا بد و حسن الخلق و واسع الید  
و پاکیزه نفس شد صدقات بسیار در هر درم ختم معیشت او  
میانه بود و زنی کند و بدان سبب نامرید بر او نهند و در ششم و طالع  
نویس زندگانی او ناخوش بود و در غربت مال و معرفت یا بد و رحمت





موافق افتد و بنده بسیار دارد و غیر دروغ نگذارد و در حدیث  
خویش در شتر و خصوصیت افکند و او را بر احترام رسد و بود که  
فرزند او بمیرد و او فرزند دیگر چهره دارد و در حدیث هر روز یک بار  
بخوابد و از تجارت و کتبت بگذرد و از هر چه بدست  
خوبیست ندهد و فرزندش بدو و عمارت و درختانی دوست دارد  
و بنزد ملوک محترم بود و جایز بود که خیرات فرزندان بدست وی  
برآید و در حدیث عطار و مولود ما هر بود و در کتابت عالم بر قایت  
آن و کرامت بنزد عالم کتبت و بنده و فرزند و بود که در شهر فرزند  
دهد و احوال جمع کتبت و عاقبتش بخیر بود **در حدیث حل و حل**  
هلاکت و مرکب برادران بود و خیرش و فرزندان و هر چه در حدیث  
در حدیث بود تا هر سال از او بگذرد و بعد از این مال و عمل بدست  
حاصل آید و فرزندان تولد کند و مرکبش بقا بود و در حدیث شتر مال  
جمع کند و مخف کند و چهار بسیار کتبت بدو قات مو و از هر چه او  
غلبه کند دیوانه شکل بود و مرکب فرزندان و بخور شود و زنان او  
فرزند کمتر باشد و بسبب زنان خصومت و در حدیث در حدیث  
دلیل غریبت و سفر دراز بود و کار او در حدیث و کار و سلاح و زنگ  
و اشل این خویش کردن در حدیث هر روز و عاشق بود و بسبب زنان

برنج و ریس و هر چه بدست تو به کند و از زمانش در حدیث و بسبب  
و اندک در طبقات زهره با خصوصیت و دل مشغول بود و محمود  
نبود و در حدیث عطار و آثار نیکو از هر حال و کار با نیکو کند اما  
او را بران کمتر شستند **در حدیث حل و حل** دلیل سعادت است  
و استیلا بود بر اقربا و اشکاک اگر هر چه رسد و بسبب و سعد و جم بدین  
و نظر دارد و در حدیث عطار و در حدیث و از هر نصیب کامل جمع کند و  
بزن و فرزندش شود و در حدیث شتر و دل و لایت ابر و جاد و خاف  
پوشیدن و منصب و بر این شتر و بنده و وزیر بدست بسیار شتر و  
روشن چشم شود و در حدیث و دلیل است و کتبت بود و کار با نیکو کند  
که بعضی از اعضای او کتبت شود و در حدیث هر روز از زمان شاد شود و زنان  
بر در مشفق باشند و بود که با محارم و فساد کند و اگر شتر بدین حدیث  
نظر دارد با خویش و حدیث کتبت بدو و هر چه در حدیث شتر بشود و کار با نیکو کند  
میشود و در حدیث عطار و دلیل لطافت و سخاوت و بخت بود و مردی  
نیکیست بود و از فرزندان شاد و محرم و جاد یا بد **در حدیث**  
در حدیث حل و حل دلیل کمالی و فساد نظر و اندک ثبات در کار زنان بود  
و زنان هر را بر زن بخوابد و بر جلد از زنان پیر و جوان برنج و بکشد  
و در حدیث شتر و دلیل بود اهل فضل و هنر و مال بسیار بدست آورد



و شادانی از هر کار که کند و مستور تر پس آقا خوشتر بود و بود که زنی  
 ناز این را زنی کند و محمود الحاقیت بود در حدیث از جهت زنان  
 ریج پسند و بود که از فرزند کهین ریج و بلا پسند و بر جده امراش مستقیم  
 بود در حدیث و حدیثی و بر خود را بر ریج از که زنان و پسند کهان  
 بسیار دارد و مطلع و محیب بود در بلاد و صلح و غرض و سخت بود  
 که و اهل و علم بود و خلق را بدین حق دعوت کند و مستجاب الدعوه و  
 و اخبار خود از حدیث و حدیثی از فرزندش شدی و حرمت جواد  
 یا بد و از خود که عطا و اقرار یابد و بود که سخت کتب بود بر خیزد  
 مسقط بود و ناظر الامر بود و نکوخت بود و مبارک است **عطار** در حدیثی  
 زحل بود از خوشتر آن ریج پسند و مرکب فرزند آن پسند از جهت زنی  
 بلا ریج پسند و تدارک کند و بعضی از کارهای خویش را و بود که یک چشم  
 او را خیلی رسد و روزگار او بشوید بود و حدیثی مشتمل عالم بود و در  
 کتب بسیار نظر کند و بر تان پس و مقدم بود و در اسباب و اموال  
 بود بر آنگدن و او را از غنای بسیار بود و بر دشمنان یابد و شیرین و جان  
 خوار بود و خود بود و در حدیثی و دین او را که در شمع بود و بر اموال  
 بسیار دست یابد و بر قوم صاحب قرآن باشد و بود که مقدم علی و  
 باشد و عازمانیکو کند و در حدیثی زهره و مقبول بود میان مردم

فصل در بیان  
 که در این کتاب  
 در حدیثی و حدیثی  
 در حدیثی و حدیثی

در حدیثی

در حدیثی

و طبع صغیر بود او را و در کتب بسیار مطالعه کند و او را فرزند بود که  
 چشم او در روشن بود و نیز یک بر کهان محترم بود و از ایشان  
 مرزوق بود و در حدیثی و دلیل زیر که و در لایق و قدس بود و در حدیثی  
 و فصاحت و محابله و نظم نیکو و فراخ در معاش بود و شاد و از کهان  
 و از باب شاد و سخت از امور و کار و بزرگ که در جوار کهان مطالعه  
 و خواهم که یک پسند و نیم و عمارت حاجت نمیشد و از زنان ریج  
 پسند و از کهان شمس و دین شاد کند **ف** در حدیثی زحل بر زنی و فرزند  
 اند و یکیش شود تا سر و یک از غم و بجز پس کارش نیکو شود و مالی  
 بدست آرد و بر زن و فرزندش شود و در حدیثی مشتمل بر دلیل کتاب  
 و تو انکس و سفر بسیار بوده بود که فرزند دیگر را تربیت کند و هر چه  
 عیش زیادت بشود و خلقی بر رغبت میکنند و بیشتر عیش و شادمانی  
 و سلامت کند و در حدیثی عسرت بود و احوال و بکلی  
 بوی رسد و صلاح پوشد و با اهل صلاح مخالفت دارد و از  
 سبب و ده اب ریج پسند و در حدیثی هر دلیل بزرگان باشد که  
 با اهل و دل شاد باشند و اول که کجاست زده و طلاق دهد و بود که در حدیثی  
 که تان بسیار کند احوال بسیار از تجارت و غیر آن جمع کند و از  
 سلاطین خلعت یابد و در حدیثی و دلیل سوم دهنش مطالعه

در حدیثی و حدیثی

و مطالعه کتب بود و مال بخت آورد و عاقبت بخیر بود **در فصل**  
**از گفتار پادشاه** زحل در حدیثش بسیار مال و محترم بود و تجارت  
 رسد او را و ازان بخت یابد و بعد از آن شک شمع یا از اعمال ملوک  
 بخر تفویض افتد و ازان مال بخت آورد و بسیار مال و فرزند و خلق بزرگ  
 محتاج بود و در حدیثش زحل دارد اما در اقل جوانی تلف کند و اگر  
 کارش نیکو شود و بعد از مرگش شل پس فرزندش دشو و بعد از آن  
 در دوزخان ریج بود و عاقبت او بر غیر وقت و محرم بود و در حدیث  
 ریج ویل بود که مادر یا پدر بود و غریب باشند و در حدیث و فرزند مال یابد  
 هلاک کنند و بود که او را ریش و جراحه بود که با این از عاقبت یا بگوید  
 و مال از هر گونه او را بخت مراد و بعد از مرگش کارش نظام پذیرد  
 و بخت شود و در کار عمل و آنچه خواست کند و ازان ریج چند و در حدیث  
 زهره ویل در شکم بود و در حدیثش از مادر میرد او را از دوزخ  
 فرزند بود و از زنیان ریج چند و بود که تنی کند که چنان از اولاد  
 در رست و او را در خاک ریج پدید آید و سال کار او بشود و بود  
 باطل و در حدیث دشو و بود که در حدیثش ریج مراد و بود و در حدیث  
 عطارد از جهت زنیان ریج چند و مرگ فرزند از چند و ازان ریج  
 دو انگی بود و او را زنیان تا زمانه باشند و بود که اگر دلائل و دلایل

ما شوش

در حدیث

در ریج انات که اول فرزند دختر بود و او زندگانی یا بخت کند  
 آن دختر را عویس کند و بنیرگان را چند و محیب بود و مذکور  
 و از ملوک وقت زجر بریند و در حدیثش و چنانکه بقوت روزگار  
**در حدیث** زحل در حدیثش ریج چند و زنیان مال و از تجارت  
 او را روی بود و اعدا او را کردن نمند و بر اسرار کار را مطلق شود  
 و اگر بخیر ناظر بود هر وقت که بیشتر در حدیث زحل بود حتما طایفه  
 کرد از ریج و زنیان در حدیثش بر کارهای بزرگ مسلط و روایت  
 که چندان عمر یا بد که بطین بسیم از اولاد خویش بپند و عیال  
 معروضه بر برد و چون مستری در حدیثش و منافع طایفه یا بد حاکم  
 خانه و شرف و مشقت و بود که تیار با جد دارد و اوقاف آن فرما  
 در حدیث ریج مولود ریج و هلاک شد و مرگش بد بود که سبب مرگش از آن  
 بود و روا بود که میرد که از ریج فرزند یا زنا نند و در حدیث زهره  
 نیکو و پارس کند و لیکن از ان ریج و خدمت و زنیان چند و بود  
 اعمال ملوک کند و بود که معاش او از تجارت بود یا از جهت کتب  
 و کار در دوزخ و خوش و راحت گذارد و لیکن کار را بیشتر بخرم کند  
 و بود که قضا کند یا کار که خلق و برادران بستایند و در آخر از فرزند  
 فرزند نیز از بنیر و دی چند و در حدیث عطارد مولود و اعام اگر ای



و از زمان شد در چند چنان و هرگز تهر دست و دوش نبود و بعضی از کسان  
دین و غیر دین و هر که بود که عمل سلطان کند و ضایع و سبب  
سازد و دارد و پارس نفس خویشش دارد و عاقبتش بخیر بود  
**مرح** در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
خویش ن چند او را با کما به باشد و اگر سحر نظر ندارد برین حدیثی که  
مادر و پدرت کند و تا سر و دست او را از نامهار بود و روزگار کویین  
و او را فرزندان و مال چه بداید و بعضی از فرزندان به حاجت میرند و  
مشتربال بسیار بدست آید و اما چهار شود و در پنج چند زن او  
با یکدیگر باشند و سفر بسیار کند و متفق باشند و در هر یک کویین  
و ظاهر شایع بود و در هر یک در خصوصت و اضطرار باشند و در حدیثی که  
از جهت سلاج و ترکان هر یک با بر و اما بیشتر از در و در پنج و بلا گذارد  
و بود که هر در پنج و بلا گذارد و جای بود که از در چهار کویین باشد و اما  
و لیر و قی و شتاب زده بود و اگر سحر نظر دارد و بعضی از متحاب  
او کان دولت یا بدو دشمن بسیار دارد و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
در کار زمان و بسبب زمان را پیش آمده بود که با زمان غریبا  
مخالفت کند و کویین او بیشتر در حال طغیانیست و میرند و بلیغ کمتر  
رسند و مالهای بسیار بر زمان خرج کنند و بعضی در سفر او را و یا نهاده

که زمانی که اهل او نباشند و از آنکه را و نتواند بود و چون مرغ در جوی  
زهره بود و در آن ایام حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
این در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
نبوده و دشمنان دارد که عزتات او بچینند و هر یک که کند در کویین  
نبود و او را بتعرف و معایت رنجاند و دائم الاوقات بزن  
و فرزند خشم گیرد و اگر سحر نظر دارد این آفات کمتر شود  
**آفتاب** در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
کند و از آن منافع یا بدو طعام جمع کند و بود که شکر بود و فرزندش  
و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
یا در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
بخیر بود و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
و او را جراحات رسد و بود که فال کویین بود و در حدیثی که در حدیثی که  
با فضل خویش بدو را در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
فتد هر چند که عزت زیادت میشود و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
عطار از آن بت و نوح زندگانی کند و عیش و عشرت حکما و در حدیثی که  
و اگر بیشتر زنا نماید و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
بصواب کویین او را فرزندان باشند و بزرگان او را بزرگ دارند

کمانده

و مرد نکست بود و **دلیل** **چهارم** در حد زحل با غده و برج بود و از جهت  
 زمان و زنی کند سید و باه قحت و اگر مفارقت افتد میان ایشان  
 وقتی غضب باشد و زنی بهر اهل را بخوابد و بدان سبب بخت افتد  
 و در حد مشترک شود هر چه بدست خویش سازد و عالم بود و مذکور  
 و مستطاب است اهل و در افروز نبوده و ما جو بود اما نزدیک  
 معرفت دارد و در سبب اهل و بخت خویش بود و در حد او را طاعت دارند  
 و زنی با پرس کند که برادر مبارک آید و عاقبتش بخیر بود و در حد متج  
 بر حال بود و در تزویج و زنا و او را که زنی زود بتر شود و زنی او را که  
 بمرغ و کینه که بخت ندهد بدان سبب رنجور شود پس با عرق گاش  
 نیکو شود و از زمان حظه و اقربا بد و بچند و زنی مستلا شود و در رخ  
 که بد و اوقات از اهل حرام کند اند و در حد خویش شود و از زمان که این  
 خویش از بندگان و در خانه اند و از زمان که از زندگانی کند و در حد  
 عطا رد بن و فرزند شود و در زمان که بهر و طرب گذارد و از  
 ملک عطا یا بد و نافذ احوال باشد و دشمنان را براد دل چند **در حد**  
 و در حد زحل میان او و خویش آن انحصار است و اختلاف افتد و در حد  
 پسند و زن مدتی با رنج و از کار زنی بهر بهر است و در سز و در کار  
 گذارد و از احوال و سعادت کند و اما بعضی و تر بهر صایب از آن بضر باشد

و بود که چشم او خصل کند و در ایام که عطا در حد زحل بود خاصه که  
 نحس و پس حد تا ظهور بود باید که خویش با از لای خفا دارد تا عذر دارد  
 بود او را در راحت و شادی و در حد مشترک عالم بود یکب و اسرار  
 و کار با هیچ نام نکند خاصه او را معاشر خویش و از بازگانی بهر بهر بود  
 و اهل و بخت او بر بزرگ نام شوند و ملک او را اگر او را در نزد خویش  
 آنچه فراز آید و در راحت و شاد و گذارد و خلق در دست عطا بود  
 تعجب کند و بود که او را فرزند بسیار بود و دشمنان او را طاعت دارند  
 و تواضع نمایند و مردمان را از طلا بخت دهد و عمر دراز یا بد و نیست  
 کرامت و عاقبتش بخیر بود و در حد متج دلیل آن بود که سبب هر  
 خویش را در طایفه افکند و بهر کار او را است و بخت از جهت  
 زمان رنج بخت و خویش بخت بود که عقل او خصل کند و او را عذر باید  
 از ایام عطا رد که حد و متج بود و در حد زهره و در کار در خدمت  
 گذارد و از جهت زمان شادی پسند و مال و ضایع بسیار دارد  
 ملک کند و بود که مقدم آید دین بود و از کارهای نابوده و بخت  
 خبر دهد و از طلا بسیار بخت یا بد پس با او را بخت آید و  
 او بر فرزند او بود و در حد خویش و خداوند او را و نوا هر بود و در  
 خلق با وقار و حرمت باشد و مغر بسیار کند و هرگز در خویش نبود

و بود



و بعد معروف بود و مقدم اهل بیت خویش بود و جایز بود که گنبد  
ملوک گنده ماله این جهت آورد و مصلحت بود و منتهی خاصه در احکام  
و بر زمان اندک بکین شود **در حد زحل** زمان بود که ملک شود  
و فرزندان در ایام جوانی تا سر روزگار و این روز اول زحل بود که  
مال بدست آید و بن و فرزندان شود و عادل و منفعت بود  
و در حد مشتر از تجارت نفع رسد بود و مالش از سر بسازد  
و منفعت بود و رسد و حرمت فرزندان و در عداوت شود و هر چه  
عمرش زیادت می شود مال و حرمت زیادت می شود و عادل بود  
و در حد مریخ زود خشم گیرد و بود که صلاح پوشد و معاش او از  
آهن بود و از بهایم و سیاه بود و او را بخیر رسد و اگر سحر نظر  
دارد این شتر نجاست باید و در حد زهره غلبه القدر بود و زنی را  
بسیب زمان بخارید و مخالفت اهل بیت خویش کند و در آن  
و مخالفت کند ایشان را و دینی در آن در آن باشد و او را و فرزندان  
از دوزن و زنی تا جنس کند و بر مال خویش تجارت کند و بی ریغ  
مال یا بد و از ملوک گرامت یا بد و در حد عطارد حمل و دین که حفظ  
و مبلغ بود و هر چه که عمرش بیشتر می شود کارش قوی تر می شود  
و عاقبت و عاقبت کارش بخیر بود **در حد و از تقاریر**

در

و بعد معروف بود و مقدم اهل بیت خویش بود و جایز بود که گنبد  
ملوک گنده ماله این جهت آورد و مصلحت بود و منتهی خاصه در احکام  
و بر زمان اندک بکین شود **در حد زحل** زمان بود که ملک شود  
و فرزندان در ایام جوانی تا سر روزگار و این روز اول زحل بود که  
مال بدست آید و بن و فرزندان شود و عادل و منفعت بود  
و در حد مشتر از تجارت نفع رسد بود و مالش از سر بسازد  
و منفعت بود و رسد و حرمت فرزندان و در عداوت شود و هر چه  
عمرش زیادت می شود مال و حرمت زیادت می شود و عادل بود  
و در حد مریخ زود خشم گیرد و بود که صلاح پوشد و معاش او از  
آهن بود و از بهایم و سیاه بود و او را بخیر رسد و اگر سحر نظر  
دارد این شتر نجاست باید و در حد زهره غلبه القدر بود و زنی را  
بسیب زمان بخارید و مخالفت اهل بیت خویش کند و در آن  
و مخالفت کند ایشان را و دینی در آن در آن باشد و او را و فرزندان  
از دوزن و زنی تا جنس کند و بر مال خویش تجارت کند و بی ریغ  
مال یا بد و از ملوک گرامت یا بد و در حد عطارد حمل و دین که حفظ  
و مبلغ بود و هر چه که عمرش بیشتر می شود کارش قوی تر می شود  
و عاقبت و عاقبت کارش بخیر بود **در حد و از تقاریر**

در

و دلیل سفر و پیروزی و ران با فواید از غنا و ثقب در حدیث هر دلیل زبان  
بود و هلاک زمان حلالی که دارد در حدیث رد دلیل چهارم و خصوصیت است  
و هر اس و نیانی **دلیل قیاس** در حدیثی که در آن مضطرب بود از  
شاید باینکه و از آن جهت که هر نوعی که هیچ حالی او را موافق نیاید  
در حدیثی که دلیل اولی بود از جهت ملک و غفلت در حدیثی  
و دلیل بود بر زیادت در مرتبه و در بایست وقت و شیعت و اقبال  
زهر و دلیل نویسی در آن کار که از کار زمان که کار زمان او را  
موافق بود در حدیثی که دلیل قضای حوالی خاصه در سفر و شوق  
از کار که بپوشید و زمان از کار که بپوشید و زمان از کار که بپوشید  
زحل که را بر او نام برشته و زود بیا شود و زایل گردد در حدیثی که  
زحل با و بر سار کار نمود و مملود با خویشی چهره کند و کار که کند که او را  
زبان دارد پس در حدیثی که منفعت یا بدنه از دهن منفعت و اسفار  
با منفعت کند و در حدیثی که خلقت نیکو کند و با مردم موافق کند  
و شایسته بود در ترویج و فرزند و موافق بسیار دارد در حدیثی که  
کند بیشتر پس بدین بود و در کسان را از آن منفعت **دلیل عقل** در حدیثی  
زحل دلیل صلاح و خیر بود و کار که را انکار کند که بر آید در حدیثی که  
دوستان بسیار دارد و مشایخ یا به ادب سلطین خاصه و انما مشایخ

و کوه

و حسود بود در حدیثی که دلیل پنج بود و کار که با منفعت از کتاب  
و حساب در حدیثی که تفسیر او نیکو بود و کار که با جمل کسان  
بود و در حدیثی که دلیل شش بود و کار که با جمل کسان  
در حدیثی که را با جهت را بر در شوال بود و غرض و پنج پسند از  
جهت مشایخ و طبقات زحل در حدیثی که دلیل صلاح بود و در  
او تجلی نوع در حدیثی که دلیل پنج و اخرون بود و معادات یا در باب  
نامب و مختصر در کار که در حدیثی که را با جهت را بر در شوال بود  
و از آن منافع یا به در حدیثی که در حدیثی که را بر در شوال بود  
او شکر بود و **دلیل کتاب** در حدیثی که را بر در شوال بود  
و در حدیثی که را بر در شوال بود و وقت رنجی بود و علم اخلاق نیکو بود  
و نزدیکان او را دوست دارد و وقت اول از حلال بود و دوست  
و متراض بود خاصه که صاحب طالع بر متعلق بود در خانه بیشتر نیکو بود  
بود و جیسیم نیز یک خلایق که امر بر آن و پشت و پناه میمانند  
و در وین بود و باین او را موافقت بود که فرزند از غیر فرزندی  
بپذیرد و بر و در در خانه رنجی که از آن گوی و با کثرت بود و ضعیف  
در کار خویش و بچین بود در کس دنیا اندک میسر بود که بسوزان از همه  
چیز و از هر کس در خانه افتاب بلند و شرف جاست یا به از

اصحاب بول

بکارت

بکار و



بلغم او را چهار رسد عاقبت او مرگ بود و از میراث مادر  
 نصیب یابد و مال او زیادت شود و خاضع بن این بود که میلاد نماز  
 بود و پدر او را ملاک اندر مر بود یا از استخار در پیر زهر چرخ  
 حاصل ندارد در کار ترنج و بود که کودک را زنی کند و باز زمان هر نیز  
 مخالفت کند و او را در آخر عمر فرزندان بود و مقبل بود از فرزندان  
 و بود که چهار و پنج عظیم شد و بود که این مولود در کزنی نکتند از  
 زمان رنج چند در خانه عطار رحیب بود و عالم بکار با شاد دل  
 کتب و بکارهای پوشید و آفرید بود او را از زبان و بود که گویان  
 بود مولود و خانه و قمری مادر و پدر تلف کند و چهاری بسیار کشید از  
 بلغم و دلیل گویا هر عمر بود و مرگ **در باب شتر در خانه**  
**فصل** دلیل آن بود که مولود خلوت و غول دیگر خواهد و یا مردمانی قوت  
 و مدارا شوند که در آخر عمر بود فاما بلا و رنج بسیار بیند و چهار  
 مشتری از عطا و اشراف مردم بود و محبوب بود و در دل خلق  
 شناسا و محبت و مال بسیار یابد بدین سبب و در خانه و مرغی و شیر  
 بزرگوار بود و اگر در وقت بود و میریزن بر شانه و هر دو در وقت باشند  
 و در برج مذکور تسلط بود بر لشکر این در خانه باقی و عقیق بود  
 مزاج بود و یکس با مادر و فرزندان پدر و زمان غویت ن فساد کند و اگر

نماز

و اگر زنده بود با پدر یا برادر شوهر فساد کند و در خانه زهر بکار  
 دوست دارد و خاضع بود و او را عتق نماند بود و قهرمان ملک بود  
 و باز زمان ملک او را مخالفت بود و او را دشمن مال بسیار یابد  
 و در خانه عطار و کما بزرگ کند دلیل سحر و علم استیفا بود  
 و علم نجوم و ادب و مستقیم الطریق و در خانه مال مادر میراث ۵۰۶  
 بر رسد و بود که تحمل تسلط کند و او را اندر و موافقت او  
 بخیر بود **در باب شتر در خانه** در خانه از حمل ملک بود و مال مادر و پدر تلف کند  
 و غویت آن را که برادر از در حرم باشند افت رسد و سبک روح بود در خانه  
 شتر بکار ملک و اشراف مخالفت کند و در کز حمله بود و او را غایت  
 خلق در خانه و مرغی لشکر کش بود و کما زهای بزرگ کند و او را از  
 آهمن رنجی رسد یا از بالای بلند پر خفته و او خیش استبداد بود  
 در خانه و آفتاب مال مادر و پدر او شود و از منزلت خویش  
 دلیل آفت چشم بود و کما در او از آهمن و آتش بود و مرگ او بد بود  
 در خانه زهره زمان جدا میزند کند و اندام را با غویت خویش  
 تر بود و برایش میلی و مرگ زمان خویش بیند و فرج و محب  
 بود بکار را شوخی بود و که زنی بکشد که پیش از کفج باوی  
 کفج کرده باشد در خانه عطار و دلیل بود بر صاحب علم و حکمت

بود و بزرگ بعد از نور کسب او نه از حلال بود و از غلبه شایسته  
 نیکو طلب کند و بیاورد و از نام نیکو دوزر رسد بود و بیاورد و بیاورد  
 در خانه فقر حافظ و بزرگ بود در میشت و او را چهار رسد در کسب  
 بر بود و **دلیل** از حق چار رسد و او را علاج دشوار بود  
 و بیکس بسیار مال و نیکو تدبیر بود و که خدا در حساب ملک امر کند  
 و در خانه و بیشتر بفرزندش و شود و مال بسیار بدست آورد و بزرگ  
 ملک و سلاطین حکم بود و اعمال خطیر کند و او را فقر بود و بزرگ خلاق  
 و در خانه متوجه از دوا بوده و او را از این چراغ و بیاورد و بیکس  
 محکم او نیکو بود و صاحب کار را خویش بود و در خانه آفتاب او را  
 مستر بود و بفرمود صاحب جاه و مرتبه شود و عمارت بسیار کند و بزرگ  
 و در خانه و بزرگ کسب بود و یا کاهن و یا معبر بود و خواهی می باشد  
 و او را از جای شاک و بزرگ در خانه و عطار د عالم بود و یا بزرگ فعال  
 کور یا قایم و او را از مواد سو و چهار رسد و او را بزرگت بسیار بود  
 و در دهانی با هر بود و در خانه و فقر از سلامت و بیکس فایده یا بد و از کسب  
 و غریب است یا بد و از بد بزرگ رسد و از زمان ملک فایده یا بد **دلیل**  
**نیمه** در خانه و زحل یا زنی محرم فدا کند و اگر نیت باشد یا بد  
 و او مرزوق بود و خداوند را و تدبیر از جهت زنی مال یا بد و آقا

و بیاورد

زنا

زن را دوست دارد و در خانه و بیشتر حفظ جاه و منزلت یا بد  
 و زنی او را از بزرگت و نیکو است و نیکو اوقات جویدان و اهل بیت  
 دارد و نیکو بدست نیت بد در خانه و بزرگت و نیکو است و بیاورد  
 چند و از این جهت زمان او را آفت و بزرگت و کسب کان و بزرگت  
 بزرگ کند و در از محبت نباشد با زمان و بیشتر محاطت او یا بزرگ  
 بود و در خانه و آفتاب خبیث الفرجین بود و بیاورد و زمان کند و اگر  
 بود بیکس کرد و بزرگت او را د شود و که باور از بزرگت و بزرگت شد کرد  
 که باور از بزرگت کند در خانه و زهره و دلیل بسیار شدی و فرج بود و  
 او بزرگت و با زمان خوش باشد و علوم اعانی و آفاقان و اقران نیکو  
 و او را در بزرگت و جوانی عفت و صفت است و در خانه و عطار د او را با ناز  
 نیکو محاطت است و او را با زمان ملک حرمت باشد و از این هر چه  
 قتل و خصومت و ملاکشد و بود که نقاش بود یا خطاط یا غیره و خوش  
 ماه خدمت زنی ملک کند و از خدمت ایشان منافع یا بد و بزرگ  
 شد شود و از این جهت خصومت کشد و جایز بود که زنی غریب کشد  
**دلیل** در خانه و زحل او را از کوشش یا از زبان و بزرگت و بزرگت  
 از آنچه در باطن او بود و قوت نبوده او از امر مردم بحث کند  
 سبب بیاورد و بود که عالم بود بجزم و حساب و خداوندین و عباد

زنی را دوست دارد  
 و زنی او را از بزرگت و نیکو است  
 دارد و نیکو بدست نیت بد در خانه  
 چند و از این جهت زمان او را آفت و بزرگت و کسب کان و بزرگت  
 بزرگ کند و در از محبت نباشد با زمان و بیشتر محاطت او یا بزرگ  
 بود و در خانه و آفتاب خبیث الفرجین بود و بیاورد و زمان کند و اگر  
 بود بیکس کرد و بزرگت او را د شود و که باور از بزرگت و بزرگت شد کرد  
 که باور از بزرگت کند در خانه و زهره و دلیل بسیار شدی و فرج بود و  
 او بزرگت و با زمان خوش باشد و علوم اعانی و آفاقان و اقران نیکو  
 و او را در بزرگت و جوانی عفت و صفت است و در خانه و عطار د او را با ناز  
 نیکو محاطت است و او را با زمان ملک حرمت باشد و از این هر چه  
 قتل و خصومت و ملاکشد و بود که نقاش بود یا خطاط یا غیره و خوش  
 ماه خدمت زنی ملک کند و از خدمت ایشان منافع یا بد و بزرگ  
 شد شود و از این جهت خصومت کشد و جایز بود که زنی غریب کشد  
**دلیل** در خانه و زحل او را از کوشش یا از زبان و بزرگت و بزرگت  
 از آنچه در باطن او بود و قوت نبوده او از امر مردم بحث کند  
 سبب بیاورد و بود که عالم بود بجزم و حساب و خداوندین و عباد



بود و علم و عقل و قوت که با هم بود یا قائل که در خانه و مشرب و کاف  
 و کار با هم بود و جوید و نیکو دار و تدبیر بود و بود که فضا کند و  
 صاحب مرتبه بود و در خانه و مریخ نیکو تر بود و نیز قدم و لیکن دروغ  
 زن بود و قلیل ایجاب است و سو کند بر رخ بسیار خورد و از آن باکی ندارد  
 و علت او هم کس بود و بود که مرده بود و نامهای عز و قدر و بر با  
 و سلف و بعد از آنکه و فای بود در خانه و آفتاب و جبه و یک بود  
 نزدیک ملوک و بود که در جبه و وزارت رسد در خانه و زهر نیکو  
 تدبیر بود و محبوب در میان خلق و کشت و لای بود و بود که مضرت بود  
 و علم الخان دانند در خانه و عطا رد حکیم و عاقل و نیکو بود و هر چه  
 چند با نوزد و علم خود او را بیشتر میسر شود و حرب دوست بود در خانه  
 قرعالم بود و مصلح رعایا و با کفایت و مقبل بود در کار و باه از تجارت  
 و در دست و صالح التی و التی بود و **ایل قر** در خانه و زحل  
 که با هر چه کار و بدتر بود در خانه و مشرب تر بود و عمر و قدر و نیکو  
 و بود و شاکو سید و رحیم و منصف بود و عاقبتش بخیر بود در خانه و  
 مریخ دیر بود و ضابط کار خویش آتیا اهل نیک و مخالفت و ظلم کند  
 و مقدم قوم بود و کار و زار و خال کند و در کار با عیبر بود در خانه و  
 آفتاب بود او را چهار بار رسیده بزرگ نام بود و با ملوک و اشراف

نیز که

کماله

مخالفت کند و امین ملوک بود در خانه و زهر نیکو و جیب بود  
 و چشم خلق خاصه که در برج آتش بود و لیکن بر زمان حریص بود  
 و بدین سبب رنج و بلا چند و بر سر طاعتها کند و زمان نیکو  
 و پارس بجای و با همه کس خوش زندگانی باشد و در خانه و عطا رد  
 حکیم و عاقل بود و صاحب نیکو دانند و اعمال مرزوق بود و بر محاسن با  
 زمان حریص بود و از فرزندان مقبل بود و نیکو معاشرت بود  
 با زمان در خانه و قمر حکیم بود و با هر که خصومت کند و بر نفع یا بر  
 و او را از چشم بجز بود یا زخم نیزه بود چون قمر مریخ و مریخ  
 یا رنج از جهت رطوبت و امثال آن و الله اعلم **و ایل الکلب**  
**در خانه و زحل** در خانه و خویش در میلاد و نهار مولود  
 دوستر کند و با عطا و اشراف و مال و بخت آورد و اگر میلاد و لیکن  
 بخت بود و چار و نژاد بود و چهار او از رطوبت بود و خاصه که در  
 مریخ و زحل و در چهارم و در خانه و مشرب با بزرگان مخالفت  
 کند و فرزند و کیران را پیور و دهمتر قوم بود و کار سلاطین را آماج  
 دارد در خانه و مریخ سخت دل بود و بهر چه چشم گیرد و مشرب بود  
 در خانه و آفتاب پدر و مادر مولود شریف باشند و مولود بسیار  
 بود در خانه و میلاد نهار و پدر مولود را چهار بود و از رطوبت بود که

اصحاب بودند

زود

پدر او را بکشند خاصه در میلاد بیلی در خانه زهره شایسته نبود در  
تیره می نمود زمان در پیش برادوست دارد و باویش می گفت کند  
و بود که زن چهار تن و عاقر کند و از ایشان پنج چند و بعضی از زنان  
خانه سبب او را که شوند در عطار در کجا را بهیچ جوید و شاگردی کرد  
ثابت بود و برادر او کتب مطلق بود و در سخن شافیه بود یا کران با  
بود و حسود بود و از جهت کتب ربیجی او رسیده بدست بود  
و بدنام در خانه و مال پدر بزیان آورد و هیچ خرج نمود و بود که  
بجستار بود **در خانه زحل** در میلاد نهاده در مال و غیر  
بر خوردار میاید و معید و غیر و عظیم القدر بود و در میلاد بیلی در کجا  
او میانه بود و قوت او روز بروز بخت آید و از اصحاب کرامت  
و ایمیدین بود در خانه و خوشیست مولود را ذکر و خوشیست شایسته  
و تکلیف و ضعیف را بود و ترسد که سخن گوید و در خانه هیچ امیر بود  
از احوال او پیروز بود در پیشتر کارها و اگر شمس و قمر و برج نامزد بود  
بروج خود دلالت بسیار سالار بود در خانه و آفتاب با احوال و آری  
سلاح دهست باشد و اگر در قمر شمس یا مایلی الوتر و زحل و برج  
با و می نمود مولود و بخت بسیار مال خاصه در میلاد نهاده در خانه  
زهره زمان بزرگوار از بختی کنند و بود که زن مشاط یا محله بخت کند

باز کند که برادر استیلا دارد و اگر زن بود از تعلیم و قرآن خواند و حق  
حقی در چه یابد و در خانه و عطار و قمران بود یا عاقر شکر عظم  
دوست دارد و در ولایت فرمان دهند و مرد سرستوده اخلاق  
بود در خانه قمر مذکور و معید و عارف بود و بسیار مال بود و در خانه  
قمر از بزرگان خطیر با به خاصه در میلاد نهاده در **در خانه زحل**  
خوب و با نیت ملود در کارها و هر کار که بدان است مانند آما مال دارد  
و در علف کند و برادران پیش از او میزند و عاقبت ناشایسته  
بود و در خانه بیشتر شریف و بزرگوار بود و لیکن از سر و پیریت بود  
و لشکر داشتن یا بر قوم باشد از لشکر فرمان دهد و خاصه که بیشتر  
بود و برج در خانه و خوشیست مولود و معروف بود و پیروز و مبارک بود در کار  
و در میلاد نهاده در شریک یا غضب بود و او را عشقهای نهانی پیدا  
و از خانه بختند و در عترب در میلاد نهاده در کثر بود و در خانه  
آفتاب دلیل ملک مادر و پدر بود و عترب بود در چشم یا معید  
مولود را با حسن زخم کنند و مرگش ناگاه بود و پدرش در غربت  
بمیرد یا پدرش بکشند و در خانه زهره زمان بود و بسبب زمان  
زمان را بخوابد خاصه در میزان و بعضی از زمان او بمیرد و بعضی  
طلاق دهد و از جهت زمان پنج و بلا چند و در میزان او را از اجهن



و آتش ریخی رسد پناه و در نورانی و عاشق بود در خانه عطار و  
 کاتب بود لغات و علوم سریانی و اندو بود که در علم کلام نیز بود  
 و کتب نویسد و در میان مردم بعلوم و حکمت قیصر دارد و در خانه و غیر  
 خفیف الحركات و نشاط کنند بود و خلف بود در امرین پیش  
 خویش و او را در شکم چهار و ریخی رسد یا ناکه و میرد یا یکشنبه  
 و میراث مادر و پدر تلف کند و چهار زن بود خانه که چیلادها  
 بود **در بیان آفتاب** در خانه زحل پاکیزه نفس و مقبل بود در کارها  
 و مزاج و نشاطی در خانه و بیشتر با کفایت و جلال بود و در  
 اهل و بیت خویش و تربیت میابد و بود که با زنان غیب و کینه کار  
 در خانه و مزاج دلیل چهار و ریخی بود و دلیل مرکب بر بود و او را و جغ  
 الما حاصل بود یا و جغ الکبد و اگر در حمل بود و دلیل شرف و سعادت  
 بود در چیلادها و در شیر جیانه بود و در خانه آفتاب اگر چهار و ریخی  
 بود و میرد بزرگوار بود و کتب مال کند و بود که چار بود که خیار است  
 کند و اگر میلاد دلیل بود اندک خصل بود و دلیل مغارت بود جیانه  
 و پدر و بودن او در غربت و اگر بر شکست زحل بود مولود پاکیزه نفس  
 و مقبل بود خانه در میلادها و در مزاج و نشاطی بود و در خانه  
 فال کور بود یا نیم یا غیر و صاحب صادق النیت باشد در خیر و بر

الابرار

در طوبیت و فراوانجا محبت و بسیار سفر در خانه عطار و بسیار ریخی  
 و عالم بود و بود که نیم بوده و چنان و بسیار حیلت خاصه در میلادها  
 اما در میلاد شمس مولود را و جغ الاسر بود و او را از طوبیت ریخی بود  
 و در خانه و قمر مولود صاحب بسیار کند و خاصه در جوانی و در آخر عمر  
 ناله اندک برت آید و معدن او ضعیف شود و از لقوه او را ریخی  
 رسد **در بیان لیل** در خانه زحل بهره مند بود از کار زنان و بود که  
 عقیم بود و کند بغل و با خوشی بود و خاصه در جیدی و با زنان  
 و محارم فساد کند و در خانه و بیشتر مولود از قبل زنان جاه و مفت  
 یابد و بود که کارا بریشم و پنج بافتن فرماید و میان او و عیال او و غیر  
 بود خاصه در میلاد شمس در خانه و مزاج مولود از غرور و کبر و کینه و سبب  
 زنان ریخی پند و پاکیزه کان مخالطت کند و با زنان باورس و بود که  
 مولود کسی را برای حشمت و غیرت بکشد و در خانه آفتاب مولود را  
 زیادت بهره نمود از نزدیج و با جوار مخالطت پشتم کند و بود که  
 عقیم بود و پاک تن نبود و او را باورنا خوش بود و در خانه و زهر  
 میلاد دلیل مولود سبب زنان جاه و معرفت یابد و مقبل باشد  
 از کار و با زنانی که شوهر دار در مخالطت کند در میلادها و در زنان  
 بود و حضرت از جهت زنان و بود که زن او پیش از نور میرد و در خانه

اگر زنان مکر کند و بود که

عطار در ذکر ولادت زنده را بود با امانت و دیانت بود و میل او به امانت  
بود و با ایشین مخالفت کند و خاصه در جزا و اگر مردی بود یا تقاضای  
زکر که عطار بود در خانه فقر کند یعنی بود و با زمان مجامعت کند و هیچ  
و بلا پند و زنا کند بود و بود که زمان او را دارد و در پند **در پند**  
در خانه زحل در زبان که کوشش او کافی بود و کارهای باریک و محسوس  
کند و تحقیق کند و از غریب بهره یا بد و بر سر از طبع پشده بود که از علما  
و ائمه دین بود و تیار آفاق بود و در آن غرض کند بود که معتبر یا محج  
بود در خانه مشتری و بر سر طالع کند و عالم بود با آداب و سیر طالع  
بود و با کفایت و در خانه مریخ مقبل بود در کارهای و لیکن در و در آن  
بود و او را دین و خیر بود و درست بود که علوم خود بر بخت داشت  
و آموزد و پیوسته او را و ام بود و بود که پانصدانی کند و از آن سبب رنجور  
و میل سیلا دینی که بود در خانه آفتاب در سیلا و نماز بر سر طالع مقبل بود  
و صادق النیت بود و سیکو خلق در لیلی که از این بود در خانه زهر  
شاد دل بود و هر چه زده کند بود که زکر بود یا کار که پند و نغمه و تحقیق  
و رقاص و دسار بود و بود که علوم طالع دانند و آموزد و علم حساب  
و اگر در طالع بود و محسوس و حکیم بود که محاسن او از حکمت بود و در عطار  
خشم کرد و طوک بود و محسوس کتب و محکات عالم بود و از تجارت صرفه

و عطار

و غیر آن بر پند بود و عالم با عداد و خواص و جبر و تقابل و در خانه فقر  
زیر یک و خفیف الحركات بود و حسن الآداب و الخلق بود و سیکو نظر و محج  
بود و در پنج و تفسیر او را علم مساعدت کند **در پند** در خانه زحل  
حاجت و بد و اگر بر تقابل زحل شقام بود بسیار کثرت بود و مرطب  
مزاج و اندک حرارت بود و او را از خنده و او جاع الطیال و امثال این  
رنج رسد و در خانه مشتری رنج و طایر النیت بود و شتم بود و زمان  
محارم و زمان غیث و خورشید و اگر خداوند طالع نوبی بود یکی از محارم  
با وی زنا کند و با شوهر برادرش در سیلا و بر سر طالع خیر و مساعدت و آسایش  
بود و در طالع بود که مولود شتر بود و مقدم بر کارهای بد و اگر تقصیر  
در طالع و دلیل شتر که بود در خانه و آفتاب و اگر در تاسع بود مستقام  
و ضیف دل بود خاصه در وجه اول و سیم در سید در خانه  
زهر و حسن المنظر بود و حسن العیش و محبوب بنزدیک خلق و در کار  
زمان به بهره بود اما صیح المزاج بود و در خانه عطار و اندک سخن و  
عصیف بود و لیکن میل او از طریق شهوت مذکور بود و علوم دین  
و حکمت و شریعت دانند و در خانه فقر و شریف بود و گاهی که در  
بود و دلیل او اگر و کمالی که بود و بدست می بر آید **در پند**  
طالع بقسوت از کفایت زحل در طالع عصف و محکم بود و خلق



اختلاف دارند و دوم در خط ط خویش تو انگر بود در سیم اورا  
 برادران باشند برادر از در محترم در **د** مادرش باید در حال ط  
 که کاین کنین او میزند در **د** مرک فرزندان چند در **د** صحیح المزاج نبود در **د** اورا  
 ناکا و بگشند در **د** همیشه مسافر بود در **د** بدخود بود در **د** تاز بود  
 در سعادت بود در **د** دشمنان معروف شوند در **د** شتر در **د** شتر  
 در طبع بکنج بود در است سخن در **د** معیون و فراخ روزی  
 بود در **د** اورا از خویش نشانی بود در **د** از دران خصایص نیست  
 یا در **د** بفرزند چشمتش روشن شود در **د** صحیح المزاج بود در **د** ط  
 و دین علم و راحت یا بد بود که حج و غزو در **د** از اعدای خویش  
 چند **د** و **د** و **د** با خصومت بود اما آجاک چند از **د**  
 در **د** مال یا بد بیشتر حرام بود در **د** میان او و خویشان  
 بود در **د** میان او و پدران دشمن بود در **د** فرزندان او ترک شوند  
 و میرند در **د** درست مزاج بود در **د** خصومت بود میان او و زن  
 و او زن را دوست دارد در **د** در آب یا در آتش ملوک شود در **د**  
 مال یا بد از آن جای که نه پرسد در **د** از جهت مادران و کمال  
 ریخ چند در **د** ریخ چند و درویش شود در **د** همیشه مسافر بود  
**د** و **د** تو انگر و مال دار و محترم بود خانه که بر جی باشد

عمل سلطان کند در  
 یا از فرزندان بود  
 بد و بد و بد و بد  
 در سبب

اما هر دو بود

انگر

یا آتش بود در **د** درویش بود در **د** خویش ن اورا دشمن دارند در **د**  
 پدرش میرد و او کوکب باشد در **د** اورا فرزند کمتر بود در **د** اورا ط  
 و سایر بود در **د** زنی غریب تربت کند در **د** میان اهل و اقارب  
 در **د** چای که نه بد رسد مال یا بد در **د** صادق التره یا بد و الا سلام  
 در **د** مال و حرمت یا بد در **د** بختی جانشین بود در **د** در **د**  
 یا کینه لباس و پاک نفس بود و خلق او را دوست دارند در **د** مال  
 یا بد در **د** او خوش ن را دوست دارد و خوش ن اورا دشمن دارند  
 در **د** مادر یا پدر در کودکی میرند در **د** در روزگار خوش گذارد  
 اورا فرزند بود در **د** در یک چشم عبیر بود زنی کند از خویش ن در **د**  
 از مایه بیند بخت در **د** از آنجا که چو بد مال یا بد **د** اورا دونا  
 بود و روا بود که بدین معروف بود در **د** از دوستان و مال کلان  
 بهره یا بد در **د** هم ستوران دارد اما بعضی زبان آینه و زبان  
 خصومت کند در **د** و **د** زیر یک بود اما بد بخت بود و بد  
 در **د** مال یا بد از تجارت در **د** خواهران و برادران دارند  
 هم از مادر و نه از پدری در **د** مال و میراث یا بد از مادر و پدر  
 کند در **د** بکر و حلیت میرد و فرزند شاد نشود در **د** طبعی کند  
 و دار و فروشند و اسیر میرد و حبس و بند در **د** زن و فرزند شاد

در سجده و جنب میبرد و در سجده همیشه مفرود در سجده نه زانها کند  
و نه سوره اکر قر حال بود که می کند داخل و نه جنب برابر بودی در سجده  
بها فیت گذارد **در سجده** حال او میانه بود **در سجده** علم و  
بود در **در سجده** مال تلف کند در **در سجده** او را برادر و خواهر نبود یا بود  
و جمل میزند در **در سجده** از مادر و پدر و افسد در **در سجده** او را فرزند  
باشند در **در سجده** او را عیب بود در **در سجده** تنفری بزرگی کند در **در سجده** صالح  
بود در **در سجده** از سفر بیخ چند و خواب شورید بسیار چند در **در سجده**  
در رخ زن و در بخور بود **در سجده** **در سجده** تعداد آن خانه ها در خانه ها در  
**در سجده** صاحب طالع در طالع مولود که اگر مرد و در طالع  
و بیگانه خویش در **در سجده** معاف و اگر میزدیم خویشتن معاف دارند و احوال  
ایشان بود و سفر بسیار کند و در **در سجده** نیکو کار بود و با مادر و پدر و زن  
سلطان بپایند در چشم او بفرزند و دشمن شود و بسیار در **در سجده**  
دارد در **در سجده** کار بندگان و خدمت مولا کند و بود که بطلب مصالحت  
مشغول شد یا به سلطان و در بسیار خصوصیت و در زمان را بفرستد  
در **در سجده** ضعیف دل و خبیث النفس و کثیر الاغنام بود در **در سجده** علم و کرم  
و مقام نمکند در شهر و در بقعه که در اینجا ولادت بوده باشد و جتر  
در سفر بود در **در سجده** در کا سلطان بود و به سلطان یا شخص توانا

三

زید در **مال** نیکو خلق و بسیار دوست بود و از فرزندان زیاده است  
 ندارد و اندک فرزند بود در **مال** بد بخت و بد بخت بود و بسیار  
 دارد و برادر نظر کند **مال** یا بد و طلب و بخت  
 بدست آورد **مال** بدست او از وجهی معروف بود و اگر بخاطر  
 بود **مال** خوش را کند کند در **مال** از ابا و اجداد **مال** یا بد و از ابا  
 و حال پدران نیکو بود و وطن او معروف باشد در **مال** از زنان و  
 و فرزندان و هدایا **مال** یا بد و مستغلات در **مال** از بندگان و مستوران و  
 خدمتکاران و از دوا در **مال** سپروز بود از جهت زنان و معاملات  
 از موارث **مال** یا بد و مستغلات بود **مال** پاک ندارد و  
 خویش و بخت **مال** حرف کند در **مال** اسفار و غریب و دین و  
 و **مال** یا بد در **مال** از سلطان **مال** یا بد در **مال** از کسان و تجارت  
 و سلف **مال** جمع کند در **مال** از زنان و دشمن و کار قاضی کردن و کار  
 و واجب **مال** بدست آورد و بیشتر **مال** ببرد و **مال** یا بد  
**مال** بختی و **مال** بختی بود و از ایشان از رخاضع یا نیند **مال**  
 با خویش و خصومت کند و از ایشان پنج پند **مال** اورا خویش  
 معروف باشند و اورا از ایشان بد و نصرت بود در **مال** خویش  
**مال** پدرش بدست فرو گیرند و اورا زیادت نصیرند و او بد

جہانگیر



حاجتمند بود در **دست** او را خویشان باشند در غربت و سفر بسیار کنند  
 و ایشان را فرزندان شریف باشند در **دست** برادران و خویشان باو بیست  
 کنند و خواجگان او جویند در **دست** بعضی از خویشان او زن او را چون  
 دین بخوانند و آنان زن فرزندان ایشان را و با ایشان درین سب  
 عداوت کنند و رو او که خویش زن او را که کند و بخواند در **دست**  
 خویشان او پیش اندر میریزد در **دست** خویشان او بد باشند و زود فیر  
 و بود که خویشان او در سفر زن کنند در **دست** و لیل مرگ برادران  
 و هلاک و محاسد ایشان بود در **دست** خویشان و داد که از اهل دین  
 و درج باشند اما بزرگ نیست و در **دست** خویشان باو بیست  
 کنند و ایشان را جاده ولایت مساعدت کند و بود در **دست** ایشان  
**صاحب طالع** معتدل است و خویش بود و همیشه ایشان  
 و باقی در **دست** از جهت و بود در **دست** مادر و پدر و برادر و زن و در **دست** برادر  
 از خواهران و برادران او برنج چشند در **دست** بطن معروف باشند  
 که ایشان را جاده و حرمت بود در **دست** برادران و آنرا زن و معروف  
 باشند و ایشان را فرزندان باشند و همانان ایشان طریق مانده و  
 برج ثابت بود و صاحب رابع مسعود در **دست** پدر و ابا و اجداد  
 جا هلاک و غریبا باشند در **دست** ابا و اجداد از شهر معروف باشند

اما زیادت

اما زیادت درجه هزارند و میان او پدر خصومت بود در **دست** عمر  
 انک بود در **دست** پدر به اصل و غریب و چهار زن و مرگ پیش بر  
 بود در **دست** پدر معروف بود و سلطان شناس در **دست** پدر بیست  
 و زود میرود و بعد از مرگ او را نام خیزد و مردمان بجاک او تفرقه  
 در **دست** برادران غریبا باشند که از خان و مان پخته و باشند حال  
 ایشان میان بود **صاحب طالع** فاسد بود و در **دست** برادران  
 و از ایشان بخت بود و خاصه که برچ مذکور بود و گوشت در **دست** او را  
 باشند که پدر حرمت و کف ایشان زید در **دست** او را فرزندان باشند  
 بهم نام برادران او از سفر زود است بود در **دست** اولاد او بخت  
 باشند و از ایشان شاد در **دست** او را فرزندان و آنرا بخت  
 باشند در **دست** فرزندان او عیب نک باشند و با او خصومت کنند و  
 از ایشان خصومت رنج و مشقت چندی **صاحب طالع** مالش بزیان آید و زود  
 کمتر فراز آید **صاحب طالع** فرزندان او بغیرت افتد و در ایشان مدد یابد  
 در **دست** فرزندان چهار زن یا ناقص باشند در **دست** روشن چشم فرزندان  
 و خویشان فرزندان در **دست** فرزندان او چهار رطل نقصان بود و از آن  
 بجاک شوند **صاحب طالع** فاسد بود و در **دست** برادران او چهار زن و غلامان و  
 و ستوران او هلاک شوند در **دست** از دست بندگان خویش زید

نکته

یا بزرگانی ستوران درج خویشان او را نقصانی و عیب بود و عیوب  
و خدایت کند در آن فرزندان و بستگان بود و عیوب بود  
در آن فرزندان او بزیان آید و ایش ترا عیب و نقصان بود در  
مولود و در ست مزاج بود و چنانچه خداوند طالع بزرگتر بود در آن زمان  
خداوند احسان مخالفت کند و برادر بهمانه که در آن خبیث است  
بود و در غربت چار شود و از آن رنج چند در آن گرفت و چار شود  
و از آن رنج چند در آن گرفت چار شود و بدین ناقص خرد و در  
در آن از سلطانین بلا و رنج چند و اثر آن رنج باور ماند در  
بزرگان و موهان مخالفت کند در آن او را دشمنان بزرگ منیب  
باشند اما بر در دست نیابند **سابع و طالع** مصوب و مشوق  
بود و زمان باور رنجت بسیار کنند و بر ختم دست یا در دست  
مال بسبب مزاجت بزیان آید و زمان او بمرور در آن خویش  
ندان او را بزیانی کند یا با خویش خج کند در آن از اهل و بیت و خویش  
پارسان و بی بیان بزیانی کند در آن زنی را بخواند که برادر از در کفر باشد  
اما نیکو بود در آن بکیزگان و زنان بدین مناسکت کند و ملوک بد  
آن زنی بار ساکن خویش را بخراند اما او را دوست ندارد در آن  
زمان باور افتد و او را زنی مال دار بود در آن زنی غریب کند و او را

ادلت

دوست دارد در آن زنی کند از لشکران و سلطانین و اوردی  
نیکو باشد در آن زن کند که او را دوست دارد و از در منافعت یا بد  
در آن زنی بی اصل کند و از در رنج چند **خداوند و طالع** قور  
مزاج بود و بسیار نیش در جواج و مقاصد خویش در آن مرز  
بود از عوارض و از هر کار که در آن مال ملک کند در آن آنک  
خویش و مذ بود و خویش آن از خدمت کند مخلوق را در آن در غریب  
بود و از آنک عرومانقص در آن فرزندان او بکوانی میرند و آنچه باشد  
از او بپایند و از باب عمل سلاطین در آن از مالک و ستور  
نبود در آن میراث زمان باور رسد و یک زن خویش آن  
دوست ندارد در آن صحیح مزاج بود چار در عمل بود و مرک او  
بود در آن بدعت و بد عمل بود و در غربت میرد در آن هلاک است  
سلطانیان بود در آن پارسان بود و طبع و خلق و بزرگتر  
کند و تزویج با خویش آن سازد در آن بیک روح و بد اعتقاد بود  
**خداوند و طالع** پاکیز نفس و نیکو اعتقاد بود و محبوب  
میان احباب کند نسبت به نیکو در آن در سفر و از سر بود و نالی  
یا بد در آن خویش آن از زمان غریب باشد و با شهر شود در آن در  
چار زنی بود و در غربت میرد در آن او را فرزندان بود و در شهر او

تکلف





در حال فرزندان او بد بود و بعضی نامیداشو که برایش نزا  
باز نیاید و چهارشون بود در **آسمان** و از مالک و ستون  
در **آسمان** ناکس مخالط کند و از آن سبب خست و رنج  
پسند در **آسمان** اندک شمع بود و از مال زمان خیرات کند و **آسمان**  
او را رنج و **آسمان** و با اعتقاد بود و شوق در عبادت در **آسمان** از  
دوستان چیز بود و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
بود در **آسمان** اندک شمع بود و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
نهان کننده بود و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
اگر و لا اله الا الله و محمد رسول الله بود و در **آسمان** و در **آسمان**  
خلق و سیم العرف و دین بود در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
و شمع بود در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
میان خلق و بسیار خورد و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
و بسیار فرزند بود و مال دارد و با خلق سبک و بسیار کند در **آسمان**  
نیکی خلق بود و بسیار و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
در **آسمان** که فریفت بسیار و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
نشد و پاکیزه نفس و بسیار شغل بود و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**  
و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**

و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان** و در **آسمان**

و در **آسمان**

و در **آسمان**





در کارها و در میان عمر از قربت خویش پیوسته **رحل و اسد در جهاند**  
 حشر بود و شغل ملک کند مال بسیار بیت آورد و برین و فرزند  
 شاد شود و اگر نخوس بود و دستان شاد شود و ملک بدو خوشمیرند  
 و پشیمان کارها بسیار کند و بود که سفر دریا کند و در پیش بود و زنی  
 غریب کند عاقبت و اگر نخوس بود در میان و عمر ملا و بی کشد و **رحل**  
 در ملک کارها بجزر بود و اندو یکس و در پیش بود و اگر مسعود بود و نجات  
 یابد از بلاها و اگر نخوس بود بچس و عذاب مبتلا شود **رحل و اسد**  
 در **رحل و اسد** ادیب و فاضل بود و باب و از علم خویش بر خوردار  
 یابد و برین و فرزند شاد شود و درست معاشد و فرزند بکشد و  
 برورد و فرزند کرد و با اشراف مخالفت کند و اگر نخوس بود و ازین  
 و فرزند اندو یکس شود و مبارک شود در **رحل و اسد** و او بود که ضعیف  
 و خداوند اطلاق و احوال بود و بر زمان مایل بود و اگر نخوس بود  
 دلیل نکت و ملا بود و در دنیا هیچ بدست می نیاید و اگر نخوس بود  
 نکشد و سفر بسیار کند و در میان و کارش بشوید و شود در **رحل**  
**رحل و اسد** ادیب و متکلم بود و عاقبت و عاقبتی بود و زراعت و کشت دارد  
 و بسیار است و دارد و عاقبت او بخیر بود و اگر نخوس بود و در پیش بود  
 خاصه در آخر عمر **رحل و اسد** در **رحل و اسد** توانگر و بسیار مال و بخت

بود و اورا فرزند این نیکو و رور و با جلال و خلف شهند و مال خویش  
 پنهان دارد و حریف بود و کفاح و دلیل قیادت بود و در **رحل و اسد**  
 اگر مقبول بود و محبوب بود و کرم و ضایع بسیار دارد و سفر دریا  
 و با هر و زمان مخالفت کند و از پیش میبرد و راحت و شادی  
 یابد و میان عمر و اگر نخوس بود سفر بسیار کند و فایده **رحل و اسد**  
 کار ملک کند و از آن بهره یابد و اورا فرزندان خلف شهند و  
 مال و شاد دل بود و ضایع و سخن چین و دروغ گوئی بود و **رحل و اسد**  
**رحل و اسد** اگر مسعود بود و بود و پارسا بود و ریش قصب بود  
 و ستوران نیکو دارد و اگر نخوس بود در پیش بود و فرزند  
**رحل و اسد** فاضل و مودف بود و در وطن خویش و در میان عمر حال او نیکو  
 شود و اگر نخوس بود کارهای بشوید بود و در **رحل و اسد** حسن الترویج  
 و مصلح اندک بود و مال بسیار بدست آورد و مبارک بود و معروف  
 میان مردم و همچنین ملک و اشراف بود و زمان را دوست دارد  
 و اگر نخوس بود دلیل چهل و فقر و بختادن از منزلت بود و دلیل  
 آن بود که اسرار مردمان جوید **رحل و اسد** در **رحل و اسد** معیشت  
 از طبع و دارد و بود و خداوند احوال و اولاد بود و اگر نخوس بود  
 در خدمت افتد و از مکانی بکافی انتقال نماید **رحل و اسد** و اگر **رحل و اسد**

در کارها و در میان عمر از قربت خویش پیوسته  
 حشر بود و شغل ملک کند مال بسیار بیت آورد و برین و فرزند  
 شاد شود و اگر نخوس بود و دستان شاد شود و ملک بدو خوشمیرند  
 و پشیمان کارها بسیار کند و بود که سفر دریا کند و در پیش بود و زنی  
 غریب کند عاقبت و اگر نخوس بود در میان و عمر ملا و بی کشد و  
 در ملک کارها بجزر بود و اندو یکس و در پیش بود و اگر مسعود بود و نجات  
 یابد از بلاها و اگر نخوس بود بچس و عذاب مبتلا شود  
 در **رحل و اسد** ادیب و فاضل بود و باب و از علم خویش بر خوردار  
 یابد و برین و فرزند شاد شود و درست معاشد و فرزند بکشد و  
 برورد و فرزند کرد و با اشراف مخالفت کند و اگر نخوس بود و ازین  
 و فرزند اندو یکس شود و مبارک شود در **رحل و اسد** و او بود که ضعیف  
 و خداوند اطلاق و احوال بود و بر زمان مایل بود و اگر نخوس بود  
 دلیل نکت و ملا بود و در دنیا هیچ بدست می نیاید و اگر نخوس بود  
 نکشد و سفر بسیار کند و در میان و کارش بشوید و شود در **رحل**  
**رحل و اسد** ادیب و متکلم بود و عاقبت و عاقبتی بود و زراعت و کشت دارد  
 و بسیار است و دارد و عاقبت او بخیر بود و اگر نخوس بود و در پیش بود  
 خاصه در آخر عمر **رحل و اسد** در **رحل و اسد** توانگر و بسیار مال و بخت





دارد و با عزت و دیانت بود و نیکو تدبیر و در میان عمر روح  
در راحت یا بد و مرگش بر توبه و صلاح و خیر و استیلا بود و در **درجه**  
دلیل سعادت بود و با اهل و ولد شاد بود و مال نهانی یافتن  
و صاحب غرض جاه و دولت و مرتبت و اقبال باشد و چشم  
او بفرزند روشن شود و اگر خوش بود کمال و بکار بود **درجه**  
**درجه** در **درجه** مستقیم و نیکو سخن بود و در صلاح و فکر متعین  
و از جهت فرزندان رنج بیند و او را بعضی از فرزندان بزیان  
آیند و با او خصومت بسیار کنند و او با کسی خصومت نکند **درجه**  
**درجه** سیرت ملاک دارد و با عزت و دیانت بود و نیکو تدبیر  
و در میان عمر روح و راحت یا بد و مرگش بر توبه و صلاح  
و خیر و استیلا بود و در **درجه** دلیل سعادت بود و با اهل و ولد  
شاد بود و مال نهانی یافتن و صاحب غرض جاه و دولت  
و مرتبت و اقبال باشد و چشم او بفرزند روشن شود و اگر  
مخس بود کمال و بکار بود **درجه** در **درجه** مستقیم و نیکو  
سخن بود و در صلاح و فکر متعین و از جهت فرزندان رنج  
بیند و او را بعضی از فرزندان بزیان آیند و با او خصومت بسیار کنند  
و او با کسی خصومت نکند **درجه** محبوب بود و در لهام و مبارک و مؤمن

درجه

و بسیار خصومت بود و در میان عمرش کارمند شود و در **درجه** بود  
و اگر خوشش و از بدون که مسعود بود و شفیق بود و در میان عمر **درجه**  
**درجه** در **درجه** اول عاقل و خردمند و مبارک بود و سفر بسیار کند  
و معروف بود و محترم و عالم و با ادب و او را خصومت بسیار کند  
و تدبیر او نیکو بود و در **درجه** صیفت او را فر بود و شجاعت  
و زور کردن در **درجه** رجم و شرف و تو انگر بود و با اهل و ولد  
شاد شود و ضایع بسیار دارد و دلیل کفایت و مطرب و امثال  
این بود **درجه** در **درجه** اول چو کانی از تیرین و بر ظاهر بود  
دلیل خیر و نیک بود و اگر نظر ندارد و بیشتر مخس بود تحت فرمان  
بگیر بود و هرگز مبتدئ بود و چهار و گاه در سامان دار بود  
**درجه** حکم و ادب و عقیف بود و جو اند و نیکت و بر قوم فرمان  
و در میان عمرش موافق تر بود در **درجه** همتر بود و شان  
بایل و ولد و دلیل قوه و ریاست و بخیر بودن عواقب و اگر  
مخس بود از جهت زمان رنج بیند اما از دیگر کارها جلد بر می آید  
و در آخر عمر به شرف مشغول شود **درجه** در **درجه** اول قهرمان  
بود و صاحب ضایع و مستغلات و ترویج او را آخر عمر بود و اگر خوش بود  
مولود مال دولت نبود و مرکب از نیک بود و مرکب از نیکش هر دو در مدتی



نزدیک بپسند و اگر نخوس بود مرستم کار بود و مال مردمان طبع دارد  
 و دلیل سفر و انتقال بود و غریب و نیکو میداد بود میان خلق در **در باب**  
 منقول و بدیخت بود و در آخر عمر و روزگار در غیب و مشقت گذارد  
 و عاقبت کار او بخیر نمود **مشترک و مستند در میان اولی و جبهه منجم و نیکو**  
 و حسن الایمان و الولد و بنهار و غنیف و مشهور بود و اگر نخوس بود  
 اندک مال بود و اما کار و خدمت ملوک کننده فرزندان او میرزا و کمتر  
 فراز آید و عاقبت کار او بد بود در **در باب** مسعود و عقل و صاحب  
 اولاد بود و اما بعضی از فرزندان و زمان او بر دست او هلاک شوند و مال  
 بسیار بر دست آورد و خرج کند مثلاً و بود اگر نخوس بود که در هیچ  
 قرار نگیرد و در امور خیریت تصرف کند و در پیش بود و مستوران دارد  
 و مال ثمن نزد و در میان عمر و رخ و جلا چند در **در باب** مکمل و ادیب  
 و خردمند بود و دلیل توانگری و معانی بود و مال باید و در آخر عمر  
 و اگر نخوس بود در بر بود عقل و ادیب و آنچه میستقی بود باغ و بو  
 حکمت و با و عقلی که کوفت آب بود **مشترک و مستند در میان اولی و جبهه منجم و نیکو**  
 خدمت ملوک کنند و با کفایت و عقل بود و اگر نخوس بود در پیش بود  
 و با اهل و لاشه بود و او را بخیر میمانند و در میان و در حال او  
 بدتر بود در **در باب** منقول بود و بیشتر مال از میراث یا فقه باشد

منقول

و اگر نخوس بود بدیخت و لیسیم و حیر بود در **در باب** تدریس نیکو کند  
 و منقول بود و مال او را بدست آید و عمر در راحت باشد و در  
 گذارد و بود که بر این تجارت سفر دریا کند و سود بسیار کند و اگر  
 منسوب بود شکر بود و چهاردهن و او را از سر بر سر **در باب**  
**در باب** نیکوخت بود و لشکر کش و خلق از در حشود  
 باشند مستور دارد و صد کند و اما اندک عقل بود و اگر نخوس بود  
 در میان و عمر کارش نیکو شود و بر زن و فرزندش و شود اما خود  
 او بدیدند در **در باب** شریف و معروف و ندیم اشراف ملوک  
 و اگر نخوس بود کار را او حکم ناقص بود و مستلا شود و عمر شریف  
 و از بلا بیفتد و در دریا سفر کند و بعضی از مال او تلف شود  
**در باب** دلیل بزرگی و نزد منصب و مغرب بود و در نزد ملوک ظاهر  
**مشترک و مستند در میان اولی و جبهه منجم و نیکو** نیکوخت بود و تو اکثر و محو و التیر  
 باشد و اگر نخوس بود بر سر بود که روزگار در رخ و بلا گذارد و از  
 سعادت به شقاوت و از شقاوت به سعادت حال او گردان  
 باشد و نعمت و کام بسیار دارد **در باب** بازرگان بود که سفر  
 دریا کند و تو اکثر بود و اگر نخوس بود در بلا افتد که از انچه بگوید  
 مگر بگوید و در میان و عمر بدیخت شود در **در باب** صاحب صید و مستوران

بود اگر نخوس بود و ام بسیار دارد و غیره شقی بود و در غایت  
بخت و بد بخت و خلقی با در خصومت کند و در آخر غرضی بود  
**مقتضی در جبر و جبر اول** و مخانی کند و معروف بود و دلیل  
سفر و اشتغال بود و در جاده و نواحی گردیدن و با خویشان و دوستان  
مخالفت نیکو کردن و اگر نخوس بود و دلیل جیس و شاق بود و دلیل  
بسیار حوزدن عکس و مبتدیان بود و در کار زمان او را بگذرد  
و بر سر شانگو بگذرد و **جبر** قایم بود و شجاع و غیره است و در کور  
و جیه و معروف از نوازش و شاهی است و اگر نخوس دلیل  
حاجب و متفاوتی روزی از زن و فرزند و کجاست و سبب و  
عزیز است نیکو بود و در آخر میانه در **جبر** شریف و خطیر  
و اول عمر کار او بد بود و میانه او بهتر بود **جبر** در اول و در  
**اول** خرد و بخت و متناق بود و بر خلق زمان و پدر و پسر که  
طاعت او را بدست آید و از زن و فرزند شاد شود و اگر نخوس  
بود و فرزند اغو بکین بود و بعضی از فرزندان او ناقص شدند  
و سفر بسیار کند **جبر** در شکم و ادیب و فاضل و حال او  
منیکو بود و در میانه عمر و اگر نخوس بود و در روزی اما  
فرزندان و دوستان بسیار دارد و بر زن و مبتلا شود و از کار زن

و غرض  
سلطان

ش

هیچ بهر و نیاید و از ستور بپایند و **جبر** مالدار و خداوند است  
و ستور و بخت بود و بود که سفر دریا کند و اگر نخوس بود و بخت  
بود و اما بزرگ و کاف و معاملات شش **مشتدر در جبر**  
در **جبر اول** سفر دریا کند و شاد بایمل و دلجو و سن جوانی  
از و در گذر دکانش نیکوتر شود و با اشراف و ملوک مخالفت کند  
و هر که پیش پند و صاحب داد و ستد باشد و احوال و بخت  
خداوند اعز و نهر بود و اگر نخوس بود شقی بود و در غایت را از راه  
و امثال این رخ رسد و در آخر عمر کارش بتر بود و **جبر** مقرر  
مال دار بود و اگر نخوس بود و مرض و بدتر بود و **جبر** نیکوت بود  
و از کار در صلاح روز میند و اگر نخوس بود از سفر و لشکران  
و معاملات بپایند و بدتر بود و ناقص نعم و مردمان او را شایند  
و بدگوی بود **جبر** در **جبر اول** لشکرش و ارباب صلاح  
بود و اگر نخوس بود بد عاقبت و در ویش بود و هر که در جبر بود  
و بود که او را بخت کشند و **جبر** معتد و صالح و اخیل و اولاد و دل  
بود هر چه سازد خاصه در آخر عمر و بر خلق ستم کند و زیر و تن  
خاطر باشد و اگر نخوس بود بیمار بود و بفا جا میرد و **جبر** و پیش  
و کجاست بود و خنود و کجوخ و فحاح بود و بد معاملات **جبر** در **جبر**



در **جواب اول** بخش لدا که بود و مال بسیار جمع کند و اگر مخمس بود  
 ممکن بود بخش گوید و پدید زبان بود و بعضی از اعضای او نیز در  
 و فرزند از او بر میسر نهد و او از آن رنج رسد در **جواب دوم** سفر بسیار  
 و اگر مخمس بود عظیم بود و بگریزد از وطن و سفر دایم کند و در **جواب سوم**  
 تو انکه دستگیر باشد و اما معروف میبرد و شکر بسیار دارد و ملک  
 زن و فرزند چند و سفر کند و از سوز و غمت یا بهر کار مخمس بود  
 عاقبتش به بخیر بود **در جواب چهارم** در **جواب اول** حشر شکر بود  
 و شمایلی زنمان دارد و دلیران شدن چاکر است و بود و اگر مخمس بود  
 محض یادین با یا جاسوس بود در **جواب دوم** مذکور و محترم بود و در **جواب سوم**  
 و قور و شکو صورت میانه نظر است و اگر مخمس بود عاقبتش بد بود  
 و با خرد و پیش نشود و در **جواب چهارم** از جهت زنمان مال بسیار بدست  
 بود و سفر بکند و ادیب و فاضل بوده و فرزندان با جایت است و دارد  
 و اگر مخمس بود فرزند از سفر پس روزی نیست و در **جواب پنجم** در **جواب اول**  
 در **جواب اول** روزگار بشاد و در راحت گذارد و زنمان را دوست دارد  
 و حریفی بود بر جماعت و در آشتی نامر حاصل آید از جهت زنمان  
 و اگر مخمس بود طایر عظیم بود از جهت زنمان در **جواب دوم** نیز بود  
 و به ثبات بود اما علم سلاح و لشکر ساختن دانند و کند و بسیار است بگوید

و اگر مخمس بود فرزند و متکا بود و عاقبتش بد بود در **جواب دوم**  
 تو انکه بود و مذکور صاحب حکم و صانعها و اینها و سفر با فایده  
 بسیار کند و ملک مقرب بود و اگر مخمس بود فقیر و متخیر بسیار  
 سفر با فایده کند و بود که یکی یا رسول الله بر بود **در جواب سوم**  
 در **جواب اول** وجه معروف و تو انکه و نیز خاطر بود و اگر مخمس  
 بود بکشت و بلا پند و اهل و ولد شاد شود و سفر دایم کند و بود  
 خدمت خادمان و زنمان کند در **جواب دوم** غرض مذکور و محمود است  
 و صالح الاله و الولد و سعید و معروف بود و در پیش ملک  
 مقرب و او را رنج و بلا رسد از اهل و ولد و در میان عمر او را  
 بکشت رسد و عاقبتش بد بود در **جواب سوم** از خدمت ملک از  
 ستور زبان چند و از فرزند اند و دل فاما مال بسیار بدست  
 و حسن القاب است و در آخر عمر کارش بلند شود **در جواب چهارم**  
 در **جواب اول** خادم ملک و دیا بونی ایشان و او پیش فاضل و بزرگ  
 حسن الاله و الولد بود و اگر مخمس بود غمناک و دروغ زن از  
 وطن بگریزد و سفر دایم کند و در آخر عمر بد حال شود و از مردم  
 بگریزد و بود که از ملک خلعت و کرامت یا بد در **جواب دوم** مانند زنمان  
 بود در شمایلی اما بکشت بود و بر زن و فرزند اند و بکین شود

و اگر نخوس بود حسن التزوید بود و در آخر عمر و حیانه و در کارش  
شود و مالش بدست آید در **درجه** جزو بود و مال بدست آورد  
و از شایع روز نمند بود و دلیل سفر بود و عزت و بخت  
بنان روز در مانع بود و عاقبتش بخیر نبود خاصه که نخوس بود  
و بهترین روز کار او روز کار جوانی بود **درجه** در میان در **اول**  
سفر یک کند و سفرهای با صعوبت بود و مال بسیار بدست  
و خرج کند و برگ خواهد بود و برادران اخوه یکس شود و چنان  
و لهو دوست دارد و اگر نخوس بود و بجز چند در نویسنده و بهر بود  
بر اسرار و حریص بود و در حقانی و باغ و بوستان ساختن و در **درجه**  
عادل و منصف بود و در **درجه** قهرمان و ایتقان بود و اگر نخوس  
تجدد از پیران رنج نمند و در زندان فرادان افتد و سفر آید  
و از وطن مکرر دور **درجه** عیار و خون ریز بود و اگر نخوس بود  
در حیانه و عمر مال او بختبیرند و زیر دست دیگر باشد و او را  
بایل و و لکشد شود دلیل در سر و امراضی مختلفه بود و بر  
حریص بود و عاقبتش بد بود **درجه** در **درجه** در **درجه** در **درجه**  
فاضل و روا بود که بچنگ کردن مبتلا شود و علم حرب نیکو دانند  
و اگر نخوس بود شوم و محاراض بود و دلیل نخوس بود از وطن دور

عمر درویش شود و از هیچ کار بهره نیاورد در **درجه** مسعود و بزرگوار بود  
بود بر خلق بسیار و بخت بود و اگر نخوس بود شوم و محاراض او را چندان  
یا جور بودی زن و فرزند باشد و مرکب آید و در بعضی از اعضا را بریزد  
در **درجه** حرب دشت بود یا طبع بود یا زکری یا قاضی یا شریک یا  
استاد و کونه خانه و ازرق العین بود و خلق را بسیار رنجاند و در **درجه**  
کند و در جوانی راحت و منقبت یا در **درجه** در **درجه** در **درجه**  
ترجمان طوک بود و تو اگر معروف و اگر نخوس بود و بدست  
و دروغ خان و سو کند خوان بود و با اعتقاد از باب سلاح و بخت  
و رنج بود و در آخر عمر کارش نیک بود و در **درجه** نیکو با هم  
و او را از آن ملا رسد در **درجه** با تدبیر و کفایت بود و مال  
یا بد و حاجت مند بود و در آخر عمر دیگر و از پیران رنج نمند و در **درجه**  
از وطن سخت **درجه** در **درجه** در **درجه** در **درجه** در **درجه**  
که بر حاجت شمال صاحب فرمان بود و اگر نخوس بود غایب می شود  
در **درجه** شریف و معروف بود و اگر نخوس بود در آخر عمر مال  
یا بد و در **درجه** با تدبیر بود و کار بازرگ بدست و در **درجه** در **درجه**  
عمر مال یا بد و اگر نخوس بود از اشراف و کبار رنج نمند و بلا و محال  
بد شود **درجه** در **درجه** در **درجه** در **درجه** در **درجه** در **درجه**



و در بیشتر غرضش مخوس بود و از زمان پادشاه در **درجه** عادل و منف  
بود و از مردمان طایفه وضع کند و در جایزه عوشت و شود و ولائیت و مرتبه  
یا در **درجه** تاجران دار بود و سفر و یا کند و در آخر طایفه یا در  
و اگر مخوس بود در غربت نکبت یا در **درجه** رحمت و در **درجه** اول  
قهرمان بود و در سفر آب کند و اگر مخوس بود بی ترن و فرزند بود و دلیل  
که خجسته و هر اس در **درجه** توانگر و مذکور بود و اگر مخوس بود در میان  
عز از جهت سلطانین طایفه افشته و از مواضع نشان او را  
احترام باید کرد و در **درجه** از موار و صلاح و در **درجه** صلاح الی  
الوله بود و دشمن بهر برادر دل چند و صلاح العاقبت باشد و اگر مخوس  
بود خجسته بود **درجه** اول **درجه** اول انکس بهتر و یا در  
و اما شجاع و غمخوار بود و بران مستور و یا در **درجه** اول  
خجسته و مستور و مخزن باشد و کارهای بزرگ به دست او می آید  
و در محالید زمان عیون و اندیش و در **درجه** طریف بود و محبوب  
در میان خلق هر کس که او را چند دوست دارد و در موالید زمان  
فرشت و بهر پیر بود و در موالید مردان مولود در کار زمان صافست  
ناید و بدان سبب زشت بود **درجه** اول **درجه** اول انکس  
و صاحب خاطر باشد و اگر مخوس در در **درجه** اول و دهر و کجاست و در **درجه** اول

و بکند

و بکند در غرضش بسیار مردم از موالید پادشاه در **درجه** اول  
و کور یا نفع زمان بود و عیوب بسیار دارد و غیور و با حمت بود  
و دلیل امراض و استقام و دلیل سبب را کند و در میان عوشت کارش بود  
و در **درجه** آفتاب درین پادشاه بود و دلیل سبب هر کس که در او است  
او را و دلیل و جرب بود **درجه** آفتاب در **درجه** اول و در **درجه** اول  
و مذکور و محترم و با قدر و تدبیر می آید و مبارک بود و در **درجه** اول  
غضرب و با حمت بود و اما انکار و صاحب خدای بود و مستند  
با خوشی و لوج و لهو و طرب دست دارد و در لایق بود و بر ترفیع  
در **درجه** طریف و خطیر بود و لهو و سماع دوست دارد و با عیون  
و آداب بر خور دارد و باید بلند حمت و فراوان اندیشه بود و اگر  
مخوس بود دلیل نفس بود و مولود ششام و نقاش بود و دلیل انتقال  
و سر و از مکان مکان **درجه** آفتاب در **درجه** اول و دلیل  
خیر و صلاح بود اما مولود ضعیف بود و اشعار و اخبار دوست دارد  
و از اموال غریبه ز سر میسند بود و روزگار به خوش و راحت گذارد  
و اگر مخوس بود مولود تر و رفاص بود و ملا پند از سر گذارد  
در **درجه** فاسق بود و معجب و زحمت و حال او متروک بود و از اندوه  
بشادی و از شادی با خون و دلیل شجاعت و قوه بود و در **درجه** دلیل

از پیشه و علم بود اما این کس لهو و طرب دوست دارد و بهیچ مشغولیت بود  
و او را از جهت خمر خوردن بکشته رسد و هیچ کار او ثابت نبود و نه کار  
بخیر بود و اگر مخموس بود عاقبت کجایش بر می خورد و چهار روز از کشته شدن  
و ضعیف رای بود **آفتاب در جداول خلیل و بصیر بود** کجای  
و اسرار و درست معامله بود و نیکو مخالطت با مردم درست را می نمود  
قدیر در **آفتاب خلیل و نیکو صورت** بود و در میان مال اندوز نیکو افتاد  
و نامح دو اعطای خلق و در میان غریبانی دوست شود و چون  
مخمس بود لهو و طرب و سماع دوست دارد و در **آفتاب خلیل و بصیر** طبع  
و صدق اثر بود و قور و آفرین او را حرم و تربیت زیادت شود  
**آفتاب در جداول ادیب و شکر و خلیل و ضعیف و صاحب**  
نظم و نشر و انجمن بود و در علم و ادب در **آفتاب خلیل و بصیر** بود  
و متوجه و نیکو سیرت بود و در **آفتاب خلیل و بصیر** بود که مردم را  
و تمیز کرد و با او رجوع کنند و درست عقل و سیاست رای  
بود و حریص را با سلطان معروف و راست گوئی و درست معامله  
و در آفرین از وطن انتقال کند **آفتاب در میزان و جداول**  
ثابت نبود و در کار لهو و سماع دوست دارد و با بصیر بود و بر سر کار کار  
نماند و او را تجربه افتد بسیار در **آفتاب خلیل و بصیر** بسیار کند و در کار

بیل

نزد

نما

و اگر مخموس بود صفای زود و زود و ظالم بود و تربیت و فاسق بود  
در **آفتاب خلیل و بصیر** بزرگ قدر و درست مزاج روزگار در شادی  
و رفاهیت گذرانند اگر مخموس بود شکل و صفت زانی دارد و بود  
سفر و یا کند و شتر و بر معامد بود **آفتاب در جداول**  
قتال و فاسد و حقود بود و صفت سباع دارد و اقل عمر او بهر  
بود از آخر **آفتاب در جداول** صحیح رای و ادیب و فاضل و خیر و اهل هنر  
و نیکو طبیب و معالج بود و در **آفتاب خلیل و بصیر** در انداز کار خویش بخیر  
بود و بسیار عظیم مستی شود و جاهل و فحش و اندک عقل بود و از  
بلای که خویشش در آنجا افتد بکشد و از جمل و بی مالک **آفتاب**  
**در جداول خلیل و حسن الحیة و عاقل و لیب و او را**  
سودار مرغ باشد از هر نوع و بر سر کار مطلق بود و او را بار  
جراحت یا هر ضرر رسد و در **آفتاب خلیل و بصیر** ملک بود و اندک مندرج  
و بختی بکشد و صاحب لهو و شوات بود بسیار و اگر مخموس  
بود سخی بود و خویشش در بلای افتد که در آن خطر بود و در **آفتاب**  
بزرگوار و عظیم الشان و با خطر بود و حقود و حریص بر قضای است  
و مال مردان بدست آورد و خداوند قدرت بسیار بود و بخیر  
و تدبیر کار را دیگر کند **آفتاب در جداول** صحیح الزام عظیم الخط



و موافق بود در کارهای خیر و مذکور صاحب بود و طریقه و روش خویش بود  
 و او را چهار رسد در داغ و بر آنکه بود که مردم از آن خشنود در  
**درجه دوم** قوت بود و ذات و نفس خویش را محقود بود و بخود خداوند  
 مراتب در **درجه سوم** عظیم بود و نفس خویش و خویش را زیادت  
 از مقدار روح خویش دارد و پاکیزه نفس باشد و سفر و عزت دوست  
 دارد و اندک علم **نقشبند** در **درجه اول** صاحب طریقت  
 بود و در طریقت بر مزاج او غالب بود بود که اصل بود و محقق خویش  
 عیش بود و او را خرج و نموت بسیار بود و سوار و مسافر بود  
 دارد و از جنگ و خصومت درجه یا جبر در **درجه دوم** در کارهای  
 بود بود که علوم طب و اندوخته و صبح الفکر و عالم و عاقل بود و در حکمت  
 بس و عقل بر جهان دارد و چیل و ذیابریطع او غالب بود **درجه سوم**  
 سفر و انتقال بسیار کند از مکانی بکافی و جلد و کار بسیار بود و از  
 مال و زمان خورد و خرج کند و بر خلق هر چند عداوت زیادت هر شود  
 حالش میکرد و دشمن بسیار دارد **الذات** **درجه اول** و **درجه دوم**  
 و حریص بوده در کار زمان هیچ کار بر دست و تمام نشود و خویش  
 و فاسق بود در **درجه سوم** سخن و مستوفد بود و با خلق مخالفت میکند  
 و بسیار خورد اما گناه بسیار کند و در میان عمر از بلا نجات یابد

شعبه ۱  
 زمان از چند دارد و اینها را که از اینها  
 مشرق

و در عجب بسیار راحت و شاد و میزند در **درجه سوم** در کار خویش  
 بود و منجب با زمان مخالفت میکند و بسیار خورد و با غلامان  
 کند **درجه دوم** در **درجه اول** چون نخوس بود و ظاهر بود از امور  
 ترویج روزی کند شود و کارها در دست این جهت برکت  
 دی بر آید و عرض بود و میل او بر دان و احوال بود و زمان و این  
 سبب ریج و بلایند و بود که زنی میگوید در سخت و اگر زنی  
 مسعود بود و برای و تدبیر و کارها در بزرگ بر و تدبیر او میسر شود  
 و در طالع زمان زهره در اول وجه حمل بهتر بود از آنکه در طالع زهره  
 در **درجه دوم** چون مسعود و شتر و یا ناظر یا مسعود و دیگر تو اگر در طالع  
 بود اما خیال او پیش از وی میرسد اول کجاست در ترویج **درجه سوم** چون  
 بود تو اگر و منع و اما از فرزان پس بذر رسد بود و او را از زمان  
 موافق و مسلح دارند اختد اگر نخوس بود و حوله عرض و مخالف  
 قوم خویش بود و با اهل خویش زندگانی ناهوار کند **درجه دوم**  
 در **درجه اول** در کرد که او را زمان دهند و از زن و فرزند شاد باشد  
 و اگر نخوس بود زنی مطهر بر اینی کند بر خلاف شریعت و هیچ  
 آسایش نبود و او را از کار زمان و در شهر زمان بسیار کند و مالدار  
 بود **درجه دوم** نیکیست بوده اگر کار زمان بذر رسد و در عزت باشد

در طالع زهره در اول وجه حمل بهتر بود از آنکه در طالع زهره

و او را فرزند نمود و سرفسبیار کند و زن او بارست بود و در زمان او  
پیش از او که میرزا در جوانی ریج کشد و نزد زنمان او بر سر  
ریج نه پس را بنده خواهد و حسن التزویر باشد و در  
عمر او که خوش بود و عاقبت بود و بخت افتد و از زن او  
ریج چند **در ده** در وجه اول تو اگر حسن الایم الولد بود  
مسرور و فرزندان پسر نه و سرفسبیار کند و میان عمر او با سعادت  
و اقبال باشد و اگر خوش بود و مولود باشد از تزویج زنی که کند میان  
آن زن و فرزند او جدا افتد و در و شوم و مغرور و طبع باشد  
**در ده دوم** تزویج او شایسته بود و او را با اولی که بختها رسد  
در میان عمر اهل و ولد شاد شود و نزد دیگر نزد کند و در میان عمر با  
زنان باشد که در آن عمر او که خوش بود و فرزند هست خاد و در کار  
زنان ریج و بختها و زن بوم و کینه کان را بخواند **در ده سوم**  
جمیل و فاضل حسن التزویر و صلح الایم الولد بود و زنی با کفا  
و کد باو بخواند و در آخر عمر یکجخت بود از بسبب زنمان اگر خوش  
از زنان هیچ شادی نه چند **در ده چهارم** سلطان **در ده پنجم** نیک بود  
در کار زنمان مبارکت و صلاح در اهل و ولد و تجارت و سماج  
و دست داد و معاشرت و سرفسبیار کند و لهو و لعبت دارد

در ده

و حریص بود بر زنمان اگر خوش بود و ریج منتفت نیاید از کار زنمان و در آخر  
عمر مسرور و خوشدل و از زنانت منتفت نیاید و بود که با کینه کان  
و زنانش فرمایند محالست کند **در ده ششم** نزد بارست جمیع بختها و اول  
بود و این زن فرمان برین وی بود و از زنمان بهره یا بد عاقبت  
در آخر عمر او که خوش بود و محالست او با کینه کان بود **در ده هفتم** اهل  
و ولد شاد شود و در میان عمر خیر یا بد و از تزویج مبارک و بدش اهل  
و ولد اگر خوش بود شوم بود و در و شوم بود و او که جدا کند و عا  
او بود **در ده هشتم** در وجه اول زنی بزرگوار زنی که شد و او را  
فرزندانش و حریص بر زنمان اگر خوش بود شوم بود بر اهل و اولد  
فرزند و سرفسبیار کند و بختها رسد و از جهت زنمان و او که  
نه زن کند **در ده نهم** عزیزترین اهل بیت خویش بود و زنی  
عاقله و با قدر را زنی کند و فاضل و در یک شب و طبع بود و از زنانت  
منتفت نیاید در میان عمر شاد دل بود اگر خوش حسن محالست قوم خوش  
کند و از اهل بزرگ در و شوم بود **در ده دهم** زنی بزرگوار را بخواند  
او نزد کند و از او فرمایند یا بد و اگر خوش بود بخت چند از جهت  
زنان هیچ آسایش نیاید و کفاح پنهان کند و عاقبتش خیر بود  
**در ده یازدهم** در وجه اول مولود شاد بود با اهل و ولد و نزد کند



بزرگوار و عاقبت نیکو بود و اگر نخوس بود از اهل دولت  
 چند روزی نیکو کرد و قبل در کاخ و در میان او  
 اگر نخوس بود محبت کند با اهل دولت و در میان  
 عمر او بود زنی پارسا عاقل را بخواند چنانکه او را فرمان برد و زنی  
 فرزند خلف حق جل جلاله و عظمی باشد او را برادر کند و چو  
 و معروف و مذکور بود و در دهانی دوست دارد و از آن دوست  
 بود **در چهارم** زنی که در جوانی و بیکس یک  
 فرزند مستی شود و بزنان حریف بود و اگر نخوس بود زنی که  
 کند و بداند این مولود بخوانی یا کوکلی ببرد و در آن بخت نرسد  
**در پنجم** زنی نیکو را زنی کند و اگر در بخت افتد و در دنیا  
 بماند و بوجس از جنت زنی بود و بیکس پسران خویش مستی شود  
 و زن ابا کفایت و کد با او در نفع بود و اگر نه به مونس بود و بیکس  
 میان زن و شوهر مولود را از زمان پنج رسد و مولود اندک زنی  
 بود **در ششم** زنی بزرگوار کند با اهل بسیار و شادی چند  
 از قبل شوهر و عاقبت کارش نیکو بود و اگر نخوس بود زنی چا  
 کند در عزبت و شوم بود با اهل دولت عاقبتش بد بود **در هفتم**  
**در هجدهم** زنی پارسا و نیکو کند موافق با وی و از کج است

و شادی

دشت در چند و اگر نخوس بود زنی چا کند و مرکش بد بود و شوم بود  
**در نهم** زنی بزرگوار کند از لشکریان و ارباب سلاح و آن زن از  
 وی شوهر دیگر داشته بود و فرزند دارد از شوهر پیش و اگر نخوس  
 بود زنی ناکس و پاکیزه کند و سفر بسیار کند و بداند از زمان  
 و عاقبت کارش بد بود از جنت زنان و در پنج چند **در دهم**  
 زنی بزرگوار کند و فرزندانی خلف چند و پسران زن و اگر نخوس  
 بود که آن بسیار کند و مانده و بداند و از جنت زنان و در پنج چند  
**در یازدهم** زنی که در جوانی و بیکس یک  
 نیکو کند و موافق بود آن زن و دیل در بر بود **در بیستم** زنی که  
 کند از شوهر دیگر فرزند دارد و آن زن را در سر بود یا صفت بیکس  
 بقدر خاطر بود زنی پاکیزه نماز ایند کند و مولود حریف بود و زمان طلال  
 بود و لاف زنند **در سی و یکم** زنی که از کد اگر نخوس بود شوهر  
 خواب و طعن سازد و شوم بود و سفر در یاکند و از زمان چند **در سی و دوم**  
**در سی و سوم** زنی پارسا کند عاقل و برادر را با بد مولود  
 از خواهران و برادران خویش و اگر نخوس بود زنی سلیط کند و در  
 نمازیند و مولود را چهار پسر بود و حریف بود بر کج **در سی و چهارم**  
 او را کتبت رسد از جنت زنان و مرک بران خویش چند و میان

عمر او پنج بود و اگر مخموس بود زنی کند که طبع مردان دارد و سوار گشته  
و اندر شد **در سیوم** و بعد اگر زنده بود شوهرش زنده بماند و اگر  
بلا بچند زنده شود هر یک که در فرزندش بماند و بران جریح بماند  
و اگر مرد بود در اول عمر نکبت پس عاقبتش بخیر بود **در سیوم**  
**در سیوم اول** زنی بزرگوار کند بحال بسیار اگر مخموس بود زنی در پیش  
کند و دلیل جمع احوال و مستوران نیکو بود و اگر مخموس بود و جمالی  
بود و غلیظ الاثفت فتر اکم اکشتان بود **در سیوم** زنی عاقل کند و با  
کفایت که شوهر را دوست دارد و اگر مخموس بود زنی پیر بود و کنایه  
و از در سر پنج چند و با زنی ناپارس محالطت کند و بران حدیث  
چند **در سیوم** با زنی که ذوات اخطار باشند محالطت کند و  
پنهانی کند و از آن مال یا بدو بر جود از هدایا زنا بکشد و دل بود اگر  
مخموس باشد از زنان بگریزد و از سبب ایشان پنج چند و نکبت  
کند و اندر علم **در سیوم** و **در سیوم** از جهت زنی باقیم  
در پنج چند از او همچنان بلا و زشت نامر کند و اگر زهره مستور در  
پوشش نکند او را زود که زنیان می شود و زود بود و او را  
**در سیوم** مشا و شود بکسباب زنیان و از جهت زنیان مال یا بدو  
اگر مخموس باشد او را از نفوس و عرق انشای پنج بود **در سیوم**

زنیان بدو از زنی کند و باشد که این زن ناپارس و سفر باشد و بعضی  
از ایشان بگریزد و این زنیان او را با خویشین محالطت بود و نکبت  
کند این زنیان را بخوبی ایشان **خطره در سیوم**  
عالم بود بیش که ساختن و عرض لشکر دادن بود که عارض لشکر بود  
و نیکو را سر و نیکو تدبیر بود و اگر مخموس بود در پیش و محال و غرور  
بود و کذاب **در سیوم** از لشکر کشان باشد و مقبل بود و پیش  
سلاطین مقرب بود و غلیظ الذکر و بقاء باشد حکیم و کار و قواعد  
و قواعد و نیکو کند اگر مخموس بود بفرخیش و کار خودت و شود  
و از سبب و قطع راه او را پنج رسد و بلا چند از جهت امر او  
ملک **در سیوم** نیکو تدبیر و محبوب اندر میان مردم عالم بخیر  
و اطمینان اگر مخموس بود پیرسته بنیان روز در ماند بود و سفر  
بسیار کند و عاقبتش نه بخیر بود **خطره در سیوم**  
دیر بزرگوار بود و بسبب علم و سخن گفتن که او قور شود و از او  
و اقبال خویش رئیس و مهربان بود و بر سلاطین مقرب بود و مال  
دست آورد و از او جوهر مختلفه و بر دشمنان ظفر یا بدو زنیان  
و اگر مخموس بود پیر و زهره و خیر یا بدو دلیل سفر و غیبت و در  
بود **در سیوم** دلیر و صاحب خرد بود و امین بود و بر کار



شکر مسلط و عاقل بدان امور و صلاح فروش یا زراعت و اگر  
 مخمس بود و لهو و سماع دوست دارد و از زبان ریخ چند کلام  
**در بیان عالم** بود حکیم و حسن المنظر و مکرر بنزدیک خلق  
 و عالم بوسیله و کلام و بلاغت علوم ریاضیه و ادبیات و حسن لایل  
 بود و اگر مخمس بود محتول بود و آفت رسیده و او را از سماع  
 و از زبان ریخ چند کلام **در بیان عالم** عاقل و  
 و مبارک بود و عالم بود و علوم آسمانی چون نجوم و هندسه و  
 دست دارد و خوشش باشد دارد و از زبان ریخ بسیار  
 آید و کریم و نیک دوست بود و او را یک فرزند نیک بود  
 و خصومت و بلا آفت و از آن خفاش باید و بنزد آن  
 شود و مرکب فرزند چند و بسبب زبان ریخ چند و او را در  
 و بود که و قتر دیوانه شود **در بیان عالم** همیشه او از سر او را  
 کردن بود و جدیل و سخن گوی بود و مبلغ و صاحب رالی و تدبیر بود  
 و اگر مخمس بود صیاد بود و کاذب و اقاویل و در در بود که  
 جیل و زور و افتعال کند **در بیان عالم** صاحب جوش و  
 کارها بود و یا حکیم معروف بود و محترم پیش ملوک و اشراف بود  
 و صاحب قوت و حرکت بود اگر مخمس بود افترا رسیده و او را

از کلام

از ستور و سماع و یا زخمس رسیده و او را از جهت دوستان ریخی  
**در بیان عالم** بود با سبب زکات و  
 و بنزد روش چشم شود و خدمت ملوک کند و از اموال غنا  
 روز مرست بود و اگر مخمس بود مدبر بود **در بیان عالم** مذکور  
 عالم حکمت و اسرار و از زبان آفت بود و اگر مخمس بود ادبی  
 یا معجز بود یا صاحب صناعت مدبر و **در بیان عالم** دلیله صناعات  
 بود و مقرب بولای سلطانین و عاقبت کار او بخیر بود و اگر  
 بود و او را جاهل و کامل بود **در بیان عالم** و ادیب  
 و جریب دست و خطیب و بزرگوار بود **در بیان عالم** مغفیر و انطباق  
 عالم بوسیله بسیار دوست و شرکت و معاشرت شود **در بیان**  
**در بیان عالم** حکیم و ادیب بود جامع در علوم عارف و صانع  
 و ذات مختلفه و اندک عطا و در **در بیان عالم** عاقل و عالم  
 و مال بسیار دارد و ملوک مقرب بود و خدمت ملوک کند  
 و اندر او این ملوک منصب دارد بزرگی یابد و صادق الوعد بود  
 محبوب بنزدیک خلق علم و فضل استماع یا با اگر مخمس بود از  
 علم برخوردار نشاید **در بیان عالم** کریم و محترم و بنزد زبان و بزرگان  
 بدش چشم شود و پوسته در سفر بود و فقها و خطا و علی بوی





ستوران یا ثراب داران بود و دلیل بسیار سفرنا ستوده  
 نیکویت و مقبول و خداوند عز و جود و نعمت و شغلها شکوف  
 کند از وجه ملوک و ملائیک و خلق بسیار در تحت فرمان او باشند  
 و عاقبتش بخیر بود و اگر نخوس بود کارش برخلاف این بود  
 محبوب بود نیز خلق میمون و مبارک محمود و الاعمال  
 مقبول نیز ملوک و سبک روح و نیکیت و خداوند مال و ضیاع  
 و نیکویت و منفعت بود و نام اگر نخوس بود از جهت فرزند  
 اندوه و رنج میزند و از جهت زمان و حاصل الذکر و در ضعیف  
 و قلیل المال **در چهارم** بسیار مال بود و نقد دارد  
 و عالم و حکیم بود و پیر و نیکو سیرت و شدید البطش با ملوک و اشراف  
 مخالفت کند و در کودکی زن کند و سماج دوست دارد و علم  
 شناسد و بزبان مایل باشد و چشمش بفرزند روشن شود و اگر  
 میخوس بود شوم بود و برادر و برادر و او در کودکی رنج و مصائب  
 رسد تا به سن **در پنجم** در کودکی مستحکم بود و نیکو کرد  
 و نیکو حرکت و نیکو معاشرت و ادیب و شاعر و علم الفان و اغانی  
 شناسد و مرزوق و محبوب بود و مال بسیار جمع کند و اگر نخوس  
 بود بسیار دشمن بوده و او را از سینه رنج بود و حیزر زمان را در نزد

مستوران

مستوران





بود و بود که مغز و مناظر بود در غفرت و بزرگ و زنده شد بود اگر کسی  
 بود حاکم الذکر و بد حال و بد بخت **درود** خداوند کثیر الاموال  
 بود و مستقلات که از آباء و اجداد میراث یافته بود اگر کسی بود  
 از درجه و منزلت خویش برتر شد خاص در میان عمر **درود** بسیار  
 و قدر دانی بود و وجه و صادق الاخطام و قتیقین امر و هر وقت بزرگ  
 و فرزندان شود و از خویش آن هدایا و عزیز و مکرّم بود و بزرگ  
 خلق بود که ملک قضا و حکومت کند اگر کسی بود وکیل قضا یا قاضی  
 بود **درود** و **درود** خود بود اما شجاع و مبارز بود و خود را  
 و بود که اگر دلی دارد از صاحب ساد و سوس مسجود که طبعی ادب کند  
 و بر آقا رب شوم بود و عافیت او بود **درود** و خوش بود **درود**  
 صبح تا آخر بود و از آنکه مجرب قضا بود و ذکر و نیت بود و او را  
 مستر بود بر قوم و اگر کسی بود و در حبس و زندان افتد و دعا بود که در  
 بگریه بود که اشک خنده و اشکال این کند **درود** او و سماجند  
 دارد و مطربان را با نهایت دوست دارد و نیز یک ملک صحر و قمر  
 و معاشر و اگر کسی بود دلیل بخشش و بخش بود و اگر میان بود و مردم  
 و ملک عیش بود **درود** و **درود** مولود نیکو روی و نیکو خلق  
 بود و او را مرتبه و عمر بود و بنزدیک لایق و عارف بود با امر و حکمت

بکثر

و بلاغت و شعر و ادب و اگر کسی بود بر خلاف بود **درود** و **درود**  
 هم ریاضت نیکو اندام و مرد در جلد و نیکو کلام و از جهت سفر و ایام  
 و مشایخ بسیار یا بد اگر کسی بود بر خلاف این بود از زیارت  
 و پای ستوران هلاک شود و بد حال بود یا از ستور بر چو قند و بد شنی  
 ناکسان مبتلا شود **درود** و **درود** زنی بزرگوار بزرگ کند  
 از غریب و از هر خیر یا بد و در جوانی و کودکی نیکبخت بود مقبول بود  
 بزرگان و اگر کسی بود بر خلاف این بود **درود** او را نیکبخت  
 از اصحاب سلاح و او را سفر با افتد یا رنج و بد شقیقت و حال او  
 میان بود و چون محسوس بود بر این بود **درود** و **درود** و **درود**  
 اموال کند و حال او میان بود اگر کسی بود از آن باب سلاح  
 رنج رسدش **درود** و **درود** و **درود** بزرگ و فرزندان شود  
 و او را ضیاع و غنای بود اگر کسی بود از آن بود و بازمان بود نام  
 خاست کند و از این سبب نکبات رسد او را و مرغ و دست دارد  
 و ستور و کوفتد مرون زن و اشک این **درود** و **درود** بار شایسته  
 نیکو کار در میان عمر خویش و دل بود و خداوند امر و نه بود و خلق  
 بسیار و اگر کسی بود کار یا جلد بزرگان آید **درود** و **درود** و **درود**  
 که سفر یا کشت یا کسی که امیر آید یا موفقی آب کند اگر کسی بود

این درود را  
 در هر روز  
 بخواند  
 و از هر  
 بدی  
 نجات  
 یابد

اورا عالم رساند از دریا و آب و بد حال بود **فرزند جنت**  
**اول** قهرمانی بود که برضیا عبا و از آنجا بود که حضرت خسیان  
کند و اگر بخوس بود هلاک او از آب بود **دوم** بزرگوار محترم  
بود و با بخت بسیار عال بود که عمل بر سر ضبط کند و اگر بخوس  
بود او را سودا و آب بود و بخت خوشین و جان خوشین شود  
و از وجع المغاضل او را در بخت **سوم** مال یا بد از غریبا  
و بزرگیک امر محترم بود و سبب هلاک او قضا شدت زنی  
بود و اگر بخوس بود از مساج و طومس او را آفتاب رسد بخت  
از بیم و هراس از شهر و از منزله منزله میگزید **فصل** اگر  
زحل شرف یا بد بخت بود بود و با قوت و بخت بود  
و بلند نام اگر بیشتر بود مال عظیم و لا نیز با بد بخت و خوش  
مستول بود اگر هیچ بود اندر جنگ بر روز بود و بزنان مسعود  
و از زمان روز مرشد اگر آفتاب بود حکیم و عالم و بزرگ بود  
و لا نیز و فرمان روان او را سعادت کند و بخت و فضل  
معروف باشد اگر زهره بود ظریف و بزرگ و بسیار علم و  
فرزند اگر عطار بود عالم و حافظ و نیکو سخن بود و جابر و فیض دارد  
و در از عدت و بزرگ نام بود تا زین بود با حمت و جان و کثرت بود

۱۱

اگر قهر بود عاقل و عالم و حافظ بود نیک و لا نیز **فصل** اگر زحل در  
بود یا بر درجه بیسوط اندک علم و اندک مال و بخت حاصل بود  
پیشور و محوس بود و او را فرزند نبود **فرزند** چهار زدن و اندک  
علم بود و بود که در در راه زن بود **شمار** چار بسیار و اندک  
مال و از اهل و و کشت در نه چند **زهره** اندک علم بود و بود که  
مختصر بود یا مشکو در حالت **صبر عطار** چاهلی و ابله و سیه  
بود و سفر بسیار کند و بد بخت بود **نفس** محقر و مختلط العقل  
بود **فصل** بودن که اگر بدو بال **فرزند** در **سعد** بد بخت و بدو  
و خوار بود و بزرگیک خلق و شب در سرطان و طومس و در بلا بخت  
بود و او را چار بسیار بود و اندک مال بود و بیشتر در حوزا  
در میلاد نهاد را اندک مال و بد علم و بخت سبب چار بسیار  
بود و مفارقت افتد میان او و خویشان او و بخت در رغبت  
بود و خوار نیز و خلق و زن بد نام کند و بخت بر روز در میزان  
و بخت بود و سفر بسیار کند و شب در ثور بسیار خصومت بود  
یا زانی بسیار سفر مال اندک آفتاب در میلاد نهاد و میلی در  
بخیل و اندک خیر بود و بسیار چار و در میزان غیب و بزرگ  
و شمشان مقام بسیار کند زهره بر روز در حمل خضر و در اسر بود

سعد و زانده



هر روز او را شتر و طایر رسد و بر درختی که میزند او را نام برود  
و میان خلق دروغ و در سیاه شتر در عقب و طایر و خنجر بود با این  
نصیحت کند به او در کارهای خنجر بود و عطا رود و سیاه در روز  
در قوس قیل و قیل و بسیار شتر و اندک بکین بود و در حوت او را  
رود رسد و از آن وقت رنجور شود و بخت کوه سیر مبتلا شود  
و باشد که این وقت که در اسافل بود و در حدیث طالع شتر ناقص  
عقل و بزرگ خویشش اهل او را دشمن دارند و الله اعلم بالصواب  
**فصل پنجم در احکام سهام طالع** سهم السعادة و صاحب او  
دلیل بود بر حال حدیث از قرآن با آفتاب و بروز از آفتاب  
با قر سهم السعادة در طالع بر بر از نخوس و تحت الشعاع نبود  
او مسعود مولود صحیح المزاج و نیکو تربیت بود اگر بر خلاف این  
ضعیف مزاج بود اگر تحت الشعاع باشد از سلاطین و بخت  
پسند اگر مسعود بر روی ناظر بود یا صاحب او مستقیم توکلت و خوش  
زندگانی بود در دوم مسعود و بسیار مال و بهر بخت مالش بدست  
افتد و از اموال سلطان روزی رسد بود و اگر چه کوب مسعود  
بر نظر ندارد قوت او روز بروز بدست آید اگر نخوس بود در حال  
و خجسته المعیشة باشد **در ثانی** سعادت خویش آن بود که صاحب شتر

یا صاحب

یا صاحب ثمانه عشر بر ناظر بود او امیر بخش و زغال بود اگر شتر  
با سهم در ثمانه بود خوششان او هلاک شوند و اگر با زین صاحب  
ثمانه تحت الشعاع بود مولود را خویش و خواهر و برادر شود  
**در رابع** مسعود او و صاحب او دلیل کرامت بود در منزلت  
خویش و عزیز بود و نیز دیکه مادر و پدر او اگر نخوس بود تربیت بد  
یا بد و حال مادر و پدر بد بود **در خامس** مسعود و حال فرزندان نیکو  
بود و از بدایا روزی رسد بود نخوس فرزندان تباه شوند **در ششم**  
حال مولود بد بود اگر نخوس نظر دارد او را بهر بند که گیرند و اگر  
نخوس با زین نخس نظر دارد از بند که بخانه یا بد اگر صاحب  
رابع بود تربیت نیابد **در رابع** دلیل تنه بخت نیکو بود و از زمان  
خیر یا بد اگر نخوس بود او صاحب زن نکند و بخت میان خلق  
و خصومات بسیار کند و اگر تحت الشعاع باشد سهم با  
صاحبش کفاح نهان کند **در هفتم** مسعود صاحبش هر زوق  
بود از موارث و اوقاف و اشغال این اگر نخوس بود کارهای  
که در آن هم هلاک او بود اگر صاحب طالع رابع بود و یا نخوس  
و تربیت نیابد **در رابع** مسعود صاحبش سفر بسیار کند اگر  
صاحب طالع در تاسع بود یا سهم تاسع سفر کند که هرگز باز  
نرسد

و مشقین و باور بود و اگر منجس بود عذر غیبت و ذل که را نذر  
و بدین بود **در عاشر** و صاحبش مسعود ملازم در کار بسیار  
بود و معاش او از آن جهت بود و اگر منجس بود بر پیش بخت  
بود و چند آنکه عمر از آن منجس مر از آن **در دوازدهم** و صاحب  
سهم منجس بر بخت بود اگر صاحب طالع راجع مولود غیر نیاید  
اگر صاحب سهم به صاحب سهم منجس هیچ بود خوشتر  
باشد بخت و اگر عطار در محل منجس بود خوشتر می آید  
**در سیزدهم** دلیل دین و علم و ورع بود چنانکه سهم السعاده  
دلیل معیشت و تربیت و اگر سهم الغیب مسعود بود مولود  
قورین و پاک و مردم اولیایند و اگر سهم السعاده مسعود بود  
صاحب او منجس نیکو ظاهر بود خوشتر الباطن باشد اگر سهم  
منجس بود و صاحب او مسعود متر مولود بهتر بود از ظاهر و اگر  
سهم الغیب در او نادر بود قور حال خاصه در بر جرات بود  
مولود ثابت بود در دین و اعتقاد که دارد و اگر در آن هیچ شک  
نمود اگر خداوند سهم الغیب راجع بود مولود از دین خوشتر  
کن سهم الغیب در طالع مسعود قور دین و وزیر که صاحب خاطر بود  
**در دهم** مسعود ظاهر سیر بود و میرت او سیرت ابدال بود **در دهم**

و صاحب

ظاهر سیر و پار سا بود و بکفایت در کار دین و دنیا اگر منجس  
بود او را شبهتها افتد در دین و خلی بدین او راه یابد **در یازدهم**  
مثل طالع بود و پوسته از عواقب اندیشد اگر منجس بود  
عاقبتش تباه بود **در هجدهم** مسعود او را فرزندان باشند یا  
و محترم از جهت دین و مذنب که دارد اگر منجس بود عقید  
فرزندان او بد بود **در بیستم** مانند دوم بود و بر **در بیست و یکم** زمان  
دارد و منجس زمان او بد اعتقاد باشند و برخلاف **در بیست و دو**  
**در بیست و سه** خوف ناک بود از کار مرگ و پوسته و صفت نیکو کند  
و خیرات اندیشد منجس بد عاقبت بود و توفیق هیچ و صفت  
خیر نیابد **در بیست و چهارم** و صاحب او قبول و مسعود برابر طالع  
و زیادت چیز بد و روشن نباشد و زاهد بود اگر منجس بود بد  
اعتقاد بود **در بیست و پنجم** ملاطین و در باب صلاح و فرمان حریته  
یا بد از جهت دین و علم منجس ملاطین از جهت مذنب  
و دین **در بیست و ششم** هر چند عرازیادت می شود دین او نیکو میشود  
و اعتقاد او درست و اگر صاحب او مسعود بود خیر و نیکی یا بد از آن  
و مذنب **در بیست و هفتم** منجس بد اعتقاد بود مسعود مقلد بود زیاده  
و غیر نبود او را بدین و مذنب اگر سهم الغیب هیچ منجس بود



این کس برابر مذنب تعجب کند و فتنه انگیز خاصه که میخ  
 با سهم در تاسع و ثانی و شنبه اگر بیشتر منجس بود حق و انصاف  
 طلب کند و از در تعجب مذنب نبود اگر مستول بر سهم  
 عطا رد بود مولود مذنب میزبان دارد و هر جا که رود با ملک  
 آن جماعت ساز کند و تابع شود و اگر سهم در ثامن بر محل منجس بود  
 یا در رابع او را برای مذنب و اعتقاد بجهنم **سهم اول** در طالع  
 و رابع و عاشر قهر حال مولود نیکو حال بود و هرگز درویش نمی  
 نبود و هر چند بر آید بر آید حال مال او بهتر میشود و اگر منجس بود  
 خلوت این بود و در ساج مسعود از خسومات انداج فزاید  
 در عاشر از سلطان در رابع از ضیاع و عتار و ابواب و اجداد  
**در ثانی** در قوتی قوتی کند حکم بر صاحب بیت المال **در ثانی**  
 از خویش منافع و مال یا بد **سهم اول** از هدایا و خفت **سهم اول** از جلا  
 نبین و مستور و لب و معالجت منافع یا بد **سهم اول** از مواریث  
 و اقارب و امثال این **سهم اول** از اسفار و لیکن بعضی بزیان آید  
 از دست بشود و در آخر عمر درویش شود و عاقلش برود **در رابع**  
 از دوستان مال یا بد **در رابع** دشمنان مال او بزیان آید و در ثانی  
 کند **سهم الاخرة** در طالع مولود ماضیترین و بهترین خواهد بود

و برادران

و برادران خویش بود در رابع و عاشر و سابع معروضی باشند اما  
 در عاشر در آخر باشد که عاشر ثامن ثالث است خاصه که صاحب  
 ثالث در وسط السما بود در رابع مولود با خویش ن دشمن کند اگر صاحب  
 ثالث با سهم در اول برج رابع بود محترمین خواهد بود و برادران  
 بود چون در میان بود از میانگین بود چون در آخر برج پنج کمتر بود  
**سهم الاخرة** در یازدهم و نهم و پنجم یا خداوند سیوم دلیل بر یافت  
 بود میان مولود و خواهران و برادران در یازدهم سفر بسیار کند  
 خویش او اگر مسعود بود خیر یا بد در سفر **سهم الاخرة** در ثالث  
 برادران مولود فقها باشند اگر تاسع بود خویش او در سفر نکند  
 از یک سابع ثالث است اگر خامس بود در اخوان و بختیار  
 برادران که کمتر خدمت او کند **در ثانی** از طالع **سهم اول**  
**در ثانی** دلیل بر حال خویش ن مولود بود در ثانی خویش ن او  
 بوی حاجت مند بود و عیال او باشند اگر سهم الاخرة در ثانی  
 بود قوی حال و صاحب او قوی بود و در طالع شهادتی دارد و در  
 خویش ن مولود میراث او بخورند و میراث مولود بدست ن  
 اگر منجس بود خویش ن او چهار زن باشند از یک که هفتم  
 سادس ثالث است اگر سهم در ششم بود منجس از خویش

او تو می شنید که خدمت و کار بندگان کند و چار شون در دوا  
 مسعود طالع او تو مر حل بشد و شهادت دارد طالع خویش او  
 علی ناپسندید کند بر کار سلطان چون غار و حوض از او  
 این **در ششم** به منخوس از خویش او تو می شنید که خدمت و کار  
 بندگان کند و چار شون **سم** **الاب** مسعود دلیل جهت بد بود  
 و مستول بر سم در او تا بود بد بود و بزرگت معروف بود اگر  
 صاحب رابع در دوا بود و پدرش خداوند زمان و بزرگوار بود  
**سم** **الاب** **طالع** مسعود پدر راجا هر و علی بود زیرا که طالع عاشر  
 رابع است در دوم پدر را دوستان بسیار بود و در سم پدر رابع  
 رسد و نیک حال بود از برای سم و دوازدهم چهارم است بود  
 در دوازدهم رنج افتد و در پنج دلیل در از سر هر و بد و چند آنکه  
 خود را بپند خاصه که طالع برین دلالت کند در رنج ششم در این  
 و حرکت و فقر پدران بود و بولک پدر از اهل سم و دین که سادس  
 رابع است و بودن پدر از عمر در ششم دلیل آن بود که پدر کوتا و غر  
 و مولود از دوازدهم پاره نیا بد اما جان مقبل و معروف بشد و در  
 چهاردهم بود و یازدهم کوتا و غر بود که یازدهم ششم رابع است و در  
 پدر سم بسیار کند **سم** **طالع** مولود را در بد و مشغله بر فرزند

در دوم در از عمر بود تا فرزند فرزند را به پند و فرزند از مال او  
 بهره یا بد در سیم چار شون بود اما از عمر بود در رابع دوا  
 بود که مادرش شوهر دیگر کند بدون از پدرش در پنج کوتا و غر  
 در ششم در سفر بود همیشه در رابع مسعود خاصه از اقا بود  
 پدر که سلاطین و ملوک آمد و شد بود و اگر صاحب طالع بود  
 و صاحب او مسعود بود فرزند در حمت مادر و پدر و در ششم  
 مسعود بود و در از عمر **سم** **اول** در طالع مولود بابت فرزند  
 را دوست دارد و بفرزند از و مسند بود و اگر او را فرزند  
 و در غریب بود و اگر صاحب سم آن صاحب طالع بود  
 قور بود فرزند او را دین و ورع بود زیرا که طالع تا سغ خاست  
 اگر منخوس بود بد اعتقاد باشند **در دوم** فرزند او بر درگاه  
 زیستند و سلطان آنها دارند زیرا که دوم طالع عاشر خاست  
 اگر صاحب او مسعود بود منزلت پدر بدیش آن رسد و اگر منخوس  
 بود منزلت پدر بدیش آن نرسد و مال تباه کند **در سیم**  
 او لا از اعام و عمارت و اقارب پدر متافع یا بند و نواید  
 در رابع فرزند او بسیار دشمن باشند و بود که ایشان تمام اجداد  
 کور باشد یا تمام اخوان اگر صاحب او مسعود بود میراث اجداد



بريش ن رسد و اگر نخوس بود مولود بلا رنج و جسي كنده است  
**در پنج دس** صاحب او مسعود بر از نخوس  
مولود در افزندان باشند كه از علم و شافع ستران زنده باز نماند  
غلالت و كينه گان و بود كه طيب بود و محاليت چاران كند  
مولود در افزندان باشند كه با و زهر مت كند و مولود زني كند كه بزهر  
دي چون فرزند زنده باشد اگر نخوس بود با فرزنداني و كند  
**در ششم** مسعود ميراث مولود فرزنداني او رسد اگر نخوس بود و مولود  
را فرزند اندك بود و در مالي او مشاغت كند **در هفتم** مسعود در  
مولود با بر باشند بخير و اگر نخوس بود او را اولاد عاق باشند كه  
كار باي نماند است كند در عاشر مسعود مولود در افزندان باشند كه  
خدمت و كاري بكان كند در عاشر فرزنداني مولود و خدمت  
اكنيز و فاني باشند خاصه كه صاحب سهم نخوس بود **در دهم** در  
دليل اندكي فرزنداني بود و آنچه بود با بر خدمت كند و اگر صاحب  
خاص فاسد بود مولود در افزندان بود **در يازدهم** اگر نام او اقام  
اگر نخوس بود مولود كار باي پيو ده كند و اگر مسعود بود كار با  
در پند از بيان كرد اكنه به صلاح باز آرد **در دهم** مال مولود زني  
آيد **در سيم** خويش را چار و پنج مسعود **در سيم** فرزنداني را پنج

با فرزنداني زن خويش

بكار

و چار بود **در ششم** دليل مرض نهاني بود **در ششم** مرگش بر بود  
مردم و بد اعتقاد بود **در دهم** دوستان او خاين و دشمن باشند  
**در دهم** دليل قوت دشمنان و ظواير اين بود و بر كوشيدن  
رنج از جهت اين **در سيم** چار و پنج است في بود كار زني  
زود او را چيز شود اگر نخوس بود رنج چند **در دهم** مسود زني  
بي اصل خواهد بود في نسب مال و ميراث اين باوي رسد اگر نخوس  
بود از تزويج رنج و بلا پند **در سيم** زني را خواهد كه خويش او  
باشند يا برادران او آن زمان را زني داشته بود اگر نخوس بود  
بازمان محاللت كند كه او را بجاي خواهد از باشند **در چهارم**  
زني از اقارب خويش بزند كند و بود كه او زني زني كند از  
خا تو مان سله تيان باشد اگر نخوس بود با نخوس مير ما زني  
مت و كند **در هفتم** مسود زني را بزند كند كه برادر او مرگند باشند  
و با و مرد و كار رنجوس بجز با و اگر نخوس بود با و خزان زني  
فنا دكند **در ششم** مسود كينه گان را زني كند و زني عيب نكند را  
**در هفتم** تزويج او با ساني بود اگر نخوس بود رنج و شدت و محنت بود  
**در ششم** رنج چند از جهت زنيان اگر نخوس بود مرگ او بسبب زنيان بود  
و بدست اين **در نهم** زنيان غريبه كند و آن زمان با بر باشند

اگر منسوب شد از آن زمان پنج چند و نیک کند که از هر یک یک روز و سفر کند  
 آن زن به رضای وی **دوم** زمان معروض را بزی کند و ایش را  
 عفاف و زبیری و کد باقی بود اگر خوش بود بخلاف این بود **سوم**  
 زن را بزی کند که برایشان عاشق بوده باشد و بود که کثیر کار را  
 بزی کند **چهارم** زمان عیب ناک کند و از آن سبب پنج چند  
**پنجم** در طالع و عاشق و رایج و رایج در شهر و وطن خوش  
 میرد اگر خوش بود و مرگش بر بود **ششم** از دیر و بیش از زجست مال  
 و نصرت مال اندیشه مال گیرد **هفتم** در سفر نزدیک میرد  
 از جهت خوشن و بخور و زرد که را در پیش او طالع پسند بود  
 و سیم الموت و محرب از خوشن و پنجم شد و بطور میزد **هشتم**  
 بر نیکو ترین حال میرد **نهم** از چهار میرد یا از جهت ناکسان  
 و زردستان **دهم** از جهت خصمان و زمان **یازدهم** از غرض  
 بر طبع آن سرج **دوازدهم** در سفر میرد **سیزدهم** خوش و ایش  
 ای نوال خصل و وجع نوم میرد **چهاردهم** از جهت اعدا هلاک کرد  
 و بود که هلاک در حبس بود **پنجاهم** در سفر یا رکنه اگر در  
 شمال و مشرق بود بجانب شمال یا بجانب مشرق اگر در برج مغرب  
 یا جنوب بود بجانب مغرب یا جنوب **شصت و یکم** از جهت سلطان

هنگام

سفر کند و بدرگاه بیشتر باشد اگر در راج بود از جهت دوقانی بود  
 اگر در رایج بود از جهت از راج و خصومت در شانه و شانه و سادس  
 و شانه عشر از سفر پنج چند اگر صاحب طالع مسعود بود و نور ناظر  
 و اگر نور ناظر نبود اندک سفر بود **شصت و دو** در او نادر و خصل  
 مسعود ناظر نبود بصاحب طالع متصل او را سلطنت و جاه و نور  
 بود اگر مسعود بود و خیر باید از عمل اگر رایج بود از جهت زمان  
 عمل کند اگر در راج بود و نیابت در عمل کند در شانه و عمل کند  
 نیکو کند و نکار نیکو کند در شال از جهت برادران در پنج  
 عمل و دوقانی و محارب و حرب و فرج کند در ششم مسعود و طالع  
 چهاران و چهارست نهاد و ادویه و مال این ملک در ششم  
 امین مال مردمان هشتاد از جهت قاضی سلطان صاحب بر کوه  
 و از آن خواند یا بد در نیم عمل در سفر کند در یازدهم از جهت شانی  
 کند و حالش در اول عربتر شود و در ده از دهم کابل بود و کارش  
**سیصد و یک** در او نادر او را هستان معروف باشند در وسط استاز  
 سلاطین و وزیران و لایه کنند **سیصد و دوم** در ششم و پنجم و ششم  
**سیصد و سوم** مولود را در استان ناکس باشند **سیصد و چهارم** در استان و کوته  
 عرب باشند **سیصد و پنجم** در استان آذربایجان و در تبریز و در تبریز باشند اما در تبریز



نبود و در یازدهم و پنجم و نهم و سیم ثابت الموده باشند و اگر هیچ  
 مطلب باشد و سحر و ساقط بود بر مودت او اتحاد نبود  
**الاف** در او تا و مسعود او را دشمنان معروف باشند چون در وقت  
 باشد و محسوس باشد دشمنان او دشمنی آشکارا کنند در یازدهم و پنجم  
 او دشمنان کردند در پنجم و نهم و سیم و نهم و سیم و نهم و سیم  
 زمان او باشد اما دشمنان او و در غیر خود شوم و دشمن بود زیرا که  
 هفتم و ششم و دوازدهم و در دشمنان او سبب الی او باشد  
**در نهم** سبب علم و دین او باشند و غریبا باشند و دشمنان او  
 در شات و تاسع انکه دشمن بود و دشمنان او ضعیف باشند زیرا  
 از اقارب او باشند و دین او دشمنان او عقل و تدبیر او باشند  
**افس** سبب المال در ربع در طالع مستوله بر در ربع دیگر بود  
 مال تلف کند **سبب الاثام** در ربعی مستوله در ربعی دیگر  
 میان پدر و فرزند مفارقت بود و زیادتی الهی نبود و برادران او  
 بفرست شوند و بود که برادر ندارد **سبب** در ربع و صاحب  
 او در ربعی دیگر بود و از ضایع موافق نبود و از ضایع ربع چند **سبب**  
**اول** در ربع و صاحب او در ربع دیگر میان پدر و فرزند مخالفت  
 بود **سبب الاثام** در ربع و صاحب او در ربع دیگر بود و در سفر سزا شود

از ربع

از وجع المفاصل **سبب التمزج** در ربع و صاحب او در ربع دیگر بود  
 زمان بسیار کند و بگذارد و بگذرد **سبب التمزج** در ربع و صاحب او  
 در ربع دیگر بود و در غربت میرا خاص که صاحب طالع بود نظر ندارد  
**سبب التمزج** در ربع و صاحب او در ربع دیگر بود و در ربع دیگر بود  
 در خانه خویش و در ولایت خویش عمل کند **سبب التمزج** در ربع و صاحب او  
 او در ربعی دیگر بود و در استان باشند از شهر و وطن او و سبب  
 در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر بود و در استان باشند از وطن  
 او و قوم او و الله علم **سبب التمزج** در ربع و صاحب او در ربع دیگر بود  
 از ربع و صاحب او در ربعی دیگر بود و در استان باشند از وطن  
 بر خط و بعد غرض بر هر چه ضایع شود و بدین و دلیل مال مرک  
 و دلیل زمین و ضایع و دهقان و بخیل و نام مردم شکی و بر و دل  
 بر روزه و نجاة از جسد و ریح آن سعادت و غوث این سبب  
 برین معانی دلالت جوید **سبب التمزج** در ربع و صاحب او در ربع دیگر بود  
 تا مشترک و شب بخلاف آن و ای سبب دلیل بود بر غیر و ظفر  
 و نفرت و عواقب ستوده و صلاح و طلب دین و ایمان  
 و اجتهاد در کسب و جهد و طلب عدل و قضاء رسته و بنای جاد  
 و امید و هر چه بادی رسد از غیرات **سبب التمزج** در ربع و صاحب او در ربع دیگر بود

الاستقامت

سبب التمزج  
 و سبب التمزج

سهم السعادة و برقب این سبب دلیل تیره و درویشی و فقر و  
 دل و تیره و مکر و خدایت بود **سهم السوء** بروز از سهم السعادة با  
 و شب بخلاف آن و این سهم دلیل محبت و الفت و رخت کشی  
 و تفریح و امثال این باشد از سعادت و محبت این سهم برین  
 دلالت جوید **سهم السوء** بروز از سهم الغیب با سهم السعادة  
 و شب بخلاف این و این سهم دلیل درویشی و بچاره که و بیای  
 خصومت و خشم ناک و مغرور بود و بیج و شر بود و در سر و آفتاب  
 و علوم مختلفه طلب کردن کند و فرقه اندر سهام این که اکثر بروز  
 و شب از آفتاب هرگز نماند و منزه از درویشی و آن که اکثر  
 برین سهم زحل از مقوم زحل و از منجم از مقوم منجم و برین قیاس  
 سهم همین قمر حال بود مسعود و اندر زحل بود و مندر مشرک کانی  
 منحوس بود دلیل اندک عمر و بچاره بسیار و اندیشه بسیار  
 سهم جاذ الطالع موافق باشد با سهم زهره اگر این سهم و خداوند  
 او قمر حال بود و مود و نیکو صورت و در دست خراج بود و برین  
 بتوان دانست که مود و یا که مازا کرد و هم بود یا صاحب سهم  
 بود یا مازا کند و اگر زهره و قمر مستول بود همچنان و اگر با دلیلی  
 مناسبت دارد همچنان با مازا مازا سعادت این سهم دلیل است

جوارح

جوارح و تحت بدن و منفعت یافتن بود از احضار اگر نحس  
 بود تا خوش و کران جان و بسیار بچاره اگر خواهی که ثبات و معاف  
 چیز بداند از ان طالع که گویند یا پسند بکار اگر با رباب  
 او نماند بود مقبل دلیل ثبات و ثبات بود و اگر ذیل بود دلیل ندان  
 وف بود اگر نحس بود ثبات این چیز مکرده و رنج بود اگر مسعود  
 بود ثبات او در سعاده بود **سهم المکین** و **الفعل** این دلیل نطق  
 و تمیز و معرفت و عقل بود اگر این سهم مسعود بود او با نطق و معرفت  
 بود و اگر منجم برین سهم ناظر بود نیز خاطر و زیرک بود **سهم حال**  
 دلیل خاند و معاش و غذا و قوام ابدان آن بود اگر مسعود  
 بود دلیل آسایش بود از معاف نصیب بسیار **سهم السوء** اگر نحس  
 و مستول بر وی خطی دارد در طالع یا چیت المال او بیشتر با و ام  
 تلف شود و اگر مسعود بود بخلاف این بود **سهم القدر** این دلیل  
 خیر یا بود که مردم در مالک و شوارح یا نند و اگر فراموش کند  
 اگر مسعود مستول بر وی ناظر چیز یا بد در راهها و از آن فراید  
 یا بد و اگر آفتاب ناظر بود و این چیز که اطفال باشد یا بد  
 و اگر بخلاف این بود و نحس بود بمرسته چیزها و زور و امثال  
 این هر که کند و ضعیف هر که دارد و سهم الاخر و رنج کثیر اگر اکثر



بسیار برادران دارد اگر در برج عقرب بود اندک بود **سهم** از آن  
 گیرند تا در برج وسط الساعات بچکنند هر وقت که اینها آید  
 سهم ثالث رسد یا مستوله باشد یا از ثلث به پنج رسد  
 باقیهای سال این سال دلیل مرکب خواهد بود یا برادران بود اگر هم  
 الالب مسعود بود دلیل در از غرر بود اگر نه خمس دلیل که هر طواف  
 بود **سهم** از آن هرگاه که بیشتر از طالع بهر سال بهر طواف رسد یا  
 مستوله برادر از طالع و مرطالع رسد و مستوله بر طالع در آن  
 دلیل مرکب بود یا مرکب که گنجی بود **سهم** از آن حکام ام چون  
 احکام سهم الالب باشد **سهم** از آن **سهم** اگر مسعود باقیهای  
 عاشق و ناظر بود نظر مودت مولود شریف الامل بود در آن **سهم**  
 طعن نبود اگر این سهم ماقط بود مقدار خمس و ارباب او داد  
 یکم و ربعی حاصل مطعون النیب باشد **سهم** از آن **سهم** از آن  
 چون مسعود بود مولود از دهقانی نفی تمام بود اگر نه خمس بود  
 و عمارات او در برج و زمان رسد **سهم** از آن **سهم** دلیل انتفاع بود  
 در برج و کسب و دهقانی و اگر نه خمس بود این جهات او را زیاده  
 افتد **سهم** **سهم** **سهم** اگر صاحب در برج مستوله **سهم** از آن  
 بود مسعود مولود را عواقب کار نماند بود و اگر یکی در برج مستقیم الطالع

مکتوبی بود در این کتاب  
 مکتوبی بود در این کتاب  
 مکتوبی بود در این کتاب

یکی در برج مستقیم الطالع در عواقب امور او اختلاف و اختلاف بود  
 پس قرار بر این برج افتد که صاحب سهم در و بود یعنی که اگر صاحب  
 سهم در برج مستقیم الطالع بود عاقبتش بخیر بود **سهم** از آن اگر  
 در برج کثیر الولد بود مولود را فرزند بسیار بود اگر در برج قلیل الولد  
 بود و مولود اندک فرزند بود اگر نه خمس بود در برج کثیر الولد باشد **سهم** از آن  
 اما میرند و قرار نماند از میان آن سهم تا صاحب او یا میان  
 صاحب او یا بر یکدیگر و هر برج عددی فرزند بود اگر نه خمس بود  
 بود و عدد کثیر اگر کوکب در میان صاحب سهم و سهم بود عددی بر فراز  
**سهم** از آن اگر بیشتر یکی یا بنظر تنگ و تسدیر و تسدیر و تسدیر  
 بدین سهم بودند فرزند بود در آن وقت چون مولود بالغ بود  
 و زن دارد اگر این سهم در برج مذکور بود اگر فرزند آن او میباشند  
 اگر در برج مونس بود اگر فرزند آن مونس باشند اگر طالع چیم و از آن  
 این و این سهم و صاحب او در برج بسیار فرزند باشند سالها  
 که یک خداوند سهم بگیرد آن عدد فرزند آن مولود بود حال آن  
 و سعادت و ترویج و عمارت آن از سهم الولد مذکور کثیر و حال آن  
 و سعادت و محبت و ترویج این از سهم الولد لایق است اگر  
 سهم الولد مذکور قریب حال تر باشد مولود را برادران بخت باشند

و کارهای ایشان بهتر از کار دختران او بود و اگر سهم الولد **الانثا**  
 قوی حال تر بود دختران او میگویند **سهم** **انثا** که در **سهم**  
**نزدیک** یا **مادر** اگر در برج مذکر بود مولود مذکر بود اگر در برج مؤنث  
 افتد مؤنث بود و این سهم بر روز از خدایه خانه و غیره نماند  
 و شب بخلاف آن بود و بر طالع فرایده اگر طالع بتو نماند که  
 آن دختریت یا از آن پسر چون این سهم در برج مذکر بود  
 پسر بود و اگر در برج مؤنث بود دختر بود **سهم** **مؤنث** مسعود  
 دلیل آنکه چهار سهم در پنجس دلیل چهار بسیار بود **سهم** **الانثا**  
 مسعود خیر یا بد از عیب پنجس ریح چند خاصه که در ریح معراج  
 الطالع بود در برج کثیر الولد بسیار بود و در برج خفیم اندک بود و در  
 بنده را بغیر از ریح کثیر **سهم** **الانثا** اگر مسعود بود بخت یا بد  
 از ریح و منته و اگر او صاحبش ماقط بود از طالع مولود در آن  
 نبود اگر بر خلاف این بود و پنجس بود در زندان میرد اگر سیاه  
 بود کمتر اتفاق افتد حبس او **سهم** **نزدیک** **الانثا** مسعود زنی که  
 معصیه کند پنجس زنی نماند کند **سهم** **نزدیک** **الانثا** قوی حال  
 تزویج او مسعود و محمود بود اگر پنجس بود بخلاف این بود **سهم** **الانثا**  
**انثا** قوی حال بود مولود زنا بزید و مال ایشان بخورد

این پرست

و این شیشه او بود خاصه که این سهم در برج جمل و مکر بود چون بخت  
 مزین و زحل اگر بر خلاف این بود زنان او را بزیدند و کالای او  
 بخورد **سهم** **الانثا** مسعود در خانه دختر مولود بسیار کفاح بود  
 از حال پنجس بسیار کفاح بود از جوامد و اگر صاحب سهم الفجر ناظر  
 بسم تزویج و الرجال مولود با زنی زنا کند آنکاه بعد از زنا او را  
 بکفاح بخوابد **سهم** **نزدیک** **الانثا** اگر در برج ثابت بود و مستطیل بود  
 نظر مسعود و مسعود ناظر زن پارسا بود و اگر در برج زوچ پدید بود  
 مسعود پارسا بود اما مردم را دوست دارد اگر در برج منتخب بود  
 پنجس ناپارسیا بود و از آن ریح و بلا پسند اگر سهم تزویج الرجال **الانثا**  
 لبرس که بر روز شب از درجه زهره تا درجه هفتم کثیره و الطالع  
 نیکند پنجس بود مرد و زن بکفاح رسوا شوند و اگر زهره پنجس بود  
 زحل و این سهم پنجس مولود هرگز زن نکند **سهم** **نزدیک** **الانثا** چون  
 دختر در سهم پدید دلیل تزویج حلال بود **سهم** **نزدیک** **الانثا** مسعود بود  
 تزویج او با کسی میسر شود اگر پنجس بود و ریح بسیار رسد و در وقت  
 آن مقصود بجماعت نیاید **سهم** **نزدیک** **الانثا** اگر مسعود بود با خورشید زن  
 بود و از ایشان منافعی یا بد اگر محض بود بر خلاف آن بود **سهم** **نزدیک** **الانثا**  
**انثا** در او تا بسیار خصومات بود اگر پنجس بود آن سهم از

جمله



حرمت و مال یا بدو اگر مسعود بود مقبول گردد اگر این سهم با خدا  
 را عاقبت بگوید سالج نهم در طالع افتد مولود و خصومت مردمان کند و کیل قاهر  
 بود و اقبال این سهم **سهم الهی** منزه صاحب او مسعود از دست  
 مولود را عاقبت بدو و او را بکشند **سهم الهی** اقبال این سهم  
 بر روز از درجه خداوند طالع تا بقدر و شب بر خلاف این اگر این سهم  
 در برج مقطع الاغصا بود منزه صاحب او را بکشند اگر در برج مقطع  
 بود منزه عنبر از اغصا او بر نذر اگر خداوند این سهم و خداوند  
 ثمن با خداوند طالع بکشد بر منزه بکشند او را بکشند سهم الهی  
 اگر این سهم و یا صاحب او یا صاحب طالع یا با جیلاج هم بود  
 مولود را بسیار بچاره بر نذر و بکشت اقتدر و بکشت بکشد بسیار  
 و اگر نه سال که بر سال بر نذر و اقبال از طالع بدین سهم سهم  
 یا این سهم طالع رسد در آن سال بکشد عظیم بود **سهم الهی**  
 اگر با صاحب طالع منزه از آن دلایل برج مولود را آفت بکشد  
 این سهم اقبال بود و آفتها بدین رسد آن سهم با آنها طالع  
 مولود را از آن سال بکشد باشد و کار بر روز و شوار شود  
 هیچ مقصود او کار و نشود و چار بر مولود از آن سال که  
 اینها بر رسد از آن موضع که این برج بر آن دلالت کند و او را

عادر

چاره بر نذر رسد **سهم الهی** و **سهم الهی** چون تیسری هر جز  
 سال بر رسد با او آفتها طالع رسد مولود را از آن سال طالع  
 و نذر و چار بر نذر اگر این سهم منزه بود و در برج ثابت بود  
 در هر جز از آن نذر بر نذر و چار بدین بود و از آن سال اگر صاحب  
 طالع یا جیلاج یا این سهم هم بود مولود در هر جز و طالع بود  
**سهم الهی** اگر این سهم با مسعود بود در برج یا نذر از مسعود  
 او را بکشد اگر منزه بود بکشد این بود **سهم الهی** یا  
 صاحب طالع بود یا با جیلاج مولود یا رسا بود و اگر اول سهم تو نظر  
 باشند هم دلیل برج اگر بر خلاف این بود خاسق بود و اقبال  
**سهم الهی** و **سهم الهی** این دلیل بکشد از غرض مشکلات کار و نذر  
 اگر زحل فوق الارض بود بیشتر ناظر بدین سهم اینک استنباط  
 علوم کند بر این روش خاص که قوس سهم الفی مسعود **سهم الهی**  
**و علم** اگر زحل مشترک نظری مقبول دارند بدین سهم نذر مولود  
 یا صاحب طالع این کس قور و حلیم و متود بود و اگر عطار و نظردار  
 خداوند تجربه و معرفت تمام بود در کار و نذر بدان معروف بود  
**سهم الهی** اگر این سهم در و نذر اقبال شد و عطار و  
 و نذر بدین سهم نذر مولود تواریخ و اخبار که در نذر است

یکم و اندر او را غایت و طبع و نواد بود خاصه که در خانه از هر بود و اگر  
 بخلاف این بود از احادیث که در کتب است هیچ ندانم **سهم**  
**چهارم** اگر این سهم در درجه بود در هر مرتبه الطالع **سهم**  
**اگر** در وسط السما بود میانه است و جای عزیز یا جد و بخت  
 اگر باشد در هر به هم افتد و بصادات این سهم و لیل محبت  
 بود و خوش و لیل فیا **سهم** **سهم** اگر این سهم صاحب  
 مسعود بود و هرگز از کار بود که ملک قول او قبول کند و بخواهد او  
 رغبت نماید **سهم** **سهم** **سهم** اگر این سهم  
 او خوش حال بود یا صاحب طالع مولود در یک و نیز خاطر و خوش طبع بود  
 و بود که وزارت کند یا در هر ملک یا خجاست خراج و بر دست  
 کار یا بزرگ بر آید **سهم** **سهم** **سهم** اگر  
 سهم مسعود و صاحب طالع بود و این سهم مسعود بود و در جلد  
 دشمنان ظفر یا بد **سهم** **سهم** اگر مسعود بود و در موضع او یک  
 جابه و قدر یا بد و ناکاه و لایزال و جابه یا بد و اگر این سهم خوش بود  
 ناکاه یا چند **سهم** **سهم** **سهم** اگر این سهم صاحب  
 منجس بود و حاصل الذکر بود و اگر مسعود بود و در هر یک یک  
 و ملک معروف بود و او را جابه عزیز بود و اگر این سهم با کونجی

سهم  
 بجا  
 سهم

در وسط السما مولود را و لایزال و ربا شتر مساعدت کند **سهم**  
**اگر** این سهم مسعود بود یا ضلع طالع محبت مولود  
 خدمت سلطان کند و لشکر بر باشد **سهم** **سهم**  
**میل** **میل** اگر این سهم و صاحب او مسعود بود مولود  
 هر روز بود از اعمال سلطان نذر نیست بود اگر این سهم  
 در جزا و سبند بود کارهای کند بدست خویش که ملک و وزیر  
 بدان چنانچه باشند و اگر خراج او لا مال بود مال یا بد **سهم**  
**و** **سهم** این سهم دلیک زکر و کیما کرد و اگر در هر  
 آتش بود و لیل خیر و امثال این بود اگر در برج عطارد بود و در  
 دست بود **سهم** **سهم** **سهم** اگر این سهم و صاحب  
 او مسعود و مسعود بود مولود از تجار و مع و شرف منافع یا بد  
 اگر منجس بود زندان و رنج چند ازین جهت **سهم** **سهم** **سهم**  
**سهم** اگر این سهم و صاحب او یا صاحب طالع اقتدار  
 دارد و مولود را در محلات خوش صبر و قرار نبود و آن کار تمام  
 نکند و بخت باشد در کار یا و اگر مردم را کار خوش آید که نداند  
 که آن کار کردنی است یا ناکارانه طالع وقت بگیرد و این سهم  
 و اگر این سهم نام مسعود بود آن کار یا بد کرد و اگر نام منجس بود



از آن احتراز باید کرد **سهم خاتم** یا **کرده آید** ازین جایلاج و غیر  
 ما در جوانی و نیت **سهم خاتم** یا **کرده آید** اگر این سهم با مسعود  
 یا در خانه مسعود و شرف مسعود مولود محبوب بود نیز یک خلق  
 و اگر با نحس بود مولود دشمن روی و گران جان بود **سهم الخوف**  
**خوف** اگر این سهم بر قدیس یا نیکبخت آفتاب بود یا مسعود  
 بود مسعود مولود بخیر مردمان قیام نماید و کارهای مردمان برود  
 و گرفتار نه شود و وجیب بود **سهم الخوف** اگر مسعود بود یا صاحب طالع  
 بنم مولود را لجاج بود در پیشتر کار باو مطالع او بیشتر میشود و ب  
 مردمان بدست و بر آید باستانی و اگر بر خلاف این بود بر خود  
 و دوستان ناچارک بود و اگر بر خلاف این **سهم الخوف**  
**سهم الخوف** یا **سهم الخوف** اگر مسعود بود یا صاحب طالع بیشتر مولود  
 شهوت را مغلوب دارد و اگر نحس بود شهوات بر وی تسلط  
 بود **سهم الاضواء** این سهم و صاحب او مسعود باشد از ده شتا  
 خیر یا بد و دوستان از او **سهم الاضواء** اگر مسعود و مقاصد باستانی  
 بیشتر شود و اگر نحس بود بر خلاف این بود **سهم الاضواء** این  
 سهم بخواند و نیت که جان مرد و عیالش دوستان بود یا دشمن  
 این سهم در سیلادی در برج بود و در دیگر در برج دیگر است چنانچه

صاحب یک دیگر چنانچه این چنانکه در یک طالع در مسعود بود در یکی  
 حوت میان ایشان معادلات بود **سهم الخوف** یا **کرده آید**  
**الفرز** اگر این سهم یا صاحب او متخرج باشد با استعداد  
 مولود در منزل خویش مستقیم بود و سخن و جو افزد و طعنا مهالذیز  
 سازند در مطبخ وی و خویشش دارد بود اگر نحس بود بر خلاف  
 این بود **سهم الخوف** یا **کرده آید** اگر این سهم و صاحب او مسعود  
 بود بیشتری مولود کشاده روی و حیم بود خاصه که این سهم  
 در برج اوار باشد و اگر بر خلاف بود عیوس و ناخوش زندگانی  
 بود **سهم الخوف** یا **کرده آید** اگر این سهم بیشتر مسعود بود مولود  
 هر کار که کند نیز یک خلق ستوده باشد و او را شای نیکی کند  
 و اگر نحس باشد مولود محمود و مشکور نبود بهر چه کند و هر چه کار  
 مردان برد برابر آن نشاند و حق گذار نکند **سهم الاضواء**  
 شریع و مقابل طالع و صاحب طالع مولود بسیار دشمن بود اگر بر  
 این بود اندک دشمن بود **سهم الاضواء** اگر این سهم یا صاحب  
 طالع بود یا با زحل مولود عمر بخت بود و هیچ منفعت نیابد  
**سهم السیاح** را تفسیر برانند چون هیلاج اگر نحس بر پدیل  
 نکبت بود در آن سال و اگر مسعود بر پدیل معادلات بود

عج

سهم مندر که **تجربا** اگر صاحب طالع بود یا با کد ضای در برجی بود  
مولود عظیم الجسم الاعضا باشد و اگر با عطار یا قریح نبوی  
مستول بود خیف البدن بود **سهم الفزونی** و **اشیا** اگر کسی  
قریح یا مشتری بود مولود علوم ریاض و سوار و نیکو شتا سدا  
سلاح نمکود انداز شمشیر و نیزه بکار داشتن و امثال این **سهم**  
**و البقی** اگر این سهم بر بدین مشتری یا قریح بود یا در یوت  
نخوس قوی حال مولود قوی دل و جنگی و قتال بود **سهم**  
اگر این سهم و صاحب او در قریح بود یا صاحب طالع مولود  
و صاحب ضرایع و مکر بود و اگر مسعود از ان منفعت یابد اگر  
منجس بود از ان بلا چند اگر عطار یا قریح بود برین سهم و  
بود مولود بجیل قلعه بکشتید و دزدی است و **سهم**  
اگر مسعود بود او صاحب او حوائج او برود و اگر بر خلاف  
این بود دیر تر آید و این سهم در حوائج عقیقه بکار دارند که  
بدانند که از چه جنس است بدین سهم و دلیل طالع مولود شود  
**سهم الفزونی** و **تجربا** اگر این سهم یا صاحب او با زحل  
ببر اتصال دارد مولود کمال بود و هیچ حرکت نکند الا وقت فروت  
و در مانده و اگر صاحب این سهم دلیل مال را منجس کرد اذغال آید

کافی

کافی بزبان آید **سهم** اگر این سهم در او ناد یا در مای الا و  
مسعود صاحب طالع مکافات کند بر عکار یا اگر نخوس بود  
ذارد از هیچ **سهم** اگر این سهم و صاحب او مقبول بود  
در برج ثابت مولود حق دوست دارد و پیوسته طریق حق و  
انصاف و عدل سبد و اگر در برج مقرب بود منجس بحق قیام  
اگر در برج مقرب بود مسعود حق داند دوست دارد و عدان  
کار نکند و حمله این سهم که در طالع بکار دارند شتا سهم  
اگر این سهم یا کمتر یا بیشتر در طالع در یک برج و یک در جافتند  
حکم این بر یکی خلاف حکم بود دیگر و دلالت این بان یار کند و حکم  
کند و اذغال اذغال احکم بالعدل **فصل هشتم** و **احکام**  
**و آند** و **بوج** و **احکام** و **نظر** و **کلب** و **یک** و **وقت** و **و آند**  
**و آند** و **نوب** و **اشیا** زحل در طالع غمز و مکر و محترم بود  
و در هم بسیار مال بود و خلق اختلاف دارند بوی **سهم**  
او را برادر و همتر نبود و **چهارم** مادر یا پدرش در حالتی کود که  
او بمیرد **سهم** فرزندش بمیرد **سهم** بی دوست باشد  
و **سهم** اندر کودکی زن کند و **سهم** مرگش بر بود و **سهم**  
کند و **سهم** بدخوی باشد و **سهم** دشمنان مقهور شوند و **سهم**



حاکم دارد **اشنا عشر** بیشتر در طالع نیکیست بود در دوم  
خداوند مال بود در سیوم از خوشی ان شادی چند در چهارم اند  
پیر و ضعیف منفعت یابد در پنجم فرزند دهر اما یابد در ششم از  
سنت و خدمت و منافعی یا بکار از شوهر بر خوردار باشد در ششم  
از مورث و مال که نه بد رسد مال زمان در نهم از سفر و دین و علم  
در دهم عمل سلطان کند خاصه که شتر قوی مال بود در یازدهم امید  
و فاش شود و نیکیست بود در دوازدهم از اعدای پنج و بلا چند **اشنا عشر**  
**مخرج در طالع** از جلال و صلاح و مستور منافعی در دوم از تجارت  
مال یابد و از علی و سیوم با اقارب خفوت کند در چهارم از  
ضیاع و بدربنچ چند و زن خویش را با نیت دوست دارد در  
در بر جراید در آب غرق شود در آتش سوزد نهم مال یابد از  
که بد رسد و هم از جهت ترکان عملی کند و منزهتی یابد از جهت  
صلاح از باب یازدهم در دیش شود و از دهم سفر بسیار کند **اشنا عشر**  
**آفتاب در طالع** تو اکثر و کشاده روی بود دوم در دیش بود سیوم  
با برادران و شتر چهارم بر شش بخورند که او بپزد و پنجم فرزند خواهد  
ششم بسیار غفلت بود هفتم در غربت زن کند و دعا و دعا که دیگر  
خرد جشم در میان قوم خویش میرود نهم از سفر مال یابد و خواب

دین

راست چند دهم محترم و صاحب حکم بود یازدهم تو اکثر بود و دوازدهم  
در دیش بود **اشنا عشر** نیکو صورت و نیکو بود  
در دوم مالدار بود و تجارت سیوم خیرت زیاد است دارد ایشان  
ویرا دشمن دارند چهارم مادر و پدر او در حال طفولیت او بپزد  
پنجم روزگار طوبی و طرب گذارد و بسیار فرزند بود ششم یک چشم  
او غیب دارد و هفتم خویش را بزند بخوابد و ششم از جای بلند بود  
نهم مال یابد در سفر و دهم دو نام دارد یا لقب معروف تر از نام یابی  
مال یابد و از دهم از چهار پای و بخور شود **اشنا عشر** **عطار در طالع**  
بلجج و بخور بود دوم مال یابد و بازرگانی کند سیوم برادران  
و خواهران نه از مادر و پدر دارد چهارم هر چه میراث یا بخور  
پنجم بکرو حیات میرد و از فرزندش دی چند ششم در محلات  
خوش کند و اسیر شود هفتم شاد بود با بل و بزین چشم انداز  
حسب اقتضا نهم سفر کند دهم از ملک سلطان و مادر پنج چند یابی  
کار او در رنگ بر آید و از دهم دشمنان حسود دارد **اشنا عشر**  
**قرد در طالع** عالم و فقیه بود دوم مال بکند سیوم برادران اگر  
دارد بپزد چهارم از پدر جدا شود و پنجم فرزند او چهار زن بود و  
ششم غیر دارد هفتم زن نیز که کند نهم سفر بسیار کند دهم





و از ایشان پنج چند و اندک اندک و تبارک از غنای او و علم **قرآن**  
 که **کتاب مطالع** موالید قرآن زحل و مشتری در طالع یا در اوقات و ملاک  
 و در همان و امین تر از این و کریم و محترم بود و در این سال که قرآن  
 مشتری و زحل بود اگر در و تر بود آن مولود همیشه بود از اشغال  
 خویش و در جریا و اگر ولادت پس از قرآن بود این مشتری  
 بود اگر میان دو قرآن بود و قمر بود و یک قرآن در حال  
 استقامت یا در حال رجوع و اگر در آن سال سه قرآن بود  
 یکی در حال استقامت یکی در حال رجوع و سیم در حال استقامت  
 و یکی از کس چنانکه مشرک بدین مثل زشتی در آن باید بود  
 سه قرآن و این شصت سال باشد دولت و نعمت او باینست باشد  
 اگر ولادت بعد از قرآن بود و علمین از مشتری یا زحل ایان  
 برج اشغال کرده بود زیادت تا شیر بود قرآن برادران و ملاک  
 و اگر طالع مولود در برج قرآن بود از شش تا قرآن یا از او  
 قرآن یا طالع سال قرآن یا طالع اجتماع یا استقامت مستقیم  
 بر قرآن آئین از این تمام بود **قرآن زحل** و **قرآن مشتری** هر دو  
 و مال خویش تلف کند و عاقبتش به بخیر و در میان شیر و کاش  
 بهتر بود و فرزند پس او را مرکب بود **قرآن زحل** و **قرآن مشتری** و زحل  
 کن

د

۳  
 ۲  
 ۱

کند و از آن هیچ فایده نیابد و پیوسته محاطت او با فرزند  
 و ستر بمان بود و بدنام بود و زشتی از این کند و ترویج بر یک  
 قرار بماند **قرآن زحل** و **قرآن مشتری** آنست که یقین انسان بود و ملاک  
 اما حافظ و زیرک بود و بعد از **قرآن زحل** و **قرآن مشتری** اما در او  
 نقصانی بود و ضعیف المزاج بود و او را از مادر و پدر و مادر و پدر  
 از هیچ شاد نبود اگر مولود نهاده بود و فرزند زایل بود و بعد  
 بقرنای بود این است که **قرآن مشتری** و **قرآن زحل** که در هر دو  
 بود و با ارباب علاج و امیران محاطت کند و اگر این قرآن  
 در خانه مشتری یا در خانه هیچ بود دلیل سعادت بود **مشترک**  
**بالمقابله** ضعیف دل بود و خللها با حوالی او راه یا بدو اگر  
 مشتری قوی حال به خطر و منزلت یا بدو مال و منفعت و مبارک  
 بود بر مادر و پدر و او از فرزند شادی نه چند **مشترک** و **بالمقابله**  
 در کرامات یا بدو نعمت شریف و کریم بود و نزدیک خلق و دوستان  
 بسیار دارد و محقق و محقق بود و نام نیکو دارد و نزدیک ملک و رعایا  
 و از ایشان منافع یا بدو اگر قرآن هیچ بر نه نظر دارد و قضیه یا بدو  
 جهت زمان **مشترک** و **بالمقابله** و ضعیف بود و صاحب  
 فکر و فقیه خلق را از او منافع بود و اگر هر دو قوی حال باشد نیز

۳  
 ۲  
 ۱

د

این قرآن در سلطان بود بجانب ملک بودیا در سینه و سلطان قوی تر  
 بود **قرآن شریف** معید و مهد و شریف و خطیر بود اگر شریفی  
 شرفی بود مال دار بود و بخت و شرف از آبا و اجداد بگذرد اگر شریفی  
 لیلی بود و قریب بقرانه و شریفی ریشین باشد کمتر بود این  
 و در مقامه و عرض کواکب کوس با در داشت که هر دو کواکب طول  
 قرآن کنند و عرض ایشان بر خلافت یکدیگر باشد آنرا پس اثری  
 نبود و اگر عرض نزدیک بود آنرا اثر تمام بود **قرآن شریف**  
 دلیل ملک فرزند بود و مرکب با که در دهن بود یا در باطن او بود  
 مولود در ویش و نیاز مند بود و محتاج شود و چشم او را از شرف  
 و مال باور و در بر دست او تپان شود و مردم او را غایت کنند  
 و بر یک حال او را ثبات نبود و حدود بود یا زهره افتد بر  
 او را از جهت زنان اگر در برج منقب باشد محبت باشد با خلق  
 و ترویج بود و در سینه از زنان با عطار و در و غایت بود آن  
 با و در علم و صنعت یا در و محبت او در خدمت و مکر بود و محبت  
 آنکه در طبع بود اگر شریف ایشان نام بود او را که در مقام شرف  
 با و شتاب نزد بود خاصه که در و تدر باشد و بر داشت مبتدی بود  
 و مکرش بود و ملک با چش بود اگر در و تدر باشد او را آنکه با

د  
 خ  
 د  
 د

و

و بلای با و روی رسد که مولود را زهر و همداد او در سینه که او را  
 از آن ضرر بود **قرآن آفتاب** و **کواکب** و **زهر** اگر شرف بود  
 بر روز و شب غریب بود مولود شاد و محبت با پدر از خلق و نیکو  
 عمل و تدبیر بود با عطار و حلیه و ادیب و دیر بود و محبت همه  
 و مضبوط نزدیک خلق در ادب و علم خاصه که عطار و مستقیم بود  
 ضمیمه در یا ستر و بزرگ یا بد و بر جماعت فرمان دهد و فاضله آن  
 بود که عطار در در پوت و حرد و خویش بود با و اندک عمر بود  
 امراض مزمنه افتد او را و بصیر او ضعیف بود اما اگر از مقامه  
 در گذشته باشد دلیل ولایت و عز و جاه و شرف بود و جمع  
 مالی و ذخایر و عمارت بنا با و اطلاق فواید یافتن از سلطان  
 و رعیت و بودن کار با و او بر استقامت و کار مردم بر دست  
 در کشاده باشد **قرآن زهر** و **عطار** حسن العمل بود و زنان  
 با و ساکن و بدان سبب رنج و محنت کشد اما در طالع باشند  
 قوت و مال زیادت شود و از زمان منقبت یا بد **قرآن زهر**  
 و **عطار** و ادیب و فصیح بود و کشاده دور و یک زن  
 با و در ای ندارد و حریص بود بر زنان بکانه و زنان خویش را  
 پس دوست ندارد و اگر در خط خویش باشند زنان او نیز مردان

د

د

د

د

د





**کتاب تئیس آفتاب** خداوند او امر و نوا هر چه خواهد و فرشت بود  
و چون مشرب بر ایشان ناظر بود و مذکور و مکرر **ترجیح تئیس** زهر  
مقابل و سپرد جنگ بود و غزو و متحول در زمان بسیار دارد و او  
دارد که این تراحمی مقدار بود و بر خلق بسیار زمان دهد و زنی  
منصف با جمال دارد اما خبیث از جنس بود **تئیس عطار** و عطار  
و منطق و کار کننده باشد از سخن و علم بهره یابد و عالم بود بخیرت  
**تئیس ماه** در میلاد شمس و قمر تا فصل الصویر و منفعت و شادی  
یابد و حاجتها را روا شود و اگر مشرب بودی نظر دارد خیر و خیر  
یابد و ولایت و در بلاد روز و فرزند است بخت بود او را در زمین و  
شکست **آفتاب تئیس** که **تئیس تئیس** در ویل ریاست بود و در  
بود خاصه که فرزند بود در نور و سیر **زهر در تئیس** و تئیس  
و مقبول بود و خیف الروح و متحول و شریف و عالم بر سیر و علوم  
ادیان و پاکیزه لباس بود و مهربان بنده پس و تئیس فر عالم  
و حافظ و حکیم و عالم از خاطر و طبع خویش استخراج کند و علم کار  
و را مهران و از نظر تدبیر کمتر بود از نظر تئیس **ترجیح**  
**ترجیح تئیس** مالش نقصان پذیرد و کار او حال گردان بود  
بر هیچ اورا قرار نبود و هیچ کار نکند که بر او بانی شود و مال او را بخت

و مال پران تپاه شود و بزبان آید خاصه که عرض زحل شمال و ترجیح  
میخ چون در عاشر ترجیح بود انکار و چنان شود و چهارها کشد از  
کیوسات غلیظه مال پرش تپاه شود و خویش آن او برود و میرند  
و بود که از جای بلند سفت در ترجیح آفتاب چون زحل در عاشر افتاد  
هر مال که از میراث و غیر آن بدست آید تپاه شود و خویش آن او  
خسرت کند و کار او بخیر بود اگر آفتاب در عاشر زحل بود چهارها  
و پاکشد و کوتاه عمر بود او را پس بود از عتق جزا و طبع و مال این  
و میشت او بود **ترجیح زحل** در عاشر و در عاشر و در عاشر  
بزبان بدست کشا شود و از ایشان هیچ چیزی نماند که رنج و بلا پند ایشان  
و اگر زهره در عاشر زحل بود زنده باز و غرض نفس او را بدست آید و اگر  
را دوست دارند و موافقت بود میان ایشان **زحل ترجیح** و **زحل**  
زحل در عاشر و در آفت و بخت و ملائمت و هر سه بخیر و خلاق  
سبب کشا شود و در زبان او آفت بود یا در گوشش اگر عطار در عاشر  
زحل بود بخت این طالع محسوس بود اگر سعد ناظر بود بعضی از این سخن  
رفع افتد **ترجیح زحل** و چون زحل در عاشر بود کمالی بود و رنج و بلا  
و مال او در او بزبان آید و میان او و مادر خسرت بود و اگر در عاشر  
و وسط آنها زحل بود مرکب از دشمن بود و شقی و عداوت مبتلا شود

عالم

عالم

عالم



و مراض بود و مادر را دشمن دارد و بود که بکشد تا در شش بر دست می خورد  
سلیقه که او را دست ندارد مبتلا شود **مشترک** اگر **مشترک**  
مشتری در عاشر مخرج ثابت از طایفه باشد و کرامت و نعمت یابد  
از ملک و دین و غیره بود و بود که تقاضا و دستور بود و شرفی  
یا بد و تلف کند هر آنچه بدست آورد و باشد اگر مخرج در وسط السماء  
مشتری بود نیز خفا و قور خفا بود در بعضی بطلب میشت خویش و لیکن  
مالش هر روز در نقصان بود و از ملک سلطان نکبت چند **آفتاب**  
**مشتری** در او شریف بود و بزرگوار اما در ویش بود و نیرت  
و از وطن خویش انتقال کرد و میبستنی شود و اگر مشتری در عاشر بود  
مادر و پدر او عز و شرف یابد و او بر خلق بسیار رحمان گیرد و کینه  
از پدر و مادر خیر یابد **مشتری** نه چون مخرج در عاشر نه بود  
بد بود و بعد اوست قور که در محاسن او حرف کند مبتلی شود  
و از زمان آفت و بلا چند و چاره های محسب افتد او را و اگر در  
برج متقلب بود برین شکل بود و در محبت بود با فقر و تنویر او  
بد بود و بدان سبب غای بسیار حاصل آید او را و اگر طالع ناری بود آن  
زنی فاجره بود و آن آن غور پنهان دارد و اگر نه بود در مشتری بود و غور  
خویش نهایت پنهان دارد و از طاعت خلق محترمانه باشد **مشتری**

۴۲۷

۴۲۸

۴۲۹

۴۳۰

مخرج

**مخرج** در عاشر مخرج با در در مانند او همیشه در کار در  
کند و کندارد و ساعی و خانه تراکیز و خدمت بجای اگر عاشر در عاشر  
و ای بود طوم و عسوم و فغان باشد خبیث البینه و الفکر و فتنه و ککار  
بود **مخرج** مخرج اگر در عاشر مخرج بود و در شش در ویش و موه شود  
و بود که موه و دیوانه شود و بود که منز و شود در مدرسه یا در محله  
اگر مخرج در عاشر مخرج بود و مادرش پیکس و پتدر بود و در ویش و جلال  
شود و مادرش برادرش برادرش برادرش برادرش برادرش برادرش برادرش  
خلق مخرج و شاد و صبح نمود **آفتاب** **مخرج** مخرج با ملک و اثر و خفا  
کند و از ریش و خیر و منفعت یابد و شاعر و نیکو چهره مسعود و دیگر ایشان  
نظر دارد و قور نماید بود در قور و اگر خوش نظر دارد دلیل که هر عز و شرف  
بود اگر خوش نظر بود و مشتری بر نظر ندارد قور و جلد بود در مشتری  
و فتنه و جلیستن **مخرج** مخرج مخرج حسن المطلق و المعشقه  
و بخاطر خویش چیزها میخیزد و او با جبر موافقت کند که او را  
انسان موافقت دریافت و اگر خوش نظر دارند او را بلا و عظیم رسد  
از جهت ضرر و کینه نشستن آن بر حواله کنند یا از جهت زمان  
**عطار** مخرج مخرج چون مسعود و ریش آن ناظر بود دلیل جواب  
درای و فکر بود و اداب صانع آینه و هندسه آن نیکو شمسند

۴۳۱

۴۳۲

۴۳۳

۴۳۴

۴۳۵

و بود که علوم بهیت شناسد و علوم کار نیز با و رمانی و علم در پیش  
 مواضع بروج و دلایل مستطیل بر طالع اگر نخوس پیش نظر دارد یا نهایی  
 افتد ادر او قمر از دشمنان و حقا قصد می کنند و بود که بکس مشکاک  
 و نیک معیت باشد **زحل در مقابل الکب** زحل در مقابل الکب در مقابل الکب  
 و اندک عقل و قهر بود و از جهت فرزند فرج و بلا چند و اگر زحل در طالع  
 بود مشترک با زحل او در اول عمر بود پس جاه و منزلت یابد  
 پس ازین اگر مشترک در طالع بود و زحل در مغرب برادر مشرک  
 هلاک شود و از دشمنان بلا و رنج ببرد **زحل در برج** در پیش  
 و روی القیسه باشد با قیاس بسیار متبلا شود و مکتبهای عظیم و  
 بود و هلاک افزود بود و اگر در برج طالع باشد طالع بود یا صیاد و اگر  
 و علوم متبلی شود و از سوی مزاج با و فرج کشد اگر در بروج  
 سیاح بود یا در بروج و اربع قوام از سیاح یا از ستور او را آفتی  
 رسد **ترجیع آفتاب** در پیش بر حال و یک بیت حاجت  
 باشد فرین بود و مال با در پیش هلاک شود و مرکب او و مرکب  
 بر بود **زحل در مقابل الکب** فاسق و فاجر بود و در امور رهوانی بجلد  
 تحت بر جلی امانت و بود که زن بکند و اگر زنی کند بوج بود در پیش  
 ثون و از زنا شایسته چند **زحل در مقابل الکب** در مقابل الکب در مقابل الکب

۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸

و اما

بسیار و یا آخری که سخن او دشوار فهم توان کرد خاصه که در برج مکرر  
 بود یا در برج صوت **زحل در مقابل الکب** زحل در مقابل الکب در مقابل الکب  
 و مادرش را چارها و رنجها رسد در مواضع پنهان و مولود نوزاد  
 و بر عادت بود و بسیار اندیشه بود و اگر مسعود و ناظر بود مادرش  
 افکار بود و حالش بر بود **مشترک در مقابل الکب** در مقابل الکب  
 فواید و منافع یابد از دنیا و کثرت و حرب بسیار کند بیب جاه و  
 معیت خویش و در علی سلطان خدمت و بلا چند **مشترک در مقابل الکب**  
 پیش جابر و رفعتی یابد الا که غرامت و غذا امر از جهت ملک  
 بر و سایه افکند و اگر نخوس دار شود و از زبان مال رسد **مشترک**  
**ترجیع زهر** بسیار دوستان و خویشان دارد و پاکیزه نفس بود  
 و با حرمت و زنده بزرگوار را بزند کند عاقبت و کد با فو و او بود که  
 این ترجیع در غرت بود **مشترک در مقابل الکب** در مقابل الکب  
 و عالم بتغیر رویا و طلب بود که علوم شرایع داند و خداوند را در فهم بود  
 و با موردین بهره تمام یا بر و بود که حکاک بود و بود که سفر کند  
 در آن سفر کار او بلند شود **مشترک در مقابل الکب** در مقابل الکب  
 جاه و حسنیت اما برای چکر که بکند خاصه که قریب از بقا بود  
 مشترک رسیده باشد و اگر نخوس پیش نظر دارد دلیل فقر

۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲



وفاقت و مسکنت بود و حال فراوان از دست و قبض او بشود و ویرا  
 نکبات عظیم اند **مرج مقابل آفتاب** اگر آفتاب از پیش خود چشم  
 پریش را و پریش کوتاه عمر بود و در طالع شکر کمال بود و هیچگاه  
 نکند و مالش شود و آخر از میشت و با وی رسد **مرج مقابل**  
**زهره** رای او از حال بجا میگرد و حال او در ترویج بد باشد  
 و پست المال و پست الولد او میانه بود و اگر در بروج متقابل  
 چون تریج بود که یاد کرده آمد **مرج مقابل عطارد** و دلیل آفتاب  
 و کجاست بسیار بود و بود که این بود پیش از ترویج میرود از کار  
 زنان بجا چند اگر زنم کانی یا بد و مرگش بد بود و بعضی از اعضای او بزرگ  
 اگر **مرج** در طالع بود عطارد در برج از طالع یا از در نکات یا در کار  
 این بود بزر بود در مقابل قریب بود و با قریب و مقابل نعل و قریب بزر  
 مقابل قریب بود و ترویج در دست نبود و یا در افروخته اگر در مقابل  
 و از جهت زمان زشت نام شود **شماره** در خصوصیت و عدالت  
 گذارد و در حق گفتن به آفت بود و اگر باری و دلیل قریب و آفتاب  
 بود همیشه در خصوصیت بود و خصمان بر دست یا چند ازیرا کسم  
 در سابع و رفت **شماره** او تا و یا طالع او تا و قریب و طالع  
 یا در وسط السها و میلاد و چهار و پنج و بی و نایط بود و دلیل حال بد بود

لوسا

لح

لح

لح

دک

و اگر سعد بود و نایط بود و نحس ساقط شریف و در پیش بزرگوار بود  
 و اگر سعد و نحس نظر و از منزه یا بد یا باقی از ان منزهات  
 بودند و هلاک شود و او با **شماره** و وسط السها و سعد  
 نایط نیکو بود و خاصه که آفتاب در خانه یا شرف یا منته یا دجی  
 خویش بود یا در برج مذکر اگر با عطارد بود و سابع بسیار مال بود  
 و اگر در سابع بود و نحس **مرج** از آفتاب یا بزر بود و از در شکم  
 میرد یا از تیره بود و که ضایع خورد و او را اگر در تحت الارض بود  
 و سعد و باغی **شماره** در خانه و خویش در طالع یا عاشر **شماره**  
 معار بود اما مخاض بود و مال و نعمت یا بد و از ترویج انتفاع  
 نایده از مادر و پدر جدا افتد اگر **مرج** در مقابل بود و بود پریش  
 با و آفت رسد اگر نعل در طالع بود و زهره در سابع یا در پیش فحاش  
 و اگر نعل در وسط السها بود و در برج ثابت در میلاد یا میشتش بد بود  
 اگر **مرج** با نعل بود عاقبتش بد بود و اگر سابع سعد بود و در میلاد  
 ایلی این نعمت کمتر بود **شماره** در طالع در برج موش یا چو بود  
 از پدر بزرگوار تر بود و اگر در برج مذکر بود پریش بزرگوار تر بود  
 و اگر در برج مذکر بود و این محترمت اگر **شماره** در طالع بود و حله  
 در مغرب بعضی از مردان او هلاک شوند و پدر او را آفت رسد

و بر بعض از نشان طغیان بدو در پنج باشد او را در حضرت ملک  
 می کنند و اگر پنج در عاشر بود یا در عاشر عاقلش بدو و گذشت  
 تیره اگر **در طالع بود** و پنج در سابع و پنجم در پیش از طالع در اول  
 صاحب خانه و صاحب حاجت بود و بملاک زمان خویش مبتلا  
 شود و اگر در برج منقلب بود بکبر و بخت مبتلا شود و از منزل خویش  
 و مال پریشانی تبار شود و بود که کنیزکان را برانی کند یا زن نکستی  
 و اگر تیره و پنج و عطار در بیشتر نظر دارد و فساد که در پای او بود  
 و اگر قریب بیشتر بود در سابع یا قریب در طالع بود بیشتر در سابع طالع  
 و پنج پس اگر تیره بیشتر کرد و هر دو طالع باشد کاتر حکم  
 بعید النظر بود **در طالع بود** و عطار در چهارم بود و او را  
 در آن برج نصیب نمود و زحل بود و طالع بود آفت و امراتی در آن  
 پریشانی طالع شود و او را فرزند بود و همچنین در زحل و زحل زمان  
 و اگر بیشتر نظر دارد طالع بود و حسن احوال و اگر در طالع طالع بود  
 و بیشتر در سابع بود و دیگر در سابع و بیشتر ساقط از طالع طالع  
 طالع شود و زود و او بخت خویش در حال بود و او را اگر در سابع  
 اگر عطار در بیشتر بود و خاصه در برج موث و بیشتر در طالع  
 اگر پنج در ثانی بود از طالع بعید زمان او تبار شود و اگر آفت نظر دارد

و اگر

بتر بود اگر قریب پنج بود در عاشر یا رابع مال و معیشت بزیان  
 اگر پنج در سابع بود و یکی از نیرین بر نظر میان او و مادر پدر  
 جدا می افتد **در طالع بود** یا قریب یا مانی او در شرق یا جنوب  
 و پاکیزه اطوار بود و نزدیک خلق مستوده بود اگر عطار در پنج  
 بود و در اند خالین بود اگر زحل نظر دارد زنی را بزکند اگر عطار  
 در جوزا بود مولود امیر بود و منزله و جاه را بدست می آید  
 بود خاصه که عطار در طالع حقد دارد و اگر قریب عطار بود و از  
 برج سابع مال دارد و بدست کند اگر در طالع بود و زحل در ثانی  
 او بود عاقبتش بدو و بسبب زمان مبتلا شود و اگر در طالع  
 بود و در عاشر محبوب زمان و مردان بود و سفر بسیار کند پس  
 با جزع یا زبون آید و در کسی خویش ممکن بود اگر در حیل و مردان  
 بود و در وسط التماس در برج موث دشوار و بکار او راه یابد و بود که  
 محض بود اگر در سابع بود و زحل تا شایسته کند که در رابع بود  
 در برج هر که بود و عطار در چهارم بود و پنج از عاشر نظر بود و هر  
 که بزنی کند طالع شود **در طالع بود** یا در عاشر شرق یا در مانی  
 او در برج منقلب و وجه و معرفت بود و با قهرمانی بود  
 اگر در برج موث بود یا ستر و بزرگ یا بد از جهت زمان اگر

میان



با و در در طالع در وسط السه مغز بود یا شاعر مغز نیز یک خفای  
 اگر بیشتر بر با و در صاحب کرامات و بیشتر در بود اگر در  
 صاحب بود شغلب کون بود اگر مزاج بود تا نظر بود که زنان و  
 برادران تباها شود اگر در و در الارض بود و محوس و بر نظر دارد  
 در و کذاب و ساحر بود **در آن که کتب در** زحل و زهره  
 در طالع دلیل اندک عقل بود قران زحل و آفتاب یا زهره و عطارد  
 در طالع دلیل مختل بود یا خسر اگر زحل ارباب در طالع و مزاج با  
 ایشان دلیل کس بود که تحت قمر بود خون دین اگر زحل در طالع  
 بود یا قنب و مزاج به نظر محوس دلیل جابر بود بسیار مال  
 اگر بیشتر و راس و زهره در طالع بود یا در عاشر دلیل و لایزال  
 در و اند فرمان بود و مکر اگر آفتاب یا یکی ازین که اکبر در طالع  
 یا در عاشر و حسن بود و اگر قمر و دلیل حسن شکون بود و اگر  
 طالع اسد بود و آفتاب و زهره در طالع دلیل آن بود که بود  
 اندک عقل بود اگر عطارد اندک عقل بود و مکر یا با آفتاب  
 در برج موش دلیل عیوب بود در مذکر و خسر در انعام و الید  
 مخن بسیار است بدین قدر قناعت افتاد و ملک گفته از طالع  
 و هر چه بسیار شود ضبط بخت آن رسد و آدم از آن نفع رسد

ان شاء الله

ان شاء الله تعالی که آنچه ابراهیم است یا در که آن شده اند و حوسل  
 احکم بحکم الله و العقیقه **فصل** در احکام تحویل و انعام  
**در تحویل** و در لایزال و دیگر بانه دلیل را مراعاة باید کرد که  
 تحویل پنج از جهت نفس و حیوة و تحت باقی از جهت اولاد  
**دلیل اول** پنج از جهت نفس و موضع قسمت از هلال **ثالث**  
 موضع انعام از طالع **رابع** مساوت و تحت قمر بود  
 تحویل **خامس** طالع تحویل این پنج از جهت تن و حیا و تحت  
**سادس** سالخیزه **سابع** قاسم طالع **ثامن** قاسم هلال  
**تاسع** مشارک ایشان در حد و شمع **عاشر** صاحب فرودار  
**حادث** صاحب دور سال **الحادث** قابل تدبیر قمر **ثالث**  
 خداوند خانه قمر **رابع** عشر خداوند تحویل **ل** **خامس**  
 نمیدر حکم کند بر طالع و اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل تعالی  
 قمر بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع تحویل است با تمام بود  
 و بقاسم صغیر نیز اعتبار کند و از خداوند درجه انعام باشد چهار  
 تحویل سه ماه اول طالع را بود و دیگر سه ماه و تحت الارض یا دیگر  
 سه و در مغرب را سه ماه باز پسین و در وسط السه را و بر کرب  
 و مستول بر هر یک وقت تحویل حکم باید کرد مشارک یا قاسم آن باشد یعنی بر اینست

ان شاء الله تعالی که آنچه ابراهیم است یا در که آن شده اند و حوسل  
 احکم بحکم الله و العقیقه **فصل** در احکام تحویل و انعام  
**در تحویل** و در لایزال و دیگر بانه دلیل را مراعاة باید کرد که  
 تحویل پنج از جهت نفس و حیوة و تحت باقی از جهت اولاد  
**دلیل اول** پنج از جهت نفس و موضع قسمت از هلال **ثالث**  
 موضع انعام از طالع **رابع** مساوت و تحت قمر بود  
 تحویل **خامس** طالع تحویل این پنج از جهت تن و حیا و تحت  
**سادس** سالخیزه **سابع** قاسم طالع **ثامن** قاسم هلال  
**تاسع** مشارک ایشان در حد و شمع **عاشر** صاحب فرودار  
**حادث** صاحب دور سال **الحادث** قابل تدبیر قمر **ثالث**  
 خداوند خانه قمر **رابع** عشر خداوند تحویل **ل** **خامس**  
 نمیدر حکم کند بر طالع و اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل تعالی  
 قمر بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع تحویل است با تمام بود  
 و بقاسم صغیر نیز اعتبار کند و از خداوند درجه انعام باشد چهار  
 تحویل سه ماه اول طالع را بود و دیگر سه ماه و تحت الارض یا دیگر  
 سه و در مغرب را سه ماه باز پسین و در وسط السه را و بر کرب  
 و مستول بر هر یک وقت تحویل حکم باید کرد مشارک یا قاسم آن باشد یعنی بر اینست

که شعاع او بر درخت قمت افتد یا اندر خندق قمت بود و صاحب در  
صاحب ساعه ولادت باشد هر سال برتر است کوکب دیگر  
میگرد و چون آنها و نهیهر در جلال طالع کوکب دیگر از نهیهر که نهیهر  
عقیق او بود مگر که نهیهر و صاحب دور را با آنها و حکام  
شرکت دهد **الحکم بودن کوکب در اوقات خیر و بد**  
در هر دلیل سعادت بود و بد نیز زیاد شود و مال بدست آید  
به فایده و خانه پدرش خراب شود **در هر سال** اعلا کند  
که بر روی مال بود و از وطن بیرون آید و از سبب و برابری  
رسد **در هر سال** نیز خشم بود و دوستان و برادران  
شوند و از خویشان شادی چند و بزنان شاد شود **آفتاب**  
در تحویل همان باشد که در اصل اما در هر سال که درین باشد  
در آن ماه که قدره اندک مقدار بود **در هر سال** عطر از عطر او را بجا  
و یا از در چشم ریخته شود و میان او و زنان خصم و افتد  
**عطر** در معجزه شود اندر کار و خیر و غایت کند و بیست و  
ریخته شود **در هر سال** در محل ضعیف قوت شود و در چشم باشد  
او را **در هر سال** بر زبان حلیص باشد و با غلامان زیاد شود  
و غایت کند **در هر سال** بسیار اندیشه باشد و او اوقات صاف

منقح

ضعیف بود چنانچه شش فراخور شود و با غلامان نشیند و غایت کند  
**در هر سال** بسیار رخسار و علقی نهانی دارد از و سیر و او را  
و اشغال این **در هر سال** دلیل بود بر کجاست زشت و زیادت  
شهرت و افراط آن **در هر سال** هم بران دلالت کند و میان  
زشت و حاصل آید **در هر سال** بسیار اندیشه بود و آفت از  
آتش بوی رسد **در هر سال** دلیل بود که درین سال دروغ بسیار  
گویند و کجاست و زیادت شود و با زنان زیاد نشیند و غایت  
کند **در هر سال** اندر امور سلاح ریخته کشد و زخم رسد و او را **در هر سال**  
کجاست زیادت با خویشان زیاد کند و در بوی رسد **در هر سال** و غایت  
باشد و اعمال خیر کند **در هر سال** از مواضع آب ریخته کشد  
و الله تعالی اعلم **الحکم بودن کوکب در اوقات خیر و بد**  
زحل در حد خویش عمل سلطان کند و با خداوندان امر نشیند و غایت  
کند **در هر سال** مال در دیر بدست ورافتد و فقرش زیاده شود  
و از در چشم ریخته باشد و میان او و زنان دور افتد و غایت  
او را و غایت رسد **در هر سال** زنان بزرگوار کند و بیست و زنان  
اند و بکس شود و بهتر از خویشان او از آهین برنجی رسد  
**در هر سال** از در شکم ریخته باشد و از زنان ریخته باشد و از زنان



رنجور شود و پدرش چار شود و هر زن را بدو سر کند **در حد زحل**  
 از زمان رنجور شود و بعد از آن از زمان رنجور سازد و از زمان  
 برزخ **در حد زحل** مال و دین بدست و راجه و نقد و خرج  
 بسیار کند و بسبب فرزند رنجور شود و از موضع خنثی او را علت رسید  
**در حد زحل** مال و دین زیاد شود **در حد زحل** چار رسد پدر  
 و مغفرت و بعد از آن مال و رنجور رسد و پدر با و رحمان کند  
**در حد زحل** اعمال خیر کند و مال و جاه زیاد شود **در حد زحل**  
 چار رسد و طلب کم کند و مال بدست کند و عاقبت کار  
 خیر بود **در حد زحل** عاقبت کار او را رنجور رسد و از رنجور  
 کند **در حد زحل** چار رنجور رسد و رنجور کند و از رنجور  
 یابد **در حد زحل** برادرش را گویند و زمان با پار ساخت کند  
 و از آن مال یابد و مغفرت شود و از آن رنجور چند **در حد زحل**  
 دشمنان و رنجور شود و بدان سبب رنجور شود **در حد زحل**  
**سال** بدان حد که در اصل بوده باشد در ماهها **در حد زحل** مال  
 زیاد شود و حد مشترک شدل شود **در حد زحل** و رنجور شد  
 افتد **در حد زحل** رنجور کند و حد عطار از طیف عطار  
 رنجور شود **در حد زحل** با زمان پار سازد و رنجور شد کند

رنجور شد و پدرش چار شود و هر زن را بدو سر کند  
 از زمان رنجور شود و بعد از آن از زمان رنجور سازد و از زمان  
 برزخ مال و دین بدست و راجه و نقد و خرج بسیار کند و بسبب فرزند رنجور شود و از موضع خنثی او را علت رسید مال و دین زیاد شود چار رسد پدر و مغفرت و بعد از آن مال و رنجور رسد و پدر با و رحمان کند اعمال خیر کند و مال و جاه زیاد شود چار رسد و طلب کم کند و مال بدست کند و عاقبت کار خیر بود در حد زحل عاقبت کار او را رنجور رسد و از رنجور کند در حد زحل چار رنجور رسد و رنجور کند و از رنجور یابد در حد زحل برادرش را گویند و زمان با پار ساخت کند و از آن مال یابد و مغفرت شود و از آن رنجور چند دشمنان و رنجور شود و بدان سبب رنجور شود سال بدان حد که در اصل بوده باشد در ماهها مال زیاد شود و حد مشترک شدل شود در حد زحل و رنجور شد افتد در حد زحل رنجور کند و حد عطار از طیف عطار رنجور شود در حد زحل با زمان پار سازد و رنجور شد کند

و با این

و با این و با این بدست و رنجور شد و از بطن چار شود  
**در حد زحل** شاد بود و فواید یابد و از هر ایا بهره گیرد و رنجور  
 دست یابد و با زمان اشرف مخالفت کند **در حد زحل** او را  
 و از اختلاف افتد و زیاده کسب کند و بسبب زمان رنجور  
 و رنجور و طرب و شاد و رنجور شد **در حد زحل** و رنجور شد  
 و زن و فرزندش ددل شود و زیاده یابد و از رنجور و عوم  
 آسمان رنجور بود و با علما زیاده احتلاط کند **در حد زحل**  
 او را رنجور رسد و زنی آبتن بجواید و سفر مرگ رنجور کند و مال  
 بدست آورد و از زمان خلیفه باشد **در حد زحل** رنجور شد و از رنجور  
 دست یابد و با اشرف و ملک رنجور شد **در حد زحل** رنجور شد  
 و رنجور شد و از زمان رنجور شود و مال یابد و با رنجور شد  
 ف رنجور شد و خاست کند **در حد زحل** رنجور شد و از زمان رنجور  
 و رنجور شد و با علما نشد و خاست کند **در حد زحل**  
 شاد دل باشد و با علما و حکما مخالفت کند و همچنین با جادوان و  
 خفیان و ادب و هنر و زیادت شود و هرگاه که درین حال  
 این که اکب درین حدودی رسند آثار حاصل آید **در حد زحل**  
 بسبب زمان رنجور شود و اعلی است او را رنجور رسد و از رنجور شد

در حد زحل







برخیزان منتر شود و حالش اندر ابتدا و سال بد بود و اندر آخر بهتر  
 ذنب حال وی از آن خویش تر باشد **قاعه چهارم** اگر طالع محل  
 با برج آنها بود و زحل در درگاه دیر برود و رعد باشد و برخی نوک  
 و سبب سازد و با بعضی از خویشانش بیشتر زیادت چهار باقی بود  
 برست آورد از جای که سپید نذر و زرش بار گیرد و در هیچ بجای بود از اندر  
 و ریش و یا جراح و اسباب و بنای و عجز از یاد کرد ایت زهر  
 با ملک معرفت زیادت شود و عرو سسند و از خویش و بیخ  
 چار و زیان افتد و آن عطار و یا ناکسان محاللت کند و سفر کند  
 قریب با خویشان خصوصیت کند برایشان طغیاید و از خفقان و برج دل  
 رنجور شود اما راس سفر و انتقال کند و زیان طالع بود و برج از حد و  
 ذنب دلیل چار بود و مرکب **قاعه پنجم** اگر طالع تحویل با برج آنها  
 بود و زحل در در اندیشه و فاسد کند مال یا بد و بیعتی و رزق  
 و هر یکی که کند بر آن کجافات یا بد بیشتر از هاید و رسل بهره  
 یا بد و فرزند زیاده شود و دشمنان را بدادند اما مرغ از جهت فرزند  
 رنجور شود و از حرارت چار کرد و از بالا هفت زهره برج یک  
 و یا غریب نشیند و برین و شمع استخفاف کند و عشرت کند و فرزند  
 شاد شود عطار و علوم هندسه و حساب و زرد و زنی با جمال برست آورد

بدرش

بر دشمن طغیاید اما قهر غم خورد و فرزند دختر نیک شاد شود و از سفر  
 رنج چند را من خصومت کند فاقا قدر و منزلت یا بد از هاید و رسل  
 ذنب از فرزند رنجور شود و به بند شاد باشد و از سفر رنجور  
 بود **قاعه ششم** اگر طالع تحویل با برج آنها بود و زحل در وی  
 تخلف کند و محتاج و فقیر بود و فرزند از دور بدر میسند و بود که  
 چار شود بیشتر اعلی صلاح را دشمن دارد و مال بد تلف کند  
 و از حکم چار را در هیچ از موضع بلند رنجور رسد و از بند  
 رنجور شود زهره با قارب خصوصیت کند و از در سر و زمان  
 رنجور شود و از سفر ملک شد عطار در از در چشم ملک شد  
 خبر از وی بد زدند و از بندگان و زمان رنج چند دانند  
 و خدمت بندگان کند و از بار رنجور شود و از سفر سخت  
 یا بد راس از حال بد حال نیک شود و از بالا هفت زهره  
 ذنب از بندگان و علت نهانی رنجور شود **قاعه هفتم**  
 اگر تحویل یا آنها بود و زحل در و رعد رنجور باشد از در  
 و دوست و دشمن و یا شاگویند و فرزند از دور رنج  
 چند بیشتر با قدر کند و فرزند بدید آید مرغ سفر کند و چار  
 و از زمان دل مشغول باشد زهره بر آنکس احوال اندر کار

و از در سر و زمان رنجور شود



و بزرگ را خرد دارد و از در آفتاب مردم رسد عطارد از در قمر  
و علم زیاده شود و با غلامان مخالفت کند **قمر خواب نیک**  
چند و با پدر و مادر مخالفت کند و اسیر زنان شود و مال  
یا بر خانه خرج کند و زنی ناکس بگوید و بران سبب رنج  
بود و آفت ببرد رسد **قمر** اگر تحویل با آنها بود  
و زحل در زود بود و بعضی از دشمنان در ملک شوند و خصم  
با خویش نرسد و سفر کند و در غریب کند و بعضی از کارهای خویش  
بزیان آرد و مشترک شود و در دروغ گویند و مرغی بسیار  
کشد و دشمن را بر او دل بندد و اگر سفر کند پشیمان شود و زهره  
شراب بسیار خورد و بعضی از موافقان و بران کند و جواهر  
و پیرا عطارد چهار شود و خسته شود کند و چیز از آن دور بزدند  
قمر بجهت بر رسد خانه چیزهای خوشش شود و از خصم است بهره  
رأس سفر کند و چهار شود و دشمن را بر او دل چند و زنی بدی  
عظیم بر رسد و اندک **قمر** برج با آنها طالع تحویل و  
زحل در دروغ علم زیادت شود و در خواها چند که بتغیر است  
و باز آن خصم است کند و اندر سفر بجهت بر رسد و شاد شود  
و مال جمع کند و خرج کند و از ملک بهره یابد و مرغی سفر کند

مال

و بال سفر شاد شود و دشمن را بر او دل چند عطارد و قمر بجهت بر رسد  
و از علوم و تعبیر از موضع بلند برفت و زهره باز آن خصم است کند  
و متکدل باشد و سفر کند و انتفاع یابد از آنجا که نباشد و از فرزندان  
بهره یابد و با ملک مخالفت کند قمر با لشکر بماند و خاست  
کند و شاد بود با حال خویش و مال بر رسد و بندگی زیادت شود  
رأس هم این نجم دارد و از سفر بهره یابد و زنی از سفر مرغی  
و کشد **قمر** و **قمر** با طالع تحویل بود زحل در دروغ طالع  
سازد و از بنابر بلند برفت و مشترک با ملک مخالفت کند  
و مال ثبات کند مرغی از فرزندان و زنان دلشک شود و زهره بزرگ  
قدر شود و باز آن مشیت خاست کند و اعلا ملک کند و زنی  
و بخت و بند سازد عطارد علم زیادت شود و بهره یابد و بر دشمن  
ظفر یابد قمر بیشتر شود و او را هر بود و بعضی از بنابر شاد شود و مال  
یابد رأس عطارد بزرگ کند و مال یابد و بر دشمن ظفر یابد و از اسافل  
برجی یابد زنی از علی سلطان رنجی بر رسد **قمر** و **قمر**  
برج آنها و با تحویل زحل در دروغ بدیش کید و بر دشمن ظفر یابد  
مشترک مال یابد و زنی کند و او را بر سر آید و با شرافت  
و خاست کند و تن بارت باشد مرغی بزیان شاد و دل شود و طالع

و ساز حرب سازد و علی سلطان کند و موقع ازین ماه و خورج کند  
 زهره جاه و وقت در زیاده شود و از بزرگان بهره باید و نیز  
 صف او عطار و از بزرگان بهره باید و امید باشد برآمد ازین  
 و مردان قمر جال و تجارت و سفر بهره باید اگر چیز ضایع کند  
 باز نیاید و دل باشد و لب فرزند بخور دل شود و لب  
 خصومت کند و با ملک مخالفت کند و از غریبت بجا باید و از  
 کمال **هفتم دوازدهم** برج آنتها با طالع تجویز زحل برتر از طالع  
 و هیچ کارش تمام نشود و در شهر دست باید و از سفر بچ چند  
 مشترک قمر با وی دیگر کنند و مال خرج کند و سفر دور کند و بسیار  
 اندیشه باشد و هیچ اورا تب آید و چهار رسد و از بزرگان  
 رنجور بود و قدر زیادت شود زهره لب مال و زمان و اعمال  
 نهاده رنجور شود و از سفر بچ چند عطار و در شوی و از بزرگان  
 کسر که فرود او باشد و کوفه را که قمر غریبت شود و از بزرگان  
 رنجور بود و سفر دور را و اوقتی بنور اس رنج چند و تب از  
 دشمنان بگماشد و اندام و اعصاب **حکم بودن طالع تجویز**  
**و برج آنتها** بیوت اصل چون تجویز و آنتها طالع اصل بود  
 دلیل صلاح نفس و وقت مزاج باشد دوم مال و معاش زیادت

و در این ماه از بزرگان بهره

سید

سیدم رنجور بود و سبب چهار فرزند و دشمنان با و دشمن کنند  
 و بزیان شوند چهارم دشمنان ویرانج نمایند و از بزرگان  
 شود و پنج دشمنان زیادت شود و از ملک بهره باید و نیز  
 شاد دل باشد ششم چهار شود و خویش و دشمنان با و دشمن  
 هفتم بزنان شاد شود و با غلامان نشست و خاست کند و بعضی  
 از خویش رنجی رسد ششم مال زیادت شود و در شهر با کند  
 مصیبت باشد از جهت تمت رنجی و با رسد و خصومت کند  
 بنده و مال و خدمت زیادت شود و بهر ساعت باشد و ساعت  
 و مال باید و از اشراف بهره باید تمام دو از دهم و از دهم رنجور  
 باشد و کارهایش بسته باشد و قاصدا و بشوار و گذارده آید  
 و در خصوص افتد و افتد غلام کل شرع عظیم من غفلت غنم  
 مخصوص **فردا رات آفتاب** چون فردا بزرگت پدر را  
 نیکی رسد و اندر اهل و دوم از تجویز خداوند طالع را رنجی  
 و مکر و هر رسد زهره **کوچک زینت** و تجمل سازد و خلقی نهاده  
 سازد **کوچک عطار** چیز ضایع کند و از بلند میرفت و از  
 در شک رنجور شود و قراغالی کند چیز ضایع کند و رنجور بود  
 از سر و داغ زحل خویش و اورا رنجی رسد و از دهم رنجور شود



و سفر کند و از ادب برخوردار شود و به مشورت مال و منافع زیاد شود  
و از بلند مرتبه رفیع زنی کند و چون بسیار سبب چار و بار  
چراست از آن بیرون شود و در جنگی رسد و او را فرود از شهر آفتاب  
یا بل و ولدش دمان شود و زهره و اندر جنگی که بود نجات یابد و مال  
زیادت شود و بفرزندش چشم شود عطار و مال نفقه  
کند و از او بسیار رنجی بود و رسد و مال بسیار یابد و از دست  
شود و زحل رنجور شود و سفر کند و از آتش رنجی بود و رسد  
مشترق و در جاه زیاد شود و از دور و سر رنجور شود و هیچ سفر کند  
و کلک رسد و چار شود و فرود زهره شد و شود زنی کند یا غایب  
آرد و شیر زنی غریب کند یا کینه خرد و ویرا فرزند باشد عطار  
مال خالص کند و اندر سفر رنجور شود و میل و شیر از دشمنان بگریزد و از  
بسیار خوردن رنجور شود و قربا اشراف مخالفت کند و در او  
زنی کند و شیر مال جمع کند و از رنج نجات یابد و زحل رنج با مشیت  
شیر او بود که زنی شیرد و زنی پارس کند و مشورت مال و چاه و  
جمع شود شیر باشد که نشسته و رنجور شود و با عوین و مشورت کند  
و زنی بزرگ کند شیر باشد که نشسته آفتاب چار شود و بهتر شود  
و قدر یابد و زنی کند پارس فرود عطار رنجی یا در اندک سال یا تا

در

سال رنج کشد و سفر کند و چار شود و برود و رنج کویند و رنج کشیش  
باشد و چار شود و زحل و دستان زیاد شود و زنی چار شود و در او  
بود که میرد و سفر کند و مشورت مال کب کند و با کسان مخالفت کند  
منج با کثر از خود خصومت کند و سفر کند و بدان سفر رنجور دل شود  
و در او بود که برادر مشورت در آفتاب میرد و شاد و رنج زیاد شود  
و نیت برادر را بزی کند زهره با هر دمان دشمن کند و با زمان در دست  
کند و فرزند میرد آید و در او بود که فرود احوال مختلف دارد  
و با زمان خصومت کند و سفر کند و شاد و رنجور شد و در دست باشد  
با سعادت زحل با ملک خصومت کند و چار شیر چار از خوار است  
و بر رسد و رنج چند مشورت سلطان کند و مال منفعت زیاد است  
شود و شیر از خدمت کاران بهره تمام یابد و رنج مال تباه کند و کلین باشد  
و در سفر رنج چند و عاقبت بخیر باشد شیر از در چشم و شکم رنجور  
و چهره از آن و در نزد آفتاب با خلق نیکو کند و زنی و فرزند او را  
رنجور شد چار شود و از حال محال شود و سفر کند و فهم و خفا مشورت  
شیر باشد که نشسته فرود زحل تا محو کند و از سبب زمان رسوا  
شود و مال تباه کند و چار شود شیر نزدیک که نشسته مشورت ملک او را  
که امر دارند و کینه خرد و سفر کند و چار شود و در او بود که زنی کند رنج

چنین باید عطار دلفریب افتد و بسبب زنان برنج شود و اش  
زنان آید قنچرخوس بود و بند ازان و بر میرد یار برنج شود و زحل  
بر رسد و زنان با افتد و بریا و برنج نوی رسد بیشتر اورا پس  
آید و دختر مجید و بر دشمن طغریا بد پس زوایت مرغ درواید  
نهار براس نیکخت و مال یا بد از جهت زنان و بند خرد و  
نوازیست و نب ریخ کشد و از فرزند عفت پند و چهار میا کشد  
و این خورد و مایل و امثال این و اندک تعلیله و حکم **کرم افساد**  
**در زحل** قمر بقدر زحل چون مسعود باشد هر طبعی و کسب زیادت  
شود اما کیک را فرو بسته شود و بیشتر مال زیادت شود و خوش  
و خوش طبع باشد و مرغ بر اشتغال و سفر و رنج و اسباب حرب و آلات  
کند با آفتاب جاه و حرمت و حریت زیادت شود و از ملوک شریف  
یا بد و او که برخی بد رسد بنهره دلیل کشد و طبع و خاطر بود  
باشد و رواند که زن کند بطور دغم و فضل زیادت شود و علم آسمانی  
بجای آید تسدیس و ثلث زحل زیادت آید و مال و جاه و حریت  
چوید آید بیشتر حدیث و عالم بود و طغریا بد مرغی کار را زود بر آید  
حرب بیشتر شود با آفتاب از ملوک بزرگان نواخت و فریب و  
بنهره خوش طبع باشد و زن و فرزندش د شود و بطور بد و علم و کسب

بر و ستمانی خضر آباد  
و کاغذی بنکوی مرکز دلی

12



و حساب مشغول باشد ترجیح و مقابل زحل یضایع و دهقان مشغول  
 روا بود که سفر کند و سعادت یا بدی ترجیح بر شخصیت دلالت کند و گاهی  
 میان باشد آفتاب بنا و کرامت و طهر و شخصیت و شرف یا بد  
 بر بهر مال و عزت زیادت شود و شکیب سازد و بدان سبب  
 رنج کشد عطار و عقل و مطلق زیادت کند و از آن بهره گیرد  
 والله تعالى اعلم **الفصل** در چون نخوس بود عبادت زحل  
 رنج و بیمار و وقت کشد از معامله و از دشمنان بیشتر از اشراف  
 غم و رنج کشد و روا بود که او را از خمر سبب آفتاب از جهت ملک  
 رنجی بود و سبب و بیمار و زحل و کرم و کرمه یا بد بر بهر مال و عزت  
 زمان و دست کشد عطار از جهت کثرت و سخن رنجی بود و سبب  
 قدیر و شکیب زحل سبب شایع بود و زحل رسد و بود و در دج گویند  
 بیشتر رنج کشد و جاه و عزت نقصان پذیرد و رنج رنجی بود  
 از جهت خویش و بیمار بود او را بر بهر حال الذکر و برای  
 و بد حال باشد از جهت زمان رنج شود و شکیب باشد عطار  
 از دشمنان و اسفار رنجی بود و سبب ترجیح و مقابل رنج کشد و شایع  
 قور و بیمار و در دج بیشتر از مال و معاش نقصان پذیرد آید  
 و نکین باشد رنج سبب دشمنان رنج چند و روا بود که سفر کند و رنج

در این کتاب  
 در این کتاب

ل

کشد از جهت سلطانین و بطارد از زمان رنج چند و سفر را می کشد  
 و از محاسن و حکایت رنج کشد و اگر سفر کند رنج شود و سخن در قاسم  
 قاسم سعد و مقبول و شکیب سعد دلیل سعادت بود و شکیب سعد  
 اندیشه بود اما عاقبت سعادت بود قاسم و شکیبش رنج  
 و بیمار و ملا باشد و قاسم و شکیبش نکند تا در اصل دلالت شود و روا  
 یا محسوس اگر قوی حال نموده باشد آنرا اثری بیشتر بود و اگر ضعیف باشد  
 بر خلاف این بود و قاسم زحل و شکیبش هم زحل دلیل بیماری  
 و رنج بوده و بر بهر بود و سودا و طبع و رغایب بود اگر نخوس باشد  
 بیشتر بود اگر شکیبش بیشتر بود که را بر مراد بود و از جهت ابواب و احوال  
 و کارهای بیرونه رنجی آورد اگر شکیب رنج بود از جهت برادران رنج  
 چند و ملاک رسد اگر آفتاب شکیب باشد از آفتاب نجات یابد  
 اما دلیل مرگ در بود زهره و دلیل تزویج بود و ویرا فرزند را باشد  
 و بعضی از زمان او یا فرزندان بگیرند اگر عطار بود از زندگان  
 رنج چند و از علوم و حساب و غیر آن و از تجارت اگر مشارک  
 قور بود بسیار رنج و اندیشه کشد و دلیل مرگ مادر باشد اگر قاسم  
 بیشتر بود شکیبش زحل و اگر در کار و بدتر باشد قاسم اموال  
 یا بد و بیمار کشد و دلیل مرگ باشد اگر بیشتر بود دلیل سعادت

در این کتاب  
 در این کتاب

بسیار که مرغ بود تا بهر حال دراز کرد و راه یا بهر اگر آفتاب  
 بود و کل سلطان کند و از آن بهر یا بهر و از پدران باز کارهای  
 درین زمان شاد شود و میراث یا بهر اگر زهر بود و نه نیکو کند و فرزند  
 زیاده شود و روزگار بد و در گذارد و اگر عطار در پیش از علم است  
 یا بهر و از تجارت و تدبیر راست کند و بفرزندانش داد  
 شود و اگر قریب باشد تن در است باشد و شاد دل بود و خوش طبع اگر  
 قاسم مرغ بود و شکرش زحل یا در مرغ و محنت کشد و اگر  
 شکرش بیشتر بود دلیل شجاعت و رفعت و قوت باشد اندر  
 کارها اگر شکرش هم مرغ باشد دلیل ریاست و عزت و  
 باشد و خصومت و شجاعت بر قوت مرغ اگر آفتاب بود  
 از جهت دریا کار و درین مرغ چند از جهت ملک و دولت  
 و حرارت خاصه که ترجیح یا مقابله بود و چار شود اگر زهر بود از آن  
 و ولد بجز شود اگر عطار بود از غلبه و مقامات مرغ کشته شود  
 شود اگر قریب بود دلیل استقامت و اعراض بود و تدبیر بد کند و از سوا  
 رنجور شود اگر قاسم زهر بود و شکرش زحل از زمان کشته کرد  
 و کارها دشوار شود و از چار زمان رنجور شود و اگر بیشتر بود  
 راحت و شاد و از ازدواج اولاد اگر مرغ بود برک بخت است

یا بهر اگر زهر بود و شکرش زحل از زمان کشته کرد

یا بهر اگر زهر بود و شکرش زحل از زمان کشته کرد

رنجور شود و حریص بود بر خنج و مکر و هر مرغ چند آفتاب دلیل ریاست  
 و بزرگدانی است که بود خاصه که هر دو مسعود باشند زهر و دلیل شجاعت  
 و شادی و یافتن مراتب از جهت ملک عطار از قبل ادب و نیز  
 منفعت یا بهر و از زمان شاد شود قریب از اهل بیت خویش زنی  
 بزنی کند و از زمان شاد و در چند مال و جاه زیادت شود اگر قاسم  
 عطار بود و شکرش زحل ضعیف نفس باشد و بیمار در از کشته کرد  
 بود و اگر بیشتر بود از ملک و اشراف و علوم و ادب و تجارت بهر  
 یا بهر اگر مرغ بود کارها بد کند و بیمار در از کشته شود و دروغ گوید اگر آفتاب  
 بود ریاست و عزت یا بهر قریب خویش و از سبب که زهر و مال زیاد  
 شود اگر زهر بود از زمان شاد شود و روزگار ملهو و طوفان کرد  
 و مقاصد بر آید اگر عطار بود از ادب و حکمت منافع یا بهر  
 اگر قریب باشد ادب و فهم زیاده شود و اندر علوم آسان مرغ کشته  
 و کارها نیکو کند **فصل** در نظر کواکب بوضع حمل زحل و زحل  
 بوضع اصل نکر و بتبیین یا تدبیر مرغ چند از دشمنان و بیمار شد  
 و اگر بعد از آن نکر و بتبیین یا تدبیر مرغ چند از دشمنان و بیمار شد  
 زحل مرکب یا بدین مواضع بهم ملاک و چار مرکب بود اگر زهر بود  
 آسان تر باشد اگر بیشتر مواضع اصل نکر و بدست منزلت و جاه

یا بهر اگر زهر بود و شکرش زحل از زمان کشته کرد



و حرمت زیادت شود و نیز زدن چشم چشم شود و زنی نیکو کند اگر زنی  
 نکند هم این حکم دارد اما بیخ و دل نیک بود اگر سعد نظر بود بیک کور اگر  
 خشی نیک و از قبل سلاطین رنج کشد و بختش اندو یکین شود و رنج  
 اگر بنظر دوست نکرده سفر کند و از خصومات و عصبانیت حرارت رنجور شود  
 اگر بعد اوست نکند بیشتر باشد اگر سعد نظر باشد از اقبال سلاطین  
 یا بد اگر خسر نظر دارد از پیشتر بود اگر زهره بدتر شود و شاد شود  
 و فرزند و زینت و بخت زیادت شود اگر بدتر شود گرفتار آفت چند اگر  
 سعد نظر دارد از پیشتر بود اگر خسر دارد از زمان و نصرت ایشان  
 رنج کشد اگر عطار بدتر شود از علوم و صناعت بهره یابد و اگر  
 نیکو کند و دوا بود که او را فرزند بود اگر بدتر شود بسیار رنج چند اگر  
 سعد نظر بود شاد و آسایش یابد اگر خسر نظر بود در بر و بختان  
 نامزد گویند و زیاده و رنج بود برسد اگر بدتر شود گرفتار آفت  
 و خوش طبع باشد و شاد و در محبت از زمان و فرزند آن و احوال  
 و اگر بدتر شود از زمان خویش آن رنجور شود اگر سعد نظر دارد از  
 سعادت بیشتر بود اگر خشی نظر دارد که رایش بیشتر شود **فصل در**  
**انقضاء و ترمیمات کواکب که در تحویل سال حکم آنها را**  
 اول است و را طلب کند بر طالع اصل و تحویل و برج آنها و فرودار

و عالم

و قاسم و صاحب دور و صاحب تحویل و چون این مستودک  
 کواکب یا دو باشد بقدر حظ ایشان سخن بگوید و از انقضاء  
 کواکب بیکدیگر حکم آن وقت کند که دوست و دشمن کواکب بیکدیگر  
 بداند و کوشش دارد موضع اصل را مثلا اگر زهره مستودک باشد  
 طالع تحویل و فرود صاحب دور و سالخده و بر بود و درین سال  
 بتکلیف دشمن تر مسود شود اما زهره وقت انقضاء بر درجه رنج یا  
 زحل یا تریج و مقابله ایشان که در اصل بوده باشد اچنان حکم سعادت  
 نتوان کرد و عطار دو زهره را با زحل دوست باشد از تریج  
 و تکلیف ایشان حکم سعادت کند شمس و قمر را با زحل دشمن بود و دشمن  
 و خنجر متوسط باشند و خنجر و قمر دوست دشمن باشند عطار دو  
 و زهره و شمس دشمن باشند زحل و زهره و دشمن رنج باشند زحل  
 و عطار دوست زهره باشند رنج و شمس و قمر دشمن زهره باشند  
 قمر و شمس عطار بود این احکام نخوس دارد که مزیدیم که مستودک  
 بر طالع که عطار بود در تحویل سال او را از تریج عطار دشمن تر  
 سعادت حکم کرده بود و در نخوت دید حکم آن انقضاء و انقضاء  
**فصل در انقضاء سال خدای که نیک عال باشند یا بد عال**  
**منفرد و بر نظر ستارگان و دلیل بودن و خفا شدن آن**

زهره و زحل دشمن باشند

اول دلیل حال خدا در اصل یا بدین تا به حفظ داشته است  
از خانه و شرف و شسته و پیچیده و تدوین اصل مولودین  
خانه بوده باشند و همه ما چنانکه در مدخل گفته شد است و دیگر توانا  
پس اگر در اصل نیکوال و اگر انتهای نیکوال باشند دلیل کند  
بزیادت نعمت و حشمت و تندرستی و آنچه دلیل بوده از طبع  
بیج پس اگر آنها بد حال بود از آن دلالت اصلی بعضی که  
و اگر اصلی بد بود و نیکو زیاده اندک آوردند بر مراد  
و خوش و بارخ و لقب و اگر هر دو منحوس باشند دلیل کند بر بخت  
و اگر راجع بود یا محقق تر باشد و هم چنین نظم یا قسم  
اصلی که کن حد و دل احکام و شرف و بدال  
و پیوسته و انفع از قول



This manuscript page, titled 'Risala-yi Asrar' (Secrets of the Divine) by Mirza Asadullah Khan, contains a large central table with 10 columns and 10 rows of Persian text. The table is surrounded by marginal notes and a decorative border. The text is written in a cursive script on aged, yellowed paper.

The central table is organized as follows:

مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام
مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام	مقام

The table is surrounded by marginal notes and a decorative border. The text is written in a cursive script on aged, yellowed paper.

This manuscript page is a page from the 'Risala-yi Asas' (Foundations of Arithmetic) by Khayyam. It features a large geometric diagram of a square divided into four triangles and a central square, with extensive Persian text annotations. The diagram is a square with a smaller square in the center, and four triangles at the corners. The triangles are labeled with Persian letters and numbers. The text is written in a cursive script, likely Nasta'liq, and is arranged in columns around the diagram. The text discusses the properties of the square and the triangles, and how they relate to the central square. The page is numbered '1' in the bottom right corner.

The diagram is a square divided into four triangles and a central square. The triangles are labeled with Persian letters and numbers. The text is written in a cursive script, likely Nasta'liq, and is arranged in columns around the diagram. The text discusses the properties of the square and the triangles, and how they relate to the central square.

The text is written in a cursive script, likely Nasta'liq, and is arranged in columns around the diagram. The text discusses the properties of the square and the triangles, and how they relate to the central square.

The page is numbered '1' in the bottom right corner.

رحل درخشاں

1870

مقامہ تعلیمات اسلامی

ملفوظ

نیکو حال

باب پنجم

۱۳۱۲ م و ۱۳۱۳ م

از جهت نامیراث خرمی



2

برجالی

از نزدیکی خویش نگشت و چهارم در آن آورد و در طریقت تب رزد و در مال  
مستباح زیانی آرد و تدبیرهای برگزیده با مردم سفید و بهم و عیسی بود و اگر  
در برج غریب بود در غربت یکدل آید و آلتها نمود باشد و اندک اعلی علم

276

[illegible]

pp. 5

بالتواضع

۱۶۱

74 24

نیک حال

و تر چو با مراد با صواب معارف و موافق افتد و پسندم که در حق فرزند بر  
آید و خضر بود از جهت ثانی که نواکون و بشهر بزرگ کند و عاقبت یکا  
نیکی بود

مقارن	تکلیف و تقدیر
و دلیل کند بر دیگر حال است برادر و قدرت ضایع و شکست	بزرگ باید و برتر نیکو کند کار را تا که بهند و مدارا بجای آورد
در وطن و جای و خوش زندگی کنند و زنگاری بر مراد	بزرگ در سر کند و دانا و دور کار و نامشیک و قوی کند منت تمام
از جت حشران دل نکی حسد و علت نهال درین بود آید و انزلی آب که سحر باشد	سعادت نام پذیر برتر بود کرد حریص بود و حال خردان حشمت
قدر و منزلت نزوات کرد چندی یا در اورد و تن سعادت چند و بفرزند و تنج و شاد گردد	در مرتبه و نعمت و بدو فروزی آورد و لیساید کند و از جت و زمان و کسب و زنده غنی باید
کسب ملک بود و رحمت منت یا در دل و تن شکم شود و دم آتشین حریص بود و آتش هم	در دل زیادت آورد و تجارت کشد و در دم آتش حریص بود
جاه و شمت خلق شود و خانه نام و کس بود که سر ز نرساید	در مالی زیادت آورد و بر سر نیکی بود و در کار را منت شود

وزہیں

تکلیف



742

میر علی

بسیار بود و افتد از کف نه بسیار بود بدل خوشتر و از جهت بدوران از خانه اصلی  
نگاه کن که از آن سبب افزه بود اگر مغرب بود بد کار و کم و مران بود  
و هشتم باشد در نظر بر حسن و افتد تا جایی که سلام علیهم

مقام و م

نشسته اند که بسیار در میان  
 تره بران می گردند و فراموشند  
 حال که می شود و نام که باید  
 و جز این بود و هیچ احوال  
 و از جهت تره بران اندوه می  
 بخیزد و در آن وقت  
 از جهت تره بران و در آن وقت  
 که تره بران می گردند و فراموشند  
 و در آن وقت تره بران می گردند

از جهت غل سلطان

سفر آرد و باز زمان حیرت  
و عرب و عجم یکدیگر آرد

از هر حال و از علم  
جهت مال و کثرت نیز  
خلاف آن بود که در نیک نام

و معاش نقصان  
 و مال خویش هزیند کند  
 و مال خویش هزیند کند

56.

١٢٠

66

تشف و غریبه کیست  
برادر و دختر و دوست  
اند و در بر دهم

نیک فال

زیادت آید و نقصان جو در کتب و در علمای سلطان  
در میان خویشان و رفیق و محترم کنند و الله اعلم

مسکن و جگر آورد و خوشی  
 بود و کارش صلح بار کرد  
 در مال و فرزندان زیاده آورد  
 و شرف و سعادت باید یافت  
 که هر چشکه در طبع مرغاب کرد  
 و در تبش درد نیاید چه آب  
 در خواسته و فرزندی آید صابر  
 بیک باشد و از جفت لطیف  
 خوشتر و خوشدل باید  
 در همه دگر زیاده چه آید و در کار  
 مردمان نیکو کند و خجاستیک  
 که در دست حرکت کرد  
 حرکت و سفر کند و کارهای  
 مایه حریف بود و بر یک  
 حال نیاید

五



174

۱۰۰

جای نایب و خرد و منش عباد کراید و از دود بام آتش باعث گرم برادران خود است  
نیکی بود بر قدر برج و حار از دود خیزم و بدو و طر دلیل بر سر شکر کند با  
از جلال ه

م

از خود ناکام رسد و بدارش  
 مانده ترجیح بود  
 از کتب رسد و غوغا چادر  
 و ضیف تر  
 بود و استغفار اعم

از حقه در دامن بود و بود  
 از کتب رسد و غوغا چادر  
 و ضیف تر

وکیل کند برادر خود  
از خدمت ایشان اخذ کرد  
خود را به پادشاهان و فرزان  
پنهان داشت اعلم

و بعد از این که در میان  
اعمالی از جهت اجل افزون  
بودن برادران خودشان  
در شرف رسیدن

از زمان او در میان مردم  
از زمان او در میان مردم  
از زمان او در میان مردم

در این کتاب که در این کتابخانه است  
از جهت علاج برادر خود بود  
باعتبار سبب

فایده بسیار است که در این کتاب  
مستوفی آن را در کتب محال

از حجه رشتان و لشکر رسد  
و در روز غایت بر او در فضل  
از حجه رسد از لشکر رسد  
و در روز غایت بر او در فضل

هوذا انك وجميع سيدك ليراهنك وجميعك  
عالمك انك

22

**شمس افغانه**

۱	خستین درک یاب و بخت آن قربت و برادران حیانه نیک بود برادران کمال	۱
۲	چون کند در میان کردن و کارگاه خوب دین و سفر کند	۲
۳	در جاه بیزارید و مال و دست کردن با مراد انجیل الکریم	۳
۴	بر دشمن نظر یابد و کمر بستگی بوی غالب شود با مراد انجیل	۴
۵	از نداشت و در بر یاب و خست بیزارید و در بر یاب و خست	۵
۶	فرمان و در بر یاب و خست دانش و علم بیزارید و خست	۶
۷	چاهش بیزارید و خست و ناخود آمد و کار بیزارید و خست	۷

باز

**نیک حال**

چون در دانش و علم بیزارید و کار بر برستان کاران بود و نام نیکو یاب و خست  
 محصل شود با مراد انجیل الکریم و ما دونه بخت و المحدث

۱	چاهش بیزارید و خست بر برستان کاران بود و نام نیکو یاب و خست	۱
۲	در جاه بیزارید و مال و دست کردن با مراد انجیل الکریم	۲
۳	بر دشمن نظر یابد و کمر بستگی بوی غالب شود با مراد انجیل	۳
۴	از نداشت و در بر یاب و خست بیزارید و در بر یاب و خست	۴
۵	فرمان و در بر یاب و خست دانش و علم بیزارید و خست	۵
۶	چاهش بیزارید و خست و ناخود آمد و کار بیزارید و خست	۶

باز



از دوستان و پدران دشمنی رسد  
و از سلاطین آفت رسد و این مقام

وزشت نام کرد و شمش کم کرد  
ازیم فلک و قاسم و ساعات بود

[illegible]

نیک حال

و کلاه و جامه های کبود و سیاه و بلب کبود و شش فروغ و با توج کند  
و بهتر باید اگر در خانه دوستان بود و رو کبود و در برج غریب از  
جهت غریبان

مقارنه  
دلیل کند بر ترویج فاحش و او  
و خرمی کند  
خرم باشد و خرم را  
و خرمی بود با هر آنکه  
خواست فروغ آید و نام نگیرد  
و خرمی بود با هر آنکه  
خواست فروغ آید و نام نگیرد  
از جبهه نریمان و معتدلان خرم  
بود و با شد که هر چه می آید  
و خرمی کرد  
ادب و عطا طلب کند و خرمی  
زیادت کرد و فرزندان افروز  
کرد و در دستان پیروز آید  
ادب زیادت شود و خرمی  
و خرمی بود با هر آنکه  
عزیم بود

نیکوکاری



نیمه در خانه های

از دست زایل و نرسد از اهل و دوستان  
آنکه گفتیم درین حکم تر بود و ختمی تر

مقارنه

از جهت دشت و زمین و بنا  
و نسیان و کمال رسد بمرامد  
شهرت و مراد دل ناکام رسد  
بمرامد

مالش زیان آید و مالش  
گرد و دود و پیرمای چرخند  
مالش بود و از دوستان  
منازعت کند

از جهت زمان و نسبی رسد  
سخنهای رسد و نسیان رسد  
از جهت شهرت  
و میان آن که شهرت رسد و نسیان رسد

از جهت محنتان و محنتان  
رسد و از برادران و دوستان  
برو با مرادند

حریف بود و بر زبان و لعل و شوق  
و انده بود ازین سبب از جهت علم  
و حساب و محقق بود

بسیار می شود و از سر و اندام  
بود و حریف بران که باز نماند  
مخالفت کند

به حال

آنکه درین حکم تر بود

و لعل و نیت و طعام و شراب و اگر راجع بود به نیت بود و اگر به طعام

ترجیح

از زمان ضریح و مندرج  
و در سبب ایشان که  
و فرقت بمرامد

بازمان خصومت و منافقت  
کنند و در دین و اعتقاد  
و در میان آن که

از جهت زمان و دشت و نسیان  
رسد و نیت و نسیان  
از جهت نسیان و نسیان

مالش زیان آید و مالش  
گرد و دود و پیرمای چرخند  
مالش بود و از دوستان  
منازعت کند

از جهت محنتان و محنتان  
رسد و از برادران و دوستان  
برو با مرادند

حریف بود و بر زبان و لعل و شوق  
و انده بود ازین سبب از جهت علم  
و حساب و محقق بود

مالیہ ریت آرد و مقصد  
نک کند و

تفاوت  
دلیل کند بر این علم و قدرش را  
و حساب و لایم و اتمش و غیره

از تاج رت منتفی باید و ک  
نیک بود و عز و مرتبت ز فزون  
شود با مراد تعالی

دایم شود و بخوبی  
در بزرگ زیادت شود  
و بیکدیگر  
از جهت علم و حکمت

عمر و ادب و شکر کرد و در مشرب  
و حشمت و بزرگواری و نامشکو  
کبر و با برافتادگی

علم و ادب آموزد و جاجای  
نیکی و شجاعت و دین و فزون  
کرد

علو او بزم زدود و داد  
بستین بود و خالی باز نیک بود  
و با قوت مرغان طفت کند که کمر از او بماند

و جوه و علم سخن گفتن و دانش فزون شود و نامش گویا گیرد و در ضای  
مردم خود در راه اعتدال بگردد

توضیح	مضامین	تذکره و تفریق
بازن تشریف	مضامین بسیار گزینده چند و در عین حال	مضامین و تفریق و تفریق و تفریق

اموصن باجره اصفه  
ماخبره ترج  
حفظه و ذوقه  
شود و ضا غرو بسیار

نزدیک آنچه در مجمع  
گفتیم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

حضرت یحییٰ بن یزید بن علی که در کربلا  
و شام و بغداد از خاندان و اولاد  
پادشاهان است

در وزن سود و صفت  
در دو کس از جهت شکر  
نظر نماید یا هر که با او  
منازعت و مخالفت  
کند

و به نیکو حال بنیاید

زیاده بود



443

پر عالی

و مردم سخره و انباز و شمار و خمر و از جهت آن بود این  
بر قدر رحمت و فضل است که آن و جایگاه در بروج

جہاں چہ ارادہ

1997

نیک حال

از کب کردن منفعت باید و از جهت برادران و معتبران رای می رسد  
نهادن فایز کیر و در کب فراخ و نام خنیک و کیر و

وکیل کند بر که و شرف و بهر باره و راجه نیک بود و خزان چشمت و زیاده از زشت و خوار	و شرف و بهر باره و خزان چشمت و زیاده از زشت و خوار
حسرت و دشت یار و مستر گشته و راجه نیک است آید و خشت و خوشتر بود	و مستر گشته و آید و خشت و خوشتر بود
سوز گشته و در جوی بود و کار و انتقال و کار کردن	و در جوی بود و کار و کار کردن
حسرت میفراید از حسرت مهرمان	از حسرت مهرمان
ادب فزون شود و ختم و خشت و در خشت و ختم و خشت و زنی کند با مرامه	و ختم و خشت و ختم و خشت و زنی کند با مرامه
ادب نهی و محفل زیارت کرد و دان شود و در آن نیک بود	و محفل زیارت و در آن نیک بود



پہر حال

فرود آید و حالش از سفر نه نیک بود و از جهت برادران و همسران  
سعیست و کتب و ابیات که نگفت خلیف رسد اگر فرزند کسوف بوده باشد

از جهت صفت شمعان	از جهت بران اخذه بود
آورد و در دو چهار رسد	و حالش چنانه و صیف بود
از سر و پا	
آخذه برادر از جهت صحران	از گونهها مختلف غم برد و جادو
و از بهر مال و مویست چنان	کم کرده و از بهر دوستان غم برد
در دو چهار رسد و در پنج بود	و لشکی بود از جهت مرادران
و جاکم از این برین شود	دو گشتان در دو چهار چندی بود
بکسر و غیر رسد از جهت پیش	بیشتر خرد و اندو مال
و چهار برسد و بیش که بد	نقصان کند و در این بر کرد
بسیار غیر شود و صفت کند	از جهت کف و پرستار صفت
در کار زنان و فرزندان چنان	و لشکی بود و حالش بزبان آید
بد بسیار شنود	
از جهت علم یا نام اخذه بسیار	از جهت دوستان و سفر اخذه
بر دو و پنج که در حد بسیار کند	بر دو و پنج زن بود و غیب
و اعتدال است	بچه و در او

129





فرودش کرد

امالت و گمان خود را بشک گشتن حدیث

نیک حال	بر حال	از خود
خیر سعادتی یا در خوشی و عزت و رفاه شود و حاجت بسیار آید	حال بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
بر آن سعادت که از دست بود و نیل کند و شدت دیده	فاد و جوار آورد و شدت که تنبیه شود	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
از کمره و جوار جوار و اقبال روز و جوار بسیار آید	تبا و جوار جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
مستتر یا بد و قوت لیکن گرامیت بود	زبان و جوار و جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
چون سخن خند و خند با اصل گفت و گفت عظم بود که از آن و نیل بر جوار و جوار	بلا و جوار و جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
کافی و جوار و جوار بسیار بود	و جوار و جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
سعادت بزرگ آورد و کاف و جوار فستون کرد	سعادت بسیار آید لیکن جوار و جوار اغله بود و جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند

این آیه را در سجده آورده

یا

یا هر که گشتن این آیه را با هر چه بد و در تن تنگی

نیک حال	بر حال	از خود
خیر سعادتی یا در خوشی و عزت و رفاه شود و حاجت بسیار آید	حال بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
بر آن سعادت که از دست بود و نیل کند و شدت دیده	فاد و جوار آورد و شدت که تنبیه شود	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
از کمره و جوار جوار و اقبال روز و جوار بسیار آید	تبا و جوار جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
مستتر یا بد و قوت لیکن گرامیت بود	زبان و جوار و جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
چون سخن خند و خند با اصل گفت و گفت عظم بود که از آن و نیل بر جوار و جوار	بلا و جوار و جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
کافی و جوار و جوار بسیار بود	و جوار و جوار و جوار جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند
سعادت بزرگ آورد و کاف و جوار فستون کرد	سعادت بسیار آید لیکن جوار و جوار اغله بود و جوار	از خود بد بود و در تن تنگی آورد و در تن تنگی کند

کشتی است که گاهی چنان میرود و میازد، و قواها را در بر میخیزد

با جمعی از مخالفان گفت که در مجلس رفتن من و لیکن جدول بفرست  
 بسیار خود را از جا بلند کرد و در جای پای نایزده بر سر او نشست و گفت  
 از فرزند من که در دوش من نشسته و من را کشته بگذرد و جای من را از دست  
 برادر او بگذرد و من را بگذرد و من را بگذرد و من را بگذرد و من را بگذرد  
 و من را بگذرد و من را بگذرد و من را بگذرد و من را بگذرد و من را بگذرد  
 که بفرستد و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 در میان دو برادران بودی من را بفرستد و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 و از آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 از حیرت برآمده و خیزید و کار بسیار سخت کرد و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 رسد از جای که پناه داده بود و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 با هم را در رسد از حیرت او و برادران غدا به بود و در آن زمان که در آن زمان  
 کرده بود و غلبه کند و بنام او برستاند که مال دعا و در آن زمان که در آن زمان  
 شد و از جهت فرزند آن لشکر بود و چون در برج اصلی بود که در آن زمان که در آن زمان  
 ماه و لشکر بود و از فرزند آن نام بسیار بود که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 پشیمان بسیار بود و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 در برج بسیار رسد و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 سوداها و از همه جا در آن وقت بود و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 تنگتر شد و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان

اشک

4

رضی

رحم

تخلیط بسیار کند و در دو غل برود و در پیش بود و دست و دهن را  
او بد باشد و غرغره را که هر رسد یا چار شود و از جهت  
زنان بخوبی بشود و کاه را چوبین دانند و اگر زن کند یک لیوان و بیشتر  
مانعت بسیار کند و دشمن میبرد و در میان خوشی است و خفاقت و کاه را  
بر کند و باشد هر سنگ که اگر سدر بر منظر دارد در میان کاه و صحر از کاه  
بشود و خمر و نفع باید از کاه و صحر از کاه و از این و غل از کاه  
در حال دین و دنیا بخورم و فلسفه چه کند و خواست از کاه و صحر از کاه  
او در زمان خصومت است و هر که کند و او را بآن گویند که بدان  
غلز دارد و حجت کاه را در نه چیز از کاه بخورم آید که اگر سدر بر منظر  
دارد و در پیش است و بیشتر از کاه و صحر از کاه  
بنا و خوار بسیار طلب کند و صحر از کاه و صحر از کاه  
کند و صحر از کاه و در پیش از کاه و صحر از کاه  
باشد و اختیار است که اگر سدر بر منظر دارد و نام میگوید و او را  
خوار و صحر از کاه و صحر از کاه

که هیچ غریب و نهایی



زن که از آن مرد بر مراد و بخشش خود و اگر مراد بود و با هم از آن مخالفت کند  
 و مال و قدرش فرون کرده و او را پسندید و اگر فرو نکرده  
 فرزند آید و از غریب دیگر چند و با زمان مصاحبت کند و بگریز  
 ببرد و پس با روزی که در آن  
 از جای که هر که او میسر باشد قایل یا بدو از تجارت و منزه شود  
 و با همتران مخالفت کند و مال خود را میسر شود و غارت کند  
 و بر جی کردن مال شوق شده اگر چه در مخالفت این و آن و اعلم  
 دین و حکمت و فلسفه و علم است و نام نیکو گیرد و کار نیک کند و در  
 برادران بهتر براند و با مردم نیکو بکار کند و اگر چه نام بود و خوشتر از  
 نیست و خوشتر از جابر و زکریا و سید و اوست و منزه است از نیکو  
 و الله اعلم  
 چنانچه از جای بهمانی و کار و کوه و سفید کردن شود و کار و شایه  
 مزه ها نیک بود و زن آبتن کرده و از تجارت سود یا بدو کار کند  
 و بیشتر شغلی آن چند که مراد او بود و بهتران یا او در میان کند و الله اعلم  
 حال بیخبر آید و هدیه برگیرد و از رسولان خود چند و بر شتر کار کند  
 بود و دروغ گوید و فرزندان آید و دشمنی را کند و بهر شغل میسران و از آن  
 گوید و الله اعلم و العین  
 بر حال با خود و هر که از صلاح را دوست ندارد از همه فرزندان  
 و زنان و نسبی و از مال برادران و روزی یا بدو بر میان دهد و در کار  
 علت برید که در آن با صلاح آید از آن و الله اعلم

لاده

نسب کند  
و با برادران  
و دشمنان

زن خود او ندانند و از آن نیکو چند و زن آبتن شود و باشد که زن  
 برادر و دوستان زیاد شود و دشمنان طاک شوند از آبتن است  
 پس بدو و خوش قبول بود و اگر چه میسر بود میان او و زنان آن مخالفت  
 تا کار و آنکه بر در کار مردان مرد و با ترکان مخالفت کند و باشد  
 بود و دروغ گوید و منزه است و الله اعلم  
 سفر کند و فایده یا بدو در غریب بنامد و در حال بی سر کند  
 و با همتران مخالفت کند و سخت قبول و مصیبت بود و از تجارت  
 منفعت یا بدو که در جی غریب بود و خواب گرفته چند و کوه و دروغ و خرد و  
 با مخالفت کند و بهتر یا بدو در میان باشد که شود و چهار و از آن  
 برت کرده از بهای زان سود یا بدو که خوشتر بود از جی که در آن  
 سرافراز و کراخ طبع کرد و الله اعلم  
 مال نیک بدست آورد و زن کند و باشد که فرزند آید و بدید  
 و با همتران مخالفت کند و اگر چه شایه و خوشتر از آنست که الله اعلم  
 قوم با او بدید کند و دشمنان دشمنی نمایند و طغیان او را بود و الله اعلم  
 بسیار بهرینه کند و باشد که سرور در آنست و از آن غم آمده  
 و نکته های مختلف در سندش و الله اعلم و جواب ه

و در شتر

از آهین یا از آب نیکوتر رسد و در پنهانی دارد و با دشمن بیازم کند  
 و در چشمش کند و تحت شل بود و از جهت طعم باغ پخته عطر رسد  
 و انتقال افتد و باز از آن جهت کند چنانکه باطل و اصل و اصل و اصل  
 در میان مهران می کشد و نقد بسیار هنرینه کند و باشد  
 جز از آن مریزنده و اندک و غم رسد شش و جایگاه و خراشند  
 و غلبه و خلیفه و در کس و اصل و اصل  
 بگویند سبب و حیان و او را در آن سخن رسد و چون کربس کند  
 و غیر مهران کند و سوزانند نزدیک و کس و کس و کس  
 کیر و خراب کند و اندک و اندک و اندک  
 بر و عطر رسد یا جراحتر یا از جایگاه هر سوزد و یا از دوام  
 هم رسد و خراشند و او را کیر و جایگاه و غلبه و بر آن  
 و با در آن خضرت کند و از جهت خضرت کران و کس و کس و کس  
 از جهت فرزندان در سولان و میره غم میاید از کرم خلق رسد  
 یا بر تن جراحتر رسد و جراحتر رسد و فرزندان میند و باطل و کس  
 بر کند و خضرت و کس و باطل و کس و کس و کس و کس  
 از جایگاه هر سوزد و عطر طاهر پدید آید و کس و کس و کس  
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
 و المعین

حسرت و ششانه آه و آفت رسد از جهت آتش و هرگز رسد  
 و در من زحمت و در غلبه او را بود و زبان رسد از جهت زکات  
 و در زبان و سفر کند و کس و کس و کس و کس و کس  
 تب برده و شش بسیار کرده و کس و کس و کس و کس  
 و خضرت افتد و نظر او را بود و در رسد یا از آتش و کس  
 سوز کند و پنهان شود و در کس و کس و کس و کس و کس  
 انتقال کند و در چشم تیز رانه زیارت شود و از تجارت شود  
 یا بر و از فرزندان هم و بر و شش و در دست و در دست و در دست  
 نیکو کند و در مهران قول او میند و در مراد از دشمنان بیاید  
 با در آن مهران مهران و در فرزندان رسد و در زمان غلبه  
 نماید و زبان رسد و از پنهانی غلبه کند و کس و کس و کس  
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
 از زبان خرم یا بر و از تجارت رسد و یا بر و باشد و جراحتر از خانه  
 یا کس و بر آن رسد و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
 و از خانه و خورشید غایب باشد و اندک و اندک  
 خضرت بسیار کند و نظر او را بود و دشمنان و از جهت سطلکان  
 غم رسد و در خضرت و قدر زیارت شود و اگر حجاب کند و در میان  
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس



بر تو فرمان دهد و قدرش افزون شود و از علی سلطان مال  
 فایده یابد و بنا بر آن وقت برود و در مدتی که بگذرد  
 همه تران بر سرش دهد و از تو و علمت باشد  
 بنده کان را بر اجرت رسد و صدای کشد و در چشم و شکم برود  
 و باشد در از اجرت رسد و از جهت بدان مکر و رسد و مال  
 در وجه و خیرات صرف شود و حاجت را ببرد  
 قول او پذیرفته بود و یکی بخیر داشت شنید و از جهت زنان  
 و فرزندان غم برده و با هم تران سازعت کند و کارهای  
 پسندیده و خوب کند و اندک حکم  
 با هم تران مخالفت کند و طر فرزند و بنا کند و زن و فرزند  
 خرم شود و بعضی را از خیرش بکند و رسد از چاره و از خیرش  
 چیزی بر زبان آید و کارش پسندیده بود  
 همه تران او را اگر امر و از تو قدر بخیزد و عای و عبادت را آید  
 کند و فرزندان را بکند و رسد تا قاصد اندک بر سرش  
 چهارم از تو زایل بود و بدست اندر خیرش شنید  
 خرم بسیار کرد و زایل و خیرش بکند و با هم تران رسد و با هم تران  
 بر سر آمد و مالش بر زبان آید و خیرش بسیار رسد و از  
 بنده کان مکرده و پند و نیت سفر کند و عاید شود و الله اعلم

مال برست آورد و قدرش بخیزد و زبان را دوست دارد و اگر خیرش  
 بود و خیرش بود و وقت و چهار رسد و چیزی از تو بر  
 برزد و اگر مسعود باشد از ترکت فایده کند و الله اعلم  
 در دول پدید آید و از جای که هر خیرش و با از اسب و سوار کند  
 و زود عراجت کند و او را و پدرش را چهارم و پنج رسد  
 یکی اگر مسعود بود و هیچ فقرت نکند زود زایل گردد و الله اعلم  
 همه تران او را اگر امر و از تو قدر فایده یابد و بنا بر آن  
 دست دارد و عراجت عایدت کند و بعضی خیرش را بکند  
 رسد و یکی مراد بیاورد و پدر و بر او رسد و اگر مسعود بود  
 قدرش بخیزد و با هم تران دست کند و کارش پسندیده دارند  
 و از پدر فایده و راحت پند و اگر مسعود بود و علی طایفه  
 کند و نیت و محبت زیادت کرد و الله اعلم  
 بر زن و فرزند و برادران خرم کرد و چیزی از مال برادران  
 بر سرش کند و با هم تران و برادران و خویشان بسیار  
 کند و نام نیک آید و زود و لا یعلم الغیب الا الله  
 مکرده هر رسد از آنش را بر اجرت رسد و از پدر و مادر مسعود پند  
 و با هم تران چهارم و خیرش کند و از تو خیرش فایده و دست  
 پند و بعضی خیرش کند و اگر مسعود بود و نظر او را بر تو است





با همتران و دیران و علما و محافل کند و چند هم بر کشاد کرد  
 و نخبه کو کند اورا و با هر که شایسته کند نظر او را باشد  
 و از بخاریست بود با بد و عجز بر پیش چو آید و انتقال آید و جزا  
 رسد از آن هم شده و باز در دوزخ کند و آتش  
 اورا بخند از رخ گویند و آینه و منور کند و منقها کند  
 نیک و فایده یار از جبهه حساب زن و فزون برود و بر غنی  
 و پیشتر و لذت و همتران اورا کرام و از آن چون بسوی او افتد  
 بر علم کلام و اسرار است و با ناز سود کند و با همتران مصاحبت  
 کند و از جای هر جنت و نخبه را صواب گوید و طلب غیبت مردم  
 کند بر هم محفلان شمع است کند چو آید و امید یار بدو  
 حضرت اورا میان برادران و عیال آید که شایسته کند و نظر  
 یار و از جای هر جنت و نخبه را صواب گوید و طلب غیبت مردم  
 مختلف آموزد و اندیشه کند و بنا نهد و از کرم در چند  
 از رسولان و تجارت و چند سر و کلاه خرم یار و در حدیث بیاید  
 و از مناظر کردن با ورم و خداوندان محافل محافل کند و در شرف  
 یار و با مادر و پدر و کوش و جزا و دشوار را پیش کشد و اندک  
 بپوشش را حقیر رسد و با کوش و کلور را رسد و بدیع خور و بدید  
 جز این بر روز و نگین کرد و خویش بسند و محب بود و کار  
 کس نیست و اندک هم

قد و عیش افزون کرده و تفریح کند و بخند و بسیار رسد و از آن  
 شایسته کند و کجای غلامان کند و با همتران محافل کند  
 و محفلش بر رخشم گیرد و از جهت طعم مختلف در در و مونس  
 عفت و در بسیار برود و بر کار با سپردن کرد و در کار و صلاح  
 وین هم کند و خویش را که تر نماید و از جبهه در در بر نیاید  
 و بخند مردم باز گوید و استر کند و لغتها نمود و غنیان را دوست دارد  
 میان او و اصحابش بخند و در سفر کند و دشوار و دوست  
 برود و فایده یار از جای هر جنت و نخبه را صواب گوید و طلب غیبت مردم  
 نفع چند و با همتران محافل کند و تجارت کند و خیر اندکی بداید  
 جز و عیش بنفاید و از دوستان خرم یار و عیال و دشوار آموزد  
 و در شرف و منظر بود و محافل بسیار کند و نام نیک و در کار  
 طاف کند و سخن نیک و در از جبهه چهار یار رسد و انتقال کند  
 همتران از کرام و از مرد دوستان و مال و سعادت افزون کرد  
 و مال نفقت کند و آنچه امید دارد یار و با حکیمان و دیران محبت  
 کند و با قوم و اقارب و باند محبت یار و خشم بسیار کرد و خوش شود و عیش  
 از در و فعلها رسد کند و با ورم و کویان و نونه کنان محافل کند و از  
 تجارت و حضرت زبان رسد و از شمار کردن فایده یار و از  
 حضرت و تجارت احقر از کند و اندک هم و احقر

از طلا و نقره و مس و برنج و غیره و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند

و از جهت اینست که هر کس که در اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند

و از جهت اینست که هر کس که در اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند و در هر یک از اینها سود کند

میان او در خلاف افتد و بجز برای مختلف نعم شود و بخواهد نیک و بد و از تجارت و سفر و تریج قرض شود و سود کند و از تجارت و شرکت منفعت فایده یابد و امداد هم و حکم

خوار و ذلت بیند و غم رسد و بکسر دیگر حاجت بود و بخواهد خوش بشود و از خصومات فایده یابد و کارهای بی طلب کند و امداد هم

خبر آورد و در سوا کند و بخی می کند و در قرض یابد و با همه آن مخالفت کند و اگر ضرر ضایع شود باز نیاید و با غریبان نشیند و از سفر ملک و چهار پابر فایده یابد و امداد هم

در شرف و رفاه شود و دایره و دان بود و تجارت کند و فایده یابد و از فرزندان و منقرض می شود و با همه آن مخالفت و غرض نشاند و بنا نهادن مال قرض و خرید و بیعت منفعت یابد

مال یابد از سفر و از تجارت منفعت بیند و اگر ضرر ضایع شود باز نیاید و بخواهد مختلف می شود و امداد هم و حکم و غم برود و غم رسد و از خانه غایب شود و با اهل خویش نیست و اگر پاسبان کند غم نکند و حالش محترمی شود و در شرف و رفاه و مادرش را میبرد و امداد هم و حکم



بسنیدین بود و با جهنم مخالفت کند و بدان خرم گردد و منفی  
 دور دراز کند و حضرت بود و علمای سنیین کند و از امامی  
 مصلح و دیند بود و نفقه بسیار کند و بر خسته قوم ملک  
 کرد و فائین یابد و با پستان و خویشتن و نکلیان ضارعت کند  
 و اسد اعلم  
 برادران و الهیانه مهتر را از و با ایشان نمی کنند و کاف  
 بصواب بود در اولی بر بود و در میان نیک کرد و اسد اعلم  
 از بعضی زمان خرم یابد و از بعضی اندوه و از مهتران فائین  
 و مادر را مکرده رسد و باشد که از مالش شود و شود که نصیب  
 بسیار رسد و علم نیک خرم کند و از آن فائین یابد  
 از سفر و جای که هر که آید در آن رسد و فائین رسد و حکما فائین  
 و از هر که رسد و حضرت جوید مال و کرامت یا فائین  
 بر کرد و از آن رسد و فائین و فرمان و هر بر و شمس منظر کرد  
 خرم بود و در عمارت آوردن و فائین و با هر که فائین کند  
 نظر یابد و با جهنم مخالفت کند و کرامت اصلاح کرامت حضرت  
 بود و بر دشمنان فائین بود و از هر که رسد و از دشمنان

چیزی تلف

مال بزبان آورد اندوه و غم و قهر بر جسد بر نذر و انانیت مکر  
 رسد و چشم راحت رسد و مال بجا هر دو از علوم آفت رسد  
 و مکرده پسند و اسد اعلم  
 از هر برادران حال او بر بود و باشد و ایشان فائین  
 یابد و چار کرد و حال مادر و پدر حیانه گذرد و اسد اعلم  
 از فرزندان حضرت رسد و از جهت بندگی خرم یابد  
 علقه بود در جای که هر بینا نه و از جهت غم بود و چار یابد  
 را بر و چشمش کند و اسد اعلم  
 بازن حقیر جهانت کند و از جهت غم بر و آفت رسد  
 که نزدیک مرگ بود و بچیز معروف شود که او مکرده باشد  
 مکر رسد و سفر کند و پیشانی خود را بخلاف آنچه گفتیم در جدول  
 و حکم راس و اسد اعلم و حکم  
 خصوصیات که ناگون بود و هیچ غفلت از دشمن  
 مکرده رسد و غم بر و تسلیم بود و اسد اعلم

در این باب

**از قول هندوان زحل در طالع تحویل و انتهای دلیل بود که**  
 فرزند را مولود میبرد و از قبل چهار ماهی رنج نماید اگر سعد در نظر خوش  
 گشته کند از بیت المال از ضمان و کفاله و خویشی رنج آید فاما  
 روا بود که از قبل الفجار و کسب بود در سیم از خویشی رنج آید  
 و تدبیر نه بهر باب بود در چهارم و در با و رطه و هلاکت و مرگ بود  
 اگر زحل خداوند طالع بود بقدرت افتد یا از جابر و بر اینجی رسد  
 در پنجم اندوه می رسد و بدو چیز گویند که ازان خبر ندارد  
 ششم چهار ریب و از بزرگان خبر یابد و دشمنان را بهر ادول بیند  
 هفتم از شرکاء رنج یابد ششم بلا می رسد و از فرزندان اندویش  
 شود در نهم سفر یافت کند و اگر سعد نظر دارد بر خویشی و شایسته  
 در دهم از چهار پای رنجی نماید و در حبس و رنج باشد و در یازدهم دلیل  
 شد در بود و مال در دو از دهم از دشمنان این بود و بر خویشی  
 بشیانی خورد و اندک **ششم** چون مشتری را الحاده نیست  
 مرتبه و منزلت بود نزدیک و زرا و اهل خیر و نزدیک بزرگان  
 اگر در برج تحویل بود در آئین سال او را دشمن و خصم دور نماید  
 از جهت زمان اگر نحس نظر دارد و بر اینجی رسد و چهار ریب و غیر بود  
 عمل نیز فرمایند او را **دوم** مال زیادت شود از قبل اقامت نماید

از قول



زمان اگر نحس نظر دارد بر بخیر رسد از قبل تجارت **هشتم** شاد رسد  
از سفر خوشی و با خلق نیکوتر کند **نهم** سفر کند و به حال خیر  
و بال خویش شاد گردد **دهم** همیشه شاد دل بود از غریزان و برادران  
خوش و زمان **یازدهم** بلاه افروخته یا بد از اشراف و اگر زهره  
نظر دارد بر او از خصومت منافع بود **دوازدهم** از تجارت و  
ترویج بهره یا بد و از دوست و دشمن آن چند که خواهد **سیزدهم**  
چار رسد و بر در دروغ گویند و مال یا بد **هجدهم** سفر در  
و از بزرگان بهره یا بد **یازدهم** اندر همت در سال ریح یا بد  
سیر مشترک زاریت میشود حال بهتر میگردد **بیستم** فقر شود  
شود و با دوستان بشا کند **سی و یکم** چار شود و سفر کند و حج  
سوده نکند اگر سعد نظر دارد و حق افتد **سی و دو** چون و لای  
سال بود چون خوش بود خداوند مطلع از جهت بزرگان و صلاح  
و ستور بهره یا بد و کار بزرگ بر دست و رکشاده شود و  
مقصود را بر آید اگر بد حال بود چار شود و از لشکر و دولت رستم  
آمین ریح آرد یا سخن بهوده گوید که اندان بر بخیر نماید چون ریح  
باوی بود مولود را **سی و سه** از وطن بگریزد و از آتش و آهین بفر  
رسد و اندر دست عیاران افتد و از آن بسبب ریح رسد چون مطلع

و باره  
و کس

نوی

تجرب بود ریح نماید از اعضا و از خوشی نصرت رسد و اگر  
زحل بوی نظر دارد از مقابله یا مقارنه یا ترسج آن سال نیم نکند  
در بیت المال لایا بد و بنهد و چار رسد **سی و چهارم** از خوشی  
ریح رسد و چار شود و سفر کند و مال یا بد **سی و پنجم** چار رسد  
**سی و ششم** زخم آهین یا از جان بر میفتد و از ستور و ریح رسد و از  
مستلک شود **سی و هفتم** بند از وی بگریزد و از آتش و آهین و برادر  
رسد **سی و هشتم** از امور و زمان خوشی و سفر و قروج و عبید  
ریج شود و **سی و نهم** مالش بزیان آید و از آتش و ستور و قضا  
روی نماید **سی و دهم** نصرت نماید از خوشی و اما نظر بیشتر دفع  
افتد **سی و یازدهم** از چهار پای بر پست یا چو بر پزیافتد و از امور  
و دوستی و ریح شود **سی و دهم** خیر یا بد از دوستان و تو اگر شود  
**سی و دهم** از دوست و رخصت و ریح افتد و اگر قیامه و زحل باشد  
از در بخت یا بد **سی و بیست و یکم** اندر طالع تحول مولود با فقر و غش  
شادمان شود در بیت المال سفر کند و بر بخیر رسد از  
ستور و بکلی رسد **سی و بیست و دوم** از آهین جراح رسد و از اشراف  
رسد **سی و بیست و سوم** بر در چو بر کیند و بر ازان علم نبود **سی و بیست و چهارم** از بلا  
و شقا بر **سی و بیست و پنجم** عقل مولود بود و با قیاس نش و غایت

سال بود  
و کس

**در هشتم** از بعضی و خصوم زیاد و در بجز رسد و زیاده مال بود اگر  
 مشترک نظر دارد و ضرر بر رسد **در هشتم** عقل بود و ضرر بر رسد  
 و خصلی و مال و شت در بنا بود **در هشتم** آفت رسد و زخم و از خویشتن  
 برخی رسد و سفر کند و از ان شت در باید و از غریبا مال یا بد  
**در نهم** اگر با عطار بود و کدول و از حال کدول و از اشراف و علی  
 و برابری بر رسد **در نهم** سفر کند و انتفاع یا بد و ضرر بود و اگر  
 زحل و مریخ بر نظر دارد بیمار شود **در نهم** در طالع نحیل کار کند  
 با صلاح آید و میان خویشان و دوستان دوستی است شود  
 اگر نحس بر نظر دارد از جهت زمان بر بجز رسد اگر در بیت المال بود  
 یا در از جهت زمان و خصومت روی نماید و از دوستان شت در چند  
 اگر نحس نظر دارد بخلاف این بود **در نهم** میان خویشان دوستی است  
 بهم اگر نحس نظر دارد بر بجز رسد **در نهم** از فرزندان شود و خوشی طبع  
 بود و مال و هدیه **در نهم** چهار شود و میان او و زمان خصومت  
**در نهم** تب و چهار او را بر بخاند اگر نحس نظر دارد زمان و بجز رسد  
 و اگر سحر نظر دارد شادی چند **در نهم** زشتی میرود و از او بر خاست  
 یا بد یا خصومت **در نهم** مال یا بد از جهت سفر و از خویشان  
 بر بجز رسد **در نهم** نحس بر نظر دارد تا با و بر بود و چهار شود و او

دلیل باشد  
 از این جهت شت در

مال و شت در

بجز رسد

کمتر و در **در نهم** خصومت بر رسد از جهت اشراف و امید بر رسد  
**در دوازدهم** بلا و آفت بود و اگر بیشتر نظر دارد سفر بخشد  
 و **در سیم** عطار در شت و تاسع طالع نحیل دلیل بود که سفر  
 طالع سفر کند در ان فضل و علم بود و از ان شت در چند و خواست  
 موافق چند اگر نحس شد بر خلاف این بود اگر در پنج و یازدهم بود  
 از او بسیار چیز بجای آید و در تجارت سود کند و نیز زشتی  
 شود اگر نحس بود بر خلاف این بود و با دشمنان خصومت کند  
 اگر در دوم و ششم بود حال نیکو بود و بازرگانی کند در مال اگر در شت  
 و دو از دهم بود بر تجارت حریص بود و بر جمع مال و مرزوق بود  
 از جهت ناکان اگر نحس بود چهار بود و بر از قبل آنچه  
 عطار در بدان نحس بود و **در سیم** شد و **در نهم** **در نهم**  
**در اصل نحیل** کار با بسته کرد و اگر چهار شود و بر با ط از دارد  
 خوردن حذر باید کرد و بهبوط همان بود در پشت المال کار  
 فرو بسته شود و زیانها افتد شت و میان او و خویشان  
 خصومت افتد و سفر نزدیک بس موافق نبود و هر چه خرد و عیب  
 بود **در سیم** زبان کلاه باید داشت یا نحس که بر و بال بود  
 نکوید **در نهم** زبان مال باشد و بر بجز رسد و در **در نهم**

مال و شت در

مال و شت در



سفر کند و چهار روز از تریج نقصان می پند و عبادت نماید و برید و بناید  
 و زمان و نحو موت کند و با ازواج دل مشغول آید از مملکت  
 از سلطان غرور بخیزد اگر کار بودیم هلاک گردد  
 از سفر بخیزد و ازین دهم کار بسته گردد  
 مراد بر نیاید و امیدوار نشود و جزو ضایع کند و دشمنان او را  
 تخلف کند و سفر نیک بود **فصل** اگر تخیل یا برج آفتاب یکسان  
 را اصل رسد یا درجه تخیل چون محوس باشد دلیل خوار بود  
 حال زمان و نقصان در خانه و مضایع و درستان  
 یا صاحب مرض بود و اگر طالع در رابع اول اگر چهارم  
 بود در آخر سال و اگر در رابع بود در رابع سیم و اگر در وسط السه  
 بود در میان سال چهارم بود و بشکرتا قریب یکی میاید اتصال  
 وی حکم اول سال بود باقی بدین قیاس کند و اگر قریب خالی بر سر بود  
 صاحب خانه و قریب اشتبار کند اتصال و حکم اتصال قرار داد  
**فصل** طالع ما چون استخراج کرده باشد قرار طالع ماه مقدم کند و از  
 موضع قریب روز درجه بیشتر میران چون بعد اصل یا تخیل رسد  
 دلیل ضعیف بود چون بخیر رسد دلیل شریک بود و سهم السعاده کرد  
 ماه باشد در هر روز و نیم یک برج هر روز در روز و درجه میران

مقدم  
 سانس

چون بعد رسد دلیل سعاده بود چون بخیر رسد دلیل برنج بود  
 وقت که قدر وقت تخیل سال یا پنج بود و هیچ در تخیل هم بخا  
 بود که در اصل ولادت بوده باشد بخون از مود دوران شود در کمال  
**اگر آفتاب** بخداوند طالع یا سال خدا یا خداوند تخیل میوند در وقت  
 تخیل از ترسیع اول کار خداوند بزبان آید و تبا شود اگر در شش  
 دوم میوند کار هر روز استقامت رسد چون طالع تخیل انتها  
 با برج رسد که در اصل امکان بخیر بود ملک محوس بود چون ممکن  
 رسد قوی ملک بود و اصل مسود بود **اگر مکرر**  
**و از دهم** رجب در طالع دلیل بود در اندیشهها و کارها کرد  
 و بر آمدن مراد یا بگرانی و کار یا با تشنه افکندن و ترسیدن  
 در دل و کمان بد بردن بر هر کس و از درویش و ضعیف را  
 در شش دلیل بود بر فرو بستن کار یا و سود و زیان و عظاما  
 دشوار بر آمدن و چیز از آن بدست گرفتند و باز نیاید بدان  
 بر اندیشه و چندی که بجای کسب کوش کند جفا یا بد حال نگاه  
 باید داشتن تا بسلالت بود **فصل** در ثلث و دلیل تخیل  
 تدبیر و سفر نیاید کردن و لیکن دلش از روی باشد سبب رفتن  
 ازاری باشد شش با کشتهای خویش یا برادر و از دران زمین

و ضایع نقصان افتد و از دهقانان تراخت واجب کند و با تو کارش  
 نیکو کردنی **فصل** دلیل کند بر سیران شدن بناهای قدیم و ضایع و  
 ضعیف و رسیدن از در و پیش و از راه کردن با هر کسی که از مرگ افتادن  
 در دوش و فراخش کار و کاری امروز با فردا افتادن و کار را را خوا  
 دشتن و بر زبان خرسند شدن و با پیران جفا کردن و از خانه خویش  
 شدن و از جاسر شدن باشد افتادن و پیشش را مرگ افتد **فصل**  
 دلیل کند بر غم پیش آمدن از قبل فرزند و اگر مادرش با ضعیف  
 و هم مرگ باشد و از قبل یوار دل و بخور و ضایع شود و از پیران  
 بلند و قهرمانی و کاری وی مستقیم تر شود **فصل** دلیل کند بر  
 رسدش سخت چون مال و خوی و اندیشه و در پیش چون زعیل باشد  
 نزدیک باشد از درم خرمی کان هیچ پیشش آید و از مرگ  
 برادریم بود و اگر فرزند دارد هم بود که آب گذرند و بر او اگر نده  
 خرد ترش و در آیدش و بیفرمان بود که در کند بجای وی دارد  
 تو و چندش و هیچ ضعیف یا بد نشان نظر بود و برادرش پیش  
**فصل** دلیل کند بر آنکه خصومتها انگیزد میان خداوند طالع کس  
 خویش و اگر زن کند بر باشدش و در خور باشد و اگر انباز بود که  
 و بزرگش کرد و اگر سفر کند نیک نیاید و سلطان یا میر و کار

نیکو

نیک شود **فصل** دلیل کند بر آنکه خداوند طالع را دل اندک بود  
 و عیش ناخوش و اندیشه ناک کرد و دلیل کند که میراث باید و با کسی  
 کرده آیدش و اگر سفر کند نیک بر آیدش یا دران خیانت کند که بخیر  
 ازان و در طبع کند و اگر انباز کند و یا کسر مال و بد مالش هلاک شود  
 و سفر حظه باشدش هلاک شدن مال و از جاسر افتادن هم بود  
 و با جرم کارش بهتر شود **فصل** دلیل کند که سفر دراز کند  
 و در باغ و بخت چند و اگر کس از وی غایب شود از مرگ او خبر  
 و بکین باشد که سعادت و سلامت بود و اگر در وقت نام بجای  
 یکی یا رسول الله را در راه آفت و اندر کار غایب می باشد  
 آید از وی را مان ضرر باید کردن او را **فصل** دلیل کند که هر کار  
 رجب و پیش بست کرد و از او اگر سر چاه پیش آید و او از رجب  
 و چهار خوف چند دست نیک شود و از سلطان ترسد و هم  
 و درش **فصل** دلیل کند که میان او و پستاران ناخوش  
 و از او بگریزد و حاجت افتد بدوستان و اگر عاشق بود از بیوای  
 و خور و با سلطان یا کاراقتش و اندک بکین شود و بزرگان با  
 و نیک کند و بکین نماند و در هیچ جز کردن و از پیران و دهقانان  
 تراخت یا بد **فصل** دلیل کند که حال دشمنان ضعیف بود

نیکو



و استوار بناید خرید که کم شود و هم چادر باشد چون تو لایق یا در آن  
 و ترسند که در و اگر یکی اسید در دارد بر آید شش و هم باشد زانگاه  
 و اگر زن خرد انبازان را **فصل** شش در طالع چون طالع  
 باشد در جبهه سهم السعادة و لیسند بر بزرگ شش مردمان بر آید  
 مراد بر است و فراخ دست و پنجه نرم و با مردمان پیوستگی افتادن و با  
 حاجت دوائی افتادن و آسختن با اهل غیر چون غازیان و قاضیان  
 و بر همین کار و نصیحت کردن بر صلاح خلق و نزدیک کردن بر کارها  
 طاعت **فصل** دین کند بر زیادت مال و مالش فراز آید بسیار  
 و بکار خیر گزیند شود و منفعت بر شش از ریج نیکو و دیگر گزیند  
 میراثی و از یاران امانت یا در الهامت و کردن وی کنند و زنده را  
 نزدیک وی بنهند هر کس بدو رحمت کند و مالش نیکو گردد **فصل**  
 دین کند بر آنکه خوی و خیر بر آید از خوشن و برادران و خویشان  
 و نزدیکان و در هر سفر آرد نیک بود اگر افتد و از طلب کردن  
 یا صفت سخت نیک آید و از بزرگان خوی آید از جهت سود و زیان  
 نیکو تر بیند و از اهل علم یا از کس اهل صلاح نواخت یا در کار گزیند  
 پنهانی آشکارا شود و کار بسته بود بکشاید **فصل** دین است  
 اندر همه کارها و بکار خیر جریس گردد و از کارهای آن جهانی بسازد

اندیشه کند با مردمان اهل علم بر بزرگ کند و با داور شش نیاید مال  
 کرده آید شش یا و زین یا میراث یا در بکفی یا در از جهت صبیح اگر  
 دارد بسیار نیکو تر بیند خانه آبادان کند سود و زیان بر است آورد و غایت  
 بدین وقت سود و زیان بخیل نکرده **فصل** دین کند بر نیکو  
 حال کند از زیادت مرتبت و فزونی مال و نعمت و آنچه بدین  
 و شش در چند از فرزندان یا کس که تبار و بر باشند و بزرگ یا در و مراد  
 خویش برسد بر همین کار گردد اندر علم بدان و در که او را رضای باشد  
 کار سود و زیان بپاشد شود و یا میراث یا در از پدر یا از قوم خود  
**فصل** دین کند بر آنکه چهار شود لیکن سید کرد و چهار بنفای باشد  
 در علت و چار از او با سالی کند و اگر بدید خرد نیک آید شش یا بدین  
 آزاد کند پس اگر بدین بود و ستر خرد و نیک بود در بخیر آن چه بود  
 علم از سید بیند و اگر جانی نیکد موافق نیاید و اند **فصل** دین  
 دین کند که حال و مردود و نیک گردد و از سبب هفتاد و چهل  
 و زان و بزرگان او را نیکو دارند و نیک گزیند که طاعت حرام کند  
 و هفتاد و زان باور و ستر کند و اندر کار تر بزرگند باز پیشان شود و در  
 افتد و باز خصومت کند و قضا افتد و از درگاه سلاطین بر همین  
 باید کردن بهر شهر که فصل کند سخت ساز کار باشد با دشمنان و او در

**افتش** دلیل کند بر آنکه خداوند جل و برادر در دیده برین  
 یا میراث یا زلف بزند کند تو اگر و مبارک بشود و برین چنانکه تو اگر و  
 ایشان با خود اگر بنابر کند نیک بشود بیکر حضرت نباید کردن  
 و اگر سفر کند آن شهر که شود نیک بود و بخت غریب و نیک  
 و بازگشتی نیک بود و مالش بفراید **و اما** دلیل کند بر آنکه سفر  
 کردن و بکار طاقت کرانیدن کرد و باشد هیچ کند بهر شهر  
 بود اندرین سال محبت افتش با ایشان شدن و با اهل صلاح و اگر سفر  
 کند همان شهر که روزگار برش نیک بود و از آن هر تو بهر کند و جاه  
 و وقت یا بر روزی را طلاق دهد **و اما** دلیل کند بر آنکه  
 یافتن و آب روی و سخن بدوئی و نیکامی و این سخن با مردمان هر که  
 و علویان و اهل خیر و بسیار با ناز و گفنی و مسود یا قفس بدین  
 سال و خوش عیش و این باشد از سلطان و حلیص کرد  
 بر یکم شنیدن و حکمت آفرین و از تو اگر آن نعمت یا بهر از سبب  
 تو اگر کار روز نیک شود و امر معروف فرماید و از آن هر تو کند  
**و اما** خداوند جل و برادر از حکمت بر یکشاید و  
 بسیار او را اگر و بخت کرد و شاد و بهر رستش از مردمان  
 و اهل علم و ادب و دانش زیادت کرد و با غایبان و اهل صلاح

در هر

و هر چه جز که نخواهد بود او را بر آید و از غایب خبر باید که شد کرد  
 و از خویش آن و بر آن نیکو تر **و اما** دلیل کند بر آنکه  
 از دیو یکس باشد و نمک دلدل آیدش و کار با بردش کران کرد  
 و بهر بود که حضرت کند با ایشان شدن یا با شرفیان و مالی که شرف  
 از و جز که شود یا هلاک کرد و کسر بر در و در و کویا اگر سفر کند نیک  
 نیاید و بخت آن سفر نباید کردن **و اما** در احکام مخرج در طالع  
 دلیل کند بر آنکه حضرت کند از سلطان و اهل صلاح و نمک و  
 کرد آیدش با هر که شتاب زد که اگر کار با و کینه گرفتن با هر که  
 کس تا بر رفتن و از آن کردن با مردمان خیر و کار با ناسیبت کردن  
 و رسیدن از سلطان و قوت خون و با اهل پند و شرف آیدش  
**و اما** دلیل کند بر ضایع کردن مال و از اهل پند و دور باید بود  
 استغفار و او ضعیف بود و هر چند مال نکند از مال و هر چه  
 و از اهل صلاح حضرت باید کردن تا سلطنت بود و از سبب  
 توان باید دادن و زمینها را بر دست او ضایع شود و او را هیچ  
 زمینها را نباید هستند **و اما** دلیل کند بر آنکه دل و پیرا را بکشد  
 و سفر کند کند و دلیل کند بر آنکه کار را ساخته و بران کند  
 و از آن افتش با خویش آن و برادران و از خویش آن آرد کرد

و اگر



و اگر سفر کند از راه چمن باشد و یکس که بچند سده و یا چار سده  
 از سفر او دلیل کند که در وقت افتد میان آنکه با زبان **دلیل کند**  
 بر آشوب خان و مان و شغفت که از در خانه آن خویشتن هم بود که خد  
 که ای ساخته و بران کند و بر انداخته شود از آنرا و اقامت در میان پیشانی  
 و آن که کسر اهل سلاح باشد یا اهل سینه عتر که کاشش با کیش بود بسیار  
 چند و از جراحت هم بودش بر سینه ناف و شکم و هم قوی کوشش  
 از که هر خشکی و هر چه بنهار بنهد پیشانی کند و افتد و سده و هر کاری که  
 چنان کند که کار او شود و بود که کس و بر او کند **دلیل کند** که در نزد  
 اگر بود پیغمبر آن کرد و محال شود و در پیش او بود که چار کرده و  
 و در دو ستر جدا افتد و در نزدش اند و در شود و بجای کس و افتد  
 چنان چند و مال و درش در زمان ملک کند و در وقت با برهان  
 بسیار افتد و هم شد و سخت چنان که هر از آن وی **دلیل کند**  
 چار را آید و شخته و آنچه در میان چار و چار و یا بنده یا با کس  
 از آن و هر که بزد و مخا چنان که پیش و در میان آن چار و از سواد آن که  
 هر چه کند و از لشکر بایان خد کند و از خوردن چهار کرم و شکم بر پیغمبر  
 بر دارد **دلیل کند** که چنان وی و چنان از آن و زمان و  
 و او در بر آید و به چنان در شتر نیا که در خد او این طالع خیا و شغل

کند

کرد و دروغ گوئی و مکتب خوان و اگر شش زن بود از خانه بیرون شود  
 و بسیار بود که تفرگندش و اگر سفر کند نیک نیاید و از جنگ بیرون  
 و از سلطان بر پیغمبر کند **دلیل کند** که خداوند این طالع را خد  
 و عاقبت او نامهار بود **دلیل کند** که اگر سفر کند از نزد آن چمن  
 ریشش شتر از سفر و اندر را هشت روز کار بسیار شود و خوشین  
 کف و دارد یا اندر شش نقصان می افتد و بسفر اندر حریف کرد و یا بخت  
 علم و تدبیر با یکدیگر و خد و از او کیش کند و بخت **دلیل کند** که  
 کار ساخته و بران کند و خصومت پیش ایشان با شکی ران و دست  
 وی ضعیف تر بود و هم باشد که جرات ریش بر تن و بود که چار  
 از سفر او هیچ درین برج چون صاعقه باشد و اگر سفر کند از نزدش چمن بود  
 چمن چمن و هم چنان است و با خد کند و اگر نسیم چمن فرو شد بهایش و در  
 رسد و اگر مادرش زن بود میان ایشان و ششم و هم چار و در  
**دلیل کند** که اوستان یا بسیر از او بر کرد و در هم اندر که کند و  
 عیبها بر و نمند و کار او شش می شود و کس را کار طعن نمند  
 و اگر عاشق بود بر کس تر بود **دلیل کند** که کس از کسهای مشرق  
 بر و چنان کند و با او جنگ و چمن بود که چمن از آن و بزد و **دلیل کند** که  
 دوستان از او رکن کنند و چارایش بر آید از سفر او از خون چشم

نمونه

و اگر ستودند و از سباحتش بیخ بود و دشمنان در محله پاک شوند و بر سر خوشی  
شوند و بجا حجت یا بدست سلطان افتد و کینه ما را در دین  
افتد و از حجت نالان کرد **فصل پنجم** **در تقاضای طلب**  
چون آفتاب از طلوع بود بر زخم شدن کارها و بر کشش کارها  
و سبب است کردن و تکلیف عقول بر یکس و بر تر جستن و از دم داشتن  
هر کس را و بر تر یافتن و بر آمدن حوائج و مرادها و پیوستن با  
سلطان و انجمن با بزرگان و محترمان و از خویش پنهان باید داشتن  
از دوستان و هیچ سفر نباید کردن **دلیل دوم** دلیل کند بر سبب کونی  
و قوت از محترمان و سلطانین و از خداوندان سبب است منفعت یابد  
و هم رایتان پزیرند کند و از جهت مال دل مشغول گردد و از بهر سود  
و زیان که فراز آرد مالش بیرون نماند است از بهر پزیرند کند که بیفتد  
بوده که شورش و دبد که فایده نکند و طعنه کند که بر نیاید و کسر بود بر تنه کند  
و از یاران هم خورد **دلیل سوم** دلیل کند بر آنکه چو سستی افتد با سلطانین  
و اهل سلاح و حاجت طلب کند از ایشان رسوا شود و گستاخ کند و گز  
با محترمان و دشمن سبب ایشان شود کرد و دلیل کند بر سبب پزیرند حال با  
نیک بود و هر کار که کند نیک آید از خویش نیکو پزیرند **در باب**  
دلیل کند بر خصوص اشدان با سلطانین و بزرگان و چشم کردن که

و از بهر سود

بر خاندنش و از سلطانین که نذر رسدش و کار پزیرند کند که از شود و از  
آتش اندک ناید سبب رسدش و کارانی اندام و فساد در مال افتد و از این  
و بزرگان و چهار را خوشی و از سلطانین رنج دین و تهت کند  
بقی و مخالفت کند با خویشان **دلیل چهارم** دلیل کند بر آنکه از سلطانین  
و اگر حاجت بر سلطانین دارد و او کند و اگر نذر بود و اگر گشت بود و اگر  
بهیوی دل کار کند نیک نیاید شش جای رنج بود حاجت شود و از سلطان  
کسی بر دوشم کرد و قهرمانی کند و نیکو نیاید حاجت **دلیل پنجم** دلیل  
کند بر کردن لشکر و بزرگ شتر و از لشکریان اندوه رسد و لیکن سبب  
و ستودند از سلطانین نگاه باید داشتن و از کم شدن و از مولا  
زادگان خذر کند و از گزیندن آن خذر کند **دلیل ششم** دلیل کند که زنی  
و بزرگ تهت بود و کردن گشت کند و اگر او را نرود از خانه گشته  
کرد و ناپا بر شش گفت و گوی باشد چنان خواهد که او را و او را و او را  
سلطانین یا و در پاید و اگر سفر کند ساز و او باشد و زرش دارند  
و از محترمان پزیرند و حاجتش بر آید و از خصوص پزیرند کند که ختم  
توی تر کرد **دلیل هفتم** دلیل کند بر آنکه تکلیف شود و بر کمال کرد و تخیر  
بود و بهر بر شش از سلطانین برین وقت و بهر بود که بر شش  
اگر سفر کند واجب کرد در چشم افتد و پیرا و اگر از آفتاب بهر خواهد



هم نبود هم تا چنان بود و از سلطان خیزد و بر ایاختن کنش و اگر  
با کسر خود کند خیم و تر کند و بسبب وقت با سلطانان نباید سخت  
**درهم** دلیل برین وقت سبب اندر قوتی باید و از مردمان که خود را سبب  
کنند و دانشمند کنند و از علویان هر بهر باید کردن در وقت هر کار که  
قصد می کند بگوید و اگر کسی از غایب بود نام یا به یا خبر شود بگوید  
در سفر علمای باید که نوشته آید **درهم** دلیل کند بر نامو حال او  
با سلطان با اول برج قوی بود و علمش تور کرد و اگر عمل کند نیاید  
و بگوید از حال خیر و فروخت باز کافی کند و بدو هم جز خیر پیش  
و فروخته شود و جز بیوب خیر پیش آید پس یا در دین که سلطان است  
و چهارم برچم بورش از غلبه خون و انگشتی بشدش و غره بشدش  
بکار و کار که در حال که انگار او شود **یا درهم** دلیل کند که بگوید بر پیش  
از سلطان و دوستان آید و حاجت آید و دشمنان او را بدو نهیب  
رسد شان از سلطانان و دویا با کسر خود بر پیر از حقه دام  
یا از حقه زمان و عیالان و کار کند بهمان انگار او شود و اگر عاشق  
شود نزدیک نیاید **درهم** دلیل کند که خداوند طالع را تر و بر  
و هم زندان بود لیکن سبب بود و اگر عداوت و قوت نباید بود  
خون و هم بود از او کرد و نسل و اگر حدت سلطان کند بر خونش

3

کند و اگر نیند خرد بکبریزد یا نذر دین گیرند و از سلطان حذر باید کرد و سلطان  
و از کلبه بپیم بود و از جبار افتادن با خرمی و عجب **فصل**  
در بودن زهره در طالع و اینکه کند بر کشد و که کارها که مرده بود و شاد و در  
آمدن از غم دولت و رستگاری و پند و اندیشه محال از دل او بیرون شود  
و کار و بر کشد در و نیکی رسیده و با کسی محبت کند و خوش منش گردد و  
عجب بر و غاب گردد و همه که آید یا با نیکیان محبت کند و سفر کرده  
آید شش نیک بود **در شش** دلیل کند که درین وقت کار کشد و که کرد  
و زیادت مال باشد شش و هر کار که کند نیکی کند و زیادت و هر تدبیر که کند  
موافق باشد و روز بروز مالش زیادت شود و با بهتران محبت افکند  
و از جبار بگریزد و در و دینیک آیدش و زمان بد و وقت کند و وفا  
با **در شش** دلیلش در از قبل خوشان و دوستان و برادران و از  
خرد نیکی نمیشد میان او و دوستان و نیکی نمیشد آید و هزینه کند بر ایشان  
و اگر تدبیر سفر کند مواب آید و سلامت و هر چه بد آن طمع کند  
بیاید و عاقبت کار وی هم نیکی بود **در رابع** دلیل کند بر آنکه از  
خلاف پند و نجات پند بر و روز و از برای ایشان غم خورد و اندر کار  
که باشد اندرین وقت شادمانندش و اندر کارها و زمانه باشد  
و پیم باشد شش از کز نژاد بپیم بود شش از پراتی خانه یادر کار عرق

ستر کرده آیدش **در عاشق** دلیل کند بر آنکه از غم زمانه  
 و بر شغلی که پیش گیرد نیک آیدش و اگر به او دل مشغول باشد بر او  
 و زمانه بدو عینت کند بکار غم خیزد آیدد و با هر دو بسیار  
 صحبت کرده آیدش از هر گونه و شاد دل گردد و جان نیکو پوشیده آیدش  
 و کار با برادر او گردد **در عاشق** دلیل بود بر خوش طبع و تند و شیرین  
 بر گرفتار دارد و خوردن و ستودن و خریدن و فروختن مواب بود و اگر  
 خود بگریزد و شاد و دوست دارد و حرام را دشمن دارد **در عاشق** دلیل  
 بر شادی از بسبب زمانه و کارش نیکو گردد و برای زمانه کار کند  
 و ازین منت یافت و بدو بسبب زلفه کارش نیکو گردد و زمانه وی  
 کشاده خوش بشوند و خوش طبع و اگر خصم دارد از خوش نمود و اسباب  
 باشد و بهر سفر که شود نیکو تر باشد و اگر غمناک دارد باز آید و اگر در  
 پند **در عاشق** دلیل بود بر آنکه نصیحت رسدش بدین روزگار یا از زمانه  
 یا از جهت ابتداء زمانه و بهرین باید کردن از شراب خوردن و بهر یک  
 اهل شرف نشستن و از پس حواصیل خراشیدن زیرا که تا بهر اینجا  
 باشد محاط بود و خصوصیت کردن نیک نیاید و اگر سفر کند بسبب  
 عشق نالشی شود **در عاشق** دلیل کند بر آنکه بر کار شریف حریف گردد  
 و با مومن و خدا و پیش اوسته گردد و اگر سفر کند بسبب عشق نالشی شود

و عاقل گشت و روزی کند و اندر سفر نیکو خور کرد و با هر دو بسیار  
 شود و عاقل دارد و باز پند یا نام و خبر یا بد و خواهاهی نیکو پند  
**در عاشق** دلیل کند که مالش زیادت شود و بهرین کند که زهره این  
 غمها بود و خانه از زمانه که به سعادت آید و ازعت زمانه است  
 و زمانه بر وی کردن کشتار کنند و ناز کنند و کمر سفر کند صورت باشد  
**در عاشق** دلیل کند که در پیش آیدش از جهت زمانه و  
 بیوای دل میان او و دوستان و دوست بر آید و آینه حق با هر دو  
 و جهان کردن دوستان و خویش را و حاجت را و امر یا بد از هر دو  
 یا بد از کسها هر که بپوشد او باشد و در پیش را نصیحت رسد و سفر کند  
 و سلامت باشد **در عاشق** دلیل بود بر آنکه زمانه بر او شرف کند  
 و حرمت ندارد و در پیش و خجاست کند و از چار و پنج نیم بودش و از  
 آنکه مال دارد و سود کند و چه کند کسر از دشمنان او و اگر گران و در  
 بود خلوص باید و الله اعلم بالصواب **فصل** در احکام عطا کردن  
 شادی چند از جهت مال و مصافحات و رسیدن وقت از مصافحات  
 و کسهای سلطان و خداوند پیشها آموختن کارها و دوست داشتن  
 دل مردمان و توبه و رای فرار آوردن و پند پذیرفتن پیش اهل نیکو  
 و برادر کردن و برادر رسیدن و کمر سفر کند نیک بود **در عاشق** دلیل



که از جهت کوه دکان زیانی رسد و بیشتر کند بر بادان خویش و زکشی  
 سلطان نیکو تر رسدش و یاد در کند خانه و پیشکشان و گوش درفش  
 حکمت بشند در سخن مردمان اهل فضل نیکو تر رسدش و علم آموختن شد  
 دارد **دوم** دلیل کند که خداوند طالع پانزده با دهران و صناع  
 و از رستگان سلطان و شغلها بر آید بر روی و بر کوه دکان مهر با  
 کنند و با جوانان جسم طبع گردد و جوانان او را حرمت دارند  
 و فرمان بردار بشوند و دلش بهر باطل گردد و عزم بخوم و لب آلود  
 و بازگانی کند سودمند آید باز پیمان شود و محبت افتدش با دهران  
**چهارم** دلیل کند بر باد و تاریکی و قوی بود یا در و محبت و زکشی که  
 پیوسته سلطان بشند خلاف بدید آید و از زنده در و دلش جفا بیند  
 و هم زمان بود بخا صده و از رفتن و زکشی مکرری و محال بدید و کسبش منیر  
 باشد **پنجم** دلیل کند که تار بر چرخ آید چون خون سوخت و بود  
 و با نخیلیا و اندیشه در و پیش و کان پیرو از درم خریدگان و محال را کانی  
 غم نخورد و نویسی پیش آید و زکشی برادران هم در و زکشی و اگر بدید  
 خرد نیک بود و از داور خوردن بر پهن **ششم** دلیل کند که بند  
 نیک آید زکشی و زکشی بود اگر او را چیز آید و اگر ستر خرد و بود  
**هفتم** دلیل کند که بازمان در آید و نیکو کند با و روانی از نیک است

در

در آید و نیکو کند با و روانی از نیک است  
 غایب شود باز یا بد و کس از بندگان و دهران او را طلب کند  
 باز چایند و اگر خرد کند دست او را باشد **هشتم** دلیل کند  
 از جهت کوه دکان نارسیدن غم نخورد و از دکیان صدر بدید کردن  
 و زمان نگاه دارد و از خست حذر کند و سفر نیک بود **نهم** دلیل  
 کند بر حکمت شمعون و علم کیمیا آموختن و از شهر بر شهر رود  
 با سلطان نیان پانزده و از دهران و صناعان بر پهن کند **دهم**  
 دلیل کند که از بازگانی چیزی نیکو رسدش و از هر کار با نخیلی  
 نیکو تر بند و از دست کس طعم نخورد **یازدهم** دلیل کند که صفت  
 با دهران و بازگانیان و جادوگر کنند بر و در و اندر کار بر راه کرد  
 باز بر راه باز آید **دوازدهم** سخن سلطان نیان باید گفتن و از  
 پنهانی آشکارا نباید کردن که چیم باشد که در ان افتد از غلامان  
 بر یکدیگر و از دهران و صناعان بر خرد بود **فصل در حکم**  
**در دهران** دلیل کند بر سفر و تحویل و خبر یافتن و کار با و زکشی  
 و پنجم و نهم فرستادن و سخن و بطور زیادت شود **دولم** مالش زیاد  
 شود و اگر ماه زیاد بود از یاران نیکو میزد و موافقت و مراد را آید  
 و عاقبت مردم او را بزرگ دارند و از جاده و مال بفر آید و در سفر و عمارت

مساجد کند پس درین و بر بعضی مال زمان امین شود باینکه در کمال کند  
 پادشاه شود و کس از وی بگذرد **در پنجم** شاد و سرشار از فرزندان و اگر فرزندان  
 نذر و انکسهای دیگر و نایب یا غایب بیاید و جانشین شود و حاجت  
 برآید و از در نیکی و محبتشان او را نیکی دارند و حاجتهای برآید  
 بخیر و برادر و چون سرفه و زکام و اگر نیند خوابد و اگر استخوان  
 نیک بود **در هفتم** چون بدختر بود و بخت بد و هم بود از خانه  
 بخشم رفتن از بخت زمان حذر کند و شهر دیگر سفر کند لیکن  
 در ملک نخواهد کرد و پنهان شود **در هشتم** خداوند طالع بسبب بود  
 و چیزها بر او پوشیده گردد و محبت کند شود از فرزندان هم بود لیکن  
 زیانش نبود **در نهم** خداوند طالع هر ساعت تدبیر و فکر کند  
 کند و میان بیکان بخت آید و اگر سفر کند قرار گیرد و هرگز  
 دشوار برآید و از سلطان حذر کند تا این شیء **در دهم** کار  
 و شغلها بر او برآید و محبت کرده آید شش با بزرگان و دیگران  
 و جاسوسان و کارهای پوشیده آشکارا شود و از غایب بگردد  
 آگاه برآید و از کودکان نارسید اند و هر شش آید و از سلطان  
 اند و هر شش آید و هر چه کار نهانی نباید کرد که آشکارا شود  
**در یازدهم** باد و ستان عقاب کرده آید و از بزرگان بیکو شش آید

در این کتاب که در دسترس است از این کتاب که در دسترس است

از ماه

از ماه در غم خورد و محتاج بود و از جاسوس و یک و غریب حذر کند  
**در دوازدهم** از سفر حذر کند و توسط بکند یا رسولان و پیکان که دکان  
**فصل** هر وقت که انتها با تحویل برج بود که در آن برج  
 در اصل ولادت سعد بوده باشد دلیل سعادت در آن سال هر  
 که بود در آن دلیل نخواست بود در آن تیر انتهای از درجه برج آنها  
 برآید هر ماه را دو درجه و هشت دقیقه و اگر خواهد که در  
 بدو حکم کند چنین تواند کرد که تیر را با جوامع و شعاعات کوکب  
 تحویل واصل می نماید و استخراج قرار با میزان شرکت میدهد و در هر  
 دیگر که درین باب بجای آید عتبات زیادت ندارد بدین معنی  
 کرده شد و تیرات دیگر را به از درجه طالع تحویل و از  
 موضع انتها که از آنها شهر خوانند اما در آن زیادت  
 نباشد **فصل** در ولادت کوکب که اصل آنها و تحویل و از درجه  
 شایسته که در اصل طالع بوده باشد و در طالع در اصل ولادت  
 سال از سالها در دوم اصل چهارم آنها و پنجم تحویل است **طالع**  
**اصل** اگر کوکب در طالع اصل بوده باشد در طالع تحویل و برج آنها  
 و طالع اصل است دلیل طراوت کار و ثروت شخص و محبت خواجه  
**در دوم** بر طبق مال حریص بود **در سیم** دلیل و انتحال بود

در این کتاب که در دسترس است از این کتاب که در دسترس است



و غایت در کارین **در چهارم** آسایش دوست دارد و میان  
 اهل خویش بود و تهر با ساز و در بنا و خضای **در پنجم** شاد و دوست  
 دل باید از فرزند **در ششم** چهار رسد و از بندگان بر خور شود **در هفتم**  
 زنی کند که از جهت شرکت و معاشرت ریخ کند **در هشتم** میراثی باید  
 و اگر دایمی دیگر بود بر قطع قطع افتد و از بزرگ او بی رسد **در نهم**  
 سفر کند و کار دین اندیشه برود **در دهم** عملی سلطان کند و از **در یازدهم**  
 دوستان را از هر خبر و منافع رسد **در دوازدهم** با دشمنان لطف کند  
**در بیست و یکم** اگر کوکب در بیت المال بختی در جای دیگر از طالع اصل  
 یا تحویل یا برج آنها افتد مال یا بر از آنجا که بدو رسد **در دهم**  
 مال یا بر از آنجا که امید داشته بود **در سییم** مال یا بر از سفر خویشان  
**در چهارم** مال یا بر از خضای و عمار و پیران و کارها و ریسمان  
**در پنجم** مال یا بر از پیران یا و خرید و فروخت و بفرزند شاد شود و بدین  
 یا بر **در ششم** مال یا بر از جهت بندگان و ستور چار شود **در هفتم** زنی بیا  
 شود و مال یا بر از معاشرت و شرکت **در هشتم** میراث یا بر از از آنجا  
 مال یا بر **در نهم** مال یا بر در سفر از جهت خرابی **در دهم** مال یا بر از جهت  
 سلطان و عمل **در یازدهم** دوستان او را مال و نفعت حاصل آید و بدین  
 شاد شود **در دوازدهم** دشمنان او مال یا بند و اورا است

محل آید و ازین جهت مال یا بر **در سی و یکم** اگر کوکب در سییم اصل بود  
 در خانه دیگر از خانه های اصل و تحویل و آنها افتد در طالع خویشانی  
 که از هر غایب بوده باشند باور رسند **در دوم** از میان او و خویشان  
 بسبب مال خست تر رود **در سییم** در خویشان از زیاده بدید آید و سفر  
 نزدیک کند و دوستان زیاده شود در سفر **در چهارم** خویشان او را  
 چهر رسد از پیران یا از کارها و ریسمان **در پنجم** خویشان او را از زنا  
 زیادت شوند و بدین بخویش او رسد **در ششم** خویشان او بجا شوند  
**در هفتم** خویشان او زن کنند و برین مال **در هشتم** از جهت خویش او بر خور  
 شود و ایشان را میراث رسد **در نهم** با خویشان سفر کند و از ایشان  
 نیکی رسد و مولود خیر حست برزد **در دهم** خویشان او عمل سلطان  
 کنند تا سلطانینان مقفل شوند **در یازدهم** سعادت و الفت بود و چنان  
 میان دوستان **در دوازدهم** دلیل عداوت بود با خویشان خویش  
**در سی و یکم** اگر کوکب در اصل اچا بوده باشد در خانه دیگر افتد ازین  
 خانه از اصل و آنها و تحویل و طالع زیاده و خضای بدید آید **در دوم**  
 مال یا بر از خضای و عمار **در سییم** خویشان او از خضای مال یا بند  
 و از کارها و ریسمان **در چهارم** خضای و عمار و ستخان  
 بر خور و در **در پنجم** بسبب پیران اندو یکیش شود یا بر

در سی و یکم اگر کوکب در سییم اصل بود در خانه دیگر افتد ازین خانه از اصل و آنها و تحویل و طالع زیاده و خضای بدید آید در دوم مال یا بر از خضای و عمار در سییم خویشان او از خضای مال یا بند و از کارها و ریسمان در چهارم خضای و عمار و ستخان در پنجم بسبب پیران اندو یکیش شود یا بر

در اصل برادر بوده باشد در طالع اصل افتد یا تحویل یا برج انتها  
زنی کند یا خدمت یا خدمت کند یا کسر **دوم** مال یا پدر از جهت  
زمان و شرکاء **سوم** خویش آن او نزدیک **چهارم** پدر او زن کند  
یا او با کسر خدمت کند **پنجم** فرزندان او زن کند یا او زن را  
بزاو از دست بخوابد **ششم** زن او را چار رسد **هفتم** حال زن  
او نیکو شود **هشتم** دلیل مرک ازواج و خصمان بود **نهم** زن او  
سفر کند **دهم** زنی بزرگوار کند از اهل بیت شریف **یازدهم** زن او را  
فرزند زیادت شود یا نیکو کند او را **دوازدهم** خدمت بود حیاتی  
او و دوستان او **سیزدهم** چون کوکب وقت ولادت آنجا بود  
در تحویل در خانه او دیگر بود از اصل و انتها و تحویل در طالع میراث یا بد  
یا میرد **دوم** از موارثت مال برسد **سوم** چار شود و یا خوشی  
از آن وی میرد **چهارم** یا پدرش میرد یا از مال دیرینه حقیقی میرد  
**پنجم** میراثی یا پدر او زن و فرزندش میرد **ششم** او را چار  
مصب رسد و نبد او میرد **هفتم** زنش میرد و پوسته هر سال  
باشد **هشتم** دلیل استماد و اندیشه و خوف بود و پشیمانی **نهم** و غیر  
ریج کشد و میراث و مال یا بد و در سفر از غنا و مسافران **دهم**  
از سلاطین و نجاران و غیره **یازدهم** دلیل مرک دوستان بود **دوازدهم**

**پنجم** پدرش یا کسر او را بجای پدر بود سز کند و یا غیره **چهارم**  
پدرش نمی کند یا او را و یا چار و یا کسر **دوم** دلیل حاکم  
پدر و دوستان بود **سوم** مال یا پدر از دشمنان و دلیل او  
که پدر یا کسر بجای پدر بود دشمن کند **چهارم** زیادت شود و یا  
نخوش شود و بد یا برسد **دوم** مال یا پدر از فرزند و بد یا  
وصلات و وصل **سوم** خویشان او را فرزند زیادت شوند  
و شاد و دل شود **چهارم** فرزند چار شود **پنجم** فرزند کند  
**ششم** از فرزند بزرگوار شود و بود که فرزند از آن میرد **هفتم** در سفر  
چشم او بفرزند روشن شود **دوازدهم** چشم او بفرزند شاد شود  
**دوازدهم** با فرزند خدمت کند **سیزدهم** اگر کوکب در سر بوده باشد  
در طالع اصل بود چار و در پنج چند از دشمنان **دوم** از حقیقی شود  
و زندانیان مال یا پدر **سوم** خویشان او چار شود **چهارم** پدرش  
چار شود و نبد کاشت میرد **پنجم** فرزندش چار شود **هفتم**  
زنش یا کسر بخش چار شود **ششم** دلیل چار و دشمن بود **هفتم** و غیر  
چار شود و بعضی از بزرگان را خدمت کند **دوم** خدمت سلطان  
**دوازدهم** دوستان برادر حسد بر فرزند خدمت افتد بر کسی  
**دوازدهم** دشمنان چار شوند و دشمنان را کند **پنجم** چار کرد

در اصل و در خدمت  
از کسب و خدمت و غیره  
و در کسب و خدمت و غیره  
و در کسب و خدمت و غیره

در اصل



دلیل ترک دشمنان بود و خوف ایشان **خانان** در طالع دلیل سفر بود  
 یا باز آمدن از سفر **دوم** مالا یا بر از سفر **سیم** خویشان او  
 کنند با خصومت **چهارم** پدرش سفر کند و او را پس و اخلاص و عبادت  
 حق چنانکه زیادت شود **پنجم** فرزندش سفر کند **ششم** در سفر  
 چهار شود و **هفتم** زنی او با شریک او یا ختم او سفر کند **هشتم** در سفر  
 برود و او را خوبی بود از سلطان **نهم** سفر کند یا علی به و متغیر  
 شود **دهم** علی کند در سفر **یازدهم** دوستان او سفر کنند **دوازدهم**  
 دشمنان او سفر کنند و **هفدهم** **خانان** چون کوکب در اصل اینجا بود  
 باشد در تحویل در خانه دیگر است از اصل و انتها و تحویل طالع علی  
 از جهت سلطان **دوم** مالا یا بر از جهت سلطان و علی **سیم** خویش  
 او علی سلطان کنند **چهارم** خونی بود از جهت سلطان و یا چادر را  
 معاشرت کند **پنجم** مال زرش و از آن شریکش بگیرد **ششم** بر  
 و بلا پیش از جهت سلطان **هفتم** علی کند در سفر **هشتم** علی کند  
 از جهت سلطان **دوازدهم** دوستان او علی سلطان کند **دوازدهم**  
 دلیل قوت حال دشمنان بود و منفعت یافتن از ستور و رفتن  
**خانان** **دوم** چون کوکب در اصل اینجا بوده باشد در اصل تحویل و  
 در طالع افتد دوستان درین سال زیادت شوند **دوم** مال یابد

در طالع که در این سال زیادت شوند  
 در طالع که در این سال زیادت شوند  
 در طالع که در این سال زیادت شوند

از آن

از دوستان و از آنجا که بر سر **سیم** دوستان زیادت شوند  
**چهارم** پدر او با دوستان مخالفت کند **پنجم** روش چشم  
 از دوستان و فرزندان شادی و عطا یا بد **ششم** چهار شود اما  
 سهل شد زود نایل شود **هفتم** سعادت یابد و شادمانی  
 و فرزند **هشتم** شاد شود مال و میراث **نهم** سفر و کارین  
 شاد شود **دهم** خیر و شادی یا بد از سلاطین **یازدهم** منافق یابد  
 از دوستان و امید و فاش شود **دوازدهم** دوستان او دشمن  
 و بازیشان مخالفت کند **دوازدهم** اصل در طالع دلیل جاری  
 و زرعان و پنهان از محبت بود **دوم** مال یابد از دشمنان  
 و یا از ستوران زینت **سیم** خویشان چهار شوند و **چهارم**  
 افتد **چهارم** پدرش را با دشمنان خصومت بود **پنجم** از زرع  
 ریج و بلا چند **ششم** چهار شود و در حبس افتد و زندگان و **هشتم**  
 او چهار شوند **هفتم** زرش چهار شود **هشتم** ریج و بلا کشد  
 محبوبان و پائیدانی **نهم** او را از سفر باز دارند و اگر سعد **ناظر**  
 بود بکشت آید **دوم** از قربت خویش پیوست **دوازدهم**  
 دشمنان او با دوستان مخالفت کند **دوازدهم** اعدا او قهر حال  
 شوند و **هفتم** **فصل** در اتصالات اوله و آخرت ایشان

از دلایل اصل و تحویل و انتهای چون خداوندان خانه اصل تحویل  
 و انتهای صاحب بیت المال یا تحویل یا انتهای پوند و جود و سپردار  
 کند در کتب مال و انان سبب عنوانی کشد **فصل** در اذخار  
 سفر کند و خوشی نجات چند باشد بصاحب **فصل** در خوش و حجت  
 جود و اگر صاحب رایج بخش بود هم هلاک بود و اگر مسدود بود  
 بصاحب خاص نفع او است شود و از غله و متعلقه نفع نبرد  
 و هر چه در دست از متعلق بصاحب سادس چهار شود درین  
 بصاحب رایج بود درین سال ترویج سازد و بران حریص بود  
 بصاحب **فصل** اندیشها بسیار کند و خوف بصاحب شایسته  
 اگر متخمس بود هم تلف بود بصاحب تاسع سفر کند و در سفر  
 بود و در کار دین شوم کند بصاحب عاشر رنجت کند و رنجت  
 سلطان و فواید یا بر ازیث بصاحب حادی عشر خیرات یا طلب  
 و جود و رنجت کند و صاحب و معا وقت با شرافت بصاحب  
 شانی عشر کار کند که از آن کار در بلا و رنج افتد **فصل** در انصاف  
 شانی منصرف بود فایده مال اندک بود و طلب علم کثیر بود و رنج بیشتر  
 از نفع از صاحب ثالث سفر دراز کند و مقصود او وقت شود و از  
 صاحب باطل از ضیاع زیاده منصرف بود از صاحب خامس از جهایا و

استقامت و خجالت

شادان

به روزی بود از صاحب دس چهار رسد صاحب رایج میان او و  
 و شرک مغفرت بغارت افتد از صاحب شانی عشر و هر اس آرد  
 در تاسع از سفر رنج چند و در کار دین تقصیر کند از صاحب عاشر  
 جاده و حرمت نقصان پذیرد از صاحب شانی عشر از دشمنان رنج  
**فصل** در باب ثبوت یا ارباب ادوات اتصال ثانی مال یا بد با  
 بصاحب ثالث از سفر شاد شود و خوشی از زیادت شود بصاحب رایج  
 مال در عمارت و بنا و ضایع صرف کند بصاحب خامس فرزند مستغلا  
 زیادت شود بصاحب ششم پدر رنجت افتد خاصه که مستغلا بطریق  
 رایج در محقق زمان بسیار عرض کند بر ابر ترویج و بران حریص باشد  
 بصاحب شامن بلا و رنج چند اگر فاسد بود دلیل مرگ بود بصاحب  
 تاسع سفر یا در خوشی و در الانام آید و خواجها نیکو چند درین سال  
 بصاحب عاشر سلاطین یا کار یا بدت و بر اید یا بزرگان بصاحب  
 حادی عشر از دوستان خیر یا بصاحب شانی عشر از دوستان خیر  
 بصاحب شانی عشر از دوستان خیر یا بصاحب شانی عشر از آنجا که بد  
 رسد و او رایج و بلا رسد **فصل** رسیدن کوکب مثال چنین  
 یا در طالع زحل در جبر باشد بهفت درجه و زهره در حوت بهفت  
 درجه در تحویل زهره در جبر باشد زحل بهفت درجه حوت و نیز

شانی عشر از دوستان خیر یا بصاحب شانی عشر از آنجا که بد



احکام عجیب باشد **محل** موضع خویش رسد مولود از منظر بنظر انتقال کند  
 اگر بکمان بیشتر رسد و محل را در مکان حفظ بود دلیل صلاح کار بود  
 و تا وقت از ده تا بیست و پنج اگر بکمان مریخ رسد سفر کند در این خط  
 و از خویش نرسد مریخ پس اگر سعد را نظر بود سهیل بود چون بکمان آفتاب  
 رسد و آفتاب شهادتی دارد از جهت سلطان بنیان رنج بود و از جهت  
 زمان و امراض که از حرارت بود و اگر شهادت نبود دلیل شادمانی و  
 بود و بعضی از زمان و پوسته گمان و میسر بود دلیل مرکب بود و اگر زین بود  
 چهره از اهل بیت و اگر بکمان زهره رسد مولود سفر کند اگر اهل خرد  
 بود و از فرزندان و و او که عاشق شود و در آن بلا باشد و چون بکمان  
 عطارد رسد سفر کند و آنچه گوید او را از این است و اگر بکمان قمر رسد از  
 جهت زمان عیسی با وی گردد و بعضی **محل** چون بکمان زحل رسد نیکو است  
 بود و غیرت بسیار کند و بدت و بر با بکمان مریخ رسد بر عده نظر  
 یابد و سفر کند و از ارباب سلاح بهره یابد اگر بکمان آفتاب رسد و شتری  
 و طالع حفظ دارد سفر کند و چهار شود از حرارت و از سلطان بنیان خوبی بود  
 نماید چون بکمان زهره رسد چار شود و منزلت و جانشان زیادت شوند  
 بکمان عطارد رسد دلیل زیادت و علم و حرقت بود بکمان قمر رسد و  
 باشد و مال و فرزندان زیادت شود و بجز اینها خوش شاد شود **محل**

چون بکمان زحل رسد مولود را در استان خویشان شوند و سفر نزدیک کند  
 و در ششمان نظر یابد بکمان شتر رسد دلیل سفر بود و از جهت ستاره آن  
 شود و اگر باقی بود فرزندان زیادت شود و در ششمان چنین گفته است  
 در آن وقت که مریخ بکمان سعدین رسد هیچ خبر نبود اگر مریخ بکمان شتر رسد  
 در او تا دهم خبر یابد از اصحاب حروب اگر در ایل بود و بطالع ناظر بود  
 سفر و زیادت اهل اهل بود چون بکمان آفتاب رسد و مریخ در طالع یابد و در  
 حلقه دارد آن سال آید و ریش بود و از جهت مریخ رسد و از اهل  
 باید کرد اگر در غرب بود و در قتل بود و در تحویل شب آسان تر بود و چون  
 زهره رسد مولود را الفح افتد و از ناگوار و از کثرت جماع او را بزرگ  
 رسد اگر بکمان عطارد رسد و از خویش نرسد بکمان زهره در استان  
 شود اگر بکمان شتر رسد مولود را فرزندان زیادت شود و در موضع نیک بود و خیر بود  
 سفر کند و ولایت او تباها شود آنچه دارد و بر دشمن نظر یابد **آفتاب**  
 اگر در طالع ایل بر موضع اصل باشد در او ایل با هم بود و مواضع که اگر رسد  
 زهره بکمان زحل رسد مولود در کف حریف بود و اگر زهره نرسد بود  
 زشت و هم از این معنی حاصل آید اگر کثرت الارض باشد این که ششین  
 بود چون بکمان شتر رسد دلیل سفر بود که اندر زیادت و دوستان  
 کند اگر بکمان مریخ رسد دلیل کثرت تزویج بود اگر بکمان آفتاب رسد

از سلطانین بخرینند و سفر کنند اگر در او تا دیو چهار برود از حرات  
 فون اگر بکمان عطار رسد مولود را اندر بخش گفتن قول تمام بود و اگر بکمان  
 قمر رسد و قمر مسعود بود و خوشی آن زیادت شود عطار و چون بکمان  
 زحل رسد سفر کند و برج چنبره اگر منجوس بود از غریزه بخور بود و اگر  
 بکمان بیشتر رسد کارها تمام شده و بصلح باز آید اگر بکمان برج زحل رسد  
 کار مولود باین بود و اگر بکمان آفتاب رسد در آن برج که آفتاب  
 بود از آن برج چنبره مثلاً اگر در نیم بود از سفر اگر بکمان زهره بود بود  
 و سرود و او شعر و طرب شغل شود اگر بکمان خورشید رسد از فصل آن  
 برج دلیل کند اگر بکمان قمر رسد مولود سفر کند و خصوصیت قمر بکمان  
 زحل رسد اگر منجوس بود در خصوصیت افتد اگر بکمان بیشتر رسد سفر  
 کند و اگر مسعود بود در آن سفر خیر باشد اگر بکمان برج زحل رسد دلیل  
 و چار بود و از حرات که با جماع از جهته مادر بخوروی نماید اگر بکمان  
 زهره رسد دلیل سفر و شاد و زیاده و دوستی بود اگر بکمان عطار  
 رسد سفر کند و سعادت یابد و منافعت با دشمنان خویش رسد  
 دلالت اصل قمر بود **فصل** چون طالع سال و اصل برج آن  
 یک برج بود آن سال کارها مشکل بود زیرا که این برج منجوس بود یا  
 منجوس شود بخوست نه تو باشد و اگر سال خداه و قاسم و صاحب

فون

چون بکمان

شد بدتر

و صاحب

و صاحب قبول و فراد و قابل پذیر قمر و خداوند خانه قمر و صاحب دور  
 و نیک شتاب باشد هم شکل بود که هرگاه که این کوکب منجوس شود  
 خطرناک بود **فصل** مستوله بر اصل انتها بود در قبول بکیر و آن کوکب  
 سعادت بیشتر دارد و غمستار بود که در ملک برقی حکم میکند و از  
 اجتماعات و اتفاقات از پنجس غافل باشد و از مواضع اصل  
 ازیرا که مستوله بر اصل و دلایل قبول عطار و احتراق او در برج  
 یا و یا بود و یا ترسیع و مقابله بخیر یا کوکب منجوس که در اصل ولادت  
 بوده باشد اثر را عجیب باشد اگر عطار و تسلیب زحل بود  
 بر درجه که بدان درجه در اصل بر بلع باشد یا تسلیب و ثلث معری  
 از اصل ولادت باشد اثر این در سعادت بیشتر باشد صاحب دیگر که  
 که در طالع اصل زهره در حوت بوده است بر درجه بیشتر برین در  
 رسد و آفتاب در سرطان ثلث بیشتر و آفتاب نه برین شکل و قانون  
 بیکگاه باید دیشتم **فصل** و هم اندر آنکه مناسبتی عالم بر سیل  
 اجناس آنکه م قرات و اختیارات طالع کلی در هر سیل  
 برین موجب که اگر کرده آمد و آیه انیس و آن وقت رسیدن  
 باشد با قول نقطه حمل نهد و کوکب مقدم کند و طالع اجتماع یا مقبل  
 مقدم بر سال همچنان بقرین و من کرد اند و احکام بر سال که کند و باطله

و صاحب قبول و فراد و قابل پذیر قمر و خداوند خانه قمر و صاحب دور



این دوزاچه مطالع کند در احکام تجویز سالمانی عالم تصانیف بسیار کرده  
 بهر مری را کتاب العرض است و کتاب اسرار بطریق کتب محدود  
 الریاح از انواع سخن گوید و احکام بر سال عالم بنام آن کند و ترجمه  
 کتاب که است از بهار نام نهاده است درین باب و حکم اندر کتاب  
 کرده است جامع درین فن و بلکه هندو کتاب که است از کتاب  
 الامطار نام نهاده و این اختصار است از کتاب حکیم اندر باغی که  
 یا اندران احکام نوایب در احکام سال علم سخن گوید و بلکه آن فصول  
 تصنیف خویش استعاط کرده است و چندین کتاب کرده است نام  
 کتاب جفر نام نهاده و خطاردین محمد صاحب آثار حر کرده است و این  
 طاری که کرده است و آثار اسرار الریاح نام نهاده و در این کتابها بسیار  
 و سهل بود که کرده است از کتاب القدرات نام نهاده است و بیشتر  
 کتاب کرده است و از کتاب حدود الریاح نام نهاده است و تصنیف  
 کند که کرده است و از کتاب الامطار نام نهاده و کتاب دیگر ساخته از  
 احداث اجزای نام نهاده و کتاب دیگر ساخته از اقرا نام الکواکب نام  
 نهاده و نیز کتاب ساخته است از تقدیر المعرفه نام نهاده و از حدیث  
 کتاب ساخته از کتاب الاوامر نام نهاده و مانند اینها بسیار است که  
 بسیار ساخته است درین باب و ابو القاسم بن عبد الله بن حسین

بن عمر و المنج الملقب بخل کتابی جامع ساخته درین باب و از  
 کتاب الاحداث و التبایر نام نهاده و طریقه که در کتاب جامع الشا  
 آورده اند و در این جمله کتب مطالعه کرده ام و از اینجا بعد از تالیف محمد بن  
 بود یاد کرده و فوق کل فی علم عظیم و آثار حکما که بدان طالع عالم  
 اجتماع و استقبال مقدم بر تجاویل استخراج میکند بنیت بسیار است  
 و بعضی اختلاف دارند اول نزع سندی و چند است و دیگر نزع  
 و دیگر نزع الارکند و نزع القانون المعروف باوف و نزع متجرب برصد  
 کوکب کرده اند در این نام ماحون حسیفه و در این نزع نهاده و نزع الشاه  
 و نزع الشهر باران المعروف نزع الفرس و نزع الشسته که بعد از این  
 در اینجا نهاده اند باستانی تقدیم کوکب بیرون توان آورد و گویند که از  
 و از نزع سند صحیح تر نهاده اند و در دین اهل و کسوف هیچ باز نخواهد  
 از حدیث ظاهر کند به دو است که سر از این ایام که برده شده است  
 و المان نزع قانون کاین علم شریف از اینجا موضع متجرب مذهب گردانید  
 در تقویم مریج که در اندر مذهب و این تقویم مریج از آن نزع این علم  
 با معاینه باز خواند اما نزع متجرب ماحون خواست که سالها بسیار که  
 در رصد کند پس عمر یافت پس از مرک ابوحی بن ابی منصور و جیش بن  
 عبد الله و اصل نهاده و هر یکی در از آن نزع ساختند که نزع مریج

بن منظور دیگر نزع جیش صاحب دوران ز کجایم تفاوت است که پیش  
 نماده اند و نزع شاه کمار داشته اند و بران اعتقاد کرده و آنرا شاه بران  
 آن خوانند که یونگ انجیجات و نزع شهر باران هم بصواب نزدیک است  
 و ادوار باران معتقدترین ادوار است و آن در نزع شهر باران است  
 نزع تانر است و این اصل و مدار است و از آنجا هر کی نزع ساخته  
 چون عیونی و خاطر و کوشاید و عی نسو سر خود از سر و عدد که غیر است  
 و اصل نزع تانی است اما نزع معتبر نزع است که یک عبد الرحمن قانون  
 رعایت بار نماده است و کسان دان منگفتند که نزع معتبر رعایت عطار  
 و نهره صیغ و معاینه آن بهتر از آن باز خواند که نزع تانی **فصل**  
 نزع در منازل شرطین دلیل نم بود و باد میان بسیار جنوب بطریق دلیل  
 خشکی هوا باد میان جنوب و دور تر باد دلیل هوا بود بر طوبت و دلیل  
 جنوب و دور دلیل بر طوبت هوا بود و باد میان بسیار دور در آن دلیل  
 بر طوبت هوا بود و باد میان جنوب و دور هر چه دلیل بر طوبت هوا بود  
 آن بود و دلیل دور تر و جنوب باد بر طوبت به نفع دلیل بر طوبت بود و  
 هوا و باد میان شمال و دور فراج دلیل بر طوبت هوا بود و باد میان  
 شمال و دور نفع دلیل بر طوبت هوا بود و نفع که باد و دور طوبت دلیل  
 با اعتدال بود و باد سرد میان شمال و صبا جبهه دلیل بر طوبت هوا بود بر طوبت

ج

عظیم و باد میان جنوب و صبا جبهه و دور دلیل بر طوبت هوا بود بر طوبت و باد  
 جنوب و بر طوبت صفا و دلیل بسیار بر طوبت جنوبی و دور دلیل بر طوبت هوا بود  
 بر طوبت و دور از حال کمال میگردد و دلیل دور بود سماک هوا بر طوبت  
 نایل بود و دلیل باد جنوب بر طوبت بود و دور دلیل افراط بر طوبت بود و دلیل  
 نزع جیش جنوبی و دور زمانه دلیل خشکی هوا بود و اندک نم و باران و بسیار  
 زلازل و قوت صبا و شمال اقل دلیل بر طوبت بود و بسیار بر نم و باد و  
 مختلف جبهه دلیل بر طوبت میان جنوب و صبا جبهه دلیل بسیار بر طوبت  
 و دلیل بر طوبت و کز فکی و باد سخت میان بسیار جنوب شود دلیل بر طوبت  
 بود و دلیل باد جنوب و دور تمام دلیل بسیار بر طوبت و جیش جنوبی  
 عاصف بلبل دلیل بر طوبت و دلیل باد جنوب و دلیل باد جنوب و دلیل  
 و دلیل بر طوبت و دور بسیار بر نم و باد و دلیل جیش میان جنوب و دور  
 بلبل و دلیل اعتدال هوا بود و باد میان شمال و دور بر طوبت و دلیل  
 بر طوبت بود و دور و باد و باد میان شمال و دور بر طوبت و دلیل  
 هوا بود و باد مخالف بود سخت میان بسیار و شمال و اگر کز فکی دلیل بر طوبت  
 بود و مستول بود بر طالع سال و سال خدا بود و مستول بر طالع سال  
 و استقبال جبهه مقدم بر طوبت و دلیل در منزل اعتدال دلیل بر طوبت بود  
 در آن سال نم بسیار بود و خدا که کوب طوبت بود و کشت او درین مدت بود



و اگر که بر شمس بود خاصه که در منزل افت کرد پس بود همچنان اگر  
کو اگر متوجه شمال بود و منزل جنوبی با سواد که بود و اگر عرض منفی بود  
از مشرق کند **فصل** اگر خواهد که حوادث هر روز براند از آنکه  
بگیرد تا برصل از مواضع قمر بگذرد و استادم استاد خراسان عثمان  
جاده کار حمد الله موضع قمر و در هر دو دقیق بر خسته بنهار موضع  
زحل برج و در قمر بر او افزود و موضع آفتاب برج در هر دو  
نقصان کردی چون چنین کند در آن برج که حساب باشد افزود اگر  
فان زحل بود آن روز کار را فرو بسته بود و در وقت سر را بر کشید  
و در دیگر اوقات تا با نا خوشی چند خاصه در دلو و صورت خیزد اگر  
در خانه میج بود با سخت چند و صورت خیزد اگر در زهره بود سخت  
باران باران باشد و مردم شول باشند بشاط و لو و طرب اگر در خانه  
آفتاب بود در وقت خورشید که سخت بود و نیز در وقت که هوا شو  
بود و در همان بر خصل و عمل جریس تر چند میان شمال و صبا در هوا نشینا  
هوا بود آن ملک و باد معتدل در بای هوا خشک بود و فصل صیف  
و شتا معتدل بود و در سرما و گرما هیچ در شدت نادر بود و اگر در  
و خشک هم چند و باران اندک بود و هوا تاریک و درین برج ارضی  
و فصل معتدل بود و در سرما و گرما و باران اندک بود و باد و در سرمای  
چند

و هو مختلف بود و باد و در چند در برج مائریل توسط گرما و سرما  
بود و بسیار جستن باد و جنوب آفتاب در اول سال در فصل بهشت  
و جز آن نتواند بود و در اول فصل تابستان و در شش ماهی در خریف در  
درستان در فلک و زهره و عطارد در اول سال و فصل حکم  
کرد چنانکه یاد خواهیم کرد آفتاب در برج مائریل حرارت و بخت  
و جستن باد و محوم محترق در ارض معتدل بود و جستن صبا و  
اعتدال اقصا کند و اندک اختلاف در برج مائریل حرارت و بخت  
رطوبت اقصا کند زهره در برج مائریل معتدل سرما و گرما بود  
و جستن باد و معتدل در ارض معتدل هوا بود و در برج ارض سرما  
سخت بود و باد صبا چند هوا گرم و خشک بود و در هوا با جستن  
فناک و دلیل حرارت و رطوبت بود در برج مائریل که معتدل  
بود و هوا سرد و در برج مائریل هوا خشک بود و باد صبا چند و گرم  
و خشکی بر هوا غالب شود در برج ارض هوا با جستن خشک  
و گرما باشد و باد معتدل چند در برج هوا اگر که سخت بود  
و خشکی معتدل و جنوب و در سرمای چند در برج مائریل معتدل  
از روزه و اگر رطوبت بود با سخت سرد چند قمر برج مائریل که گرم  
و در برج ارض معتدل بود و در هوا جنوب چند و حرارت

و اگر که بر شمس بود خاصه که در منزل افت کرد پس بود همچنان اگر  
کو اگر متوجه شمال بود و منزل جنوبی با سواد که بود و اگر عرض منفی بود  
از مشرق کند فصل اگر خواهد که حوادث هر روز براند از آنکه  
بگیرد تا برصل از مواضع قمر بگذرد و استادم استاد خراسان عثمان  
جاده کار حمد الله موضع قمر و در هر دو دقیق بر خسته بنهار موضع  
زحل برج و در قمر بر او افزود و موضع آفتاب برج در هر دو  
نقصان کردی چون چنین کند در آن برج که حساب باشد افزود اگر  
فان زحل بود آن روز کار را فرو بسته بود و در وقت سر را بر کشید  
و در دیگر اوقات تا با نا خوشی چند خاصه در دلو و صورت خیزد اگر  
در خانه میج بود با سخت چند و صورت خیزد اگر در زهره بود سخت  
باران باران باشد و مردم شول باشند بشاط و لو و طرب اگر در خانه  
آفتاب بود در وقت خورشید که سخت بود و نیز در وقت که هوا شو  
بود و در همان بر خصل و عمل جریس تر چند میان شمال و صبا در هوا نشینا  
هوا بود آن ملک و باد معتدل در بای هوا خشک بود و فصل صیف  
و شتا معتدل بود و در سرما و گرما هیچ در شدت نادر بود و اگر در  
و خشک هم چند و باران اندک بود و هوا تاریک و درین برج ارضی  
و فصل معتدل بود و در سرما و گرما و باران اندک بود و باد و در سرمای  
چند

و در طبع معتدل بود در بروج ماثر بود چنانچه جد و حرارت باقی ماند  
 فصل و حکام قرآن نهمین **فصل در بیان دلالت بروج** اما هیچ نمیدانم  
 و بر طبعان  
 گویند است از کواکب علوی و ملوک اولیای قوس است بر طبعها و اولیای  
 کردن و بر بروج هر چند در اینست دلالت او با دلالت مشتری یکین  
 مستغنیست و دلیل قرآن مشتری و زحل از دلالت مرغ و شهاب و کواکب  
 بوقت قرآن کردن با زحل اینست از دلالتها دلالت بر تبارک  
 ایشان اندرین بروج دلالت کند بر آشوب و فتنه حاضر رسیدن  
 قدر متراکان و اثر بیشتر بر زمین عراق بود و شهر ماثر که بروج سرطان  
 و لا تیرست زیرا که سرطان با مشتری دلالت است بر عراق و مصر  
 با زهره بر عرب و میز آن فصل بر دم و حر جبر و با عطارد در چند و در  
 سدر را با جریح بر ترک همچنین هر جبر را دلالت است بر ما چنین دیگر  
 کواکب نیز از صاحب آن بروج همچنان دلالت بروج سرطان با مشتری  
 بر عراق اندر آنکه مشتری و حرمت بر در چهار دلالت کند بر عراق  
 آن بروج بر سرطان و آن نوزده درجه اندر است تا پست و شش درجه  
 از برای این بر چهار نوزده درجه مشتری شرف و بر مشتری و کواکب  
 عراق است و هر که فرو آمدن سعد بود اندرین یا ناظر بود اندر شریف  
 یا اندر عاشر دلیل کند بوقت اهل عراق و قوت کشان و فو افرامان

الکامل

اگر غمخیز اندر وی بود یا ناظر از تریج یا مقابله دلیل کند بر شداید اهل عراق و  
 ملکشان و بیلا کشان خاصه اگر انتقال قرآن بوده اند رساله از شکست  
 یا بازگشت قرآن بود همان بروج انکاد غایت بسیار رفتنها بود خاصه چون  
 کرد آمدن شان اندرین بروج به نظر سعد بود و پیشینیا از اختلافات اندر  
 اصلهای کوهبرای بر اکناف بر اندازان گیت ربانی و دولتها را و کوه را  
 گفتاری دیگر است اندران و کوه هر را حکم است بر گیت زمانها را از  
 در خمس سرطان و شمال اندرین است که آن سال که پیغمبر صلوات الله علیه  
 و سلامه هجرت کرد هشت روز رفته بود از ماه رمضان آخر ساعت  
 آن روز و پیش از سال هجرت به ماه محرم و هفت روز از ایشان را  
 بر دو قرآن بود سرطان حمل لالت کند بر عراق و مشتری ساقط بود از نظر  
 ایشان که مستولیت بر عراق را می کند بر فتنه و آشوب بر زمین عراق  
 و ف و پارس و بدون آمدن عرب و آمدن ولت ایشان از جهت زهر  
 که کواکب عربت و اندر شرف بود و بجای که دین و ملت ایشان بود و حساب  
 ماه و دو ماه اندر شرف خویش بود مقبول زهره و زهره قوت کند بر  
 عرب را بطبع خویش کشان و آنرا که صاحب خانه ماه بود و مشتری نظر  
 محمل قرآن و از نظر  
 این هجرت اندر سرطان تثبیت و هفت درجه و ماه بخوار بود و کشان



بن عثمان را در ارض اندلس و دولت بابل مغرب گشت و با اهل بابل و اندلس  
 از جهت بودن ماه بجزا و دادن قهر بطار و اندر در سال گشت و یک  
 آمدند بر سلطان بندها بر سر زبانه پست عبد الملک بن مروان و اندر در سال  
 نود و یک کرد آمدند بر سلطان و ماه بقیس بود و فتنه بود از پس این  
 سال و دولت بابل عراق گشت از جهت بودن ماه بقیس و دادن بزرگترین  
 و اندر در وقت کشتن و لیدین زید بود و خروج بقیس از بکشتن و بی دور  
 و هلاک بزمین و کشتن دولت بابل سوادین بزمین و اندر در وقت  
 و یک کرد آمدند بر سلطان و دولت بر فتنهها و حربها و اندر در وقت  
 یک کرد آمدند بر سلطان و ماه بخت تا فخر شتری از پس این بخت  
 زنند بود و خروج خوارج و کشتن دولت بابل شرق و اندر در وقت  
 و اندر در سال کرد آمدند بر سلطان و لیل کرد بوقت کار ترکان و بجزا و اندر  
 کردن تدبیر دولت مرگشتن دولت از طاعت بطلقت و اندر در وقت  
 چهل و دو سال کرد آمدند بر سلطان و لیل کرد بخت تسعین و حربها و خون  
 و پدید آمدن مردن اعدا که در خون خدای کرد و قهر و ریاضت شدند و کشتن  
 تمام شد و در کشتن بدور استغفر خدای بود که با فتنهها و اندر در وقت  
 و دو سال کرد آمدند بر سلطان و لیل کرد بکار کار بول و مرکب ملک و در و سا  
 و اشرف و اندر در سید و سه کرد آمدند بر سلطان و لیل کرد بخت و آشوب

وفا

و فساد و تباها بر اندر ناحیت مغرب و اندر در سید و سه کرد آمدند  
 بر سلطان و لیل کرد بخت و ماه بقیس و در آنکه مسلمانان بدن شوند  
 کتبها آتایا که در ویم از دلائلها هر و اندر سلطان از جهت آن پوشیدند و کرد  
 و بر مردمان دلائل ایشان پس با و کنیم دلائل قرائن در بر جای دیگر  
 یا مزاج کرفتن بعضی از کواکبان **فصل** اگر در آن نحسین اندر چل بود و لیل کند  
 بخت و آشوب اندر زمینها شرق و غرب و در دم و عرب و اندر  
 ملک بیکر و افتادن کشتن اندر شهرها و جای شهید و حبه و آله و در  
 و عطشها دیدن اندر هوا با فتنای روز با جزا شرب و کیم باریها که از  
 کواکب کسر اندر و بد بود آن کواکب دلیل بود بر رسیدن فساد و  
 مرعیت را و کردن داد و عدل و باز کشتن مردمان  
 بکارهای طاعت و راست و نیکی **فصل** اگر در آن نحسین اندر شور بود  
 و لیل کند بخت بر زمینها که در گشتان و میدان و ما بان و ما و را  
 و هلاک که و کو سفند و رسیدن فساد و کشتن را و در شهرها را و سفر  
 ملک و اشرف و مرچا در مرخص و عام را مرکب زمان و غلبه کشتن  
 زدن اگر این شش ماه و زهره و شتر بود دلیل کند بر بسیار دروغ  
 و اراجیف و نکات آنها و جلالت اشرف دولت فروما کمان و بخت  
 آمدن مردی از کوه پای بر ملک و حشر غلبه و مرد در اندر کشتن و پل کرد

الحکم قرآن نحسین در وقت

کارش ضعیفی و پیرانی و دلیل بر خیر که زمان بر مردان و بس بجزیش  
و نقصان و حقان و فساد با بدی و کفر کنند اگر از کواکب یکی اندر  
بود دلیل کند اندر رسیدن فساد و کفر و هر که هر که هر که هر که  
از نهاد فلک بود و طبع و در از مردان یک که از کواکب که از ایشان  
اندر عاشر بود اندر عاشر عشر که اگر از کفر کمتر بودش **چون** اندر  
نخستین اندر چو از بود دلیل بود بر نشتن افتادن بر زمینای عرب و هند  
و شهر و رمله و آنچه پیوسته بود بشهر را روم و فساد حال هوا و زمین  
و کمی و پدید آمدن علامات و آیات اندر هوا و فزع ناک و در زمین  
کفر کنند مرد درخت نبات و حیوان را اگر این پیشه شده بود و فساد  
و زهره و عطارد دلیل کند بر رسیدن زیانها و پیش آمدن سفر تا و  
بزرگان و فساد حال مسافران و رسیدن غم و نکبت و آفتاب و ماه  
و ششاعت سپاه بر ملوک و فساد مرغان و کمی ایشان و از زانی و زخمها  
و کساد بازارها و کمی بردای بازار کمان و هر که کبر که اندر و تدریس  
فساد پیشه کوهر و راو که هر که هر که هر که هر که هر که هر که  
**سلطان** اگر قرآن بخین اندر سلطان بود دلیل کند بر افتادن حربها  
میان اهل مدینه و در عرب و زمین عراق و خراسان و غلبه ترکان  
بر طراف و اسلام و در بندها و بسیار از ارجیف و دروغ و نال و کینه و کینه

وف

وف و حال مسافران آب و مردمان دریا و حمله آبی اگر این پیشه  
نیزین بود دلیل کند بر جه آفاق و رسیدن با بهای ملوک و اشراف  
و خیرگان زمین را و هر که کبر که اندر و تدریس بود کفر و زهره  
و راو که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که  
**سلطان** اگر قرآن بخین اندر سلطان بود دلیل کند بر افتادن حربها  
میان اهل مدینه و در عرب و زمین عراق و خراسان و غلبه ترکان  
بر طراف و اسلام و در بندها و بسیار از ارجیف و دروغ و نال و کینه و کینه

از آماهای  
و قتل مرید دیگر اگر پیشه عطار را پیشه دلیل کند بر رسیدن  
فساد و خرقه و مالهای سلطانی اگر پیشه عطار بود دلیل کند  
بر چارهای ملوک و اشراف و عقب اندر حیات ایشان و قوت  
که اگر پیشه زهره بود دلیل کند بر پیش آمدن سفر تا و  
و هر که کبر که اندر و تدریس بود کفر و زهره و راو که هر که هر که  
از نهاد فلک است **سلطان** اگر قرآن بخین اندر سلطان بود دلیل کند  
بر افتادن حرب و فتنه بر قط و فتنه و عرب و قستان و پارس و نیم  
و ترک و بر و بسیار و چارهای ملوک کنند و خشکی هوا و کمی آبها  
و رسیدن غمها از قرابت عشرت و دیدن مصیبتها اگر پیشه عطار بود  
دلیل کند بر غم و نکبت و آفتاب و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان



و غلات و اگر بشه نیتین بود دلیل کند بر ملک بره کردن ملک و سید  
 خواستما از مردمان و بسیار بر مشاطه کردن و کشاکش شدن زمان اندر  
 فساد و زنا و فجور و هر کوی که اندر قدر ایشان بود که نذر رسد کوهر  
 و کوهر خاندانش و طبیعت و را از مردمان از نهاد فلک سبب **میزان**  
 اگر قرآن بخسین بود اندر میزان دلیل کند بر فتنه و آشوب بر زمینهای  
 مغرب و عرب و شهرهای روم و غارت و برده کردن و رسیدن  
 ذل و مرگ شرق را از ملک مغرب میزد که هر ملک که بر تیره از ملک  
 فروتر بود بناحیت و فساد حال غازیان بسیار بر تارها و قتل و کشتن  
 اندر مردم و دیدن علامتها بر هوا و خیزان و خشکی و قحطی و کشتن  
 این شمشیر عطار بود یا بیشتر دلیل کند بر فساد و کیش و اهل ملک  
 و خداوندان و خواهرها اگر بشه نهره بود دلیل بود بر فساد حال زمان  
 و مرگ ایشان اگر بشه نیتین بود دلیل کند بر ستم و ظلم و محنت که ایشان  
 رسد و چارهای ایشان و هر کوی که ایشان اندر و تیره بود فساد رسد کوهر  
 و را و کوهر خاندانش را از نهاد فلک **میزان** اگر قرآن بخسین  
 بعقرب بود دلیل کند بر حرب و فتنه بر زمین عرب و بدیای چون طمان  
 و بصره و شهرهای که پست و است و کشتن ایشان از جای بجای  
 بارخ و شدت و جور و ستم از سلطان اگر بیشتر ایشان بود یا عطار

با عطار بود دلیل کند بر زبان مرایشان را و یکی سود بازگامان و سید  
 مرملوک پارس و محتلفی فرزندان ایشان اگر نیتین باشد بود دلیل کند بر  
 باد و بارانها اگر نهره باشد ایشان بود دلیل کند بر نذر رسد کاندگان زمین  
 زمین مرخص از ملک و رسیدن آفت مرزبان بود و کوهر که کاندگان  
 اندر و تیره بود که نذر رسد کوهر و را و کوهر خاندانش را از نهاد فلک  
 عقرب **میزان** اگر قرآن بخسین اندر قوس بود دلیل بود بر افق و درها  
 اندر زمین ترک و قزوین و بخارا و شهرهای غم و بجز او و درنده  
 هند و تاجران و غزنین و کاشغور و ختن و فتنه و غارت و برده کردن  
 زمان از وطنها و غلبه نجات و نذر رسد کاندگان چون مار و نذر رسد اگر بشه  
 بیشتر بود و عطار و باده دلیل کند بر بسیار نهره و فجور اندر زمان و  
 شدن توبه توبه و خیانت اندر امانت اعیان اگر نیتین است افتاد  
 بود دلیل کند بر سفلی و اشراف و کاستن ایشان و مکر و غدر و راجا  
 اندر ایشان چیداید و هر کوی که اندر ایشان بود که نذر رسد کوهر و را  
 و کوهر خاندانش را از نهاد فلک **میزان** اگر قرآن بخسین اندر جبر و دولت  
 کند بر جبر و مرگ اندر زمین جسته و زنگ و بربر و چندین و فساد  
 مکر و سفید را و کشته را و جبر و خور و اگر نیتین است افتاد  
 بود دلیل کند بر قوت سر و چار و ملک کنند مرملوک را و رسیدن

در وقت باد و ابرها و اختلاف هوا و بر فضا شروع و گویا و قوت  
 حال خردان و اگر شهادت ماه و مشتری بود دلیل کند بر صفتی عاده  
 و رسیدن غم مرعاه را و اشراف را و جس و اعیان اگر شهادت ببرد  
 بود دلیل کند بر قوت حال سلطان و داد و عدل شان و اگر کوکب بود  
 بود و رافا در سد پشته **لو** اگر قران نحسین اندر بود دلیل کند  
 بر جزا پشته بادیه و عرب و کوه و سواد و کیدان و کرکان و آب دریا و  
 و سفر و حرکت مرگ و کشت و اشراف و بسیار بر باد و موج و کینه است و کشت  
 و زو رقا و فساد عالم و سافران آب و جفت بر فضا پشته و عطار بود  
 دلیل کند بر کبریا و در وقت باد و ابرها و باد و چاند رنگ کنند و  
 خور و شهادت و دیدن علامتها بهو اندر قطع راهها اگر شهادت آفتاب بود  
 دلیل کند بر عصیت و خور و شهادت میان ملک اگر شهادت ببرد بود مشتری  
 دلیل کند بر فراخ راهها و باغها و مغر و عاده و زمان بازگشتان و در گذر  
 لشکر با با شهادت و هر کوکب که اندر بود دلیل کند فساد و از فساد  
**ح** اگر قران نحسین اندر حوت بود دلیل کند بر جوب و فتنه پشته  
 توران و خاقان و پشته زمین طبرستان و جرجان و رویان و کشته پشته  
 و کشتن و کشت طام و حوت از قط و رسیدن زیانها و هم و ترس از دشمنان  
 اگر شهادت آفتاب بود دلیل کند بر حرکت اشراف و فساد حال ایشان اگر شهادت

عطار

عطار در آفتاب بود دلیل کند بر ملک ملک و ابرها و ایشان و گویا بسیار  
 حیوان و جنبش و اگر شهادت ببرد بود دلیل کند بر کشت و آفتاب و زمان و خور  
 حال سافران و غم و هر کوکب که ایشان که اندر بود دلیل کند فساد و کبر  
 و در او کوکب خفاش را و در طبیعت او را از مردمان از زمانه و کشت  
 و کینه اندر قران ایشان اندر بر جهاد که اندر شرف کوکب دلیل کند فساد  
 حال اقدیم آن کوکب خامه آن کوکب ناظر ایشان بود از برج ثابت بود  
 دلیل کند بر بای دار آن فساد بر میان بود اندر آن اقدیم که از برج فضا پشته  
 دلیل کند بر زو و بی برین شدن آن فساد

بخداوند شرف برج دلیل کند

دیگر و تراز شهر با و دیگر اگر صاحب شرف آن ناظر ایشان شود  
 و گویا نیز نقل کند و ایشان را بر و کینه بر بیم و ترس با اهل اقدیم و  
 و باز ایمنی یا عتق بود که کینه بر ایشان رسد و شهادت هر روز و  
 سر از حوت محل هر و شهادت اندر و تراز و شهادت بود بر ملک طالعها و  
 را که پیدا شود از دل آنها را ایشان و حالهای نواحی آن بر جهاد ایشان  
 و در اندر و تراز شرق و مغرب و جنوب شمال بوقت تحویل بر اندر  
 قوت و ضعف ایشان و رجوع و استقامت شان و نظر شان و طبعشان  
 اما هر که نعل بجل بود بوقت تحویل با شهادت وی و اندر و تراز و زمین کوکب

عطار



و مستقیم بود دلیل کند بر فساد و شر باقیم بابل و خراسان و ترک و بیهوشی  
منقطع و کی سر و عصیت و مناعت اندر میان ملوک و اعیان و بخشش و  
و نکبت اشراف و غیر طاعتها و فساد حال سستوران و گردش جاهها  
از حاله بجاله و سخن آنکه بود که بواسطه بود اگر مریخ اندر تریج وی بود لالت  
بر مناعت و عیت بر ملوک اگر زحل راجع شود ضعیف تر بود دلالتش اگر  
زحل اندر مایل و تدبیر و ناظر بود طالع را دلیل کند بر فساد مایه ای عیت و ملوک  
و کی دخیل و سخن آنکه بود که ماه و مریخ مقبول اندر دلیل کند بر سختی و سوز  
جلاک کنند و بین در خراب و بیافت طعام لیکن مریخ اندکی ساقط بود  
دلیل کند بر سختی حال اشراف اگر زحل از طالع ساقط بود و دلیل کند بر  
سرمای سخت و جلاک کنند و چهار پایان را اگر راجع بود دلیل کند بر بر و  
ملوک و جبر و ستم بر عیت اگر مریخ اندر منته بود و اول سال بود مستقیم  
بود و اندر تدبیر و دلیل کند بر چهار پایان که بر پیشین خلق از کمر خوشی و تر و  
گرفتن هر کس و غیره را را راجع و مناعت ملوک و اشراف خاصه اندر شرق  
و غرب ان اگر راجع بود قوی تر بود دلالتش و غلبه کند از ان و فساد  
بر سلطان خاصه اگر زحل با شمس اندر تدبیر بود و مناعت اقتدایان ملوک  
ببابل و کز در سد چهار پایان را و خدا و اندر پیشم را و بخیر ان را و غلبه کند  
بخیر ان در حق و سخن که تا آنکه از ان برج برون رود اگر اندر تدبیر و ناظر

طالع بود مستقیم دلیل کند بر فساد و شر مردمان و خیانت یکبار دیگر  
و نامرسته شهر را بر بروج او را و تریج و مباحثش فساد کند اگر راجع  
سخن بود دلالتش بشکله الارضیه و اگر زحل شور بود قوت  
سخن اندر شکله مردمان و تدبیر بود و مستقیم دلیل بود  
و غلبه اندر میان اشراف و رسیدن قی و محنت وراثت را از غلبه و  
و زدن هر که کا و کوسفند و اگر در سینه بود هر که کودکان و جوانان  
بود و چهار پایان اشراف و حریمها اندر هر اقامتی  
اگر مریخ اندر تدبیر او را دلیل کند بر فساد  
نات و ضعیف اهل اشراف بود و ناظر بود طالع را و مستقیم البی بود  
دلیل کند بر فساد و آفتها کشت و نبات و صلاح حیوان برج و اگر  
راجع بود یا اندر تدبیر بود دلیل کند بر فساد و کشتها و حال حیوان و تخم  
طالع بود و ماه اندر حقیق بود و اننها برج او که بر شهر را و برج او را  
تریج و مباحثش را اگر زحل اندرین شکله بود و پنج طالع بود و ماه او  
بود و اننها سال قرائن بخارند یا تریج یا مباحثه زحل بود یا تریج  
بود و نکبت اشراف پس اگر مریخ اندرین شکله بود و اول سال بود مستقیم  
بود و اندر تدبیر دلیل کند بر فساد و حریمها و آفت کشتها و میوه و مناعت  
و عصیت مردمان و آفت چهار پایان خاصه بر کوسفند و کا و اگر در

ف و ماه عیت بود

اندر مایل تدبیر





و مستقیم بود و دلیل کند بر چارهای که از او تار و خون خیزد چون قویع الی  
و آید و حسب شهرهای برج و در برج تربیع و مقابلش اگر راجع بود  
دلیل کند بر چارهای طاعون اگر از طالع ساقط بود و دلیل کند بر  
اختلاف حال هوا از بار و باد و تیرک افتادن چنین و گزند آتش و غلظت از  
خون و آب و گیاه و سایر غلظتها از باد و هوا اگر راجع بود دلیل کند بر کشته  
و غلظتها بر اهل شهر بر جیش را و برج تربیع و مقابلش را **الفصل المانی**  
اگر زحل بر طالع بود بوقت تحویل یا ششماه و از او تار و خون خیزد  
بود و مستقیم و برج از او ساقط دلیل کند بر بخت برای زیستن  
و نقصان ابناء و عزیز طعام و آفت کشتهها و غلظتها و کرم و اندک اشراف  
و خروج فرومایگان را اشراف بسیار بر چارهای طاعون و جیش را  
و تربیع و مقابلش را و اگر این بخت بود دلیل کند بر بارانها و بارانها  
و کرمهایان و بسیار بر جوامع گزند کند اگر راجع بود دلیل کند بر بخت  
حال مسافران آب و هلاک ایشان و اگر برج مناظر او بود و سعدا  
از او ساقط دلیل بود بر فتنهها بزرگ و هلاک و مرگ مردم باشد  
بسیار اگر زحل از او تار و خون خیزد و مناظر او مستقیم بود و دلیل کند  
بر بسیار بارانها و زیادت آبها و قوت سرما اگر سعدا مناظر او در  
نباید رسید بزم کثر بود و اگر زحل مناظر او مستقیم بود بر بارانها و جیش  
اندر آن تار و خون

و ماه اندر حقیقت باید رسید بر قایم اندران تحویل اگر زحل راجع بود  
و برج مناظر او بود دلیل کند بر فتنه اهل شهرهای روج او که اندر او  
و برج تربیع و مقابلش بسیار حراستها را اشراف از او کشتن و انار کشتن  
اندر آن اگر زحل از مناظر او طالع ساقط بود و مستقیم بود و برج از زحل  
ساقط بود دلیل کند بر اینی و صلاح و کفر و فساد و بخت بود نیز چون  
بر جیش نیمه گذشته بود از منصف صلاح و خیر و اندک و لیکن چارهای بود  
بر اهل شهرها و جیش او با صلاح باز آید اگر راجع بود و از مناظر او  
بود و سعدا از او ساقط بود دلیل کند بر غلبه کردن فرومایگان بر  
و سرمای سخت و بسیار بر آنها از جیش مانع اگر برج اندر ششماه آبی  
بود و او را بود و اندر او تار و خون مستقیم بود و ساقط بود از مناظر او  
زحل دلیل کند بر مخالفت و خصومت بسیار و چارهای بر زمین عرب  
و حور سلطان بخواسان و طبرستان و دیلم و آذربایجان و بارانها و زیادت  
آبها و کمی ماهیان و جود آمدن نخیل از آن و رسیدن هوا و بارانها  
آب را و اهل دربار او باز سلامت یافتن بود اگر راجع بود و مناظر او  
زحل بود دلیل کند بر بخت بدین زمینها که یاد کردیم با حورهای  
طاعون و رسیدن قایمان اندرین سال ساخته اگر آنها سال افتاد  
مربیع بود یا تربیع و مقابلش و برف و هلاک مسافران آب و غلبه نخیل

گزند کشند از آب و کربارها و نقصان آنها اگر هیچ اندر اطلاع بود  
 و مستقیم بود از غنای پاک و دلیل کند بر خروج ترک و حرب کردن مردمان  
 دریا و آشوب اندر ایشان و صلاح حال شهرها که از آب دور  
 و از حرکت ایشان اگر راجع بود دلیل کند بر فساد حال شهرها و خرابی  
 و تریج و مقابلش و گزند و حرب اندر ایشان از قبل ملک فساد که  
 اندر هادی عشر بود اگر هیچ از اطلاع ساقط بود و زحل بود بر ظاهر بود  
 و مستقیم بود و دلیل کند بر کسب و دشواری و تضعیف اهل شهرها و خروج  
 او را جز آنکه پیش از مرگ شهرها و جیش را چار و از غلبه خون چون  
 آمد و دشمن بر اندام و سلاکت باشد اگر راجع بود و بمناظره و زحل بود  
 و زحل اندر و تدبیر دلیل کند بر فساد و تریج و حرب و فتنه و سخت  
 بود با چارها و غلبه و فساد حیوان و مریخ او را و تریج و مقابلش  
**انبار افکند** چون قران بود و تخمین از اطلاع و تحویل علم  
 دلیل کند بر فتنه های عامی و بر غلبه و بیم و ترس و شدت و جور  
 و بسیار را را چیهما اگر اندر ثانی بود و افتادن آستار پیدا شود و در شهر  
 بعام اندر و فتنه های از مردمان و حاکم شدن بنا گمان اگر اندر  
 بود یا اندر تا سب از اطلاع دلیل کند بر خرابی و کثرت و عبادت غامضانی  
 که بر رسیدن عوارض کرده ناک و نوا اینها را و در میان را و فساد و تریج

و کربار

و تریج را شدن نماینها و اسرارها و گزند بران و خواجگان اگر قران  
 خامس بود یا اندر هادی عشر از اطلاع دلیل کند بر فساد حال شهرها  
 و ثریان با برده اوقات دن او را از قزاقها و جنگ اندر مجالس شراب و تریج  
 خوارگان و زحمت لشکرها و در بر اصلاح و آلت و حرب و بسیار  
 در جافها و کمی برور اندر مردم عامه اگر قران اندر سادس بود یا اندر ثانی  
 عشر از اطلاع دلیل کند بر بسیار بر خرد و فروخت ستور و برده و فساد  
 و چار اندرین دو کرده و رسیدن حرا و حمله و ریش و دلیل اگر قران  
 اندر هفتم بود از اطلاع دلیل کند بر خروج دشمن و بیضیات و اگر قران  
 حشم و دشمن و حاکم و تریج و تریج و بسیار خصومت و فتنه و تریج  
 مردم و اندر زنمان و مردان اگر قران اندر و بسیار خصومت و فتنه  
 اندر مردم و اندر زنمان و مردان اگر قران اندر و سلاطین و دلیل کند  
 بر فساد حال سلطان و بزرگ احوال ملک و خشم گرفتن ایشان و خوار  
 از دشمنان و ناکسان و بسته شدن کارها بر عاقبت و بزرگان و فتنه  
 رسیدن فتنه های شهر و تریج قران راه ملک ایشان و باشد که قران  
 بهر طرف یکبار اندر سلطان بود و دلیل کند بر ضعف و جرم و فقرت رسیدن  
 خاصه بر اهل شهرها که بر اندر با قران کنند و برده و تها و قوما و حاکمان  
 همچون رجوع قران و زحل و تریج و تریج و انتقال کردن از غلبه و فتنه





این حق و بسبب وقت حادث برودنم اندر بود تا بدو تا بدو چنانچه اندر  
 بکلی پیش یک دور از جهت توانها و بدید شدن دور با بدیدک اندر رفت  
 آنکه در سجد و منت است و بدید شدن از اعراف و اتمای درجه  
 قمت برجهای منتقلب و جسد و یاد کرد کرده و دیگر که اهل این عسل بود  
 که مقدار کثرت زمانها دولت براندان نهادستارگان مراد و ملتقار  
 و اقلیم بار اجناب چون نعل که ستان چندستانت در یک وقت ایستاد  
 اندر دولت بجایه سال بود و چون بیشتر که ستان بهشت در یک دولت  
 ایشان اندر با نصد و ششاد و جبار سال بود و چون عطار که ستان در  
 در یک دولت ایشان اندر و چون ماه که ستان بهشت در یک دولت با  
 ایشان بر اندازان نهاد سالها است و همچنین که میخ است در یک  
 در یک دولت با ایشان اندر و چون نهبره که ستان بهشت  
 در یک دولت بر اندازان سالها و در بود در ایشان و همچنین هر یک که در یک  
 دولت بر اندازان نهادستارگان ایشان است چنانکه یاد کردیم  
 یاد کرد خداوند طلبها که کمال حرکت است و درجه که باشد  
 باز آید و از بس با نود و چنان چنان در نصد پیش باز آمدن باز می  
 تا بهشت درجه و پیش باز آمدن اندر بود و هر درجه را بهشت  
 گذارد اگر چه پیش باز آمدن اندر بود و یا از پس باز گشتن اندر بود و هر

شش

کدام

که تمام بود از پس شد و درجه تا بحال استقامت یا بحال رجعت و جوانی  
 آید این سال با اشغال زمین سرخ منتقلب بود و دلیل بود بر رجعت و جوانی  
 و اما مضاف و تغییر مملکت و افتادن حدشا از عالم از چهار و مردان  
 و قط و باد و بارش کنند و باشند و بارانها بر یک گشتن و سر با نصد  
 و باشند نیز تغییر بار عاری بزرگ که پیش در چون طرفی نه را بر باد  
 و زلزله و قط و خرابی اقلیم و تغییر مملکت از حرکت ملک وقت تا حرکت  
 این بهشت درجه پیش باز آمدن یا از پس باز گشتن از دو ایست  
 و این هر شش و جهل اندر پیش آید اما شش است این حرکت  
 ملک که پیش اندر است یا از پس باز گشتن و چندت حرکت از ملک  
 درجه یا بحال استقامت اندر یا بحال رجعت اندر است بزمیند  
 بر سالهای تمام بر جسد و ششاد و بهشت کنند آنچه که در یک ششاد  
 و بگردید و بگردید از قمت بیرون آید یکی بکشد و آغاز کند  
 باز گشت ملک و دیگر بکشد به پیش باز آمدنش و سه دیگر بکشد  
 باز گشتن همچنین تا شمار سپر شود و چون بگردید ملک باز گشتن  
 اندر بود یا اندر پیش رفتن پس ملک سم جان بود که شمار اندر  
 باشد و بگردید که شمار اندر و بهشت تا بدید شدن هر چه بیرون آمد  
 بود و آنچه با نصد ششاد زنده و بر بختند بر نهاد هر چه بیرون



نوانی بود که در آنجا پیرون آید درجه دقیقه و ثوانی پس بگویند  
بر حرکت خلی با ستارگات اندر است یا بر جوت اگر با ستارگات بود  
آنکه کجا باشد انداز درجه و دقیقه و ثوانی را افزایند بر خانه پیرون  
مستوی و مجرب و جنوب بر جای که ستارگان باشد پس اگر حرکت فلک  
بر جوت اندر بود نقصان کند آنجا پیرون آید از درجه و دقیقه از پشت  
آنجا بماند پیرانند بر جای که ستارگان تا درست شود محلی باشد  
بر حقیقت با غایت آنجا پیران آید از درجه و دقیقه و ثوانی و ایستادگی  
بالا و دیت و شصت و پنج از سال بزرگ و پیش آمدن اندر رود  
و پنج درجه و ده دقیقه شش و بیست و دو مری و اوقات و ستارگان  
وقت و جبر و کریم بر در ستارگای هر یک است بر بود مرا و اوقات  
و عمل کنند چنین که یا و کریم و اوقات و عمل است پیشینانی را بر مقدار  
کمیت زمانها و دو تنها و کجا که چهار بزرگ از جهت حرکت فلک است  
یا و کریم **طالع سبب** در آنجا از یک طالع چنانکه سخن توان گفت و کم  
کردن چنانکه اول را حکم کن از طالع دوم را از دهم سیم را از هفتم  
چهارم را از چهارم پنجم را از یازدهم و این پیشتر گفته اند بگویند  
پنج کس را حکم رانند با هر یک از قاع گرفته حاجت افتد که بگویند  
که خداوند عز و محورت بگرد و برج طالع همچنان حکم کردن چنان

کدام

که اول حکم از طالع رانی و مستوی بر درجه طالع پیرون آور بر الگو  
که یاد کنیم و دور و خوش یازدهم فرا پیش چهارم دارد و هر یک گفته است  
که بر توالی برج سخن باید گفت اول از طالع و دوم از دوم و برین قیاس  
**نمونه** مستوی پیرون آوردن مستوی باید دانست یا بر درجه  
طالع که ام ستار را حط پیشتر است و است که خداوند خانه را  
پنج شهادت دهند و خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند  
مشتبه سیم هر یک را یک شهادت و خداوند ساعت را یکی و  
آن ستار را که قمر و چون و یک شهادت و اگر اتصال یا قبول افتد  
دو و بعضی شرف را فرا پیش خانه دارند و خداوند مشتبه اول را فرا  
حد واجب است که به چند تا خیر اوجی نوع بود و اگر از شرف و عمل باشد  
خداوند شرف را فرا پیش از اول تر بود و برین قیاس و دانند  
شهادت بسیار گفته اند از کونها و زیادت و نقصان کرده و یک  
مواضع بگوید نو دم پس باید دیدن تا بر درجه طالع که ام ستار را  
حط پیشتر است و است که خداوند خانه را پنج شهادت دهند و خداوند  
شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند مشتبه سیم هر یک را  
یک شهادت و خداوند ساعت را یکی همچنان آن ستار را که قمر و  
چون و یک شهادت و اگر اتصال یا قبول افتد و بعضی شرف را فرا پیش

خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند مشتبه سیم هر یک را یک شهادت و خداوند ساعت را یکی و آن ستار را که قمر و چون و یک شهادت و اگر اتصال یا قبول افتد دو و بعضی شرف را فرا پیش خانه دارند و خداوند مشتبه اول را فرا حد واجب است که به چند تا خیر اوجی نوع بود و اگر از شرف و عمل باشد خداوند شرف را فرا پیش از اول تر بود و برین قیاس و دانند شهادت بسیار گفته اند از کونها و زیادت و نقصان کرده و یک مواضع بگوید نو دم پس باید دیدن تا بر درجه طالع که ام ستار را حط پیشتر است و است که خداوند خانه را پنج شهادت دهند و خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند مشتبه سیم هر یک را یک شهادت و خداوند ساعت را یکی همچنان آن ستار را که قمر و چون و یک شهادت و اگر اتصال یا قبول افتد و بعضی شرف را فرا پیش

خانه دوازدهم خداوند شش دانگ با فوایدش حد و جراتش که ششده  
 اوجی بودی اگر از شرف و علو باشد خداوند شرف را در پیش دارد اولی تر  
 بود و برین قیاس و بلکه شهادت بسیار گفته اند از کونا و دنیا  
 و نقصان کرده و لیکن آنچه موافق تریه بودیم پس باید دیدن تا  
 در درجه طالع کدام است در این سطح و شرف آن مستوی بود که شهادت  
 از او کمتر دارد انبار شش دانگ و اگر از خداوند حفظ کی اندر خانه یا شرف  
 خویش بود آن شهادت تصاعف باید کرد انید مثال طالع فوایدش  
 خانه دوازدهم خداوند شش دانگ در درجه ثور بود زهره خداوند حد و زهره  
 خداوند شش دانگ اولی تر خداوند دوم از زهره خداوند صورت او  
 خداوند روز ساعت یک جمله شهادت بنابر زهره می و قمر و عطارد  
 در مستوی بدین درجه زهره را شناسیم و قمر را بنام زوی و اگر یکی  
 از این ستارگان در خانه خویش باشد شهادت مضاعف کنیم  
 چنانکه عطارد که خداوند حد است در جوار بود شش شهادت باشد  
 او را برین قیاس باید دیدن تا زهره اندر کدام خانه است از طالع  
 دلیل ضمیر از آن خانه بود و قمر همچنین چنانکه اگر زهره اندر پنجم قمر اندر  
 هم باید گفت ضمیر از هر فردی است غائب یا عزم مفرد و و این  
 آنست که بطریق فرموده است و استوان اعتماد برین پیشه کنند

ل

کونه گفته اند و نکته چند باز گویم بتوفیق ایند تبارک و تعالی که شنید  
 تا مستوی بر درجه طالع و درجه تیر که نوبت او را بود و درجه سهم  
 کیت آن ستارگان که قوت تر بود در جایگاه او نگاه باید کرد که ضمیر از آن  
 جنس بود و همچنین گفتیم که سهم سعادت و خداوند شش دانگ اولی تر  
 سهم سعادت باید دیدن تا زهره که کدام قوت تر است و در کدام  
 خانه دیگر نگاه باید کرد از زهره در درجه طالع تا بکدام برج و درجه  
 رسد و باید دیدن تا کدام ستارگان بدو نظر دارد و اگر نظر و دلیل  
 از جنس و طبع آن ستارگان و خانه بود و اگر هیچ نظر نباشد از جنس  
 از ستارگان خانه بود و مفرد هم چون اشاعه شریف در درجه طالع باید دید  
 تا کدام برج بیخا و همچنین اتصال قمر و زهره نگاه باید دیدن  
 و نقل و جمع و رد و قبول که دلیل او سخت قمر بود و هندوان خستاد  
 کند بر خداوند ساعت هر چه تمام چنانکه آن جایگاه که او باشد  
 ضمیر از آن جنس هم و اندر آن ستارگان که ناظر بود و انبار دیگر شهادت  
 که آنرا سهم ضمیر خوانند و آنست که در طالع وقت بر باید رفتن کرد  
 آن ستارگان که مایه و خواهد پوستن درین وقت بنگارند و بدین  
 تا حساب کجا بیخا و آن خانه دلیل ضمیر بود و آن ضمیر از آن جمله است  
 و باقی است لطیف مانند نمودار بطریق بسیار دانستن حی اگر در درجه

سم



مولود بر اجتماع یا استقبال درخت شود دلیل بر سید برقرار بوده سید دیگر  
 از آفتاب یا طالع بر یکدیگر دلیل رشت بود درج خویش بود افزای  
 و از برج دلیل یکن آنجا که دورتر صورت از آن جنس بود آرایش  
 این گفته که آن ستاره را که شهادت چهره بود مستور است پس اگر  
 از آن بود که دوستان را شهادت است بود باید دیدن تا کدام  
 تا خط است یا طالع او را مقدم باید داشت و اگر هر دو تا ظاهر باشند باید دیدن  
 تا قوت کلام ستاره بیشتر است یکبار که مستور بود چنانکه خداوند فرماید  
 بود فرا پیش خداوند شرف دارد و برین نقیصه کلام باید داشت  
 تا اتصال قمر کدام ستاره است که خط افراخته قمر بیشتر دارد و در اعتدال  
 بود و چون بر آنست بشتر که شسته از کدام جنس است بدین باید آن خانه  
 مستور که است چنانکه از بهر حال بود در هر چه دوم باید آوردن و او را در  
 دانستن و نیز قیاس بهنجین حال آن کوکب که بطبع دلیل آن جنس بود  
 چنانکه آفتاب از جهت عمل در وقت و زهره از بهر لذت و فرزند  
 دانستن یکی و در و در و اکتش حاجت است  
 محقق ابو الحسن علی بن سید درین رساله کرده است در استخراج غیرت  
 اختصار آنچه بکار آید بجای آوردن حمیرا و نهاده پس فصلی ده از آن  
 او گفته است بعینه اندرین کتاب بیستم و آن اینست دانسته باشد خواجگار

چون خداوند دلیل شد و دلیل بر جای که حاجت بر آنست  
 بود پس چون دلیل را بدست آورده باشد باید دیدن اگر این دلیل  
 کند که حاجت روا گردد مگر آنکه دلیل آن محترق باشد یا باطل که  
 پس اندر آنست از بهر ضعیفی ایشان را اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند  
 حاجت پیوندد و یا خطره دشان اندران جای که حاجت و یا پیوندد  
 از و ستاره که اندر جای که حاجت بود یا خداوند حاجت بخداوند  
 طالع پیوندد و یا ستاره که اندر طالع بود یا ستاره که اندر طالع  
 خطی بود و حاجت روا گردد و اگر هیچ ستاره نقل نکند نور هیچ دلیل  
 باریک باریک نگاه باید کردن تا هیچ ستاره است که نور هر دو را  
 جمع کند بر آن گونه که یاد کردیم از مسودت و نخست آسانی و دشواری  
 و اگر نظر هر دو دلیل شامل باجماع از دو ستاره حاجت روا گردد رضای  
 آنکه دلیلش بود ستر هر یک و رضای آن و یک و اگر هر دو ستر هر یک رضای  
 هر دو را گردد و اگر ازین که یاد کردیم هیچ نبود دلیل کند که حاجت پیوندد و اگر یکی ازین دلیل  
 و از ترمیم یا از مقابله و خداوند حاجت بخش بود خداوند مشیت را بر خود  
 از آن کار بلا و غم رسد چون بایستی خواست که آن کار نگردد و بودی  
 پس اگر از آن بود که مسئله برین شکل گردد اعتماد بر خداوند فرماید  
 یا زودیم پس اگر خداوند فرماید یا زودیم اندر طالع بود مقبول و یا بعد  
 کند و از آنکه بزرگم

هیچ نکرد و آن سعد اندر طالع بود و یا خداوند طالع اندر طالع بود و یا  
 اندر قدر بود و مقبول بود و دلیل کند که حاجت روا گردد **فصل** در وقت  
 روا کردن حاجت دانسته باد و خواهد که چون دانسته باشد که حاجت  
 روا کرد باید دانستن که کدام وقت و یا چندگاه روا کرد پس  
 بدانند که کارها که تمام شود یا برون تمام کرد یا با همها یا با آنها  
 طبیعت و صفت حاجت که با آنکه مایه روزگار و نیز طبیعت و صفت  
 هست که اندک روزگار تمام شود چون حدیث آنست و نژاد  
 و بود که بل تمام کرد چون درخت نشاندن و آنچه بدین مایه پس  
 چون خواهند که بدانند که کند بر حاجت هر چه دلیل اگر هر دو  
 برج داشته ایت بود حاجت اندران روز روا گردد و اگر از ایشان  
 در حاجت بود بدانند که چند است هر در چه و در روز و نیز مایه هر  
 ساله بر حسب طبیعت حاجت و وجه و مسند و بدانند که بر چه مایه است و دلیل  
 کند بر بل و خجندی بر ماه و بر چهار شنبه بروز و اگر هر چه دلیل  
**فصل** در احکام کسوف مقدار زمان در تاثیر کسوف سالها و غیره  
 بود و مستوی از آفتاب بر ساعت یکسال خواهد در برج ثابت و انفر  
 پس عترتگاه و تاثیر کسوف در آن شهر بیشتر بود که برج کسوف بر آن  
 دلالت کند و اما آنکه کوکب که تیر کند کسوف بود آن بود که مستوی

و اگر کسوف در این برج باشد حاجت روا

باشد

پس اگر کسوف در  
 برج

باشد بر برج کسوف و طالع باشد و در آن استان که خداوند برج  
 کسوف بود و فرا پیش دارند پس بر آن کوکب که آن بود تیر کنند  
 کسوف بود و آن کوکب که بشهادت بد و نزدیکتر باشد همانا  
 او بود و آن کوکب ثابت که در درجه کسوف بود یا درجه طالع کسوف  
 بود از مشرقی که تیر نقش نزدیک بود و آن کوکب که مقیم بود از کوکب  
 علوی پس برین نکوش که پندند بود که بر کنند یکی کوکب بود و بود که  
 دو کوکب بود که سدان مختصر و ثابت و اما آن حسن که چند باشد  
 کسوف در و تاثیر کند و دلیل کند از آن بر آن بر آورند که کوکب  
 کسوف بود در و باشد و بصورت آن برج و آن صورت که  
 در و بود از کوکب ثابت از جهت صورت صورت پس اگر در بر جای  
 بود که صورت مردم باشند چون جوزا و سنبله و میزان و دلو  
 و نیمه اول از قوس از وقت و آن احوال در مردم بود و اگر  
 در بر جای بود که سمنها و شاخ دارند چون حمل و ثور و جبرئیل  
 در کا و کو سفند بود و اگر در بر جای بود که جانوران آبی باشند  
 سرطان و حوت آن حادث در جانوران آبی باشند و هم بر آن  
 باشند چون اندر بر جای چندگان زمین بود خفیه عقرب و ادر  
 سباع و شتر بود و چون کاه کنند در صورتها یکی کوکب ثابت





زدن و راه زمان و فساد میو یا و اگر وقت کرم بود و لیسند بر شکر  
 و صحت کرم و اگر وقت سرما بود و هوا معتدل شود و اگر مقدار  
 شود یا اتصال کند دلیل کند بر بخت کرم و سرما در آن است و اگر عطار بود  
 همچنین باشد و اگر مقدار بود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار عطار  
 و صلاح زمین و بسیار کشته میو یا و گیاه اگر غایت شیر بود و دلیل  
 بر مرکب چهار پایان چون کوفته و کا و بخت نقطه **اندوز** چون زحل  
 اندوز جزا بسوزد و شتر مقدار او باشد یا اتصال کند بکشت رسد  
 مرد بزرگ از جمله قضا و فضا و آینه و اهل دین و اگر قریح مقدار  
 یا اتصال کند دلیل کند بخت بسیار بر زمین چهار و اگر زهر مقدار  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار و عمار زمان و بخت کان و اگر  
 عطار و مقدار بود یا اتصال کند بر بسیار و احوال و زرد و در آن  
 و از غریبه مال بدزدیدن و هلاک شدن مردی بزرگ از جمله دیگر  
 و اگر قمر مقدار بود یا اتصال کند دلیل کند بر فساد حال زمان حاصله  
 و اسقاط فرزندان و بسیار باد های سخت و فساد میو یا و کوه خاکی  
 بود و دلیل کند بر فساد احوال اهل علم و ادب و مردمان باور و چون  
 و صحت احوال مردمان از صفت و آذربجان **در سلطان** چون زحل در  
 سلطان بسوزد و شتر مقدار او شود یا بد و میو و دلیل کند بر تباهی

برسد و طبع و در زمین  
 و در سبزه

احوال

احوال ملک خراسان و کرمیخ مقدار شود یا اتصال کند دلیل کند  
 بر طاعون و کرم و اگر زهره مقدار شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار  
 مرکب زمان و کودکان خود و طفل و کرم عطار و مقدار شود یا اتصال  
 کند دلیل کند بر تباهی حال ملک بابل و صفت بسیار افتادن او را  
 غم و ریخ رسد و کرم مقدار شود یا اتصال کند دلیل کند بر گران نرختها  
 و بخت کرم و سرما و کرم خالی شیر بود و دلیل کند بر فساد ریخ و نیشکر و  
 ماه و کمتر بودن آنها **در اسد** و چون زحل در اسد بسوزد و شتر  
 مقدار باشد یا اتصال کند دلیل کند بر سلامت چهار پایان از خود آب  
 و آینه و ریخ جنس مانند بود و اگر قریح مقدار بود یا اتصال کند دلیل  
 کند بر مرکب خرد و شتر و خرد و شتر و اگر زهره مقدار باشد یا اتصال کند  
 دلیل کند بر بسیار زرد و سیم و جواهرهای کافی چون نقره و مس و طلا  
 و یا قوت و اگر عطار و مقدار شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار خرد  
 و سلامت راهها و فراخ سیم و از زاده آن و بسیار بودن سیمات و کرم  
 قمر مقدار شود یا اتصال کند دلیل کند بر فساد و خرد و درخت او و فساد و در  
 بزرگ و کوه خاکی شیر باشد و دلیل کند بر نقصان نرختها و بسیار مرکبهای  
 کوفته و از آنی کوفت **در سبت** و چون زحل در سبت بسوزد و شتر مقدار  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار و کرم و کودکان خاصه اما سبت و کرم



و اگر هیچ مقدار نشود یا اتصال کند دلیل بود بر ناپسند حال پیران و پلاکت  
 بزرگ از طایفه بزرگان یا از وزیران و اگر زهره مقدار نشود یا اتصال  
 کند دلیل کند بر بسیار میوه و گشتهها و زهره و اندرانی زخمها میوه  
 از آنکه ویرا بکلیل به چنانچه بوزن بسجند و اگر عطارد مقدار نشود یا  
 اتصال کند دلیل کند بر نیکوتر حال بازار کائنات و اهل تجارت بسیار  
 قیام ایشان و بسیار بر کینه و سختی که با و کمره مقدار نشود  
 یا اتصال کند دلیل بر بسیار با و با و پوستگی بارانها و غباران  
 و اگر وقت گرم بود بسیار بر نعم و عرق و اگر خاله السیر باشد دلیل کند  
 بر مرکب بسیار و رستوران و بچه افکندن ایشان و اندرانی زخمها  
 زیادت شدن آنها **در میزان** چون زحل در میزان بسوزد و بیشتر  
 مقدار نشود یا اتصال کند دلیل کند که آن سال سالی عظیم بود و اگر بکسر  
 ملوک و بزرگان و دقایق و مشایخ و اگر هیچ مقدار نشود یا اتصال  
 دلیل کند بر تباها و احوال عجم و ترک و کثرت رسیدن بسیار ایشان و اگر زهره  
 مقدار نشود یا اتصال کند دلیل آن شدت و آفت اهل عرب چنانچه اگر  
 عطارد مقدار نشود یا اتصال کند دلیل کند بر بزرگ شدن مردمان و  
 و سفله ریشین ملوک ایشان را و استخفاف مردمان بر سلطان و بکشتن  
 ایشان و اگر خاله السیر بود دلیل کند بر گران زخمها و سپا شدن زردان و دانهها

مناظر

دنا این دویم عالم مردم **و محرق** و اگر زحل اندر عقرب بسوزد و مشرق  
 مقدار نشود یا اتصال کند دلیل کند بر برون آمدن دشمن از حبال  
 و دغیر کند بدین بکر بجز از اسلام و خلق را جان طایق خوانند اما در  
 نیا و اگر هیچ مقدار نشود یا اتصال کند اهل فراسان را از بزرگت  
 نیک و یا با و در برخی بسیار رسد و دشمن بزرگ بر غیر و در حرات  
 و اگر زهره مقدار نشود یا اتصال کند حال عرب تبا شود و خاتم  
 اهل بادیه و اگر عطارد مقدار نشود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال  
 سواد و لیکن رنج بسیار بود و اگر قمر مقدار نشود یا اتصال کند  
 کند بر بسیار رنج و تبا و باران و جوها و اگر خاله السیر بود دلیل بود بر  
 بسیار زمین عرب و حجاز و تنگی و شدت اهل فراسان و زخمهای  
 کران **در قوس** چون زحل اندر قوس شود و بیشتر مقدار نشود  
 یا اتصال کند دلیل باشد بر نیکوتر حال ملوک و کشت و گی کارهای  
 ایشان و آبادانی شدن خرابه و تبا بهر حال علماء و اهل دین و کمر  
 هیچ مقدار نشود یا اتصال کند دلیل کند بر بخت و سر مادی و خوشتر  
 و کمر مادی و خوشتر و اگر زهره مقدار نشود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر فساد حال زنان و مطربان و تبا بهر حال عشرت و اگر عطارد مقدار  
 نشود یا اتصال کند دلیل کند بر تبا بهر حال اهل سلم و اهل دیوان و ادبا

و محرق

و خوف ایشان از سلطان و اگر قمر متعارن شود یا اتصال کند دلیل بشود  
 بر سفر ملوک سلاطین و مراد با حاصل کردن در آن سفر و اگر خاله ایشان  
 دلیل بود بر تباہ حال مردم عام و خاص و تباہ حال ستوران و تباہ حال  
 کار ملک و باوشت و خراب شدن خزینہ ایشان **در حجر چون چل**  
 در حجر بسوزد و مشتر متعارن او بود یا اتصال کند بر یکو متر حال اجباب  
 سلاح و ترک شدن ایشان و بسیار شافع رسیدن ایشان را  
 و خرابی خزینہ و تهر شدن آن و هر که که زہرہ متعارن بشود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر میانہ بودن زخمہ و اشتعال هوا و اگر عطارد متعارن  
 شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار حرکت دیران و کم شدن این  
 و حرکت کو دکان و اگر قمر متعارن بشود یا اتصال کند دلیل بود بر تباہ  
 سخت جستن باوخت و بسیار فساد و غلبہ و کمتر بودن نوح و اگر  
 خاله ایشان بشود دلیل کند بر سختی سال **و در لو اگر زحل**  
 بسوزد و مشتر متعارن بشود یا اتصال کند دلیل کند که درین سال  
 سرما سخت بشود و حرمت بشوند بسیار باشد در ناحیت خراسان و زمین  
 یمن و اگر مریخ متعارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر خروج دشمن عظیم  
 ناحیت خراسان و اگر زہرہ متعارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر  
 بسیار بادها و فساد و اگر عطارد متعارن شود یا اتصال کند دلیل کند

بکمر

برگشتن شدن طرفها و فساد اهل کوفہ و زمین حجاز و اگر قمر متعارن شود  
 یا اتصال کند دلیل بود بر پوششی بادها در آن ماه و بسیار بر دعد و بر  
 و اگر خاله ایشان بشود دلیل کند بر فساد زمین و خرابی آن و نابود شدن  
 و غلبہ و تباہ شدن حال ایشان و تباہ شدن حال ایشان **در حوت اگر زحل**  
 در حوت محترق شود و مشتر متعارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر  
 آمدن دشمن ناحیت اصفهان و فارس و این سال سال باشد  
 خصب و کم منفعت و اگر مریخ متعارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار  
 خون سوخته و خروج دشمن ناحیت و سخت رسیدن ملک بابل و هر که  
 او بود و اگر زہرہ متعارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار زمین تباہ  
 و تباہ شدن ایشان از زلزله و قحط و اگر عطارد متعارن شود یا اتصال کند  
 دلیل کند و کمکات بسیار در دیران و فساد اهل عرب و اگر قمر متعارن  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر پوششی بارانها و بسیار آہنا و لیکن  
 ساله خصبی بشود **اگر مریخ مشتر با زحل** و اگر مشتر با زحل  
 حمل بسوزد و زحل متعارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار  
 بارانها در آن سال و بسیار چشمها و جویها **حجف** افتادن بک  
 بابل اگر سفر کند و اگر زہرہ متعارن شود یا اتصال کند دلیل بر بسیار حرکت  
 عام مردم اندر زمستان و اگر عطارد متعارن شود یا اتصال کند دلیل بود

برگشتن



برکبات و پیران و بسیار مرک که در کان و غلها ایشان و اگر مقدار  
یا اتصال کند دلیل بود بر یکوثر حال ملک و اثرات و صلاح کار ایشان  
و دل فخر و کرامت التیر باشد دلیل کند بر یکوثر حال ملک اهل بابل  
و قاضی و فلسطین **و اگر مشتری**  
اندوثر بسوزد و زحل تقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر شسته و بیای  
بر حاجت خراسان و کرانی زخمها و اگر مریخ تقارن باشد یا اتصال  
کند دلیل کند بر خروج دشمن بر زمین سودا و لیکن درینا بر و اگر زهر  
تقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر یکوثر سال و منفعت فراوان و اگر  
عطارد تقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار درم و بارها و باد و  
تخت دران ماه و اگر مریخ تقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر یکوثر حال  
و فراخ زخمها و صلاح اهل سبل و خیال بخا صه اهل سودا

**حیوان** و اگر مشتری در جوزا محترق شود و زحل تقارن  
یا اتصال کند دلیل بود بر چار ملک خراسان و هم مرک و اگر مریخ تقارن  
شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال مردمان و بسیار در زندان  
و راه زنان و دست بریدن سلطان مرا اهل فساد را و ظلم بر رعیت اگر  
زهره تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود که ساله خضیر است و بیست  
و اگر عطارد تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر یکوثر حال بازرگان

نخ

و فرج و شادی و خرمی و صلاح عامه خلق و اگر مقدار تقارن شود یا اتصال  
کند دلیل کند بر هلاک یکی بزرگ و دیگر شستن با سم ترازو و بجا دست  
زیادت اگر خاله السیر باشد دلیل کند بر هلاکت وزیر و خشم بر دست  
رعایا بسبب غوغا **و اگر مشتری در سرطان بسوزد**  
و زحل تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر ظفر یا قلع ملک دشمن  
خویش و اگر مریخ تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر پروا کردن  
دشمن از حاجت غریب و اگر زهره تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود  
بر باد های سخت که دران ماه بود و اگر عطارد تقارن شود یا اتصال کند  
بود بر صلاح جمعه کار و یکوثر حال ارمیه و صغیر و تنها هر حال خراسان  
و اگر خاله السیر باشد دلیل کند بر عمارت و بسیار آهنا و صلاح غلها  
و میوه و خضیر **و اگر مشتری در اسد بسوزد و زحل**  
تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت ملک بابل و اگر مریخ  
تقارن بود یا اتصال کند دلیل بود بر بیماریها و سخت ملک بابل و اگر  
زهره تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر چنبره و شاد کنندن  
و اگر مریخ تقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار در غم ملک بابل  
و لیکن سلامت بگذرد و اگر خاله السیر باشد دلیل کند بر آفت  
مردمان و بسیار در سلامت ستوران و تنها هر حال سیاح

و اگر بیشتر از آن سبب بسوزد و زحل مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر کثرت  
 زخمها و سخت بودن حال و اگر مخرج مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر کثرت  
 زخمها و سخت بودن حال و اگر مخرج مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر چار مرده مان خاصه که در کان را و فساد ثانی و نیت بندگان خرد است  
 خویش و اگر زهره مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباها حال  
 علماء و فقهاء و اهل دین و اگر مخرج مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر کثرت  
 سال و خوشتر و شاد و بسیار اهل نفع و تجارت و اگر خاله التیر باشد  
 دلیل بود بر حرکت جعفر از دنیا و مرد و بزرگ قدر و معروف در میان  
 و نیکو حال اهل شام و جزیره و فارس **سجده** اگر بیشتر در میزان بود  
 و زحل مقدار شود و یا اتصال کند دلیل بود بر خروج دشمن از ناحیه  
 خراسان که بدقت باشد آنکه با قوت و جاه و حشمت و کبر شود  
 و اگر مخرج مقدار شود و یا اتصال کند دلیل بود بر خوشتر و فراختر زخمها  
 و اگر زهره مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال مردمان  
 و حرکت بزرگان و اشراف از مرد و زن و اگر عطارد مقدار شود یا  
 اتصال کند دلیل بود بر متوسط زخمها و از آنانی چیزی که آنرا یکی بپایند  
 یا بپایان برکشند و بخند و اگر مخرج مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر باد  
 بسیار و علات بود و اگر مرده بود و اگر خاله التیر باشد دلیل بود بر بیشتر

۳۰۴  
 بود و فساد در میان و نیکو حال اهل پارس و بختان و کامل دیگر  
**سجده** و اگر بیشتر در عقرب بسوزد و زحل مقدار شود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر بخت مرده و خوشی سال و اگر مخرج مقدار شود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر بسیار در تخیل و رعیت و غلبه ایشان و تباها حال  
 و ملوک و خروج رعیت بر سلطان و اگر زهره مقدار شود یا اتصال کند  
 دلیل بود بر بیرون آمدن دشمن ضعیف از ناحیه خراسان و اگر  
 عطارد مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباها حال علماء و کثر  
 بودن ریح و فساد در آنها و اگر خاله التیر باشد دلیل بود بر متوسط حال  
 و نیکو اعتدال بود و بسیار آب و بارانها و بوقت خویش **سجده**  
 و اگر بیشتر در قوس بسوزد و زحل مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر باران بسیار در اقل سال و خوشی بود و اگر مخرج مقدار  
 مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار ریح و سخت  
 زمین فارس و خیال و اگر زهره مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر بسیار ریح و باران و خوشتر سال و اگر عطارد مقدار شود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر صلاح حال و زراعت آب اهل دین و ادب و اگر مخرج  
 مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار ریح و باران و از آنانی  
 و هر آنچه سپید باشد و اگر خاله التیر باشد دلیل بود بر بسیار باران

و اگر بیشتر در میزان بود  
 و اگر بیشتر در میزان بود



و حرکت اهل دین و ادب و خداوندان شریف **صاحب** و اگر کسی  
 در جبر بسوزد و زحل متعارف باشد یا اتصال کند دلیل بود بر خنجر سراسر  
 خوشی هوا و سال و اگر مریخ متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود  
 آبرو با و حرکت بسیار و چار بر سر و خشک و مرک فانی و کفر الیه  
 دلیل بود بر کمتر شدن آب چشمها و بسیار شدن و سیاه شدن و فساد  
 فلما بخاصه کشند و جو **دراو** و اگر شتر در دلو بسوزد و زحل  
 متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن و شتر ضعیف با و  
 و اگر زهر متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر نظر یافتن ملک بر آن  
 و بسیار شدن آنها و غنا و عطار متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بسیار را و با و خنجر سراسر و فساد شغل ملک و سلاطین و هلاکت و در آن  
 و اختلاف سخن مردمان با ملک و سلاطین و اگر متعارف شود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر بسیار شدن آنها و ابرام و پوششی و فساد و بوی بخت  
 خرم و اگر خاله التیر باشد دلیل بود بر ازانی زخمها و فساد و چیزها و  
 حال طریستان و جزین **حدیث** و اگر شتر اندر حوت بسوزد و زحل  
 متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن و شتر عظیم  
 بابل و اگر مریخ متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر و با و حرکت بسیار  
 مردمان را و اگر زهر متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر حرکت

بر سینه بود و سال در بزرگی  
 بر جنب و اگر زهر متعارف  
 شد یا اتصال کند دلیل بود

بسیار

بسیار را و کمتر شدن مردم معروف و چاری و اگر عطار متعارف  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیاض بودن سال و بسیار رنگها  
 و سلاطین عامه مردم را و اگر قمر متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر  
 بسیار رنگها و بارانها و پوششی آن و نیکوتر حال مردم بخاصه درشت  
 و تجارت و اگر خاله التیر باشد دلیل بود بر حرکت مکان خرم و مالکی  
 بزرگ از میان ایشان **الحدیث** دلیل بود **اگر مریخ اندر حوت**  
 و زحل متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار شدن آنها و غنا در آن  
 و هلاکت مردم بزرگ از جمله پیران و اگر شتر متعارف شود یا اتصال کند  
 بود بر خنجر سال و بسیار رنگها و اگر زهر متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر ازانی زخمها و بسیار شدن آنها و خوش حال و حال مردم و اگر عطار متعارف شود  
 یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار شدن عروق و مواعق و پیدا آمدن کرا اندر  
 هوا و ظهور عکس آسمانی و اگر قمر متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر  
 باران فساد و فساد کشتها و غنا و اگر خاله التیر باشد دلیل بود بر حال  
 چهار پایان و ستوران که در دشت و جبال شهند **در دشت**  
 اگر مریخ اندر ثور بسوزد و زحل متعارف شود یا اتصال کند دلیل بود بر  
 چهار پای و ستوران کا و کوسفند و فرواسب و اگر شتر متعارف شود  
 یا اتصال کند دلیل بود بر کمتر بودن این آفتها که یاد کردیم اگر زهر متعارف باشد

یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار را با نیت با منفعت و سبک و اگر  
 عطار و مقارن بود یا اتصال کند دلیل بود بر چار یا کشته در کشته و چنان  
 تا شیر کند آنچه و کفر خلا السیر باشد دلیل کند بر بسیار را و چار را از کوی  
 و اگر مرغ در جوی بسوزد و زحل مقارن شود با اهل  
 کند دلیل بود بر کرمی سخت از آن وقت و چار یا کرم و کرم شتری  
 باشد یا اتصال کند بر بسیار را حرکت از شرافت و بزرگان و اهل دین از  
 علت بر سام اگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر کرمی حرکت  
 از و چنان و مال او بدو شدن و کفر عطار و مقارن شود یا اتصال کند  
 دلیل بود بر تبا هر حال مردمان و پیدا شدن ظلم و جور و تبا هر حال مردمان  
 و پیدا شدن ظلم و جور و تبا هر حال مردمان و پیدا شدن ظلم و جور و تبا هر حال مردمان  
 باشد دلیل کند بر بسیار را و با حرکت فجایع از آن وقت  
 و اگر مرغ از سر طران بسوزد و زحل مقارن باشد دلیل کند بر فساد و جهل  
 قلم و کفر و دین میو و کرم شتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر  
 شرافت و یا بزرگان و اهل دین و کرم زهره مقارن شود یا اتصال کند  
 بسیار را دمای کرم و غرق شدن کشته و کفر عطار و مقارن بود یا اتصال  
 کند بر جستن با دایره خورشید و اعتدال و چار یا از و کفر مقارن باشد یا  
 اتصال کند دلیل بود بر فوج عالم مردم بر سلطان و کفر خلا السیر باشد دلیل کند

و اگر مرغ

بر شتری کرم  
 و اگر مرغ در اسد بسوزد و زحل مقارن شود  
 یا اتصال کند دلیل بود بر مردن آهن دشمن و هلاک شدن مردی بزرگ  
 و کرم شتری مقارن شود یا اتصال کند و تا شیر کند دلیل هم این ناید و کرم  
 مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر سلامت حال مردمان و از زانی و زخمها و  
 عطار و مقارن بود یا اتصال کند دلیل بود بر تبا هر حال ملک با اهل و بر حرکت  
 در آن ماه بگذرد و سید بود و کرم مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت  
 کشته و کفر خلا السیر بود دلیل بود بر وفات بزرگی از بزرگان و حشر و خون  
 سلطان از جهت او و اگر در نخستین درجه اسد بسوزد دلیل کند بر خشم و  
 سلطان بر لیل دیوان  
 و اگر مرغ در سبیل بسوزد و زحل  
 مقارن بود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار را گرفت و چار و قریع اهل دیوان  
 از سلطان و اگر شتری مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار را کرمه  
 رسیدن با اهل دیوان و سید کرم شدن و اگر زهره مقارن شود یا اتصال  
 دلیل بود بر تبا هر حال اهل دیوان و وزر او اهل علم و ادب و دین و اگر قمر  
 مقارن شود یا اتصال کند دلیل بر فراخی سال و بیکو بر بسیار و کفر خلا السیر  
 دلیل بود بر چار و زنان و کودکان در بران و اگر مرغ در میزان  
 بسوزد و زحل مقارن شود و اتصال کند دلیل بود بر تبا هر حال اهل علم و اگر  
 شتری مقارن شود و اتصال کند دلیل بود بر فقر یا فقن اهل علم و کرم

و چون آن



حال مردمان و گرفتار و مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر پیران  
 آمدن دشمن از ناحیه مغرب اگر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر ازانی زخمیا بخاصه آنچه بکسلی می آیند و بقیان بخند و اگر خاله  
 باشد دلیل کند بر آفت رعیت و تباه حال ایشان و خوف و بیم  
 و گریه اندر مغرب بسوزد و زحل مقارن  
 یا اتصال کند دلیل بود بر پیران آمدن دشمن از ناحیه خراسان  
 و گریه بر در پنجین باشد و گریه مقارن باشد یا اتصال کند  
 دلیل بود بر بسیار بارانها و غما و گرفتار و مقارن شود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر بسیار بارانها و غما و آن هر دو بیک جنس بود  
 و گرفتار السیر باشد دلیل بر تباه حال اهل عجم  
 و گریه اندر قوس بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر تباه حال علماء و فقهاء و اهل دین از سلطان و بخت  
 و کمتر بودن بارانها و غما و گریه مقارن یا اتصال کند دلیل بود  
 بر صلاح کارهای اهل دین و ایامه و قضا و بزرگان و گریه مقارن  
 باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار بارانها و میان بودن سال  
 و اگر عطار و مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار بارانها  
 و گرفتار السیر باشد دلیل کند بر فساد چهار پایان بخاصه آب

و اگر

و گریه در جزیر بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر میان بودن سال و بیکو حال بسیار و لشکر و اگر زهره مقارن  
 یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار بارانها و خوش و گریه مقارن شود یا اتصال  
 کند بر بسیار بارانها و غما و گرفتار و گرفتار السیر باشد دلیل بود  
 فساد چهار پایان بخاصه آب و هلاکت مرد و عظیم از جمله مسکین  
 معروف اگر گریه در قوس بسوزد و زحل مقارن  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباه حال و فساد میوه و اگر زهره مقارن  
 باشد یا اتصال کند دلیل کند بر تباه حال زنان و زنا و فتنه و غم و ایش  
 و بسیار بارانها و غما و گرفتار و مقارن شود یا اتصال کند دلیل  
 کند بر آبل دیوان و دیران و گریه مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر بسیار بارانها و بیکو شکی آن و گرفتار السیر باشد دلیل کند بر بیکو شکی  
 در خوشی و از اعتدال آن وقت و گریه اندر قوس  
 بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار بارانها  
 و جوینا و گریه مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار بارانها  
 و فساد کشته در آن ماه و بیکو حال زنان و عزیز ایشان و بیکو شکی  
 و گرفتار و مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار بارانها و غما  
 و گریه مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر همین تا اثرات عطار

و اگر خاله التیر بود دلیل کند بر بسیار و با و تمهید گرم و مرکب بسیار  
 احتیاجت رسد اگر زهره در محل بسوزد و زحل مقدارن شود یا اتصال  
 کند دلیل بود بر باد و بخت دل و خوشی بسیار در ربع و اگر زهره شود  
 یا اتصال کند دلیل بود بر یک سال و صلاح اهل بادی و اگر مریخ مقدارن  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر بارانها و بسیار و غباران ماه و اگر  
 عطارد مقدارن باشد یا اتصال کند دلیل بود که تاثیر همین بود و اگر  
 خاله التیر باشد دلیل کند بر تباهر حال زمان و مطربان و فساد و جاهل  
 که بدو مشرب شد و اگر زهره اندر ثور بسوزد و زحل  
 مقدارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر نقصان غلبه مردم و ادب  
 و اگر عطارد باقی مقدارن شود دلیل بر صلاح حال و سلامت مردم  
 و نیکوتر گشتن و نیکوتر حال اهل شهر و اگر خاله التیر باشد دلیل کند  
 بر تباهر حال زمان و مطربان و چهار ریش و فساد ستوران و جاهل  
 و اگر زهره در جوزا بسوزد و زحل مقدارن شود  
 یا اتصال کند دلیل بود بر نکبات اقدار اهل دیوان و احمق  
 و ادب و اگر مشتری مقدارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت و نکبات  
 و زراعت و لغزین و اگر مریخ مقدارن شود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر خوشروا اعتدال هوا در بهار و سلامت مردمان از آفات و طاعون

و اگر

و اگر عطارد مقدارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر همین تاثیر و اگر  
 خاله التیر باشد دلیل بود بر بهار بسیار و لیکن بسیار کرد  
 و اگر زهره اندر سرطان بسوزد و زحل مقدارن شود  
 یا اتصال کند دلیل بود بر خوش سال و سال و اگر مریخ مقدارن  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر بخت گرم و اگر عطارد مقدارن  
 دلیل بود بر بسیار باران و اگر خاله التیر باشد دلیل کند بر باران و  
 و بسیار گفتن دروغ در میان مردمان و اگر عطارد اندر سرطان بسوزد  
 و زحل مقدارن شود یا اتصال کند دلیل بود بادی بخت بسیار زیان  
 و غرق گشتن کشتیها اندر دریا و اگر مشتری مقدارن شود یا اتصال کند  
 دلیل بود بر سلامت و خجسته بسیار و نکبات غده و اگر مریخ مقدارن  
 شود یا اتصال کند دلیل بود بر خروج دشمنان و اقدار زهره شد  
 اتصال کند دلیل بود بر بهار بسیار و نکبات اقدار و اگر مشتری  
 یا اتصال کند دلیل بود بر مرکب کودکان و بیماری از حرارت و اگر خاله التیر  
 دلیل بود بر تباهر سالکان و فساد کارشان و اگر عطارد  
 در اسد بود و محترق شود و زحل مقدارن باشد یا اتصال کند دلیل شد بر شرم  
 گرفتن ملک و بر زراعت و شکر خویش و آن ماه یا مردی بزرگ از اهل بیت نبین  
 یا از اهل دیوان خویش و مشتری مقدارن باشد یا اتصال کند دلیل کند بر نیکوتر

و اگر



عنایت ملک بدعت و بر بخت و کرمی مقدار شود و یا اتصال کند دلیل بود  
بر همان تاثیر که از اصل باشد و اگر نه مقدار بود یا اتصال کند دلیل بود که آن  
مال و ملک خرج شود بر دست اهل بیت او و اگر مقدار شود یا اتصال کند  
دلیل بود بر آن که آن مال تفرق شود بر خاص و عام و اگر خالی التیر باشد دلیل بود که  
ملک مدبر باشد از بزرگان و معروفان از اهل دین و ادب یا مال و در بزرگ  
**احتمال اتصال و منتهی** اگر عطار داند سبب بسوزد و در اصل مقدار باشد یا اتصال  
کند دلیل بود بر ملک مدبر از جمله بزرگان و وزیران و کشتی مقدار شود  
یا اتصال کند دلیل بود بر یک نفر حال مردمان و تجارت ایشان و جمع شدن مال  
ایش و کرمی مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر هر دو آن دشمنی از  
ناحیت خراسان و زحل و نهیمین تاثیر کند اما هیچ قوتی ندارد و اگر نه مقدار  
شود یا اتصال کند دلیل بود بر تبار حال دیران و اهل دیوان و قلم و بزرگان و  
بازارگان و کرمی مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیار و زیاد و باقی  
و ناخوش و صومعه و کشنده و شورین و کرمی التیر باشد دلیل بود بر بسیار و  
و ناریخی خراجها **احتمال اتصال و منتهی** اگر عطار داند میزان محترق شود و  
مقدار باشد یا اتصال کند دلیل بود بر گرانی زنها خاصه آنچه یکم چایند و بزرگ  
و کشتی مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر جای سخت زمانه زنها و  
ناحیت مغرب و کرمی مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر آزادی زنها

خام

خاصه آنچه یکم چایند و بزرگان و کرمی مقدار شود یا اتصال کند  
دلیل بود بر بزرگ شدن مردم از ذال و فصل و دون و اگر مقدار شود یا اتصال  
کند دلیل بود بر سلامت مردمان همان وقت و کمتر بودن چادر و کرمی التیر باشد  
دلیل کند بر سوس و دیوانی در مردمان از زمان ماه و در آن وقت  
**احتمال اتصال و منتهی** اگر عطار در مغرب محترق شود و در اصل مقدار شود یا  
اتصال کند دلیل بود بر طغیان فتن ملک بر دشمنان خویش و کرمی مقدار  
یا اتصال کند دلیل بود بر هر دو آن دشمنی از ناحیت بین و اگر نه مقدار  
شود یا اتصال کند دلیل بود بر دروغ و اراجیف بسیار که سلطان رسد از  
پیر نوع و اگر نه مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر تبار حال مردمان و بسیار  
و با دماغ و کرمی التیر باشد دلیل کند بر بسیار مرکب که دکانی از  
بود و یکم بخت **احتمال اتصال و منتهی** اگر عطار داند از قوس محترق شود  
و در اصل مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت بسیار اهل نهرستان  
بجای صند در ستوران و کرمی مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود که آن  
وقت هیچ بود و بخت بکند و نیکوتر حال ستوران بود و فارس و عراق و اگر  
کرمی مقدار شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال در که ماه و حال و حد  
میان اهل دین و تعصب ایشان و اگر نه مقدار شود یا اتصال کند دلیل  
بود بر فساد حال زمان محشر و بزرگ و با دماغ بخت زبانی که بارانها

به شغفت و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر همان تاثیر که از زهر  
 ظاهر شد اگر خلا السیر باشد دلیل بود بر نکت بعد از آنکه اهل حق و علم و سلیم  
 القاب احتراق عطارد **صحت** اگر عطارد اندر جبر محترق شود در محل مقارن  
 باشد یا اتصال کند دلیل بود بر اعتدال هوا و خوشتر و بهشتی با وجود تابان  
 مقارن شود یا اتصال کند بر همان **صحت** اگر قمر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود  
 بر بسیار باد و باران و اگر خلا السیر باشد دلیل بود بر آنکه هفت روز سرگشته  
 و آنکه باز بشکند احتراق عطارد **صحت** اگر عطارد اندر محترق شود یا اتصال  
 کند دلیل کند بر سرمای معتدل و اگر مقارن بود یا اتصال کند دلیل بود  
 بر اعتدال هوا و خوشتر و بسیار باران و اگر زهره مقارن باشد یا اتصال  
 دلیل بود بر تاثیر خورشید و قمر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بادهای  
 به باران و گرمایان باشد آنکه بود احتراق عطارد **صحت** اگر عطارد اندر  
 محترق شود و زحل مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر تابان  
 حال قاضیان و دیران و هلاک یکی از ایشان و اگر زهره مقارن شود یا اتصال  
 باشد و اگر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر چشمها و زیادتی آب چشمه  
 و فراخی شتاه و سبز بهار و باران و اگر خلا السیر بود دلیل کند بر غلظت نوید آید  
 اندر زمان و کوهکان و طفل و اعتدال بلعوب **قوس قزح در ماه رومیان**  
 تشرین اول سور مشرق تنی افتد و حیران شود و عرب از سور مغرب و مان

بانی

پارس را بکشته رسد و غور تمام تشرین الاخر مشرق در زمین باطل  
 مرکب بود مغرب پس از آن فراخ بود و باران بود بسیار **کافون الاون**  
 مشرق مردمان کوفه و بصره و مداین را مرکب بود و سخت مغرب طغ  
 پدید آید و کشت تباه کند **کافون الاون** مشرق با دشت هر بدست شمر  
 افتد مغرب فراخی بود در عالم و باران بسیار بود در روم حرب افتد  
**شهاب** مشرق بر خصوصیت میان مردمان مغرب جهال غلبه گیرند **آذ**  
 از مشرق خواجه پروان آید در مغرب برف آید و طغ و تباه کشت بود  
**نیسان** در مشرق چهار پایان هلاک شوند خانه که در قوس بود هم  
 بلایه آفت بسیار بود در عالم نوحه یا نهد و حربها بسیار بود و در سینه و آزارین  
 چنین بود **آیا** در مغرب بلا یا بپوسته بود و قسط بود **خزیران** در مشرق  
 پادشاه را از جایگاهش بگردد و تا نماز را بر جای نرسانند و هلاک شود و در  
 ثمان و اربعین و جسمای چنین بود مغرب خراب بود بگوشتهای جهان **نور** مشرق  
 بر زمین پارس فساد و افتها خیزد و کشتن بود اندر زمین باطل بود  
 مغرب سلامت بود و عدل انصاف **آب** مشرق بر زمین پارس  
 و هلاک بود و انکور و فرما را بر نیکی بود و مغرب حال نیکی بود غدر را در  
 اول با سبب جدد و کشت گندم و جو نیکی آید به قتم انکور بر و ششم باران  
 ش نزد هم هر درخت که برسد خشک شود و ستم باد خوش جدد است و غتم

در این عصر مملوک  
 اکثر بطل و سستی  
 می آید و حدیث









